تصحیح محمود فرخ

مجمل فصیحی

جلد اول

مجمل فصیحی

جلد اول

مؤلف :

فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی

« متولد ۷۷۷ »

بتصحیح و تحشیهٔ :

محمود فرخ

« ۱۳٤۱ »

ناشر :

کتابفروشی باستان ـ مشهد

چاپ طوس ؛ مشهد

بسمه تعالی

خواننده گرامی :

مقدمهٔ ذیل در جلد دوم این کتاب که در سال ۱۳۳۹ منتشر شد چاپ شده بود واکنون ضرورتاً با اصلاحاتی چاپ آن در ابتدای جلد اول تجدید میشود .

مجمل فصیحی :

از جمله کتب تاریخ است که قبل از نیمه قرن نهم هجری بفارسی روان و بی تکلف نوشته شده و تا عصر خودمان در زاویهٔ گمنامی زیسته نه از مولف که شاعر نیز بوده در تذکرة الشعراهای چاپ شده نامی و نه از کتاب او در فهرست های متداول زمانهای قبل ازعصر ما نشانی دیده میشود . در بعضی از کتب تاریخ(۱) و در سه قصیده از کاتبی(۲) هم که نامی از فصیح خوافی بمناسبت وزارت یا شعر او رفته سخنی از تالیف او ندیده ام

۱ــ در کتاب (رجال کتاب حبیب السیر) تالیف فاضل محترم آقای عبدالحسین نوائی و خود کتاب حبیب السیر (نقل از کتاب روضة الصفا) ازوزارت و مقامات دیوانی او ذکری رفته ومعین اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات مینویسد مولانا فصیح رویی (روی مرکز خواف است) بفارسی وعربی اشعار ملیح دارد از آنجمله است

من بافغان و آه سحرگاه چون کنم   گفتی منال و آه مکن آه چون کنم

(بصفحهٔ ۱۲٤ نسخه خطی کتابخانهٔ آستانه و بصفحهٔ ۱۲۲ نسخه چاپی تصحیح فاضل محترم آقای سید محمد کاظم امام رجوع شود در نسخهٔ چاپی اشتباها رونی چاپ شده است در صورتیکه سیاق مطلب ذکر رجال خواف است ورونه هم از توابع نیشابور هم لاهور وهم ترکستان است .

۲ــ مراد کاتبی ترشیزی نیشابوری شاعر معروف قرن نهم است که دیوانش چاپ نشده ونسخه ای کهنه از کلیات او در کتابخانهٔ خودم موجود است ودو نسخهٔ اصیل دیگر هم از آن در کتابخانه ملی ملك درطهران ویك نسخه ازغزلیات او در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار دیده ام

در اولین کتاب فارسی که پژوهندگان معاصر بنام مجمل فصیحی بر خوردند (یا بعبارت صحیح تر نخستین بر خورد خود بنده باذام این کتاب) در دیوان حافظ چاپ مرحومین علامه قزوینی و دکتر غنی رحمة‌الله علیهما در سال ۱۳۲۰ بود که علامه قزوینی بمندرجات کتاب مزبور استناد فرموده است[۱]

دوم- درتاریخ عصر حافظ تالیف مرحوم دکتر قاسم غنی چاپ سال ۱۳۲۱ بود که در مقدمه بقلم علامه قزوینی «۲» و در متون وذیول صفحات پنجاه و دو بارنام مجمل فصیحی تکرار وبآن استنادشده است

سوم - در تاریخ ادبیات ایران تالیف پرفسورادوارد براون (ازسعدی تا جامی) ترجمه دستور دانشمند جناب آقای علی اصغر حکمت بود که نام مجمل فصیحی در ۲۸ صفحه یابیشتر تکرارشده و مؤلف فقید ومترجم معظم در اغلب موارد آنکتاب را بصفات ذیقیمت و کمیاب و نادرالوجود ونفیس وموثق ستوده‌اندودرطی چهارصفحه (۳) اطلاعاتی در باب این کتاب و مؤلف آن درج است که از نقل آن برای احتراز ازاطناب خودداری وخواننده پژوهنده را بمراجعه بآن کتاب دلالت میکنم

براون مینویسد که بخواهش اساتید السنه شرقیه دانشگاه بلژیك در باره مجمل فصیحی مقاله‌ای در حدود ۳۰ صفحه نوشته‌ام .

وچون گاهی درضمن مقالاتی که بقلم بعضی دیگر ازفضلای معاصر نشرشده بودنیزدیده بودم که نام کتاب مجمل فصیحی به تفخیم برده شده آتش شوق من در بدست یافتن

۱- بصفحهٔ ۱۰۹ مقدمه (قط) رجوع شود

۲- مرحوم میرزا محمد علامه قزوینی در تصحیح وطبع این کتاب اهتمامی میفرموده و متاسفانه اجل مهلتش نداد (بذیل صفحه ٦١٤ از سعدی تا جامی چاپ دوم رجوع شود)

۳- از صفحهٔ ٦١٣ تا ٦١٦ چاپ دوم واز صفحه ٤٧٦ تا ٤٧٩ چاپ اول

براین کتاب تیزتر میشد .

از فرزندم فریدون‌فرخ که در کمبریج مشغول تحصیل بود خواستم از نسخه‌ایکه در تصرف‌ادوارد براون بوده و باسایر کتب او گویا بکتابخانه‌دانشگاه کمبریج واگذار شده است‌میکرو فیلمی تهیه شود و او بامساعدت دانشمند بزرك آقای پرفسور مینورسکی مستشرق عالیمقام تقاضایم‌راانجام دادو در طهران‌عکس آن بمرحمت‌استاددانشمند جناب‌آقای مدرس رضوی فراهم گردید و بمشهدرسید وچون دیدم به از آن‌است که شنیده بودم درصدد طبع بر آمدم

چون‌نسخهٔ‌مذکور افتاد گیهائی‌داشت‌وحاجت‌به‌نسخ دیگری‌برای‌مقابله‌بوددانشمند محترم‌جناب آقای‌حاج‌محمد آقانخجوانی‌تبریزی دامت افاضاته نسخه نفیس خود را به‌تمنای بنده باکمال گشاده روئی فرستادند (۱) پس از مقابله معلوم شد که نسخه دانشگاه کمبریج که در سال ۱۲۷۳ قمری بخط نسخ خوش ـ استنساخ شده عیناً ازروی همین نسخه که‌متعلق‌بجناب آقای نخجوانی است نوشته‌شده که‌صفحات اول و دو وسه صفحه در وسط وده‌سال از ۸۳٤ تا ۸٤٤ از آن ساقط است

چون بصفحات‌اول‌کتاب ودیباچه آن احتیاج مبرم بود با استفاده از لطف دانشمند محترم‌ودوست گرامی‌جناب‌آقای دکترمهدی‌بیانی بعکس‌نسخه کتابخانهٔ انستیتوی زبانهای شرقی وزارت امور خارجهٔ شوروی که در لنین‌گراد ضبط است دسترس

۱- این نسخه آقای نخجوانی مدتها مورد استفاده مرحوم قزوینی و مرحوم دکتر غنی وجناب آقای حکمت و جناب آقای فروزانفر و مرحوم عباس‌اقبال بوده است ظاهرا در قرن دهم کتابت یافته متن کتاب خط روشن وخوانا بامرکب سیاه وعناوین چه درمتن وچه در حاشیه باخط قرمز نوشته شده است و آنچه تاکنون معلوم شده تنها نسخه‌ای است از مجمل‌فصیحی که در ایران باقی مانده است

یافتم [1]

در تابستان گذشته ۱۳۳۹ که بانوی دانشمند دکتر لمتن استاد محترم تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه لندن مولف کتاب ذیقیمت (روابط مالک و زارع در ایران) برای تکمیل اطلاعات خود درباب تاریخ دیگری که در دست تالیف دارند بمنظور مراجعه به کتابخانه آستان قدس به خراسان آمده بودند و از تصمیم بنده بچاپ کتاب **مجمل فصیحی** آگاهی یافتند . وعده داوند که بنده را درارسال مدارکی دیگر مساعدت فرمایند نخست سه جلد از کتاب ادبیات تالیف **استوری** مستشرق انگلیسی فرستادند که درقسمت دوم از جلد اول شرحی در باره کتاب **مجمل فصیحی** ومولف آن نوشته شده و در طی آن از وجود چهار نسخه دیگر **مجمل فصیحی** علاوه برسه نسخه ایکه **ادوارد براون** در کتاب تاریخ ادبیات نام برده و نسخ موجوده را منحصر بانها تصور میکرده خبر داده است (۲)

از ذکر آنچه **استوری** از وصف کتاب و شرح حال مؤلف مینویسد اولا چون خلاصه موجزی از مقالهٔ **ادوارد براون** است وثانیا ماخذ اطلاعاتی که از متن

۱ــ این نسخه بخط نستعلیق خوش نگارش یافته سقطانی ندارد ولی کاتب گاهی اخباررا موجزتر ازآنچه بوده است کرده ومخصوصا در ذکر وتکرار انساب که مؤلف اصراری داشته غالباً امساك نموده است این نسخه ظاهراً در تاریخ ۱۱۳۱ در **ترکیه** بوده وبعد ازآنجا **بروسیه** رفته است

۲ آن نسخه‌ها بدینقرار است . اول نسخه‌ایکه در **بانکیپور** (از بلادهند) موجود است وآن نیز نواقصی دارد دو نسخه‌ایکه درانستیتوی **رزن** ضبط است سوم نسخه ایکه **پرفسور ایوانف** مستشرق شهیر روسی (که فعلا درایران تشریف دارند) در فهرست کتابهای **کتابخانهٔ جمعیت آسیائی بنگال** شرح داده چهارم نسخه‌ایکه **پرفسور بارتولد** مستشرق روسی درمقالهٔ ترکستان خوداز وجود آن درتفلیس خبر داده علیهذا با نسخه جناب آقای **نخجوانی** در تبریز عده نسخ موجوده از **مجمل فصیحی** که تا کنون معلوم شده هشت نسخه است .

کتاب بدست داده‌است یك سوم مآخذ اطلاعاتی است که خود بنده استخراج نموده از نقل آن صرفنظر میشود .

دومین مساعدت بانوی فاضله دکتر لمتن باطبع این کتاب ارسال میکرو ـ فیلم نسخه اقدم و معتبر مجمل فصیحی که بظن اغلب در زمان مؤلف نوشته شده و در اختیار خانواده او بوده است میباشد «۱»

چون هر چهار نسخه‌ایکه تا کنون اصل و یا عکس آنها در اختیار بنده قرار گرفته‌بود باخبار سال ۸۴۵ منتهی شده‌ونشانی هائی که استوری ازچهارنسخه دیگر داده نیز حاکی از همان است که بسال ۸۴۵ خاتمه یافته وطرز ختام برخلاف وعدهٔ صریح مؤلف در آغاز کتاب بود یعنی از تاریخ شهر هرات کـه میبایستی در خاتمهٔ کتاب درج شود اثری نبود .

این خیال در ذهن نیرو میگرفت که باحبس و بندهای متوالی مؤلف بیچاره را که وزیر پادشاه ترك بوده است حسب المعمول کشته‌اندو توفیق اختتام کتاب‌خود را نیافته است .

ولی‌چون پرفسور محمدزبیر الصدیقی استادالسنه شرقیه‌در دانشگاه کلکته در مقدمهٔ کتاب تاریخنامه هرات تالیف سیفی‌هروی ص۲۲ نامی از فصیح‌خوافی برده ووفات‌اورا سال۸۴۹ قید کرده‌اند «۱» خدشه دراندیشهٔ فوق رخ میدادولازم‌بود که تحقیق بیشتری برای بدست آوردن مدرك نوشتهٔ آقای پرفسورمحمدزبیر

---

۱ این نسخه نیز دراختیار ادواردبراون بوده وفعلا در کتابخانه دانشگاه لندن ضبط است عکس آن نیز بمرحمت جناب آقای استاد مدرس رضوی در طهران تهیه شده وفعلا دراختیار بنده است ودر چاپ بخش اول کتاب مورد استفاده خواهدبود ازاین نسخه متاسفانـه وقایع‌سال۷۱۸تا ۸۴۱ یعنی ۱۲۳ سال در مهمترین بخش کتاب افتاده بوده است .

۲ـ استاد مدرس‌رضوی بنده را بمقدمه مذکور در فوق راهنمائی فرمودند

بعمل آید تا شاید علت ابترماندن مجمل‌فصیحی با آنکه تا چهار سال بعدهم (مطابق نظر ایشان)مؤلف زنده‌بوده معلوم گردد

سومین مساعدت بانوی دانشمند دکتر لمتن در تنظیم این مقدمه این بود که برحسب تقاضای بنده عکس پنج صفحهٔ اول ازسی‌صفحه مقالهٔ شاد روان پرفسور ادوارد براون را برای بنده فرستادند این مقاله در مجلهٔ ..... درج و پنج صفحه اول در وصف کتاب مجمل و احوال مؤلف بوده وبقیه منتخباتی ازمتن کتاب که بادرج ترجمهٔ آن و انتقاداتی که در ذیل خواهد شد مشکل حل میشود

«اینك ترجمه بخشی از مقالهٔ شادروان ادوارد براون»

مجمل‌فصیحی خوافی

از آنجا که بسیاری از نوشته‌های تاریخی دورهٔ تیموری و جانشینان او با طول کلام وعبارت پردازی وبی دقتی ودرج اطلاعات نا درست وسرقت‌های ادبی‌ضایع وبی مصرف‌شده بسیار مطبوع ودل پسند است که شخص با اثری دقیق و روشن مثل تاریخ احمدبن یحیی‌اهل خواف خراسان‌معروف به‌مجمل‌فصیحی برخورده‌میکند

با وجود مزایای زیاد این کتاب تا آنجا که من اطلاع دارم نه تنها بچاپ نرسیده بلکه فقط سه نسخه «۱» از آن بیشتروجود ندارد «۲» که یکی‌ازآنهادر انستیتوی زبانهای شرقی وزارت امور خارجه سنت پترزبورك (نمره ۲۷۱ میباشد و دو نسخه دیگر دراختیار من است .

۱ـشادروان ادوارد براون درذیل نوشته است (در واقع چهار نسخه خطی از این کتاب وجود دارد امایکی از نسخ موجود درسنت پترزبورك بسیار تازه است ونمیتوان آنرا بعنوان یك سندمستقل شمرد) و ظاهرا مقصودش نسخه خط فیروز خانوف است

۲ـ چنانکه قبلا متذکر شدیم تاکنون هشت نسخه‌معلوم شده‌است .

تنها شرح چاپ شده در بارهٔ این کتاب که هردو بر اساس نسخهٔ اولی نوشته شده‌اند توسط دومستشرق روسی دورن ـ و ـ بارون ویکتورروزن است که اولی یادداشت مفصلی دربارهٔ آن در بولتن مطالعات تاریخی وزبان‌شناسی آکادمی امپراطوری سنت‌پترز بورك نوشته و روزن توضیح مختصرتری راجع بآن درصفحات ۱۱۱ تا ۱۱۳ در مقاله‌اش تحت عنوان نسخ خطی فارسی درانستیتوی شرقی سنت‌پطرز بورك داده‌است و روزن پس از ذکر عنوان ومؤلف و تاریخ تالیف واشاره بیاد داشت مفصل دورن بشرح زیر پرداخته‌است .

« فصیحی بسال ۷۷۷ (۶-۱۲۷۵میلادی) در هرات متولد شد و در همانجا «به تحصیل پرداخت «۱» مدتی در خدمت میرزا شاهرخ و بایسنقر میرزا مشاغلی را» «بعهده گرفت ودرسال ۸۳۶(۳-۱۴۳۲میلادی) مورد غضب واقع شد وپس ازآن اوقات» بیکاری و معزولی را بتالیف این کتاب اختصاص داد که مسلما او را در مقام افتخار آمیزی در صف مورخین اسلامی در آورد .

و امامسیو دورن تقریبا تمام مقدمه را مجددا ذکر کرده است(بجز جملات

۱ـ ظاهرا نظر روزن متخذ از عبارتی است که مؤلف درآخر دیباچهٔ کتاب و فهرست مندرجات ذکر میکند وآن این است «و خاتمه در ذکر بعضی از احوال هرات که مولد و منشاء ضعیف است » در صورتیکه در بیش از بیست جای درمتن کتاب خود را فصیح خوافی معرفی نموده و معین اسفزاری نیز که معاصر او بوده او را فصیح رویی «روی مرکز خواف است» خوانده است وچون هرات مرکزیت داشته مولد ومنشاء خود را بنحوی هرات خوانده که مثلا یکنفر جهرمی بگوید من اهل شیرازم واگر مولد او واقعا مرکز هرات میبود چون همیشه نیز درهرات میزیسته دلیلی وجودندارد که باصرار خود رامنتسب بیکی ازولایات تابعه هرات کند

و عبارات مقدّماتی) وسپس و قایع سالهائی را (۱) که کاملا برای نشان دادن روش نویسنده کافی است نقل نموده و مینویسد

« او (فصیح خوافی) بادقت قابل توجهی وقایع مربوط بادبیّات ومذهب را »
« توصیف میکند و گاهی اطلاعاتی در بارهٔ شیوخ صوفیه (رهبران مذهبی) و »
« نویسندگان آسیای مرکزی میدهد که درجای دیگر ذکر نشده است شرح وقایع »
« معمولا مختصر و مفید است » .

« اما گاهی مفصلا دربارهٔ صوفی جنید ، حسین بن منصور حلاج ، فردوسی »
« ابوالحسن خرقانی ، خواجه حسن میمندی ، ربیعی فوشنجی و فرستادگان »
« شاه خطای بحث شده است و خاتمه که قاعدتاً بایدتاریخ هرات باشد متأسفانه »
« مفقود است اما در عوض در آخرین صفحه زیر عنوان فایده فهرست جانشینان »
« تیمور را می یابیم ۲ ...... نسخه های این کتاب بی اندازه کمیاب است درموزهٔ »
« آسیاتیك رونوشتی ازروی نسخهٔ ماموجود است که توسط ملافیروز خان اف نوشته »
« شده چنین بنظر میرسد که سرهنگ اچ - جی راورتی تنها کسی باشد که شاید »
« یك نسخهٔ کامل در اختیار داشته باشد چون در ترجمهٔ خود از تاریخ ناصری ۳ »

۱) نویسنده مقاله اعداد اسامی چند سال را بتفاریق ذکر نموده که در اینجا حذف شد

۲) مسیو دورن چون فقط نسخهٔ پترسبورگ را دیده تصور کرده است که این موضوع فایده و ذیل آن انشاء مؤلف کتاب است درصورتیکه کاتب درجای خود که سال وفات تیمور است از درج آن اسامی غفلت کرده و در آخر کتاب غفلت خودرا باینصورت جبران نموده است و در نسخ دیگر در همان سال ۸۰۷ ذیل خبر وفات تیمور اسامی فرزندان اودرج است

۳) مقصود طبقات ناصری است که راورتی قسمتی از آنرا بانکلیسی ترجمه نموده بصفحهٔ (۲) از مقدمه فاضل محترم افغانی آقای عبدالحی حبیبی برطبقات ناصری چاپ کویته وکابل رجوع شود

« از تاریخ فصیحی ذکر میکند » .

خوشبختانه نسخهٔ راورتی دراختیار من (براون) است این نسخه بلافاصله پس از مرگ او در سال ۱۹۰۷ توسط متولیان مؤسسه‌ای ج ۰ دبلیو گیب مموریان (اوقاف گیب) خریداری شد ۰ نسخهٔ مرغوب و خوش‌خطی است که در۵۰٦صفحه باقطع ۲۳/۵ در ۱۵ سانتیمتر نوشته شده و حواشی آن بخط قرمز میباشد وتواریخ مذکور درتمام کتاب فوق نویسی بخط قرمز دارداگر این‌نسخه عالی وقدیمی‌همان نسخه تقدیم شده بممدوح فصیحی نباشد حتماً معاصر خود اوست این مطلب از جملهٔ آخر (بملازمت رفتن بندهٔ درگاه عالم پناه و شرف ملاحظه‌حضرت اعلی‌دریافتن فی یوم الاثنین خامس عشرین ذیحجه) مستفاد میگردد ۰

لغت ملاحظه در اینجا معنی‌توجه میدهد و اغلب مفهوم خواندن یك کتاب یا سند کتبی را میرساند که دراین موردشاید فصیحی‌خوافی کتاب خودراتقدیم شاهرخ پسر و جانشین تیمور کرده است (۱)

متأسفانه گمان بارون‌رزن که شاید نسخه راورتی کامل‌بوده و شامل‌خاتمه و نکات مربوطه بهرات . بارواقع موافق‌نیست چون این‌نسخه نه‌تنهافاقد خاتمه‌است (که‌احتمالا هرگز نوشته نشده‌چون در هیچ نسخه دیده نشده) بلکه‌بعلت‌افتادگی مفصل (که در نمره‌گذاری صفحات بعلت آن اشاره نشده و قایع بین سالهای۷۱۸ تا ۸٤۰ (۱۲۳ سال) نیز از آن ساقط است .

---

۱) بر شادروان ادوارد براون که در زبان‌محاوره پارسی تسلط کامل‌نداشته‌ایرادی نیست که از معنای‌کلمه ـ ملاحظه در اینجا چنین استنباطی کرده بلکه شاید هم جای تحسین‌باشد که خوب‌درك کرده که درعهد ماد. محاوره بجای‌ملاقات‌ملاحظه نمیگویند اما بجای مطالعه‌ملاحظه میگویندولی دراین‌کتاب مکرر ملاحظه‌بجای زیارت آورده شده است بصفحهٔ ۲۷۹ (سطر سوم) همین کتاب رجوع شود بهر حال عبارت مؤلف بهیچوجه مفهوم تقدیم کتاب ندارد

سومین نسخه خطی این کتاب قبلا متعلق به ژنرال سرهوتوم شیندلر بوده (که اطلاعات ایشان در بارهٔ ایران امروز از جنبه‌های جغرافیائی زبان شناسی وغیره در اروپا بی‌نظیر است) این نسخه که فعلا در اختیار من است در ۵۱۱ صفحه بیست سطری بقطع ۱۶ در ۲۲ سانت وباخط نسخ بشیوهٔ جدید و خوانا نوشته شده باتصحیح و حواشی است وبموجب یك یادداشت بخط قرمزدر حاشیهٔ صفحهٔ آخر برای شاهزاده کامکارمیرزا(۱) بوسیلهٔ آقا بابا میرزائی در ظرف مدت چهل روز استنساخ شده و روز ۱۲ محرم ۱۲۷۳ (۱۷ سپتامبر ۱۸۵۷-۶) بپایان رسیده‌است.

کاتب اضافه میکند که نسخه مورد استفاده او فاقد قسمت آخربوده وباوجود این جمله‌نهائی نسخه راورتی را ذکر میکند و پس از آن تاریخ تولد پسر مؤلف ظهیر الدین در سحر اول محرم ۸۴۹ و دوبیت ماده تاریخ مربوط باین واقعه را میآورد

فرزند ظهیر چون بر آورده بناز(۲) — در سجدهٔ شکر گفتم از روی نیاز

عمر تو دراز باد یارب . که ترا — تاریخ ولادت است (عمر تو دراز)

مادهٔ تاریخ شامل سه کلمه آخر است و غلط بنظر میرسد(۳) چون این سه کلمه ۹۲۸ میشود نه ۸۴۹ که اصل تاریخ است.

یك ماده تاریخ منظوم دیگر ازشاعری بنام حافظ نصرالله بلافاصله درذیل

---

۱) چون یاد داشت خط قرمزحاشیه بخط شکسته ریز بوده پرفسور ماسوف عایه‌کلمهٔ بهاءالدوله را نتوانسته بخواند وشایدتصور کرده‌است آنکلمه (میرزا) است که معمولا در آخراسامی شاهزادگان قاجار گفته‌ونوشته میشد وکامکاررااسم‌شاهزاده فرض نموده در صورتیکه‌عبارت‌این است‌شاهزادهٔ کامکار بهاءالدوله‌واین **بهاءالدوله** حاج ساسان میرزا نواده‌فتحعلی شاه است (بسالنامه‌ی تالیف **اعتمادالسلطنه** در آخر کتاب منتظم‌ناصری و غیره رجوع شود) شاهزاده نامبرده‌جداعلی‌یاعموی پدر تیمسار سپهبد **امان‌الله جهانبانی** وزیر اسبق‌وسناتور فعلی‌است‌آنمرحوم اهل فضل بوده و کتابخانه‌ای داشته است

۲) برآورده بناز غلط است و درنسخهٔ اصیل **راورتی** (بر آورد آواز) است

۳) ماده تاریخ غلط نیست‌واین‌معمائی که کشف آن به مستشرق محترم مجهول‌مانده

بقیه درذیل صفحه بعد

آن ذکر میشود که حتی غلطتر میباشد.

از روضهٔ فردوس سوی باغ جهان　　رضوان پی عشاق گلی ساخت روان
مرغـان اولی اجنحه بهـر تـاریخ　　گفتند که این تازه گل گلشن جان

در اینجا پنج کلمه آخر که ظاهراً مادهٔ تاریخ است ۹۷۸ میشود نه ۸۴۹ با

بقیهٔ زیر صفحهٔ قبل

از یک تغلیط ویک تقلیب ویک تبدیل بظهوررسیده است و کشف آن بشرح ذیل است اولا جمله نهائی نسخه **راورتی** که بصورت چلیپا در ذیل صفحه آخر کتاب با فاصله خطی که معمولا در اطراف سطور متن کتاب هست نوشته شده بدست کاتبی غیر ازکاتب متن کتاب تحریر یافته و خط بدی است و جزء کتاب محسوب نمیشود ثانیاً خط مؤلف یارونویس خط او نمیتواندباشد زیرا مؤلف در سال ۸۴۱ تولد فرزندخودرا بنام **ظهیرالدین** نوشته (بصفحه۲۸۳مین کتاب رجوع شود) وچون درظرف این سه چهارسال هم وفات اورا متذکر نشده (و حال آنکه وفات فرزنددیگر خود **نصیرالدین** را درسال ۸۲۶ ووفات فرزنددیگرخود **جلال الدین محمد** را در سال ۸۳٤ متذکرشده) پس غیر معقول است که بازبعد ازچهار سال فرزنددیگر خودرا **ظهیرالدین** نام بگذارد ودراین نکته ایرادی بر**ادوارد براون** وارد نیست زیرا هر دو نسخه ایکه در اختیارداشته سال ۸٤۱ جزء اوراق ساقط آنها بوده است چنانکه گفتم نویسنده این یادداشت صفحه آخر کتاب بدخط بوده سنه ۹۲۸ را طوری نوشته (باحروف چاپ کتاب نمیشودتقلیدکرد) که عدد۲ ممکن است بغلط ٤ هم خوانده شود سپس کاتب نسخه جناب آقای **نخجوانی** در حاشیه صفحه آخر که قطعاً ازروی همین نسخه کتابت کرده تقلیبی در این عدد ۹٤۸ روا داشته و ۸٤۹ خوانده ونوشته وکاتبی که از روی آن نسخه استنساخ کرده (برای بهاءالدوله) عدد هندسی مزبور را بعبارت هشتصدوچهل و نه تبدیل کرده وچون در آن تاریخ هنوزاعداد هندسی زیاد رایج نبود کسانیکه با کتب خطی سروکاردارند میدانند که کاتبان از این قبیل اشتباهات در اعداد زیاد داشته اند ونسخهٔ **حاج بهاءالدوله** که بعداً بدست **براون** افتاده بطورقطع و یقین (ذکر دلایل آن موجب مزید تطویل است) ازروی نسخه جناب آقای **نخجوانی** نوشته شده وکاتب بااشتباه دیگری مطلب را جزء متن کتاب نوشته در نتیجه هم شادروان **ادوارد براون**

بقیه درذیل صفحه بعد

گذاشتن ای بجای این (که اگر مفهوم آن بهتر نباشد بدتر نخواهد بود) تازه ۹۲۸ بدست میآید و هنوز اشکال تطبیق آن باتاریخ مذکور (۸٤۹) بجای خودباقی می‌ماند (۱)

این نسخه خطی اگر چه کامل‌تر از نسخهٔ راورتی است ولی‌افتادگی به فاصلهٔ ده‌سال از (۸۳٤ تا ۸٤٤) دارد که کاتب پنج صفحه‌برای آن‌باز گذاشته‌البته فاقد خاتمه (یعنی تاریخ هرات) نیز هست (۲)

باین‌ترتیب از مجمل‌فصیحی تا آنجا که‌ما میدانیم سه‌نسخه مستقل وجود دارد که به ترتیب‌عبارتند از :

۱ـ نسخه سنت پطرزبورك بدون در نظر گرفتن رونوشت بارون روزن (خط ملافیروزخانوف).

۲ـ نسخه راورتی که اکنون متعلق‌بمتولیان اوقاف گیب است ؛

۳ـ نسخهٔ هوتوم‌شیندلر که در حال حاضر بمن تعلق دارد ۳

* * *

بقیه اززیرصفحه قبل

بزحمت افتاده وهم‌بظن اغلب پرفسور محمد زبیر الصدیقی ازهمین رقم۸٤۹ فرض کرده است که فصیح خوافی تا آنسال زنده‌بوده و در مقدمه تاریخنامهٔ سیفی هروی سالهای حیات فصیح را (۷۷۷ـ۸٤۹) قید کرده است و اگر ادوارد براون‌در نسخه راورتی دقت میفرمود باشتباه‌نمیافتاد.

۱ـ میشود گمان برد که‌این نسخه‌راورتی درخانوادهٔ‌مؤلف کتاب‌بوده‌وابن‌ظهیر متولد ۹۲۸ نواده همان ظهیر متولد ۸٤۱ بوده است چنانکه اینگونه نام گذاری وهم اینگونه یادداشت‌های تولددر حواشی نسخ عزیز هر فامیل معمول بوده وهست .

۲ـ سقطات‌دیگر نیزا بشهادهٔ عکسی که‌ازآن‌نسخه‌دراختیار مصحح این کتاب‌است‌دارد

۳ـ عکس هر نسخه در اختیار مصحح کتاب است

در اینجا بنقل از مقاله پرفسور ادوارد براون (که شامل مطالبی است راجع بکتاب و شرح حال مؤلف) خاتمه داده شد وبقیه شمه‌ای ناقص است از آنچه که خود مصحح یاد داشت کرده و ذیلا باطلاع خوانندگان محترم خواهد رسید.

بعللی که ذکر آن ضرورت ندارد در نظر بود فقط از اول قرن هشتم (۷۰۱) تا آخر کتاب چاپ شود و چاپ شدومقدمه‌ایکه بهر حال ضرورت داشت تنظیم یافت و چون فضلای عظام و دوستان کرام مخصوصاً دانشمند محترم جناب آقای مؤید ثابتی و استاد اجل جناب آقای دکتر فیاض رئیس دانشکدهٔ ادبیات مشهد تاکیدات بلیغه فرمودند که تمام این نسخه عزیز چاپ شود و فرهنگ پژوه‌شریف آقای عباسعلی پاسبان‌رضوی مدیر کتابفروشی باستان‌مشهد نیز مساعدت درچاپ آن‌نمودند برآن‌شدم که تمام کتاب تصحیح وچاپ شود بنابر این مطابق‌عمل عرف باید مقدمه‌را برای اول کتاب بگذارم وازنشر آن با آنچه از بخش آخر کتاب چاپ شده است خودداری کنم.

ولی چون باوجود مفصل بودن مقدمه در گمانم که هنوز حق تحقیق دربارهٔ کتاب و مؤلف ادانشده از نشر آن خود داری نشد شاید ناقدان بصیر در طی مدت چاپ بخش‌اول کتاب‌بنده را بهفوات قلم و قصور از عمل آگاه فرمایند وبتوانم در مقدمهٔ دیگری باطلاع خوانندهٔ عزیز بگذارم. (ان‌شاءالله) علیهذا اکنون‌شرذمهٔ‌از دیباچهٔ مؤلف در وصف کتاب نگاشته میشود:

مؤلف یادداشت‌های خود رادر ایام عزل (که بتفصیل از نکال و ملال آن‌سخن رانده است) بصورت اجمال تألیف نموده و چنین میگوید:

« سیاق این کتاب بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه نهاده ترتیب آن بر این موجب است »:

۱ـ « مقدمه از هبوط آدم صفی صلوات‌الله علیه تا زمان‌ولادت حضرت‌محمد

علیه الصلوة و التحیه که بعام الفیل موسوم است.

۲-« مقاله اول از ولادت حضرت نبی ﷺ تا زمان هجرت که مبنای تاریخ بر آن است و آن پنجاه وسه سال است».

۳- «مقاله دوم از هجرت آنحضرت . . . الی یومناهذا».

٤-« خاتمه در ذکر بعضی از احوال هرات که مولد ومنشاء این ضعیف است از آنچه در هرات پیش از هجرت نبوی بوقوع پیوسته.

« و چون در این مجمل بحکم خیرالکلام ماقل و دل ازاطناب احترازواجب »
« شمرده از مفصل و زواید اجتناب نموده و از هر نسخه و تاریخ که خبری نقل »
« افتاده بواسطهٔ اختلاف ناقلان از هر جا نکتهٔ که مناسب نموده اضافه آن خبر شده»
« اگر متعرض اسامی کتب میشد از مقصود باز میماند واین کتاب مورخان را فایدهٔ»
« بیشتر میدهد . . . »

چنانکه ذکرشد خاتمه ایکه تاریخ هرات بوده است در سه نسخه ای که براون ذکر نموده و عکس آنها موجود است وهمچنین درنسخهٔ جناب آقای نخجوانی دیده نشده و درنسخهٔ روزن هم که بخط ملافیروزخانوف ازروی نسخهٔ پطرزبورك استنساخ شده بالطبع نخواهد بود (و تصور میرود این همان نسخه باشد که درتفلیس بوده و بارتولد در مقالهٔ ترکستان خود یاد کرده است) نسخهٔ ششمی هم که در موزهٔ بریتانیاست بموجب مرقومهٔ بانوی فاضله دکتر لمتن فاقد خاتمه میباشد.

از هشت نسخه ایکه بوجود آنها اطلاع داریم دو نسخه باقی است که نه بنظر براون انگلیسی و نه رزن و نه دورن و نه بارتولد (سه مستشرق روسی) و نه بنده رسیده است وآنها یکی نسخهٔ انجمن آسیائی بنگال است ودیگری نسخهٔ کتابخانهٔ بانکیپور (هندوستان) که گمان داشتیم که بنظر پرفسور محمدزبیرالصدیقی استاد دانشگاه کلکته نویسندهٔ مقدمهٔ تاریخ نامه هرات سیفی هروی چاپ کلکته که

با تتبع فراوان در صدد احصاء تواریخ شهرهرات بوده‌است رسیده و چون ذکری از تاریخ‌هرات فصیح خوافی نکرده پس در آن دو نسخه نیز اثری از این خاتمه که فصیح در مقدمه وعده‌داده است نبوده وچنانکه براون اظهارعقیده کرده شاید اصلا نوشته نشده ویامؤلف قبل از آنکه یادداشتهای خود را در آن باب تنظیم کند مثل اغلب وزراء شاهان ترك کشته شده یا خود در گذشته است

ولیکن پس از نشر جلد دوم این کتاب که قبلا از اول قرن هشتم چاپ شد ومقدمه‌بنظر پژوهندگان رسیدبوسیله دانشمندگرامی آقای سیدحسن هندوستانی ساکن بانکیپور (پتنه‌بهار) که چندی در دانشگاه تهران بوده‌اند اطلاع حاصل شد که در نسخه موجوده در کتابخانه مشرقیه خدا بخش واقعه در بانکیپور (که ذیل صفحه پنج این مقدمه ذکر آن نسخه رفته) خاتمه‌موعود (یعنی تاریخ هرات) ثبت است

با مساعدت دوست بسیار گرامی و دیرینه یعنی جناب آقای دکتر مشفق کاظمی که در آن موقع هنوز در مقام سفارت کبرای شاهنشاهی ایران در دهلی تشریف داشتند مستشار فرهنگی‌سفارت ایران بتقاضای بنده صفحات‌آخر سال ۸٤٥ را(که معلوم شود با نسخه‌های دیگر انطباق دارد یانه)با خاتمه آن که تاریخ‌هرات است عکس برداری‌نموده وارسال فرمودند

مطالب پایان سال ۸٤٥در این نسخه بانسخ‌دیگر که‌دراختیار بنده‌است‌منطبق بود وخاتمه موعود (تاریخ هرات) بیش ازآنچه تصور میرفت «بطوریکه بعد ازپایان مقدمه بنظر خواننده گرامی خواهد رسید» مختصر بود وقرائن ذیل نیز حاکیست که مؤلف یا چون مجددا بکارهای دولتی اشتغال جسته یا چون وفات کرده مجال اتمام کتاب را نیافته است

اول آنکه در پایان اخبار سال ۸٤٥ کلمه و عبارتی که حاکی از ختم کتاب (بطوریکه ازطرف مؤلفین دیگر معمول است) دیده نمیشود .

دوم آنکه بطوریکه خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود وقایع زیادی در بخش اول ودوم این کتاب بلغت عربی درج است که از تاریخ مروج الذهب و وفیات الاعیان وکامل ابن اثیر وغیره و کتب دیگری که ما نشناختیم [1] بطور سرسری و مغلوط [2] نقل و یاد داشت شده که بعدا فرصت ترجمه و تنقیح حاصل نگردیده والادلیلی نیست که در طی مطالب یك کتاب فارسی ساده اخباری بعربی نقل شود

این بود آنچه در باره کتاب مجمل فصیحی تحقیق شده و اما مؤلف کتاب

فصیح خوافی

نام و نسب او ازطرف پدر چنانکه خود ضمن وقایع سال ۷۷۷ نوشته (بصفحه ۱۱۰ جلد آخر این کتاب رجوع شود) بشرح ذیل است :

فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی بن علاء الدین محمد بن ظهیر الدین ابو القاسم محمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین ابو القاسم بن ظهیر الدین محمد بن ابو القاسم محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن ابو القاسم بن جلال الدین بن محمد بن احمد بن ابی نصر علی بن محمد بن علاء الدین عیسی بن ابی بکر بن ابو القاسم بن احمد بن محمد بن قتیبه بن ابو امامه صدی بن عجلان بن وهب الباهلی و ابو امامه صاحب النبی

ودر سال ۷۹۶ نیز که وفات جلال الدین محمد (پدرخود) راذکر کرده تمام این سلسله نسب را مطابق فوق نوشته است (صفحه ۱۳۷) جلد دوم ونسب او ازطرف ما درنیز بشرحی که در طی سال ۸۲۵ وفات او نوشته بشرح ذیل است معصومه بنت الصاحب المرحوم خواجه رکن الدین محمود بن الصاحب المبرور مجد الدین محمد المغفور خواجه

۱ـ ازنقل عهدیکه خواجه احمدبن حسن میمندی وزیر ازسلطان مسعود خواسته (صفحه ۱۵۱) بخش دوم میتوان استنباط کرد که تاریخ محمودی ابوالفضل بیهقی راهم در اختیار داشته (۲) کاتبان نیز براغلاط افزوده اند

نجیب الدین احمد المبرور خواجه زین الدین النیاز آبادی الخوافی(صفحهٔ ۲۵۱ جلد دوم)

برادری بزرگتر نیز بنام خواجه اختیارالدین داشته که وفات اورا درسال ۷۹۴ نوشته‌است .

مدت عمر او

در سال ۷۷۷هجری قمری بتصریح خودش متولد شده وبگمان نزدیك بیقین بشرحی که درصفحات قبل ذکرشده فوت او بعداز سال ۸۴۵بوده بنابراین‌مدت‌عمر او ازشصت وهشت سال‌تجاوز کرده است .

مولد ومنشاء او

در فاصله از سال ۷۷۷ تا سال ۸۴۵ بیست وچهار جاازخود بمناسبتی ذکری‌نموده وبیست‌و دوبارکلمه فصیح‌خوافی راتکرار نموده و معین‌اسفزاری نیز درکتاب روضات الجنات (چنانکه قبلا ذکر کرده‌ایم) او را رویی خوانده است و تاریخ حبیب‌السیر خواند میر نیزبنقل‌ازکتاب روضة‌الصفا (تالیف ۹۲۹) درطی‌حکایتی[1]

۱ـ حکایت بنقل ازصفحه‌دوم جلد چهار جلد حبیب السیر چاپ طهران این است‌در روضة الصفا مسطوراست که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی‌بخانه مولانا فصیح‌خوافی که وزیرمیرزا بایسنغر بودتشریف‌حضورارزانی فرمود .

جناب‌مولاناچند طبق تتماج(طبق. ظرف‌غذاوتتماج ، بضم‌اول ترکی‌است‌ونوعی ازآش رشته و سماق « بفرهنك‌نظام ونفیسی رجوع شود ») بدنبه کشیده(کذا) خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی بمولانا فصیح آوردبزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند وچنین خورند . در آن‌اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستار خوان ریخت .

روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بودبا بعضی گفت که دی خواجه بخانه ما آمده بودند و دستار خوانرا چرب ساختند خواجه سیدی احمد گفت مولانا خاطر مشوش‌مدار که در آن‌آش آنقدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب شود

او را فصیح خوافی نوشته است

و اما محل تحصیل ونشو ونمای او ظاهراً هرات است و خود در ضمن وقایع سال ۸۰۷ وبعد از مرگ تیمور اولین اطلاع راراز دخالت خود در امور دولتی میدهد که شاهرخ‌او را ازهرات با دو تن ازامرابسمرقندبرای تحویل گرفتن خزانه خاصه شاهرخ از شیخ عمر خازن فرستاده است [1]

اودر این سال جوانی‌سی ساله بوده و بایستی چند سالی هم خدمت کرده‌باشد که مورد اعتماد بوده و بچنین مهم خطیری مامور شده است [2]

نیز چون درهمانسال‌طی خبرقتل سید حسن‌خوارزمی گوش‌بریده اشاره‌میکند که موجب قتل و دفع شر آن ظالم خود فصیح بوده[3] میتوان دلیل دیگری شمرد که سابقه خدمت دیرینه‌ای داشته‌است ولی‌بدوا بادر بار و شاه ارتباط مستقیم‌نداشته وتا سال ۸۱۸ در خدمت یکی از امرای بزرگ علاءالدین علی ترخان کارمیکرده و از آن سال بقول خودش بملازمت‌حضرت‌اعلی درآمده‌و در سال ۸۱۹ترقی‌بیشتری کرده و موچه دیوان[4] بـاو ارزانی شده است

و در سال ۸۲۰ بشرکت دونفر دیگر بدیوان حضرت اعلی (شاهرخ) تعیین شده [5]

۱ـ بصفحهٔ ۱۵۵ جلددوم رجوع شود :

۲ـ بواسطه انقلاباتیکه بوسیله فرزندان دیگرتیمور رخ داده‌بود اوودو نفرهمکارانش نه تنها توفیق تحویل و نقل خزانه را نیافتند بلکه برای حفظجان خود شبانه از سمرقند فرار کرده بدرگاه‌آمدند بوقایع سال ۸۰۸رجوع شود (جلد دوم)

۳ـ بصفحه ۱۰۸ جلد دوم رجوع شود

٤ـ در نسخه‌ها موچه نوشته شده ورسم الخط این بوده است که بجای چ ج مینوشته‌اند و موچه بطوریکه در فرهنگ لغات ترکی مطلع السعدین از اللغات النوائیه نقل شده بمعانی ذیل است شغل عمل ـ منصب ـ درجه ـ عهده اینها معانی لغوی موچه‌بود اماظاهراًمعنی اصطلاحی آن وزارت بوده

۵ـ بصفحه ۲۲۸ جلد دوم رجوع شودو دیوان معانی‌متعدد دارد وبیشتر دفترمالیات از آن مستفاد است

ولی از دیوان حضرت اعلی در سال ۸۲۱ معزول شده وباز در سال ۸۲٤ جهة مهمات دیوانی مامور کرمان شده ودر سال ۸۲۷ غره ربیع الثانی مراجعت کرده ودربادغیس هرات بحضور شاه رسیده است.

و باز درسال ۸۲۸ هجدهم رمضان موچه دیوان امیر زاده بایسنغر باو داده شده است [1] دراین مقام چند سالی باقی بوده [2] ودرسال ۸۳٦ بخدمتش خاتمه داده‌اند و عبارت خودش این است عزل بنده درگاه المعروف بفصیح الخوافی از دیوان حضرت سلطان مرحوم بایسنغر بهادرخان عشرین رمضان و تحمیل کردن وبمحصل سپردن (بایسنغر در ۸۳۷ در گذشته و اگر در عبارت فوق کلمه مرحوم هست باین جهت است که تاریخ رابعدا نوشته است)

بعد از ۸۳٦ که معزول و مورد جریمه واقع شده تا آخر کتاب دراحوال خود انتصاب بمقامی ذکر نمیکند وظاهرا در طی همین سنوات عزل وبیکاری است که در مقدمه کتاب خودبآن تفصیل از روزگار وابناء آن شکایت داشته وظاهرا همان ناراضی بودن وشکایتها موجب شده که در ۸٤۳ مورد غضب گوهر شاد آغا زن شاهرخ واقع شود و در خانه امیر بیك محبوس گردد.

ازین زندان پس ازچندی خلاص شده وباز در ۸٤۵ شب جمعه هجدهٔ جمادی الثانی بقول خودش در خانه شوم امیر بیك ببندی تنك تر افتاده و شب چهارم رجب از دست شوم امیر بیك حرام زاده خلاص شده و مینویسد

۱- تصور میرود که از همین مقام است که در روضة الصفا و غیره واشعار شعرا که دراین کتاب وجای دیگر دیده میشود او را وزیر معرفی میکنند ودر پایان یکی از نسخ کشف الاسرار که بهمت جناب آقای حکمت بچاپ رسیده کاتب چنین نوشته است:

« تمت کتابة.... بامر حضرت المخدوم الاعظم الدستور الاکرم الاعدل الافخم..... فصیح الملة والدین احمد..... بصفحه ششم مقدمه جلداول کشف الاسرار رجوع شود

۲- درسال ۸۳۲ که با بایسنغر ازصاین قلعه بهرات مراجعت میکرده‌اند چندی در سمنان برای ضبط مهمات متوقف شده است

امروز من خود غرقه‌ام گــر بر کناری اوفتم
آنکه حکایتها کنم احوال آن غرقاب را(۱)

و باز در آخر همان‌سال (۸٤۵) بیست وپنجم ذی‌حجه بحضورشاه احضار شده است ودیگر ما از احوال بعد او چیزی نمیدانیم .

واگر از قارئین محترم در نسخه خطی‌دیگری‌مطلبی‌درباره‌او دیده باشند و مرقوم فرمایند موجب کمال تشکر است

اسامی وعدّه اولاداو

فرزندی بنام نصیرالدین محمد داشته که از تاریخ تولد او ذکری نکرده و در۸۲٦ درگذشته و در خمجه بان‌هرات دفن شده و فرزندی دیگر بنام جلال الدین ابوسعید داشته که وفات او را در ۸۳٤ نوشته و ماده تاریخ هم برایش گفته است سه فرزند دیگر بنام‌رکن‌الدین محمودمتولد۸۱۸ وظهیرالدین ابوالمحامد محمد متولد ۸٤۱ و معین‌الدین‌ابو اسحاق محمد متولد ۸٤۳داشته‌و تولد نواده‌خودرا بنام مغیث‌الدین ابونصر محمد در سال۸٤۲ نوشته که او فرزند پسر ۲٤ ساله‌اش رکن الدین محمود بوده‌است .

در خاتمه از ذوات معظمی که در تهیه مآخذ برای نشر کتاب و تنظیم مقدمه‌بنده مساعدت فرموده‌اند ونام شریفشان در صفحات گذشته ذکر شده است سپاسگذاری میکنم واز برادر گرامی‌خودم آقای جواهری که زحمات‌چاپ وتهیه فهرست‌وفرهنك جغرافیائی آخر کتاب و قسمتی از حواشی را عهده‌دار بوده است تشکر میکنم.

«محمودفرخ»

۱- این شعرفقط درنسخه پ است وحکایت ازآن میکند که‌اتفاقا درآن عصردر کشور آزادي قلم وبیان نبوده است :!!

چنانکه در آواخر صفحه ۱٦ مقدمه وعده داده شد فصل موسوم به (خاتمه) مجمل فصیحی که میبایست در آخر جلد دوم چاپ میشد دراینجا بنظر خوانندگان گرامی میرسد.

خاتمه

در ذکر بعضی از احوال شهر هرات که مولد و مسکن کاتب العبد احمدبن محمد بن یحیی است آنچه بعد از مولد و مبعث حضرت نبی (ع) از تواریخ یافت شده تا این غایت مجمل آن در متن کتاب داخل شده و آنچه پیش از مبعث یافته‌ام درین خاتمه درج کرد و اگر چه هر کس بنوعی ذکر کرده و در آن اختلافی هست اما همچنان بی زیاده و نقصان نقل کرده شد در تواریخ قدما مسطور ومذکور است که اول شهری که در جلگا هرات معمور شد قهندز است که آنرا اسندر نام ، که بخت النصّر عبارت ازوست ساخته وبعضی برآنند که بخت النصر رهام بن گودرز بن کشواد است و برخی برانند که سنجاریبست از قوم کلدانیان که حکام بابل و سواد و ساباط بوده‌اند و این اصح اقوال است و گویند که قصبه فوشنج را بمدتها پیش از قهندز بنا نهاده‌اند و بانی فوشنج پشنگ بن افراسیاب است واصح آنست که اوشهنج املاك بن سیامك بن کیومرث بن بافث که کتاب جاودان خرد درحکمت عملی او ساخته وابتدای عمارت در عالم او کرده فوشنج بنا کردهٔ اوست واو اول طبقه پیشدادیانست و فوشنج رابقرنهای دراز پیش ازهرات ساخته‌اند واززمان پشنگ بن افراسیاب که بعضی برآنند که فوشنج او ساخت تا زمان اسندر که بخت النصر عبارت ازوست و قهندز ساخته اوست زیاده از پانصد سال ما بین است و بعضی گویند که شهر هرات را اردشیر بابك بنا کرده و بعضی گویند اسفندیار ساخته و پشنگ بن

افراسیاب از بهمن بن اسفندیار و اردشیر بابك بهفتصد سال پیشتر بوده و برخی گویند که هرات را گشتاسب بنا نهاده وداراب نیز سعی نموده واسکندر بن‌فیلقوس که در نسب او اختلاف است بعضی او را دختر زاده فیلقوس رومی و پسرداراب بن بهمن بن اسفندیارست و برخی گویند که داراب‌را بهمن از دختر خود همای نام‌داره و ذکر آن بجای خود آمده و بعضی گویند که پسر فیلقوسست هرات را بنیادنهاد و اسکندر در هرات دو سال مقام کرد و سعی بسیار در عمارت آن بجای آورد و مادر او از روم کس پیش او فرستاده قدری خاك هرات طلبید و فرمود که آن خاك را در زیر زیلوها ریخته بر ز برآن نشستند ومردم‌خود را طلب داشته درباب مهمی ازیشان مشورت طلبید هر کس در آن باب سخنی گفت و هر چند بیشتر مبالغه کرد اختلاف بیشتر ظاهرشد و روز دیگر در جای دیگر نشسته در همان مهم مشورت طلبید همه متفق الکلمه جواب دادند و هیچ اختلافی ظاهر نشد مادر اسکندر باعلام این صورت کس پیش پسر بهرات فرستاد و قاصد وقتی رسید که اسکندر باارکان دولت خود در درب خوش بود و مکتوبی که باسکندر فرستاده بودبخشونت نوشته بود و باآن چیزی‌نفرستاده‌اسکندر گفت مادر مرا نامهٔ خشك فرستاده آنرا درب خوشك نام نهاد و حالا بدرب خوش شهرت یافته‌و در نامه‌نوشتهٔ بود که ما خاك این‌شهررا آزمودیم مطلقا اتفاق در آن نیست باید که‌آنرا ترك کند و نسازد و قلعه شمیران راکویند زنی ساخته که در قهندز حاکمه بوده وشمیره‌نام داشته‌وداخل‌قهندز گردانیده‌و گویندشهنشاه‌نامی که درزمان‌موسی بن‌عمران‌درقهندز حاکم بود قهندز را بناکرد و نیز گفته‌اند که بنای شهر هرات ملك ارغاغوش کرد در زمان عیسی‌بن مریم ع وطالع هرات ثورست و خداوند خانه زهره و این شهر غربا را نیك باشد و موافق آید وبعضی برآنند که بزرجمهر حکیم در اصل از قهندزهرات بوده است و شهر هرات را بعداز بنائی که اسکندر کرده اشك‌بن اشك‌بن دارای بن دارا عمارتي نوکرد و برجهای آنراکه اسکندر بر

صورت صلیب‌ساخته بود محو کرد وتغییر آثاراسکندر نمود و گویند بعد ازآنکه اسکندر را مادر او طلب داشت شخصی را که بجهت اتمام عمارت هرآت بگذاشت هرات‌نام بود وهرات را بدو باز خوانند چون عمارت شهر را با تمام رسانید آغاز نافرمانی کرد و اجرای احکام اسکندر نکردو اسکندر متوجه هرات شده چندروز حرب کردو هرات را دربندان کرد وبآخر ناگرفته مراجعت نمودوچون‌یك‌منزل‌از ظاهرهرات کوچ کرد هرات ازهرات بیرون آمده با کفن وشمشیر بخدمت شتافت‌و بعرض رسانید که مقررست که پادشاه قصد گرفتن هیچ‌دیار نکرده که آنرانگرفته باشد وغرض بندهٔ درگاه از مخالفت آن بود که استحکام شهر بر پادشاه ظاهرشود اسکندر راتدبیر و تقریراو خوش آمده بعنایت‌و تربیت شاهانه‌اش سرافراز گردانید و جمعی گویند که بعد از طوفان نوح ع اول بنائی که نهاده‌اند شمیرانست و نیز گفته‌اند که ضحاك تازی‌را دختری‌بود هرات نام هرات‌را او ساخت وبنام اوموسوم شد وبرخی گویند که هرات را ذوالقرنین اکبر ساخت که حق سبحانه او را در قرآن مجید و فرقان حمید خطاب فرموده و او نه اسکندر ذوالقرنینی است که باسکندر فیلقوس مشهور است وگفته‌اند که اول بنائی که در شهر هرات ساختند قصبه اوبه بود و عمارت آن پیش از ملوك کیانی واشکانی و ساسانی بود والله اعلم بالصواب سنه ۹۹۳

توضیحات و تعلیقات و تصحیحات

اول- فهرست اماکن یا فرهنگ جغرافیائی

خوانندگان گرامی توجه خواهند فرمود که چون مبنای تالیف این کتاب براجمال بوده در طی اخبار کتاب باسامی اماکنی بر خورد میشود که نزد همه کس شناخته نیست و از سیاق عبارت هم غالبا نمیتوان پی‌برد کـه در کدام کشور یا استان واقع است ای بسا که امروز بنامی دیگر معروف است وخواننده پژوهنده برای درك مطلب باید بکتب جغرافی و لغت مراجعه کنند

ما این کار را برخواننده آسان کرده ودر آخر کتاب آن مجهول‌هارا (باذکر مآخذ) معلوم داشته‌ایم به ترتیب حروف -

دوم - رموز ذیل‌صفحات

حرف (ن) علامت‌نسخه جناب آقای‌نخجوانی‌است وحرف (پ) علامت نسخه‌پطروگراد (لنین‌گراد فعلی) است و حرف ل علامت نسخه لندن است که بعداز چاپ جلددوم وبرای استفاده در چاپ جلد اول بدست آمد .

سوز و میز

در صفحه بیست وسوم مقدمه‌ایکه در جلـد دوم چاپ شده بود در باب جملـه فوق (سوزومیز) چند سطری نوشته‌شده واز درك‌معنای آن اظهار عجز شده بود

در ظرف این مدت از طرف فضلا برای توضیح آن امدادی شده است بشرح ذیـل .

۱ـ جناب آقای حاج‌محمد آقانخجوانی از تبریز مرقوم فرموده‌اند که‌سوزومیز ترکی است وبمعنی (سخن‌ما) کـه در اول فرمانها بعد از ذکـر القاب سلاطین آق قویونلو و قره قویونلو نوشته میشد ودر فرمان شاه اسمعیل نیز دیده‌ام

۲ـ فاضل محترم آقای محمد عباسی مرقوم فرموده‌اند (سوز ومیز) بشکلهای دیگر هم در فرامین آمده است. از آنجمله.

در فرمان ملکه بگم زوجه سلطان جهانشاه قراقویونلو سیوزوم ذکر شده (نقل ازمجموعه فرامین پارسی ماتانا داران‌جلد نخست ص ۲٤۸ چاپ اتحاد شوروی)

در فرمان شاه اسمعیل اول سیوزومیز یعنی با اضافه یا بعد از سین و پیش‌از واو (همان مجموعه‌جلد اول ص ۲٦۳)

در فرمان شاه عباس ثانی سوزیمی (ترجمه پارسی سیاحتنامـه شاردن جلد دوم ص ۲۲٤ چاپ طهران) در مأخذ اخیر یعنی سیاحتنامه شاردن بین‌الهلالین (من می‌گویم) معنی شده و معنای آن در تمام موارد مذکور همان است چه که این لغت از ریشه‌سوز ترکی بمعنای سخن‌و کلام وقول‌است

(در دیوان لغات الترك کاشغری بصور مختلف صرف شده و هم اکنون نیز هم در تبریز هم در استامبول متداول‌است.)

بیوز آغـاج

در ذیل صفحه ۳ جلد دوم در شرح شعرمتن صفحه :

بیوزآغاج نظام خجسته پی یحیی		ز تیغ قهر اجل‌تابحشر شدخفته

بنده مصحح باشتباه افتاده و تصور کـرده بود بـاء « بیوز جزء کلمه است و تحقیقی نادرست نموده بود جنـاب آقای نخجوانی در نامه خود متذکر شده بودند که یوز آغاج بترکی یعنی صد درخت و نام محلی است که نظام الدین یحیی در آنجا کشته شده است دانشمند محترم آقای علی‌صائبی نیز که از فضلای مشهور هستند این معنی را متذکر شدند که به یوز آغاج است و باء جزء کلمه نیست

آل تمغا

نیز در ذیل صفحه ۲۳ جلد دوم آنچه در باب این دو کلمه نوشته شده درست نیست و جناب آقای نخجوانی و فضلای دیگر توضیح فرموده‌اند که آل تمغا در متن صفحه ۲۳ درست نوشته شده و بمعنی مهر قرمز است.

خود بنده نیز در صفحه ۳٤۰ همان جلد دوم در طی معنای لغات ترکی معنی این لغت را چنانکه هست درج نموده بود

تصحیح ماده تاریخ

نیز در ذیل صفحه ۲۸٦ جلد دوم چاپ شده بود از این چند فقره ماده تاریخها بجز دو ـ مصراع بقیه درست نیست وجناب آقای نخجوانی بعضی از مواد را توضیح و تصحیح فرموده‌اند بشرح ذیل.

۱ـ تاریخ شود (شب سوم از شعبان) ۸۳۹ میباشد ولی اگر شب سیم نوشته میشد که رسم الخط قدیم هم همین بوده تاریخ درست میبود (۸٤۳)

۲ـ در باب پنج بیت دیگر که در متن همان صفحه ۲۸٦ درج است عین عبارت جناب آقای نخجوانی ذیلا نقل میشود:

« پنج بیتی که در مصرع ماده تاریخ است برای سال ۸٤۳ که باختلاف نوشته شده با تصحیح قیاسی آنچه بنظر رسیده معروض میشود وغیر از مصراع اخیر بیت چهارم که قیاس هم زورش نرسید باقی گمان میکنم درست باشد منتها چون ماده تاریخ است قدری محتاج تسامح نیز هست.

خود شاعر هم در معنی ابیات تسامح کرده است و در حساب هم بتسامح الفهای (آورد) ردیف شعر را یکی حساب کرده است.

سحر نسیم صبا بوی گل بما آورد نوا چو سر و قدان سوی بینوا آورد
هزار جان گرامی فدا کنم چو صباح ز شه بجمله آفاق مژده‌ها آورد

نهال ملك امم شاهزاده ابراهیم | که سوی او بدول مجدالتجا آورد
مدام دولت اقبال چون ملازم باد | به درگهش که از او جاه‌ها بما آورد
بیان مولد او این گدا بهر مصرع | بیا ببین که‌چه زیبا و منتها آورد

مرثیه خواجه غیاث الدین وزیر

درصفحه۴۸ جلددوم طی‌وقایع ۷۳۶ سه بیت در مرثیه خواجه غیاث الدین وزیر نقل شده بدون ذکر نام‌شاعر این‌قطعه در روضة‌الصفا و دستور الوزرا نیز نقل شده فاضل محترم آقای سید حسن هندوستانی ساکن پتنه بهار (که مساعدتهای قابل تشکری‌هم در کار تهیه فصل‌خاتمه کتاب به بنده فرموده‌اند) مرقوم داشته‌اند که قطعه مزبور که در این کتاب سه بیت آن نقل شده در دیوان رکن‌صاین هروی دیده‌اند و چهار بیت بوده و ذیلا نقل میشود :

جای آن است کاختران امروز | بر سر از جور چرخ خاك کنند
درد مندان مهر از سر سوز | جامه بر تن چو صبح چاك کنند
الغیاث الغیاث در گیرند | ناله و آه درد ناك کنند
که وزیری بدان عزیزی را | بچنین خواریی هلاك کنند

فهرست اعلام مقدمه

اسماء الاماکن

مجمل فصیحی

مؤلف

فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی

(۷۷۷ ـ ۸۴۹)

بتصحیح و تحشیهٔ

محمود فرخ

۱۳۴۰

ناشر

کتابفروشی باستان ـ مشهد

چاپ طوس ـ مشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

فصیح‌تر عبارتی که در گردن‌جان‌تعویذ[و] . وشاح[۱] اقبال‌تواند بودوملیح تر روایتی که خواطر عواطر را ماده سعادت واجلال شاید دانست محامد بی انقضاء مالك الملکیست که ملکت بردوامش از وصمت تبدیل و تحویل مقدس ومبرّاست و مدایح بی انتهاء واجب الوجودیست که وجود با جودش از نقص بدایت و نهایت منزه و معرا کان‌الله ولم یکن معه شیء معبودی که سلاطین ذی‌شوکة و شکوه تاج افتخار از آستان عبودیتش مسألت نمایند و مسجودی که خواقین صاحب مکنت و مکان سریر مسرت پادشاهی از خاك بوسی بارگاه جلالش یابند

بیت

شهان آنزمان پادشایی کنند — که بر آستانش گدایی کنند
سر پادشاهان گردن فراز — بخاك درش بر زمین نیاز
هرآنکس که‌ازدر گهش‌سربتافت — بهر در که شد هیچ عزت نیافت

له ملك السموات والارض وهو علی کل‌شیء قدیر

وصلات صلوات نامیات بر پیغمبری که منشور میسور نبوّتش بتوقیع وقیع

---

(۱) وشاح ـ شمشیریست وحمایل وگلوبند

رفیع و ما ارسلناك الارحمةللعالمین معنون وموشح‌است .

و تحف تحیات متوالیات بر رسولی که مثال جلال رسالتش بطغراء غرای کنت نبیاً و آدم بین‌الماء والطین مدون و موقع وموشح

بیت

وقتی کادم در آب و گل بود — احمد همگی جان و دل بود (کذا)
بشیر نذیر هاشمی مکرم — فصیح بلیغ من یسمی باجمد
مقصود جهان‌و اصل کونین — سلطان سر یر قـاب قوسین
(مکسورازوست طاق کسری — شاداب‌بدوست‌باغ‌دنیی) (۱)

حدنعت‌و ثنای‌تو چنانچه سزای کبریاء توباشد بدست‌همچومن بی‌بضاعتی کجابر آید

بیت

من‌بنده گرچه‌حمدو ثنای‌تو میکنم — حمد و ثنای تو نه سزای تو میکنم
خودرا بزرك‌میکنم اندر میان خلق — نی آنك خدمتی ز برای تو میکنم

ثنای تو حضرت لایزال و مکرم بی زوال جلت قدرته فرموده ما خود کییم تازثنای تو دم ز نیم درمعرض لعمرك و لولاك‌ووالضحی ـ و علی آله الطاهرین و اصحابه‌ـ العلیبین اجمعین

اما بعد :

بررای رزین اهل بینش — اشراف سرای آفرینش

کالنورفی السواد سمت ظهور و وضوح یافته‌که علم تاریخ بواسطه تجارب در امور جمهور و رعایت عواقب در قضایاء برایا اشرف قوانین افانین علوم است و علوشان این فن شریف و علم منیف (۲) همین بس کـه کتب سماوی که عبارت از **توریةوانجیل وفرقان** است‌مشحون و مملو از تواریخ وقصص‌است اماتوریة مشتمل

---

(۱) بیت میان پرانتز از نسخه‌ل ساقط‌است‌واز نسخه پ‌نقل‌شد

(۲) منیف بضم پاك وبزرك و بلند (فرهنك آنندراج)

است برذکر ابتدای آفرینش وتاریخ عهد **آدم** تا زمان **یوسف** صدیق **علیهما وعلی** جمیع الانبیاء الصلوة والسلام و حالاتی که میان **قبطیه وبنی اسرائیل** واقع شده از قصص و حکایات **اماانجیل** اکثر آن بیان سیرت وطریقه و شرح احوال مسیح است علی نبیناو علیه السلام

اماقرآن مذکور و مسطورست باخبار انبیا و آثار امم از سعدا و اشقیا چه درمتن کتاب کریم مجید و نص خطاب رحیم حمید حکایات اخبار و روایات آثار مکررا شرف ورود یافته **نحن نقص علیك احسن القصص** و غیر آن از قصص اخبار و روایات اخیار بسیار آمده و بنابراین بوده که علماء دانشور وفضلاء هر کشوربا وجود تعمق در بحار فروع و اصول و ارتقا بمعارج معقول و منقول درین قسم شریف وفن منیف مصنفات و تالیفات در حیز ضبط و مقام ربط آورده اند ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع و هوشهید و چون بر صغیر و کبیر و غنی و فقیر ایضاً این معنی واضع ولایح است که هیچ انیسی خلوات اصحاب ذوق و ندیمی مجالس ارباب شوق را چون نوادر حکایات و غرایب مقالات نیست

بیت

سخنان گذشته خاطر را — گه نصیحت شمارو گاه ندیم
نیك آنرا مقام دل میساز — وز بدان طبع دور دار مقیم

درین ولا که از نوایب أیام نافرجام و حوادث سپهر بی مهر بدرام (1) مقرر این تقریر و محرر این تحریر را اضعف عبادالله الوافی **احمد بن محمد بن یحیی المدعو والملقب بنصیح الخوافی** احسن الله تعالی حاله وطیب باله انواع ملال و اصناف نکال روی نموده بودو رفیقانی که متابع سهوات ورخابودند از مرافقت و مصاحبت انقباض نموده و تقاعد جسته و موافقانی که بسبب امور دنیاوی متفق اللفظ والکلمه بودند

(1) بدرام بروزن اندام بمعنی همیشه وبمدام وبمعنی خوش و خرم و آراسته وپدرام بروزن اسلام بهمین معنی است (برهان)

مخالفت و مناقشت ظاهر گردانیده دوستانی که وفاداری ایشان موجب جذب منفعت و دفع مضرت بود جفاکاری گزیده دل و خاطر از اندیشه روزگار جفا پیشه وخلان بی اندیشه مالامال شده و از مصاحبت رفقا و اخوان و موانست احبا و اقران مایوس گشته فرید و وحید بی یار و مونس و غمگسار مانده و گوشهٔ از فضاء عالم و کنارهٔ از زمره بنی آدم احتیار کرده این ابیات بر زبان میراند و قال علی کرم الله وجهه

شعر

جزی الله النوایب کل خیر — فمازالت تنغصنی[1] بریـق
و ما شکری لها الا لانی — عرفت بها عدوی من صدیق

بیت

دوست مشمر آنك در نعمت زند — لاف یاری و برادر خـواندگی
دوست اورا دان که گیرد دست دوست — در پریشان حالی و در ماندگی

درین شداید اصعب واتعب این نا ملایمات واقعهٔ صاقعه[2] کردار و نازلهٔ هایله گفتار حضرت شاهزادهٔ مبرور مسرور و سلطان زادهٔ مرحوم مغفور

بیت

آنك پیوسته باخلاص زجان میخواند — بر سر رزضة او آیت رحمت رضوان
وانك در باغ جنان طوطی روحش شب و روز — دارد از نغـمـهٔ المنـة لله الحـان

الواصل الی جوار رحمة الله الملك المنان غیاث السلطنه و الدنیا و الدین بایسنغر بهادر خان انار الله تعالی برهانه و ثقل بالحسنات والمکرمات میزانه که این بنده ربیب دولت وصنیع تربیت آن حضرت بود بحکم نص مبین فرقانی و فرمودهٔ احکام متین سبحانی که کل شیء هالك الا وجهه داعی یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة

(۱) نغص بفتحتین و سکون صاد مهمله بتمام مراد خود نرسیدن و بریده گردیدن شراب بر خورندگان وسیراب نا شدن (فرهنك آنندراج)

(۲) صاقعه بکسر ثالث رسیدن کسی را آتش آسمان یا بیهوش کردن اورا صاعقه (فرهنك آنندراج)

مرضیه را لبیك اجابت فرمود

بیت

یارب که بهشت مسکنش باد | وز گلشن عدن روزنش باد

بوقوع پیوسته بود در زاویهٔ خمول منزوی شدن و پای عجز در دامن مسکنت کشیدن اصوب حالات واقرب جهات نمود

شعر

فطوبی لنفس و طنت قعر دار ها | مغلقة الا بواب مرخاً حجا بها
و ماهی الا جیفة مستحیلة | علیها کلاب همهن اجتذابها
فان تجتنبها کنت سلما لاهلها | وان تجتذبها نازعتك کلابها

و در اثناء این حال انیسی که خاطر فاتررا از ملال باز دارد وضمیر کسیررا مفرح ومروح باشد یافت نمیشد فلاجرم از تمام مهام دامن اختیار در چیده و ازجاده تردد و آمد شد منحرف ومنصرف شده میگفت

بیت

کیست کز مرحمة ولطف تو گوید سخنی | یا گشاید بمن از گفت و شنیدت دهنی

تالحظه بدان خاطر فاتر را روحی و ضمیر کسیررا فتحی روی نماید که مبشر بشارت سرمدی و منهی سعادت ابدی خبر روح فزای دلگشای لاتیاسوا من روح الله بگوش هوش وکاخ صماخ رسانیده گفت اگر چند بواسطهٔ این قضیه عالم ارواح در تزلزل و جهان اشباح در تخلخل است اما بدین حکایت تمامی خواطر با ترویح و جمیع ضمایر با تشریح است که

بیت

ایرج اگر برفت فریدون بکام هست | موسی اگر نماند خضر مستدام هست
تاج ولوا اگر بسیاوش وفا نکرد | کاووس را سریر بقا بردوام هست

اعنی السلطان الاعظم والخاقان المعظم طراز کسوت جهانبانی مشید مراسم مسلمانی خسرو ناهید بزم ورزم فریدون عطارد حزم وعزم دارای سلیمان حشمت کریم اخلاق

بیت

بعهد خلق کریمش همی شود معلوم — که چیست معنی لفظ مکارم اخلاق

قهرمان اکاسرة العرب والعجم اعدل سلاطین زمان مرجع خواقین دوران مربی ارباب العلم والتقی مظهر کلمات الله العلیا

بیت

شهنشاه جهان دارای عالم — چراغ دودمان نسل آدم
خجسته گوهر دریای شاهی — و جودش مهبط نور الهی
ضمیرش نقطهٔ پرگار معنی — درونش مظهر انوار معنی

معین السلطنه والدنیا والدین شاهرخ بهادرخان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه واعلی فی الخافقین امره وشانه

بیت

خدایا تا جهانرا آب و رنگ است — فلك را دور و گیتی راد رنك است
جهان محکوم سلطان جهان باد — فلك مامور شاه کامران باد

و فرزندان کامکار آن حضرت را که هر یك در دریای شاهی و فروزندهٔ تخت و دیهیم پادشاهی انداز عمر و دولت ممتع و بر خوردار گردان و در سایه اقبال و دولت این پادشاه کامکار بمنتهای عمر وامید و هر روز دولتی تازه و حشمتی بی اندازه کرامت فرمای ویرحم الله عبداً قال آمنا

سیاق این کتاب بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه نهاده ترتیب آن برین موجب است مقدمه از هبوط آدم صفی صلوات الله علیه تا زمان ولادت حضرت نبی علیه الصلوة والتحیه که بعام الفیل موسوم است

مقاله اول :

از ولادت حضرت نبی ﷺ تازمان هجرت که مبناء تاریخ برآن است وآن پنجاه وسه سال است :

مقاله دوم :

از هجرت آن حضرت علیه‌الصلوة والتّحیه الی یومنا هذا

و خاتمه :

در ذکر بعضی از احوال هرات که مولد و منشأ این ضعیف است از آنچه در هرات پیش از هجرت نبوی ﷺ بوقوع پیوسته و چون در این مجمل بحکم خیرالکلام ما قلّ و دلّ از اطناب احتراز واجب شمرده از مفصّل و زواید اجتناب نموده و از هرنسخه و تاریخ که خبری نقل افتاده بواسطهٔ اختلاف ناقلان از هرجا نکتهٔ که مناسب نموده اضافهٔ آن خبر شده اگر متعرّض اسامی کتب میشد از مقصود باز میماند .

و این کتاب مورّخان را فایده بیشتر میدهد چه هر گاه کـه خواهند که امری از امور یاخبری از اخبار معلوم کنند که در چه زمان و مکان بوده هر آینه ازین کتاب زودتر برمقصود ظفر یابند واین نسخه‌را بسالهای دراز ازمطالعهٔتواریخ و جراید بزرگان و کتب متقدّمان جمع آورده و از فارسی بفارسی و از تازی بتازی نقل افتاده و بعدالاستخاره والاستشاره این کتاب به (**مجمل فصیحی**) موسوم شد انشاءالله درنظربزرگان دانشور مستحسن ومرغوب افتد واگر برسهوی یا خطایی وقوف یابند اصلاح فرموده ذیل عفو برآن پوشانند و مؤلف را بدعای خیر مدد فرمایند .

و صلی‌الله علی‌النّبی‌الهاشمی‌القرشی‌التّهامی کلّما ذکره‌الذاکرون و علی آله و اصحابه اجمعین والحمدلله رب‌العالمین .

مقدمه

از زمان هبوط **آدم** صفی صلوات‌الرحمن علیه تازمان ولادت حضرت **نبی** ع
که **بعام‌الفیل** موسوم است و از آدم صفی تازمان ملوك فرس دوطبقه‌اند

طبقه اول آدم صفی صلوات‌الله علیه

و حوّا و فرزندان ایشان تا **نوح** علیه‌السلام و ایشان ده تننند مدت اعمار ایشان دو هزار و سیصد و شصت سال وگویند دوهزار و پانصد و نود و دو سال

آدم علیه‌السلام نهصد و سی و هفت ساله شد وفات کرد و **حوا** بعد از او سی‌سال دیگر بزیست وگویند هفت سال و هردورا در کوه **ابوقبیس** دفن کردند و گویند بهند در **سرانديب** و گویند در **نجف** وگویند که **نوح** ع استخوان ایشان در **طوفان** باخود برداشت و بعد از طوفان در **بیت‌المقدس** دفن کرد.

شیث‌بن آدم (ع)

بعضی گویند فرزند فرزند آدم ع بود و پدر او را **صلحا** نام بود واصح آنست که فرزند آدم بود و بقول یهود مولد او در صد و سی سالگی آدم بود و بقول **نصاری** در دویست و سی سالگی و **آدم شیث** (ع) را ولیعهد کرد و خانهٔ کعبه را بسنگ وگل او بنا کرد و پنجاه صحیفه در مدت چهل سال بدو نازل شد و دویست‌وهشتادسال خلق‌را دعوت کرد و چون صد و پنج‌ساله‌شد **انوش** دروجودآمد وچون‌عمرش به‌نهصد و دوازده‌سال‌رسید وفات‌یافت واورا درجوار پدرش دفن کردند

انوش‌بن شیث‌بن آدم (ع)

ولیعهد پدر بود و اول کسیکه درخت خرما نشاند او بود و چون نود ساله شد بقول یهود **قینان** در وجود آمد و بقول نصاری صد و نود و درین سالها مردم

بنیاد بت پرستیدن کردند عمراو نهصدو پنج سال بود و بقول یهود و نصاری باتفاق نهصد و شصت و پنج سال مدفن اودر چند جای میگویند اماحقیقت آن معلوم نیست

قینان بن انوش بن شیث بن آدم (ع)

ولیعهد پدر بود چون هفتاد ساله شد **مهلائیل** در وجود آمد مدت عمر او نهصد و ده سال بود و بقول یهود و نصاری باتفاق نهصد و شصت و پنج سال

مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (ع)

قائم مقام پدر شد و در زمان او بنی آدم بسیار شدند وچون او شصت و پنج ساله شد **یرد** در وجود آمد و باتفاق عمر او هشتصدو و نود و پنج سال بود

یردبن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (ع)

قائم مقام پدر شد چون صد و شصت و دوساله شد اخنوخ در وجود آمد باتفاق مدت عمر او نهصد و شصت و دوسال بود .

اخنوخ بن یردبن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (ع)

که **ادریس** عبارت ازوست و بامر حق جل و علا مردم را از پرستیدن بت منع فرمود واورا المثلث بالنعمه خواندندی بواسطهٔ آنکه سیم پیغمبر و سیم حکیم وسیم پادشاه بود سی صحیفه بدو نازل شد وبزعم یونانیان هرمس حکیم اوست واصح آنست که از عهد او تازمان **نوح** ﷺ چهار صد و سی و چهار سال بود و چون شصت وپنج ساله شد **متوشلخ** در وجودآمد و وفات ادریس کس ندید و حق تعالی او را ببهشت برد و بوقت ارتفاع مدت عمر او سیصد و شصت و پنج سال بود و بقول نصاری و یهود سیصد سال

متوشلخ بن اخنوخ بن یردبن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث

عمر او بصد و هشتاد و هفت سال رسید **لمك** از او در وجود آمد و گویند بعد از نهصد سال لمك متولد شد و او عمر دراز داشت و نهصد و شصت و نه سال عمر او بود و گویند هزار و صد و نوزده سال و بقول یهود و نصاری نهصد و

شصت و دو سال

لمك بن متو شلخ بن اخنوخ بن بيرد بن مهلائيل بن قينان

مردی متوحد بود و بسياری بواسطهٔ او از بت پرستی باز آمدند و يك پسر او صابی بود و جماعهٔ صابيان بدو منسوبند چون صد و هشتاد و دو ساله شد نوح در وجود آمد و لمك پيش ازپدر وفات يافت و مدت عمر او هفتصد و هفتاد وهفت سال بود و بقول نصاری و يهود هفصد و هفتاد و سه سال

نوح بن لمك (ع)

چون نوح چهار صد و هشتاد ساله شد وحی بدو نازل شد صد و بيست سال دعوت كرد هشتاد تن ايمان آوردند حق تعالی طوفان فرستاد نوح (ع) بااين هشتاد تن در كشتی نشستند از آدم (ع) تاطوفان دوهزار و دويست و چهل و دو سال و از طوفان تاوفات نوح سيصد و پنجاه سال و از نوح تاابراهيم (ع) دوهزار و دويست و چهل و شش سال و از ابراهيم تا موسی هفتصد سال و از موسی تا داوود (ع) پانصد سال و ازداوود تا عيسی (ع) يك هزار و صد سال و از عيسی تامبعث حضرت محمدالمصطفی صلوات الرحمن عليهما ششصد و بيست سال و ازمبعث حضرت رسالت ﷺ الی يومنا هذا (كه شهور سنه اثنتين واربعين و ثمانمائه است) هشتصد و بنجاه و پنج سال پس از ابتدای عهد آدم صلوات‌الله عليه الی يومنا هذا هشت هزار و ششصد و سيزده سال باشد و در تاريخ يهود آورده كه از آدم تانوح يك هزار و پنجاه سال و ار نوح تا ابراهيم هشتصد و نود و چهار سال و از ابراهيم تاموسی (ع) پانصد سال وازموسی تا سليمان (ع) چهار صد وهشتاد سال وازسليمان تا اسكندر پانصد و بيست و چهار سال و از اسكندر الی يومنا هذا كه شهور سنه اثنتين و اربعين و ثمانمائه است يك هزار و هفتصد و پنجاه و سه سال.

پس بقول يهود ازآدم صفی صلوات‌الله عليه الی‌يومنا هذا پنج هزار ودويست و يكسال باشد.

و بروایت مسعودی از هبوط آدم صلوات‌الله علیه تامبعث حضرت نبوّت علیه‌الصلواة والتحیه شش هزار و صد و دوسال و شش ماه و ده روز باشد و از مبعث حضرت نبی (ع) الی یومنا هذا هشتصد و پنجاه و پنج سال پس ازهبوط آدم الی یومنا هذا شش هزار و نهصد و پنجاه و هفت سال باشد

طبقهٔ دوم

از **سام** بن نوح تا **ابراهیم** خلیل‌الله (ع) و ایشان ده تنند

مدت اعمار ایشان دوهزار و چهار صد وهفتاد و هشت سال و گویند دوهزار و دویست و چهل و هشت و گویند دوهزار و نهصد و نود و شش (سال)[1]

سام بن نوح (ع)

چون دویست ساله شد **ارفحشد** در وجود آمد وبقول یهود چون صد ساله شد بعد از طوفان بدوسال و مدت عمر سام ششصد سال بود

ارفحشد بن سام بن نوح (ع)

بقول یهود چون سی‌وپنج ساله شد **شالخ** در وجود آمد ومدت عمر او چهار صد و شصت و پنج سال بود و بقول نصاری چهار صد و سی و هشت

شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح (ع)

شالخ بن ارفحشد که بعبری **شولخ** گویند چون سی‌ساله شد **عابر** در وجود آمد مدت عمر او چهار صد و سی سال بود و بقول یهود چهار صد و سی و سه

عابر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح (ع)

که هود پیغمبر عبارت ازوست بروایتی و بعبری نام او **عبور** است وعبری از عابر مشتق است و بعضی گفته‌اند که هود از فرزندان **عاد** است و هو **هود** بن عبدالله بن رماح بن حلو د بن عاد و عمر او چهارصد و شصت و چهار سال بود وبعد ازاو **صالح** پیغمبر شد و میان او وصالح پانصد سال بود و صالح از قوم **ثمود** است

۱ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ل ساقط است

و هو صالح بن عبیدبن عاد و اورا بقوم ثمود فرستادند وعمر او دویست وهشتاد سال بود ودر مکه مدفون است وبقول یهود چون عابر سی‌وچهار ساله شد **فالع** دروجود آمد و مدت عمر او چهارصد و شصت وچهار سال شد .

فالع بن عابر بن شالخ

عمر او سیصدو چهل و سه سال بود و بقول یهود[1] چون سی‌ساله شد **ارعو** ازاو دروجودآمد و عمر او دویست و سی و نه سال بود

ارعو بن فالع

در زمان او **نمرود** بن کوش بن حام پادشاه شد مدت‌عمر **ارعو** سیصدونه سال بود وبقول یهود چون سی ودو ساله شد **ساروع** بوجود آمد وبقول نصاری و یهود مدّت عمر ارعودویست‌وسی‌ودوسال بود .

ساروع بن ارعو

در عهد اوسکه بردنیا رو درم نهادند و وزن درم ودینار مقرر کردند و در زمان‌او**فرعون** بن سالس از فراعنهٔ‌مصر مستولی شد بر مملکت مصر و شام و چون صدوبیست ساله شد **تاخور** از وی بوجود آمد عمرساروع سیصدوسی سال بود .

تاخور بن ساروع بن ارعو

او را پسری بود **تارخ** نام که آزرعبارت ازوست‌ومدّت عمر تاخور دویست ویکسال و بقول یهود چون بیست ونه ساله شد**تارخ** در وجود آمد و عمر تاخور صدوسی وهشت سال بود .

تارخ بن تاخور

چون هفتاد ساله شد **ابراهیم** صلوات‌الله علیه از وبوجود آمدو مدّت عمر تارخ دویست و هفتاد و پنج سال بود و در شهر حران وفات یافت و بقول یهود دویست وپنج سال عمر داشت .

۱ـ نسخه خطی جناب آقای‌نخجوانی‌ازاینجاشروع‌میشود وصفحات‌پیش‌ازین مفقوداست

ابراهيم بن تارخ عليه السلام

اسماعيل واسحاق از وبوجود آمدند عليهما السلام وبيست صحيفه بابراهيم عليه السلام نازل شد و او را **بنمرود** بن كوش فرستادند در هفده سالگى او را در آتش انداختند اوّل فرزند ابراهيم **اسماعيل** عليهما السلام بودمادرش **هاجر** قبطيه كنيزك **ساره** كه با **براهيم** عليه السلام بخشيده بود واسماعيل سيزده سال ازاسحاق عليهما السلام بزرگتر بود وبوقت ولادت اسحاق ابراهيم بيست سال ديگر بزيست وگويند هفتاد وپنج سال ودر وقت ولادت اسحاق ابراهيم صد ساله بود وگويند **يعقوب** در حيات ابراهيم متولد شد و يعقوب صد و چهل و هفت سال بزيست و **يوسف** بعد از يعقوب پنجاه و چهار سال بزيست عمر يوسف صد وده سال بودوفات ابراهيم نماز ديگر روز پنجشنبه دوم محرّم بود بيست وپنج روز رنجور بوداسحاق را بشام واسماعيل را بحجاز خليفه كرد وبعد از ابراهيم اسماعيل چهل سال بزيست و عمر إسماعيل صد وسى وهفت سال بود واسحاق پنجاه ودو سال بعد از ابراهيم بزيست و گويند عمر ابراهيم دويست سال بود وبعضى گفته‌اند صدوهفتاد وپنج سال واين موافق تاريخ يهود و نصارى است واز عهد ابراهيم الى يومناهذا كه شهور سنه اثنتين واربعين وثمانمائه است سه هزار وهفتصد وشصت ودوسال است و گويند سه هزار ونهصد وچهل وچهار سال و گويند سه هزار وششصد وبيست ودو سال وبقول يهود سه هزار ودويست وپنجاه وهشت سال .

ملوك فرس

وايشان چهار طبقه‌اند :**طبقه اول :**

پيشداديانند وايشان دوازده تنند مدت ملك ايشان دو هزار و چهار صد و هشتاد وپنج سال .

کیومرث بن یافث

اول کسی که پادشاهی کرد او بود ومغان گویند اوآدم است و بعضی گویند کیومرث بن اشکهدبن ارم بن سام بن نوح و گویند از اسباط مهلائیل بود وامام محمدبن محمدبن‌محمدالغزالی آورده که اوبرادر شیث‌است واصح آنست که پسر یافث بن نوح علیه‌السلام است واو اصطخر ودماوند ساخت وپیشتر از و کسی شهر نساخته بود سیامك پسر اوست و پادشاهی‌نکرد ودیوان او را بکشتند وکیومرث دیوان را هلاك کرد و در آن محل شهری ساخت و گویند آن‌شهربلخ است ومدت پادشاهی کیومرث چهل سال بود .

هوشنج بن سیامك بن کیومرث

پادشاهی عادل بود و جاویدان خرد در حکمت عملی او ساخته و حسن‌بن‌سهل وزیر مامون خلیفه ترجمه آن بعربی نوشته و عجم گویند پیغمبربود آهن از سنگ بیرون آورد وسلاح ساخت ومدت پادشاهی‌او چهل سال بودو گویند ابتدای عمارت در عالم هوشنج کرد و فوشنج او ساخت وخط نبشتن و علم نجوم خواندن در عالم بزمان او پیدا شدکاریز کندن ودهقانی و کشاورزی کردن وسلاح ساختن وشکار ددودام کردن وجواهر از معادن بیرون‌آوردن درزمان او شد وچون بسیار از داد وعدل سخن گفت او راپیشداد گفتندوپیشدادیان را بذو باز می‌خوانند و وزیراو ارزو نام داشت .

طهمورث بن هوشنج بن سیامك

در زمان او قحطی پیدا شد متنعمان را فرمود که چاشت خود بدرویشان دهند وشام خود خورند سنّت روزه داشتن از آن روز پیدا شد و وزیر او آذریارنام داشت ومقام او بآذربایجان بود و مدّت پادشاهی طهمورث سی سال بود .

بیت

چو روز کیومرث و هوشنگ شد مزیّن بطهمورث اورنگ شد

در اصفهان بر کوه آتشگاه بر کنارهٔ زرینه‌رود عبادتخانهٔ ساخت وتاروزگار **گشتاسب** آن خانه را معظم میداشتند **اسفندیار** بفرمان پدر آن خانه را آتشگاه ساخت و **اسکندر** رومی آنرا خراب کرد **قهندز** مرو و قلعهٔ **قاین** ودرطبرستان شهر آمل از بناهاء طهمورث است .

جمشید بن طهمورث بن هوشنج

وبیشتری اهل تواریخ بر آنند که‌او برادر زادهٔ طهمورث است بعد ازهزار سال شمسی از هبوط **آدم** پادشاه شد و سرای اصطخر که ستونهاء او تاغایت مانده است او بنا کرد وآنرا چهل منار خوانند بعد از هفتصد سال پادشاهی متکبر شد و دعوی خدایی کرد علیه اللعنه خدای تعالی **شدادبن‌عاد** را برانگیخت تا برادر زادهٔ خود **ضحاك‌بن** عاد انرا بفرستاد و عجم عادان را **مرداس** خوانند تا او را هلاك کرد و مدّت پادشاهی جمشید هفتصدوشانزده سال بود وزیر جمشید **کماسب** نام داشت وجمشید در روز نوروز بر تخت‌پادشاهی نشست و از آن وقت رسم نوروز پیدا شد گرمابه و کشتی او ساخت و کرم قز و ابریشم و جامهٔ ابریشم و انگور و شراب و انواع اشجار در زمان‌او پیداشد و **فیثاغورث** حکیم در زمان او بود و واضع موسیقی فیثاغورث است و گویند که دراول قدم او بر عالم چنان مبارك بود که چهل سالدر کل جهان هیچ آدمی شربت‌فنا نچشید و ضربت زوال زندگی نیافت وبآخر بواسطهٔ نخوت تکبر شآمت او بدو وهمه عالم رسید .

ضحاك بن مرداس الحمیری

پادشاه شد و او تابع **شدادوشدید** پسران عاد بودوظلم میکردند حق تعالی هود پیغمبر را بدیشان فرستاد تا ایشان را دعوت کرد قبول نکردندو **قصدهود**

کردند حق عز و علا ایشان را بریح العقیم هلاك گردانید ومرثد بن شدّادپادشاه شد و بهود علیه‌السلام بگروید بعداز ریح العقیم هود بیست و هفت سال بزیست ضحاك را دو وزیر بود یکی از وان نام‌ودیگری زاهر در زمان‌او ظلم بکمال رسیدهمدان بیمن وطبس کیلکی بخراسان و مدینه خزر و مدینه صور او بنانهاده است و بسبب دو لسعه[۱] که بر دوشهاء او بر آمده بود و درد آن جز بمغزسر آدمی تسکین نمی یافت در مدّت دویست سال خلایق بسیار بقتل آورد یکی از اولیاء اللّه‌تعبیهٔ ساخت و از قتل‌او یك کس خلاص میکرد و مغز سر گوسفند عوض آن میداد وایشانرا بجائی میفرستاد که کسی بر آن وقوف نیابد و کرد وبلوچ از آن طایفه‌اند بآخر آهنگری از اصفهان کاوه نام را دو پسر بود نام یکی قارن و دیگری قباد نوبت بدیشان رسید که مغز سر ایشان را جهت سلعه[۲] او بیرون آورند کاوه مذکور جهت فرزندان خود اضطراب و قلق بسیار نموده پوستی که آهنگران در پیش خود میگیرند بر سر نیزهٔ کرد و فریاد بر آورد وهمچون دادخواهان کرد مردم بر آمد و مردم را بر خود راست کرد و از اطراف و جوانب لشگر بر اوجمع‌شد اوبا ضحاك حرب کرد وفایق آمد وایشان خبر فریدون بن اثفیان شنیده بودند که خروج کرده بر او جمع شدند اوآن چرم آهنگران را که بر سر چوب کرده بودند بفال گرفت و آنرا درفش‌کاویان خواندند و آن شهرتی دارد و آنرا بجواهر بیاراستند و تا زمان خلافت امیرالمؤمنین عمررضی‌اللّه درفش‌کاویان‌بود وضحاك‌راقهر کرد

فریدون بن اثفیان

از فرزندان جمشید بود و گویند پسر آتبین از فرزندان‌طهمورث بود او را بپادشاهی‌برداشتند وبعدازپنجاه سال‌پادشاهی‌دختر ضحاك بعقد‌خود در آورد

(۱) لسعه بمعنی‌منظورمؤلف‌استعمال نشده بقرینه چند سطر بعدباید‌سلعه باشد

(۲) سلعه بکسر اول ریشی‌که‌برگردن پیدا شود« منتهی الارب »

و از ودو پسر شد بغایت کج طبع و بد خلق یکی **تور** ودیگری **سلم**

بیت

دو خسرو زاده از نسل خدیوی غلط گفتم دوغول از صلب دیوی

و بآخر از ایران دخت دختر**شاه‌مرد** پارسی**ایرج** بوجود آمد حوری از لطافت و کمال و در صورت وسیرت زیباتر از آب زلال

بیت

پری روئی که خورشیددل افروز جهان بر روی او میدید هر روز

و این هر سه پسر را بدین موجب مملکت داد روم و مغرب به **سلم** داد و ترکستان به **تور** «۱» و معمورهٔ عالم به‌ایرج تور و سلم اتفاق کردند و**ایرج** را بکشتند و**منوچهر** خون جدّ خود از ایشان باز خواست وایشان را بقتل آورد و **فریدون** بعداز آن وفات یافت ومدت پادشاهی او پانصد سال بود و منوچهر ازدختر ایرج ماه آفرید نام در وجود آمد

منوچهر بن مشخوریار

قایم مقام **فریدون** شد و پهلوان‌لشکر او **سام** نریمان بود و در زمان او **خدای‌تعالی**عزّ شانه **شعیب** را پیغمبری دادوظهور کردوبعد ازاو **موسی‌وهارون** مبعوث شدندبفرعون‌ولیدبن مصعب که‌ازاولاد (**لادبن‌سام بود**) «۲» (و**منوچهر** هشتم ملوك فرس بود) «۳» و گویند حفرنهرفرات او کرد وآب‌فرات بعراق‌آورد و **افراسیاب** بن پشنگ بن تور «۱» آمد وبامنوچهر حرب کرد و منوچهر ازو بگریخت و پناه بقلعه آمل برد و افراسیاب محاصرهٔ قلعهٔ آمل کرد وآخر میان ایشان بصلح مقرر شد که از کنار آب آمویه آن طرف **افراسیاب** را باشد و

---

(۱) نسخه ل تور را در این صفحه توز نوشته

(۲) نسخه ل دو سه‌کلمه میان پرانتز را ندارد

(۳) چند کلمه میان‌پرانتز ازنسخه‌ن ساقطاست

ایران زمین منوچهر را مدت پادشاهی منوچهر صدوبیست سال بود بعضی گفته‌اند پسر زادهٔ ایرج بود

نوذر بن منوچهر بن مشحور یار«۱»

بعد از پدر پادشاه شد باز **افراسیاب** بروی نیز خروج کرد و **نوذر** را با هزار کس از اعیان وارکان دولت اسیر کرد ونوذررا بکشت وبزرگان ایران زمین رابابند برادر خود **اغریرث** سپرد که‌بساری برد وآنجامحبوس باشند **زال وکشواد** ولشکرهای ایران زمین بر عقب‌رفتند آغریرث آمدن ایشان را بهانه کرد وترحم نموده بزرگان ایران را بگذاشت وخود بجانب أفراسیاب رفت افراسیاب غضب کرد و میان برادر بدو نیم کرد

مدت پادشاهی نوذر چهار سال بود

افراسیاب بن پشنگ بن تور «۲»

در دیوان النسب آورده که افراسیاب پسر تورك بن ترك بن کیومرث‌است و اویفارس‌آمد وبخرابی مشغول شد مدت پادشاهی او در ایران دوازده سال بود

زو طهماسب

زو طهماسب از فرزندان **منوچهر** بود زال سام نریمان‌و کشواد و پهلوانان ایران زمین مثل **قارن‌وقباد** پسران **کاوه**‌آهنگر اتفاق کردند و او را پادشاهی‌دادند بر **افراسیاب**خروج کردند و افراسیاب از ویگریخت و بحدود خود رفت و زودو رودخانه بعراق آورد که آنرا زابین گویند و بدان واسطه‌او را **زاب** خواندند و مدت پادشاهی او پنج سال بود

گرشاسف بن رشتاسف

برادرزادهٔ **زاب** بود بحکم وصایت‌قایم مقام او شد و **رستم** بن زال سام از

---

(۱) نسخهٔ‌ل‌مشجور

(۲) نسخهٔ‌ل‌توژ

نسل اوست و مدت پادشاهی او بیست سال بود

طبقهٔ دوم

کیانیانند و ایشان ده تنند **اسکندر** رومی بعد ازیشان بوده ومدت پادشاهی هفتصد وهفت سال بود

کیقباد

اول ملوک کیان است از فرزندان **نوذر** بن منوچهر اول محاربهٔ **رستم** با **افراسیاب** در زمان او بود وصلحی که میان کیقباد وافراسیاب واقع شد بواسطه حرب رستم بود که از آن بترسید و بصلح انجامیده باز بردستوری که بزمان **منوچهر** صلح کرده بودند مقرر کردند و افراسیاب مراجعت نموده بتوران زمین شدو کیقباد رستم را تربیت کرده چیز بسیار بخشیدلقمان حکیم و شموایل پیغمبر وخضر والیاس بن الیسع علیهم السلام برسالت درزمان او مبعوث شدند واو ملت ایشان قبول کرد و بعضی گویند که حزقیل پیغمبر علیه السلام نیز در زمان او مبعوث شد وطالوت که پادشاه بنی اسرائیل بود معاصر او بود و مدت پادشاهی او صدوبیست سال بود

کیکاووس بن کیقباد

ولی عهد پدر بود و او بمازندران رفت و مازندران بگرفت و مراجعت نمود و قصد پادشاه یمن **ذوالا** عار کردو بصلح انجامید و دختراو سوداوه نام رابخواست و ذوالاعار حمیری مذکور بحیله کیکاووس وارکان دولت اورااسیر کرد

رستم زال ازایران بیمن رفت ذوالاعار بمصالحه پیش آمدو **کیکاووس** وحشم اورااطلاق کرد **وسوداوه** را باهزار کنیزك در صحبت او روانه کرد و کیکاووس را پسری بود **سیاووش** نام از زنی دیگر و از رستم تربیت یافته بودباسوداوه متهم شد او را انواع شدت و زحمت رسید و بدین واسطه از پدر تمرد نموده پیش **افراسیاب** رفت ودختر افراسیاب **فرنکیس** نام بخواست بسعایت **کرشیوز** برادر

افراسیاب کشته‌شد وزنش‌حامله بود،پسری آورد **کیخسرو** نام کردند ودرترکستان بود تا بالغ شد **گیو** پسر گودرزاورابامادرش بفارس آورد و گویند موی گذاشتن از عزای سیاووش مانده است

ازحکیمان‌وپیغمبران**داودوسلیمان‌ویدوثون‌وکادوذاثان‌ولقمان‌حکیم‌معاصر** او بوده‌اندوازآثاراوآنست که ببلخ‌آب آورد وسدّی در بابل ببست و مدّت پادشاهی او صد وبیست‌سال بود

کیخسرو بن سیاووش‌بن کیکاووس

چون‌بایران آمد **کیکاووس** پیربود پادشاهی بوی داد ودر اول لشکر که نامزد مملکت توران کرد سر آن لشکر **طوس‌نودر** بود عم‌خود **فریبرز** کاووس‌را بااو شریك کرد وایشان **را** وصیّت کرد که برادرم فرودکه پدرم اورا از دختر **پیران** دارد در سرحدّ توران است باید که بااو حرب نکنند واز آن جانب که‌او باشد نگذرند طوس خلاف آن کرد با برادر اوحرب کرد و **فرود** بقتل آمدچون خبر قتل‌او بکیخسرورسید بغایت‌متالم وغمگین‌شد وبعم خود نوشت که اوسرلشکر باشد و طوس را بند کرده بفرستد وخود بتوران شود و باافراسیـاب حرب کند و بالتماس بزرگان ایران طوس را در موضعی که حالا شهر طوس است چهار سـال موقوف کردندوآنجا شهر طوس‌ساخت وفریبرز باپیران‌ویسه که‌لشکرکش‌افراسیاب بود حرب کرد و از او گریزان شد و پسران **گودرز** کشواد زرین کلاه در آن حرب بقتل آمدندواو باافراسیاب مصافها دادبآخرافراسیاب ازو گریخته‌بآذربایجان شد و گرفتار گشت و بقتل آمد کیخسرو **لهراسب** را ولی عهد کرد و خود ناپدید شد و گویند از سلیمان علیه‌السلام بگریخت و ببلخ شد وآنجا هلاك‌شد و از انبیا **سلیمان‌واحیاءشیلونی‌وازحکماالقمان‌وفیثاغورث** معاصراوبودند ومدت‌پادشاهی او شصت سال بوده

لهراسب

لهراسب نبیرهٔ برادر **کیکاووس** بود وهو لهراسب‌بن اروندبن کی‌پشین بن کیقباد چون پادشاه شد ترتیبها نهاد ودیوان نصب کرد وسرا پرده وضع اوست واو را دو پسر بود **کشتاسب وزریر** کشتاسب از پدر آزرده شد و بروم رفت وداماد **قیصر** شد وچون لهراسب از وخبر یافت ولی عهدی خود بدو داد

و از انبیاء **دانیال وعزیرو ارمیا** واز ملوك بخت نصر **معاصر** او بودند و گویند لهراسب بعزیر ودانیال علیهما السلام بگروید ودر دین وملت وشریعت ایشان مرتبهٔ بزرگ ودرجتی بلند یافت وعلم نجوم وتسخیر جن وهیأت افلاك بواسطهٔ ریاضت ملکه نفس او شدند ومدت پادشاهی اوصد وبیست سال بود

گشتاسب بن لهراسب

پادشاهی عالی رای بود لیکن اورا خطایی افتاد که **زردشت حکیم** درعهد وی پدید آمد و او از نجوم بهره داشت و شاگرد **ارمیاء پیغمبر** بود و بعضی از کلمات او بتلقف «۱» یاد گرفته بود و معلوم کرده بود که درین زمان کسی پیداشود که اورا بسبب نور آتش تجلّی روی نماید وآن سبب دعوت او شود و او بریاضت مشغول شد و روشنائی بسبب خلوت و ریاضت‌بر و ظاهر شد و آن روشنائی سبب‌فتح باب دخول شیطان شد وآن را بصورت آتش بدو نمود واز میان‌آتش خطابهامیشنود آن خطابها را جمع کردند و کتاب زند نام نهادند و خودرا پیغمبر پنداشت ومردم را از دین صابی بازداشت و بدین **مجوس** دعوت کرد کشتاسب مجوسی شد و در شهر پسا ناگاه‌شخصی زردشت‌را بکشت وآن شخص را گرفته پیش کشتاسب آوردند وگشتاسب آن شخص را بازکشت و **جاماسب** را بجای او نصب کرد و باصطخر آمد و پدرش لهراسب دربلخ‌بود **ارجاسب** پادشاه‌ترکستان قصد بلخ کرد ولهراسب

۱ـ تلقف‌اخذ بسرعت و زیرکی

را بکشت و دختران گشتاسب‌را اسیر کرد گشتاسب پسرخود **اسفندیار** را بفرستاد تا ارجاسب را هلاك کرد و خواهران خود باز آورد بعد از آن او را بجنگ **رستم** فرستاد ومیان او ورستم[۱] محاربات‌عظیم رفت ورستم‌اورا بحیله هلاك کرد ولی‌عهدی بپسر او **بهمن** داد و گویند **ابوکرب شمر** تبع دوم که هشتم پادشاه **بنی‌حمیر** بود اورا هلاك کرد واز آثار گشتاسب بیضاء شیرازست واز حکما **سقراط** و **طیماووس** و **جاماسب** معاصر او بودند و قبر جاماسب در قصبه خفر است از اعمال شیراز ودرزمان‌او تبع برملك یمن‌استیلا یافت و کنعان بدست فرو گرفت و مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست و یکسال بود .

بهمن‌بن اسفندیاربن گشتاسب

مادر او از فرزندان **طالوت** بود بحکم وصیت ولیعهد شد و دین زردشت‌را قوت داد و اطراف جهان را بگرفت و قصد سیستان کرد و سیستان را بگرفت و خراب گردانید و **فرامرز** پسر رستم را بردار کرد و **زال** پدر رستم را بگرفت ودر قفص آهنین کرد و گویند عمر او هزار سال و کسری بود .

بیت

چنین گفت بهمن که ای‌زال پیر تراگفت یزدان که هرگز ممیر

واز آثار او در فارس بندکوارست و شهر پسا[۱] و **جهرم** و **پوشنگان** **دیمقراطیس**‌حکیم و **بقراط** طبیب معاصر او بودند و از او فرزندان ماندند اززنی که از قبایل **رجعیم‌بن سلیمان** عليه‌السلام بود و اورا دو پسر بود **ساسان** و **داراب** و سه دختر **فرنکیس** و **بهمن دخت** و **خمانی** که او را بعضی **همای** گفته‌اند و او ملکی شام **بدانیال** عليه‌السلام داد چون او در گذشت دختری که داشت باکفایت وعقل ورای نام او همای ولیعهد کرد و مدت پادشاهی او پنجاه سال و بعضی گفته‌اند صد

۱ـ شاید منظور فسا باشد

و چهارده سال بود .

همای بنت بهمن بن اسفندیار

بحکم وصایت ولیعهد پدر شد و او از پدر حامله بود چون وضع حمل شد پسری آورد ترسید کـه سلطنت ازو بستاند او را در صندوقی نهاد و زر وجواهر بسیار درآن صندوق نهاده درآب برودی ازرود های اصطخر یابلخ انداختند اتفاقاً اورا گازری یاآسیابانی بیافت که درآن چند روز اورا بچه طفل نمانده بود گازر و زن اورا بپروردند و **داراب** نام نهادند چون بزرگ شد گازر را گفت مرا گمان می‌آید که تو پسر من نیستی و مرا پدر از تو بزرگتر بوده باشد از بهر آنکه من در خود همتی می‌بینم کـه مناسب منصب تو نیست بعد از مبالغهٔ بسیار حقیقت حال معلوم کرد وآن جواهر و زر پیش‌او آوردند بخرج خود کرد و ملازم یکی ازامرا شد پس بوقت عرض لشگر همای را چشم برو افتاد آتش شفقت در دل همای شعله زد اورا بخواند واز نسب او بپرسید واورا بازشناخت و گویند که او ملازم رشنواد نام امیری که سرلشگر همای بود شد و در حربی که واقع شد جلادت بسیار نمود رشنواد اورا پیش همای آورد که عنایتی نماید همای اورا بشناخت و بااعیان دولت خود باز گفت که او پسر من است و تاج برسر او نهاد و مدت پادشاهی همای سی سال بود .

داراب بن بهمن بن اسفندیار

پادشاه عاقل بود و بیشتر ملوك او را مطیع و منقاد بودند و **فیلاقوس**(۱) قیصر روم را بگرفت و دختر اورا بخواست و هزار بیضهٔ زرّین باار مقرّر کرد که هرسال بدهد هر بیضهٔ چهل مثقال‌شهردار ابجرد از فارس او ساخته است و **افلاطون** حکیم در زمان او بود و از انبیا **جرجیس** (ع) معاصر او بود

و مدت پادشاهی او شصت سال بود و گویند دوازده سال

۱ـ نسخه ن فیلقوس

داراءبن داراب

قایم مقام پدر شد لیکن ظالم بود و رسوم بدنهاد و بزرگان مملکت خود را برنجانید تا با **اسکندر** متفق شدند و داراءبن داراب بطلب بیضهٔ زرّین که فیلاقوس بداراب اکبر میداد فرستاداسکندر جواب فرستاد که مرغی که بیضهٔزرین می‌نهاد وآنکس که برمیگرفت مردند و او و اسکندر بایکدیگر مصاف دادند و دارا هلاك شد بردست دو کس از لشکر خود و گویند که اسکندر نیز پسر داراب بود چه او دختر فیلاقوس را خواسته بود و شبی از دهان او بوی بد شنید اورا پیش پدراو فرستاد فیلاقوس بوی دهان اورا بداروئی که آنرا اسکندروس خوانندمعالجه کرد و او از داراب حامله بود پسری آورد اورا **اسکندر** نام نهاد و گفت که اورا اسکندر فیلاقوس گویند و پادشاهی از کیانیان بررومیان افتادو مدت پادشاهی دارا چهارده سال بود .

اسکندر بن فیلاقوس

که ذوالقرنین عبارت ازوست، ودرو اختلاف کرده‌اند گویند او **هرمس** پسر **لنطی** بن یونان‌بن تارخ‌بن یافث‌بن **نوح** (ع) است و عمر او هزار و ششصد سال‌بود ودرآن زمان هزار سال قرنی بود اورا ذوالقرنین خواندند و گویند که داراب دختر فیلاقوس بخواست و پسر اوست و گویند پسر فیلقوس یونانی بود نبیرهٔ **عیص‌بن اسحاق** نبی (ع) و او سی‌وشش سال بزیست وسیزده سال جهانگیری کرد وتمامت ربع مسکون در تصرف آورد و از آثار او شهر هرات و شهر مرو و اصفهان و سد یاجوج است واو بوقت مراجعت درشهر زورو گویند در بابل و گویند دردامغان وفات کرد پسرش پادشاهی قبول نکرد **بطلیموس** قایم مقام او شد ومدت پادشاهی بطلیموس چهارده سال بود .

طبقه سیوم

اشکانیان عدد ایشان شانزده تن‌مدت پادشاهی ایشان سیصدوچهل‌سال و گویندسیصد

و شصت و دو سال

حکایت

گویند اسکندر ذوالقرنین جهان بگرفت پادشاه زادگان را جمع کرد و از **ارسطاطالیس** در باب ایشان مشورت خواست ارسطاطالیس فرمود که هر یك از ایشانرا بطرفی گمار تا بیکدیگر مشغول باشند اسکندر چنان کرد و ایشان را ملوك طوایف خواندند و فارس و عراق تا جزیره **بابطیحن** رومی داد و چهارصد سال برایشان بماند و در مدت ملوك طوایف اختلافست بعضی گفته‌اند پانصدوبیست و سه سال بود و درین مدت هیچ کس با ایشان قهر نتوانست کرد تا نوبت جهانداری **باردشیر بابك** رسید همه مطیع او شدند

اشك بن داراء بن داراب

گویند بعداز اسکندر ازداراء بن داراب پسری مانده بود **اشك** نام از لب دجله تاری ملك او بود اگر چه ملوك طوایف او را فرمان بردار نبودند لیکن او را حرمت داشتندی و این اشك در آن زمان که اسکندر پدر او را کشت طفل بود چون بزرك شد برابطیحن خروج کرد و ملوك طوایف او را مدد کردند تاابطیحن را هلاك کرد و مملکت از رومیان بپرداخت

و مدت پادشاهی او سه سال بود

شاپور بن اشك

عیسی علیه‌السلام در زمان او مبعوث شد و **زکریا** و **یحیی** و **جرجیس** علیهم السلام در آن عهد بودند گویند عیسی علیه‌السلام روز عاشورا بوجود آمد و گویند بعد از اسکندر بدویست و هشتاد و دوسال و گویند سیصدو سی و یکسال وچون چهل و دو سال و شش ماهه شد مرتفع شد و مدت نبوت او سی سال بود و مدت پادشاهی شاپور بن اشك بن داراء بن داراب بیست و یکسال بود

بهرام بن شاپور

قـایم مقام پدر شدیازده‌سال پادشاهی کرد

پلاش بن بهرام‌بن شاپور

قایم مقام پدر شد مدت پادشاهی او پانزده سال بود

هرمز بن‌پلاش

ولی‌عهد پدر شدبحکم وصایت نوزده سال پادشاهی کرد

نوشه بن بلاش

د° سال پادشاهی کرد

گودرز بن‌ثقور

از فرزندان اشك پادشاه شد بربنی اسرائیل لشکر کشید و با ایشان بدتر از آن کرد که **بخت‌نصر** کرده بود و در شکارگاه شکار تیراجل شد و مدت پادشاهی او پنجاه و هفت سال بود

ایران بن پلاش

برادر زاده گودرزبود پادشاه شد قواعد بدبر انداخت ورسوم نیك نهادومدت پادشـاهی او چهل و هفت سال بود

گودرز بن ایران

قایم مقام پدر شد بشام رفت وبواسطه قتل یحیی‌پیغمبر علیه‌السلام‌جهودان‌را بکشت و مدت پادشـاهی او سی سال بود

نرسی بن گودرز

بعضی گفته‌اند پسر ایران بن پلاش بود پادشـاه شد و رسوم نیك نهادچهار زن داشت از اولاد ملوك یکی از زنان او را زهر داد و سپری شد مدت پادشـاهی او نه سال بود

هرمز بن پلاش

قایم مقام او شد مدت پادشاهی او هفت سال بود

فیروز بن هرمز

پادشاه شد و سی سال پادشاهی کرد

خسرو بن‌فیروز

پادشاه شد مدت پادشاهی‌او چهل سال‌بود

پلاش بن فیروز

بعد از برادر پادشاه شد مدت پادشاهی او پنج سال بود

اردوان بن‌پلاش

بعد از و پادشاه شد و بسطت ملك او از همه بگذشت وبیشتری از ملوك طوایف را قهر کرد و بآخر نوبت‌ا شکانیان درگذشت و **اردشیر بابك** او را هلاك کرد و مدت پادشاهی او سی و یکسال بود

طبقه‌چهارم = ساسانیان

و ایشان بیست و هشت تنند مدت پادشاهی ایشان پانصد وسی و یکسال و چهار ماه و سه روز بود

اردشیر بابك

نبیرهٔ**ساسان‌بن‌بهمن** بود و او پسر ساسان بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار بن کشتاسب بن لهر اسب است و او را وصایا و عهود است گویند چون بهمن بن اسفندیار دختر خودهمای را ولی عهد کرد و زمام ملك بدست تصرف او داداورا پسری بود ساسان نام چون دیدکه پدر او را محروم گردانید از بیم جان‌بگریخت وسیاحت پیشه کرد ساسان‌را پسری‌بودساسان‌بن ساسان‌بعداز وفات پدر بفارس‌افتادو در خیل بابك منتظم شد و بابك از عمال اردوان بود و مکنتی عظیم داشت دختر

خود بساسان داد و از ساسان حامله شد پیشتر از ولادت پسر پدر وفات کرد چون پسر متولد شد بابك او را اردشیر نام‌نهاد و باردشیر بابك موسوم و مشهور شدچون اردشیر بزرك شد بملازمت اردوان رفت اردوان او را با فرزندان خود بپروردوچون آثار نجابت و پهلوانی از و مشاهده کرد با او بد شد اردشیر از اردوان بگریخت و باصطخر فارس رسید جمعی برخود راست کرد و خروج کرد پسر اردوان بااوحرب کرد و بقتل آمد اردوان با او مصاف داد اردوان نیز بقتل آمد و گویند اردشیر پسر ساسان است و ساسان خوابی‌دید با بابك معبر بگفت بابك گفت تعبیر خواب تو نگویم تا پسری که‌ترا متولد شود بمن منسوب نگردانی او شرط کرد گفت‌پسر تو پادشاه‌روی زمین گردد چون متولدشد او بموجبی که شرط کرده بوداو رااردشیر بابك خواند و ببابك منسوب کرد و بعد از قتل اردوان ملوك طوایف راقهر کرد و از جمله پادشاهان که جملهٔ‌جهان گرفت یکی‌او بود واردشیر را دو وزیربود یکی **مردخای** از بنی اسرائیل از سبط بنیامین کوچکتر اسباط از فرزندان یعقوب بن اسحاق و دیگری **هامان** بن نهر آسا از فرزندان **عیص‌بن‌اسحاق** که بعد از بیست و یك بطن بعیص میرسد و اوقصد مردخای کرد حق تعالی سببی ساخت که‌اردشیر او را بردار کرد و مرتبهٔ او نیز بمردخای داد وکورهٔ اردشیر از اعمال فارس و بردشیر از کرمان واهواز از خوزستانو جزیره از موصل وخطه‌از بحرین‌ازبناهای اوست و کورهٔ اردشیردر جوار جوراست که پیشتربشهر جور مشهور بودوشهرستانی بود و حالا بفیروز آباد مشهور است و او سوگند خورده بود

که هیچکس را از ملوك طوایف زنده نگذارد و مو کداین معنی آنست که‌دختری در حرم او بود و او نمیدانست که دختر کیست روزی نظر او بر آن دخترافتاد و عاشق او شدو با او خلوتی جستو دخترازوحامله شد اردشیر را از و ساعتی‌شکیب نبود روزی از وسؤال کرد که تو از نسل کیستی که مارا از تو فرزندی خواهدبود گفت دختر شاه اردوان صدف در دانه شاه اردشیر است چون معلوم کرد که این

دختر شاه اردوان است که او یکی‌ازملوك طوایف بود وزیر را فرمود که این راببر و بکش وزیر او را بیرون آورد و جائی نیکو بسپرد و نگاه بانان برو گماشت‌او را پسری آمدشاپور نام‌نهاد و بزرك شدو انواع هنروادب بیاموخت روزی‌اردشیر با وزیر در تاسف آنك فرزندی ندارد که قایم مقـام او باشد سخن میگفت وزیر قضیه شاپور بعرض رسانید اردشیر را بسیار خوش آمد و اورا آورد ودید وولی‌عهد خود گردانید

و فتح رود مسرقان نیز اردشیر کرد و مدت پادشاهی او چهارده سال بود و گویند چهل ودو سال ودو ماه

شاپور بن اردشیر

قایم مقام پدر شد پادشاه عادل جوانمرد بود کارها بر قرار اصل نگاه‌داشت بدو رسانیدند که**قسطنطین** ملك الروم از حد خود تجاوز نموده قاصد او شد وشهر نصیبین بگرفت وخز این **قیصر** که آنجا بود برگرفت از شوکت او شکوهی در دل قیصر افتادو خراج قبول کرد و شاپور مظفرو منصور مراجعت نمود و ازآثار او بلاد شاپور است از خیل جیلویه از اعمال فارس و جند شاپور و شاد شاپور از سجستان و مدت پادشاهی او سی سال ودوماه‌بود

هرمز بن شاپور

گویند هرمز را قطیع گفتندی بدان سبب که یك دست خود را بریده و آن چنان بود که پدر او را امارت خراسان داد و او خراسان را نیکو ضبط کرد پدر ازین معنی متوهم شد و او را طلب فرمود او دانست که مزاج پدر برو متغیرست در حال دست خود ببرید و پیش پدر فرستاد و عادت ملوك عجم آن بود که‌ناقصان راپادشاهی ندادندی گفت من‌خود را معیوب ساختم تامعلوم شود که سرسری ندارم شاپور را دل بروی بسوخت و گفت این نقصان چون بواسطه رضای ما بود نتیجه کمال است و او را ولی عهد گردانید و مدت پادشاهی او سی سال بود

بهرام بن هرمز

قایم مقام پدر شد و مانی زندیق در عهد او پیدا شد و او نقاشی نیکو بود بتزویر خلق را بفریفت و مذهب زندقه اظهار کرد و تا غایت آن مذهب باطل در میان خلق مانده بهرام او را بر دار کرد و بکشت ومـاده شراو منطفی گردانید مدت پادشاهی بهرام سه سال وسه‌ماه وسه روز بود

بهرام بن بهرام

قایم مقام پدر شد مدت پادشاهی او بیست سال بود

بهرام بن بهرام بن بهرام

پادشاه شد اورا شاهنشاه گفتندی گویند که مدت عمراو چون ایام گل کوتاه بود وپادشاهی‌اوچهار ماه‌بود مدت ایام پادشاهی‌اوبداد وعدل گذشت‌جون اوراپسری نبود پادشاهی ببرادر او دادند

نرسی بن بهرام بن بهرام

پادشاه کریم بود و خلق از و بسیار آسوده بودند مدت پادشاهی‌او سی‌و شش سال بود

هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام

پادشاه شد مدت پادشاهی او نه سال بود و گویند هفت‌سال و اورافرزندنبود زنش حامله بود تاج ازبالای سرش می‌آویختند و او حکم میکرد تا شاپور متولدشد

شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام

وهوشاپور ذوالاکتاف طفل چهل روزه بود که اورا برتخت نشاندند درشهر طیفسون که عرب آنراطیسوان گویند وچون پنج ساله شد اول‌حکمی که کرد آن بود که برجسریك‌پل بودآواز غلبه شنود پرسید که‌چه فریاد وغلوست گفتندمردم بر سر پل غلومیکنند و شغب واقع میشود فرمود که بر جسر پل دیگر ببندند و چون هشت ساله شد باصطخر آمد وبداد وعدل مشغول گشت‌و بنا شناخت برسم

تجارت بروم رفت آنجااورا بشناختند قسطنطین قیصر اورا بگرفت ودر چرم‌دوخت وقسطنطین قصد ایران کرد و مملکت شاپورخراب کرد و مراجعت نموددرین‌اثنا دختری از نگاه بانان شاپور رااز چرم بیرون آورد شاپور بایران آمد وبالشکر بروم رفت وقیصر رابگرفت‌و گوشهاء قیصر ببرید واورا مهار دربینی کرد واضعاف آن که قیصر درایران کرده بود در روم مکافات کرد و بفارس آمد و قیصر در حبس بود تا بمرد واورا شاپور ذوالاکتاف‌جهت‌آن‌میگویند که‌خوابی دیده‌بود ومعبران تعبیر کرده بودند که در عرب کسی پیدا شود که مملکت‌از فرزندان تو بستاند او کتف‌اعراب بیرون می‌آورد تا بمکه مبارك رسید و مکه را حصار داد قصی کلاب که از آباء حضرت نبی علیه‌السلام و بزرگ وحاکم مکه بود از وسؤال کرد که چرا کتف مردم عرب بیرون میکنی‌او بواسطه «۱» تقریر کرد قصی گفت‌یحتمل که خواب تو اضغاث احلام بوده باشد چرا مردم را زحمت میدهی و اگر تقدیری رفته تغییر نتوانی کرد شاپور گفت تو مردی عاقلی بگوی تا چکنم گفت عرب‌را رعایت کن و چیزده اگر واقع باشدایشان نیز فرزندان ترا رعایت کنند و اگر واقع نباشد عرب را رعایتی بمحل کرده باشی او را ترك کرد و او را بدین واسطه ذوالاکتاف گفتند

و از آثار او شهر مداین و ایوان وفیروز شاپور و طیسوان و عکه از حدود بغداد وشادروان تستر و نیشابور خراسانست و چون عمر او بهفتادواند رسید دوپسر داشت شاپور وبهرام هر دو طفل بودند برادر را ولی عهد گردانید بشرط آنك‌چون شاپور بحد بلوغ رسد ملك بدو دهد و پادشاهی او هفتاد و پنج سال بود

اردشیر بن هرمز بن نرسی

بحکم‌وصایت قایم مقام او شد و خواست که کسان برادر را براندازد وآثار

(۱) نسخه‌ل‌واسطه

شاپور محو گرداندوجمعی را بکشت دیگران بترسیدند و جمعیت کرده پادشاهی بشاپور دادند و مدّت ملك او ده سال بود

شاپور بن شاپوربن هرمز

پادشاه شد ومهمات ملك را ضبط کرد و داد وعدل نهاد و عم را بطاعت‌خود آورد بآخر دست بظلم و تغلب و تعدی بر آورد حق تعالی او را زمان نداد و در شکارگاه شب‌بادی عظیم‌برخاست(۱) و چوب بارگاه بر سراوآمد وهلاك‌شد وبعضی گویند که بر دست یکی از خویشان خود کشته شد مدت پادشاهی او پنج‌سال‌و چهار ماه بود

بهرام بن شاپور بن شاپور

قایم مقام برادر شد وآثار پسندیده و اعمال نیك پیش گرفت و شهر کرمان بنا کردبعد ازآن‌ظلم آغاز کرد رعیّت برو غوغا کردند و درغوغاهلاك‌شدو مدت ملك او دوازده سال بود

یزدجرد بن بهرام بن شاپور

پادشاهی ظالم بود واو را یزدجرداثیم(۲) خواندند بعد از هشت سال او را پسری متولد شد بهرام نام نهاد او را بنعمان منذر سپردند که پادشاه عرب بود و در حیره مقام داشت نزدیك کوفه بهرام آنجا بزرگ شد و یزدجرد را بر کنار چشمهٔ سو که معروفست بچشمه سبز در ولایت طوس اسبی لگد زدو بکشت مدت پادشاهی او بیست ویکسال بود

بهرام بن یزدجرد بن‌بهرام

که او را بهرام گور گفتندی واو را پدر در زمان چهار سالگی بنعمان منذر که پادشاه عرب بود سپرد و از قبل یزدجرد سواد وحیره وآن نواحی را

(۱) نسخه‌ل برخواست
(۲) نسخه‌ن اثم

حاکم بود و او از روم مهندسی آورد نام او سنمّار و قصر خورنق ساخت و گویند آن دو عمارت بود یکی سدیر ودیگری خورنق وهردو قصر در غایت رفعت و بلندی و محکمی همچون دو کوه راسخ بود و خورنق بزبان پارسی خوردن گاه باشد یعنی جای طعام خوردن و سدیر سه‌دیر بود اعنی سه گنبد و بپارسی آنرا سدیر خواندند و چون سنمّار هر دو قصر تمام کرد نعمان منذر از او سؤال کرد که‌مثل این قصرها دیگر توانی ساخت گفت بعد از آنکه تجربها حاصل شده اگر بسازم بهتر ازین باشد نعمان ازین حکایت متوهّم شد و بفرمود که سنمّار رااز سر قصر بینداختند وهلاك شد و بعضی گویند که دست او ببریدند و در جزای سنمّارمثل‌شد

و بعد از یزدجرد کسری نامی از نژاد اردشیر پادشاه‌شد بهرام ونعمان‌منذر آمدند و بعد از مصالحه تاج در میان دو شیر گرسنه نهادند کسری از سرسلطنت گذشت بهرام هر دو شیر را بکشت و تاج از میان ایشان برداشت و پادشاه شد و خاقان ترك بیامد بهرام خراسان بگذاشت‌ایرانیان او را بصلح بازگردانیدندبهرام سر راه گرفته بریشان شبیخون زد و خاقان ترك را بکشت و مالها که ازخراسان گرفته بود و آنچه باخود آورده بتمام باز گرفت و بشکرانه سه سال خراج از رعیّت برداشت

و گویند اول کسی که شعر پارسی گفت بهرام گور بود

بیت

منم آن پیل‌دمان و منم آن شیریله　　　نام‌من بهرام گور و کنیتم بوجبله

و گویند که زیاد بن زردشت حکیم که از فضلاء عصر او بود و حکیم روزگار او را از شعر گفتن نهی کرد و بهرام دیگر شعر نگفت و بعد از آن قصد حبشه ویمن کرد ونرسی برادر خودرا بروم فرستاد و هر دو مظفر و منصور باز آمدند روزی در شکار بر پی گوری میدوانید که صید گور کند خود صید گورشد

بیت

شاه از آن گور برنتافت ستور　　چون توان تافتن عنان از گور

و دربن تاختن درشوره زاری اسب او بگل فرو شد و او و اسب ناپدیدشدند و مدت پادشاهی او شصت و سه سال بود .

یزدجردبن بهرام بن یزدجرد

پادشاه شد واورا دوپسر بود ومدت ملك او ده سال بود و او پادشاهی باداد و عدل و بخشنده بود مال پاشیدی و گنج بخشیدی و از فقر نیندیشیدی .

هرمز بن یزدجرد .

برادر کوچك بود و بوصیت پدر ولیعهد بود وفیروزبن یزدجرد که برادر بزرگ بود او را بسیستان فرستاده بود و او بمدد خوشنواز پادشاه هیاطله خروج کرد و برادر را بکشت و پادشاه شد .

فیروزبن یزدجردبن بهرام

درزمان او هفت سال قحط بود خراج ازمردم برداشت و چنان خبیر وآگاه بود که یك رعیت درتمام مملکت اوشب گرسنه نخسبیدی بواسطهٔ عدل او حق تعالی آن تنگی بفراخی مبدّل کرد و خوشنواز بااو غدر کرد و بوقتیکه قصد او کرده بود و زیر خود را فرستاد تااو را سرگردان کرد و لشکر او خراب شد و چون خواست که انتقام کشد خوشنواز فرمود تادر راه خندقی عمیق کردند[1] و سر آن را بپوشانید[2] چون لشکرها مقابل شد خوشنواز بگریخت ایشان درعقب تاختند و جمله بیك حمله در خندق افتادند وهلاك شدند مدت پادشاهی فیروز بیست و هشت سال بود .

---

۱) نسخه ن کندند　　۲) نسخه ن پوشانیدند

پلاش بن فیروز

در سواد عراق شهری ساخت نام آن پلاشاباد و برادر او ازو بگریخت و بخاقان ترك پیوست و بوقت رفتن در اسفراین یا در اصفهان زنی خواست و آن زن در غیبت او پسری آورده بود و نوش روان نام کرده و چون قباد بالشکری که بمدد او خاقان ترك فرستاده بود با سفر این رسید و پسر را دید همان ساعت خبر مرگ برادر بدو رسید و تهنیت تاج و تخت رسانیدند پسر را بفال (نیکو)[1] گرفت و مدت پادشاهی پلاش چهار سال و یك ماه بود.

قباد بن فیروز

چون پادشاه شد مزدك در زمان او پیدا شد واباحت ظاهر کرد و قبادمذهب او گرفت نوشیروان مذهب او قبول نکرد و باو مناظره کرد و او را ملزم ساخت قباد ازمذهب او بگردید واو را بنوشروان سپرد انوشروان اورا وامتان اورا بقتل آورده او را سرنگون تابمیان در خاك گرفت و مزدك را بردار کرد که در امتان خود نگاه میکن وشمر ذوالجناح[2] ازملوك یمن برو خروج کرد قباد از مقاومت او عاجز آمد و باو صلح کرد و از آثار او شهر کازرون از فارس و حلوان ازعراق و حانوت از موصل است و در آخر عمر بروم رفت و مظفر بازآمد و چون هشتاد ساله شد پادشاهی بانوشروان گذاشت و مدت سلطنت او چهل سال بود.

انوشروان العادل کسری بن قباد

پادشاهی عالم عاقل عادل بود در روزگار او خلق آسوده و مرفه‌الحال و فارغ‌البال بودند چنانکه مردم آسوده بروزگار او مثل زنند ویکی از آثار اوطاق میدان مداین است و در امثال گفته‌اند.

---

۱) کلمه نیکو از نسخه ل ساقط است

۲) در هردو نسخه ل و ن دال بی‌نقطه است

بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را [۱]

و بزرجمهر[۲] حکیم در زمان او بود و انوشروان اورا وزارت داد وچون چهل سال از سلطنت انوشروان گذشت حضرت نبی علیه افضل‌الصلوات متولد شد کما قال علیه السلام :

وُلِدْتُ فی زَمَنِ الملك العادل انوشروان[۳] و چون هشتاد و چهار ساله‌شد هرمز را ولیعهد گردانید مدت پادشاهی او چهل و چهار سال و کسری بود

هرمز بن کسری انوشروان العادل بن قباد

چون پادشاه شد باندك گناهی عقوبت بسیار کردی مردم از ونفور شدند وبا پرویز بیعت کردند هرمز خبر شد[٤] پرویز ازو بگریخت و بآذربایجان رفت اکابر فرس هرمز را بگرفتند ومسمار در چشم کوفتند وبعضی گویند میل کشیدند ومدت پادشاهی او یازده سال بود.

خسرو پرویز بن هرمز بن انوشروان العادل

کسری بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ابن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر ابن بابك بن ساسان بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند ابن کی پشین بن کیقباد که اول ملوك کیانست پادشاه شد و بیامد و از پدر عذرها خواست بهرام چوبین برو خروج کرد و او از بهرام چوبین بگریخت و بروم رفت و دختر قیصر را بخواست و بعراق آمد و با بهرام چوبین محاربه کرد بهرام از او بگریخت و بترکستان رفت آنجا زن خاقان ترك او را بزهر هلاك کرد و گویند

۱) شعر از ظهیر فاریابی است ۲) نسخه ن و بوذرجمهر
۳) نسخه‌ن انوشیروان
٤) نسخه ن و پ هرمز را خبر شد

ملوك شروان و اصپهبدان[1] گیلان از نسل بهرام چوبینند و پرویز در پادشاهی بغایتی رسید که برهمه پادشاهان جهان تفوّق داشت و او چند چیز داشت کـه هیچ پادشاه را نبود .

یکی قدری طلاء محلول که همچون موم بودی و هرچیز که خواستی از آن ساختی و یکی گنج باد آورد که گویند که در کنار دریا بصید مشغول بود در دریا کشتیها نمود کس فرستاد گنجی بود از پادشاه هند که چون در آن کشتیها در آورده بودند باد آورده پیش او رسانید و او آنرا گنج باد آورد نام نهاد .

و یکی ایوان کسری که گویند که اتمام آن او کـرد و تمتع نیز از آن او گرفت و تاجی داشت شصت من زر طلا مکلل بجواهری که درهیچ زمان هیچ پادشاه نداشته و آنرا بشفشهاء طلا چنان ترتیب داده که هرگاه کـه او بنشستی آن تاج برسر او بودی .

و تختی از عاج و ساج مرصّع بجواهر و صورتهاء لطیف ازو انگیخته و صور افلاك و بروج و شکل زمین و جملگی اقالیم در آن ثبت کرده .

و سرمهٔ خاك بین که هرگاه که در چشم کشیدی یك گز زمین در عمق بدان سرمه میدید تا یکسال«۲» و شاهدی چون شیرین که مشهور جهان و افسانهٔ کیهان بود داشت و چون بحد کمال رسید حضرت رسالت ﷺ بدو نامه نوشت و او آن نامه بدرید و حضرت نبی (ع) فرمود مزّق الله ملکه کما مزّق کتابی

بیت

درید آن نامهٔ گردن شکن را   نـه نامـه بلك نام خویشتن را

و دعاء حضرت رسالت (ع) مستجاب شد واو چون نامهٔ حضرت نبی (ع) بدرید بپسر ساسان که مالك ملك یمن بود بادان نام حکم فرستاد که این مرد که در تهامـه

۱) نسخه ن اسپهبدان
۲) نسخه ن یا یکسال راه را

دعوی پیغمبری میکند بگو تابدین آبای خود باز گردد و الاّ اورا پیش من فرست باذان فیروز دیلمی را بفرستاد چون بحضرت رسالت (ع) رسید وسخن عرض کرد آن حضرت فرمود که پرویز را دی روز کشتند ایشان تاریخ نوشتند موافق آمد جمله مسلمان شدند و پرویز را پسر او شیرویه هم درآن شب کشته بود مدّت پادشاهی او سی و شش سال بود .

شیرویه بن خسرو پرویز

مادرش دختر قیصر روم بود پدرش زهر هلاهل در ظرفی کرده بود و برآن نوشته که داروی باه است آزموده و مجرّب و آنرا در خزینه نهاده شیرویه رانظر برآن افتاد چون بزنان مولع بود از آن تناول نموده در حال جان بداد و جزای قصد پدر بدو رسید مدت شش ماه پادشاهی کرد .

اردشیر بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز

هفت ساله بود اورا در شهر طیسفون برتخت نشاندند گراز از روم بفیروز خسرو نامه فرستاد و گفت اردشیر را هلاك کن تاملك میان من و تو مشترك باشد فیروزخسرو بزهر کار اردشیر بپرداخت و گراز پادشاه شد بوران دخت بنت پرویز جماعتی بر گراز گماشت تا ناگاه او را هلاك کردند مدت پادشاهی اردشیر یک سال و نیم بود.

بوران دخت بنت پرویز

بزرگان فارس بااو بیعت کردند بپادشاهی و ازو همان خواستند که ازهمای بنت بهمن آمده بود بوران دخت فیروز خسرورا بگرفت ودردنبال اسب بسته بزاری بکشت و در زمان او لشگر اسلام خروج کردند و پادشاهی او شش ماه بود

اورمی دخت بنت پرویز

خواهر او بعد ازو پادشاه شد فرخ زاد نام از فرزندان پرویز را وزارت داد فرخ زاد بر او عاشق شد و اورا از عشق خود خبر کرد او گفت پادشاهان را شرط

نباشد که آشکارا شوهر کنند در خفیه بیاید چون شب درآمد پوشیده بدرگاه رفت اورمی دخت فرمود تاسر او برداشتندچون پسر او (را) (۱) خبر شد لشکر کشید و بمداین آمد و فرمود تا اورمی دخت، را ار تخت فرو کشیدند و بخون پدر خود بقتل رسانید(۲) و گویند که او را بزهر هلاك کردند مدت پادشاهی اوچهار ماه بود

یزدجرد شهریار

از فرزندان نوشروان(۳) عادل بود و از بیم شیرویه پنهان شده بود او را طلب داشته بپادشاهی نشاندند واورا شهریار خواندندی چون هشت سال ازپادشاهی او بگذشت امیرالمؤمنین(٤) عمر رضی‌الله عنه لشکری فرستاد که سرآن لشکر سعدبن ابی وقاص بود و امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله عنه وفات کرد

در زمان امیرالمؤمنین عثمان رضی‌الله‌عنه (٥) قادسیه را بگرفت یزدجرد شهریار رستم پسر فرخ زاد (را) بمحاربهٔ او فرستاد رستم بن فرخزاد بر دست سعد وقاص و لشکر اسلام کشته‌شد و لشکر او منهزم شد یزدجرد راامیری بود ماهوی‌سوری نام تمرد نمود و با لشکر ترك یکی شد میان ایشان محاربه افتاد یزدجردبگریخت و بآسیابی پناه گرفت آسیابان ماهوی سوری راخبر کرد وماهو بفرستاد تایزدجرد را هلاك کردند و پادشاهی ساسانیان بآخر رسید و ملك بدست لشکر اسلام افتاد والله اعلم بالصواب

مقالهٔ اول از ولادت حضرت رسالت‌علیه الصلوة والتحیه که در اول عام‌الفیل واقع است و آن پنجاه و سه سال است

---

۱) نسخه ن « را » ساقط شده
۲) نسخه ن و بخون پدر خود رسانیدند
۳) نسخه ن نوشیروان
٤) نسخه ن کلمه امیرالمؤمنین ورضی‌الله‌عنه ندارد
٥) نسخه ن کلمه را ندارد

عام الفیل

درین سال ابرهۀ صباح که‌او را ابرهة الاشرم گفته‌اند واو حبشی‌الاصل‌بود و بوقتی که مملکت یمن بر ملك نجاشی مقررشد از حبشه ارياط نامی را بحکومت بیمن فرستاد و لشکری همراه او کرد که یکی از ایشان‌ابرهۀصباح بود واوباجمعی از لشکریان خروج کرده باارياط محاربه کرد ارياط نیزۀ بر ابرهه زد ولب بالا و بینی او بر گرفت و غلام ابرهه ارياط را بقتل آورد چون ابرهه را لب بالا و بینی او بر گرفتند اورا اشرم خواندند و او ملك ملك یمن چون ملك نجاشی این خبر معلوم کرد سو گند خورد که پای برخاك یمن نهد واستره برموی سر وریش ابرهه براند چون ابرهه‌این‌حال معلوم کرد تحف‌و هدایاءبیشمار پیش ملك‌نجاشی‌فرستاد و عرضه داشت که ارياط‌بندۀ بود ازان ملك و نیزبندۀ ملك ام اوبارعایا ظلم‌وتعدی میکرد و بواسطۀ ظلم او مملکت از دست میرفت من‌بنده
مملکت ملك را معمور کرده‌ام و آبادان داشته‌فرمان راست ویك انبان خاك‌وقدری موی سروریش خود فرستاد چون احوال وتحف‌بعرض ملك نجاشی رسانیدند فرمود که من سو گند خورده‌ام که پای برخاك یمن نهم و استره برموی سروریش ابرهه برانم گفتند که قدری خاك یمن وموی‌سروریش خود فرستاده که خاك فروریزند(۱) و ملك پای خود بر آن نهاده استره برموی سر وریش او براند ملك را از تدبیر او خوش آمد و آن ملك بر او مقرر فرمود و چون مهم ابرهه سر انجام یافت‌وملك بروقرار گرفت در صنعاءیمن موضعی ساخت وآنرا قیس «۲» نام نهادو آنرا‌بفرشهاء ملّون و قندیلها و حجاب و سدنه و تزیینهاء «۳» نیکو بیار است و گفت که بعداز این حج‌اینجا گذارند نفیل خثعمی که یکی‌از اعراب بود اهانتی بقیس که‌اوساخته

---

۱ ـ نسخه‌ن فروریزد
۲ـ سایر مورخین مثل حبیب‌السیر وروضةالصفاقلیس‌مینویسند
۳ـ نسخه‌ل ترتیبها

بود و حج باز آنجا افکنده رسانید او گفت که‌این حرکت از اعراب صادر شده و سوگند خورده که برود و کعبه را خراب کند واز یمن فیل بمکه مبارك آورد و خواست که خانه کعبه راخراب کند حق‌تعالی طیر ابابیل رابفرستاد تا ایشانرا هلاك گردانید ودر کلام مجید از آن‌خبر داد «۱» قوله تعالی بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم «۲» الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل الی آخرالسوره و ازین واقعه تا زمان هجرت حضرت‌رسالت علیه‌السلام پنجاه وسه سال است ولادت نبی ع بعد پنجاه و هفت روز عام الفیل بوده در روز دو شنبه حادی عشرربیع الاول و بروایتی روز آدینه وقت طلوع آفتاب هفتم ربیع الاول در وجود آمد وبقول ابومعشر و بثانـی روز دو شنبه بیستم ماه‌نیسان‌سنه‌اثنی وثمانمائه اسکندری بعد از واقعه فیل بدوماه بطالع‌جدی و گویند بعد ازقدوم فیل بمکه پنجاه روز و آمدن فیل بمکه مبارك روز دو شنبه هفدهم ماه‌محرم سنه اثنی و ثمانمائه‌اسکندری‌بوده چهل سال ازپادشاهی انوشروان گذشته و در شب ولادت آن حضرت علیه‌السلام چهارده برج از ایوان کسری در افتاد وآتش‌مجوس‌درفارس بمرد ودریاچه‌ساوه‌خشك‌شد وتمامی اصنام‌بروی‌درافتادند واز کعبهٔ معظم آواز آمد که کفر بپژمرد و دین بر افروخت

بیت

آن شب که رسید سوی دنیی — از سهم شکست طاق کسری
هم آتش تیز پارس بنشست — هم آب بحیر ساوه شد پست

ارضاع آن حضرت علیه‌السلام اول تازمـان قدوم حلیمه‌ثوبیه که کنیزك ابولهب بود بعد از آن حلیمه ارضاع آن حضرت نمود واوبنت ابوذویب عبدالله‌بن حارث‌بن شجنه بن جابربن زرام بن ناضره بن‌سعدبن بکر بن هوازن‌بن منصوربن عکرمه‌بن حفصه‌بن قیس‌بن غیلان‌بن مضر بود

شوهر حلیمه حارث بن‌عبدالعزی‌بود وحلیمه‌ارضاع امیرالمؤمنین(۳) حمزه

۱ـ نسخه‌ن خبرداده ۲ـ نسخه‌ن بسم‌الله‌را ندارد ۳ـ نسخه‌ب حمزه رضی‌الله عنه

عبدالمطلب (۱) نیز کرده‌است واختلاف کرده‌اند که چند سال حضرت نبی علیه‌السلام پیش حلیمه در بنی سعد بوده بعضی سه و بعضی چهار وبعضی پنج سال گفته‌اند

نسب مطهر آن حضرت برین موجب است

محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطلب‌بن هاشم بن‌عبدمناف‌بن‌قصی‌بن کلاب‌بن مرة‌بن کعب‌بن‌لوی‌بن‌غالب بن‌فهر‌بن‌مالک‌بن‌نضر‌بن (۲) کنانة‌بن خذیمة‌بن (۳) مدرکه‌بن الیاس بن مضربن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا ابوالبشر آدم صفی(ع) اختلاف در طرق آن بسیار است وما آن نیاوردیم که شیخ‌سعیدکازرونی محدث در مولود حضرت‌نبی علیه‌السلام‌نوشته وعدنان پسر ادبن ادد بن‌الیسع‌بن همیسع بن سلامان بن خمل (۴) بن نبت بن قیذر بن (۵) اسمعیل‌بن ابراهیم بن تارخ بن تاخور بن ساروع بن ارعو بن فالع بن عابر بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن بیرد بن مهلاییل (۶) بن قینان بن انوش بن شیث بن ابوالبشر آدم صفی‌صلوات‌الله و سلامه علیه

عبدالله پدر حضرت نبی علیه‌السلام‌هم درین سال‌پیش از ولادت آن حضرت علیه‌السلام وفات کرد و بروایتی میگویند که بعد از ولادت بدوسال وچهارده روز والاول اصح و آنچه پیغمبر علیه‌السلام فرموده که انا بن الذبیحین یك ذبیح اسماعیل‌علیه‌السلام‌است ویك ذبیح‌عبدالله که‌حق‌جل‌وعلا چون‌عبدالمطلب رافرزندان داد نذر کرد که اگر او را ده پسر آید و همه بحد بلوغ‌رسند یك پسر را در راه خدای تعالی قربان کند حق عز شانه او را ده پسر داد و همه بحد بلوغ رسیدند ایشان را در کعبه حاضر گردانید و قرعه انداخت قرعه بر عبدالله‌افتاد خواست که

۱ـ نسخه ن بسم‌الله‌را ندارد

۲ـ نسخه ن نصر

۳- غالب‌مورخین‌وهمچنین جلد دوم حیات‌القلوب مجلسی خزیمه مینویسند

۴ـ تاریخ‌سیستان‌صفحه ۴۷ وحیات‌القلوب‌حمل بی‌نقطه‌است

۵ـ ونیز قیدار مینویسند

۶ـ تاریخ سیستان وحیات‌القلوب مهلائیل نوشته‌اند

او را قربان کند اهل حرم مانع شدند و گفتند که تو مهتر مائی آنچه ازتو صادر شود ما را بدان قیام باید نمود و این رسمی شود آخر بر آن مقرر کردند که باکاهنی که در آن نزدیك بود فکر کنند آنچه او گوید چنان کنند چون بکاهن رجوع کردند پرسید که در میان شما دیت مردی چند سر اشتر میباشد گفتند ده شتر گفت ده شتر حاضر کنید و میان شتر و عبدالله قرعه اندازید اگر بر اشتر افتد قربان کنید و الاّ ده ده اضافه میکنید تا بر شتر افتد چنان کردند و ده ده اضافه میکردند و قرعه می‌انداختند چون شتر بصد رسید قرعه بر شتر افتاد عبدالله را بگذاشتندوشتران قربان کردند و آنچه حضرت رسالت (ع) فرمود که انابن الذبیحین این بود

سنه اثنی من عام الفیل

شق صدر حضرت رسالت (ع) بروایتی درین سال بود

ولادت (امیرالمؤمنین) (١) حمزه رضی‌الله‌عنه و بعضی گویند که بچهار سال پیش ازین تاریخ بوده ولادت‌عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه از عشره مبشره واسامی عشره‌مبشره این‌است

بیت

آنانکه‌بشارت‌بهشت آمدشان(٢) بوبکر وعمر بود وعلی‌وعثمان
پس‌سعدوسعیدپس‌زبیروطاحه(٣) و انگاه ابوعبیده عبدالرحمن

سنه ثلاث من عام الفیل

ولادت امیرالمؤمنین ابابکر الصدّیق رضی‌الله عنه درین سال (٤) غایب شدن

١ ـ کلمه میان پرانتز از نسخه نساقط است
٢ ـ این‌مصرع‌مطابق‌نسخه پ‌است‌و نسخه‌ل‌چنین‌است آنانکه‌بشارتی‌آمدشان و نسخه‌ن‌آنان که‌بشارت‌آمداز یزدانشان
٣ ـ نسخه‌ن‌سعیدو
٤ ـ نسخه‌ن‌ولادت‌ابابکر‌درین‌سال‌واقع‌شد

حضرت نبی (ع) از حلیمه [۱] در نزدیك مکه و یافتن عبدالمطلب و ورقة بن نوفل آن حضرت را (ع) در وادی تهامه که در پای درخت مغیلان نشسته بود و روی مبارك در آسمان کرده نگاه میفرمود ودر مولود حضرت نبی (ع) نوشته که درپای درخت موز نشسته بود و برگ موز می‌چید وابو مسعود ثقفی و عمرو بن نوفل بدو رسیدند و ابومسعود از و پرسید که تو کیستی گفت من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ام و چون عبدالمطلب آن حضرت را (ع) بیافت هزار سر شتر و پنجاه رطل طلا فرمود که بصدقه دادند وقیل سنه اثنی من عام الفیل

سنه اربع من عام الفیل

در این سال حلیمه ابر پاره سفید دید که بر سر نبی (ع) سایه کرده بهر طرف که آن حضرت میرفت سایه بااو میگردید و اگر آن حضرت می‌ایستاد سایه نیز می‌ایستاد و بروایتی شق صدر درین سال بوده که حلیمه و هم کرده آن حضرت را باز سپرد و بعضی گفته اند [۲] که درین سال غایب شد و او را باز یافتند

سنه خمس من عام الفیل

درین سال کاهنی بمکه مبارك آمده بود عبدالمسیح نام خواهر زاده سطیح کاهن چون نظر او بر حضرت نبی (ع) افتاد قریش را گفت این کودك را قتل کنید که چون بحد خود رسد شما را بکشد یا متفرّق گرداند

زید بن ابراهیم بن عمرو بن نفیل را گویند که بطلب دین ابراهیم (ع) رفته بود گفت راهبی در بلقاء [۳] شام مراازمبعث حضرت نبی (ع) خبر داد و گفت درین نزدیك پیغمبری در تهامه پیدا خواهد شد برو و دین او قبول کن که دین [٤]

---

۱ نسخه‌ن حضرت نبی علیه السلام ازحلیمه غایب شد

۲- نسخه‌ن گفته

۳- بلقاء کورة من اعمال دمشق بین الشام و وادی القری قصبتها عمان وفیها قری کثیره ومزارع واسعة و بجودة حنطتها یضرب المثل (معجم البلدان) ودر نسخه مپ تلقاء است

٤- نسخه‌ن که دین او

حنیف است و او آمد و بعد از بعثت مسلمان شد

سنه ست من عام الفیل

وفات آمنه بنت وهب مادر حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه در راه مکه مبارك كه بمدينه رفته بود و مراجعت مینمود در موضعی که آنرا ابوا گفتندی و ابوا دیهی است از اعمال فرع از مدینه میان او و جحفه از جانب مدینه بیست وسه میل است و بعضی (۱) گویند که آمنه را از ابوا نقل بمکه مبارك کردند ودلیل بر آن آنك حسین بن جابر از مکه پیغام بمامون خلیفه کرد که آب در قبر مادر حضرت رسالت افتاده و مامون فرستاد و آب (۲) سیل از آنجا بگردانیدند و آن قبر را محکم کردند و ابن بر اگفته که مرا در مکه آن موضع نمودند

و آمنه بوقت وفات سی ساله بود یا بیست وپنج وبروایتی شق صدر حضرت نبی (ع) درین سال بود هم در ابوا

سنه سبع من عام الفیل

تربیت فرمودن عبدالمطلب حضرت نبی را (ع) بعدازوفات آمنه مادر آن حضرت(ع)

درین سال از بنی مدلج جمعی پیش عبدالمطلب آمدند و گفتند که(۳) این کودك را یعنی حضرت رسالت نیکودار که پی او بدان پای میماند که اثرش در مقام ابراهیم (ع) است

سیف (٤) ذی یزن پادشاه یمن با عبد لمطلب گفت که پیغمبر آخر الزمان از نسل تو خواهد بود ونعت وصفت آن حضرت (ع) با عبدالمطلب گفت وعبدالمطلب زیادت در بند(٥) کار سید شد

وفات سیف ذی یزن مذکور هم درین سال

۱- نسخه ن بعضه
۲- نسخه پ ده آب
۳- از نسخه ن و پ (که) ساقط است
٤- نسخه پ و سیف بن ذی یزن
٥- نسخه پ در کار

سپارش نمودن عبدالمطلب حضرت نبی (ع) را بنام ایمن که دایهٔ آن حضرت (ع) بود که محمد را نیکو دار که اهل کتاب میگویند که او پیغمبر این امّت خواهد بود و پیغمبر (ع) امّ ایمن را دوست میداشت و در حق او فرمود که او از اهل بهشت است

بردن عبدالمطلب حضرت نبی را بدعاء باران و هم درزمان باران باریدن

سنه ثمان من عام الفیل

وفات عبدالمطلب در ثانی عشرین جمادی الاولی واو صدوبیست ساله بود و بعضی گویند هشتاد ساله بود و در زمان هرمز بن انو شروان وفات یافت

کفالت ابوطالب سید را علیه‌السلام و درین کفالت سه وجه گفته‌اند اول آنك عبدالله با ابوطالب از یك مادر بود دوم آنك عبدالمطلب قرعه انداخت بر ابوطالب افتاد سیوم آنك سید علیه‌السلام ابوطالب را اختیار فرمود

ولادت امیرالمؤمنین عثمان رضی‌الله عنه[1] وفات حاتم طایی وهوحاتم بن عبد الله بن سعد بن حشرج بن امرءالقیس الطایی که درجود و سخاوت و کرم ضرب‌المثل بود وفات انوشروان العادل که او نیز در عدل وداد ضرب المثل است

جلوس کسری هرمز بن نوشروان العادل بر جای پدرخود روایت کند امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه [2] از پدر خود ابوطالب که درذی المجاز تشنه بودم محمد علیه‌السلام پاشنه مبارك بر زمین مالید چشمهٔ آب پیدا شد و من از آن چشمه آب خوردم

سنه تسع من عام الفیل

بردن ابوطالب سیدعلیه‌السلام را ببصری و بروایتی نقل میکنند که بسخن بحیراء راهب که باابوطالب گفت که این کس پیغمبر آخرالزمان خواهد بود ویهودقصد او دارنداورا باز گردان و بدین واسطه او را بسخن بحیراء راهب از بصرا باز گردانید

۱- نسخه ن ولادت ۲- نسخه ن علی علیه السلام

سنه عشر من عام الفيل

ولادت سعیدبن زید از عشرهٔ مبشره درین سال‌حرب فجار که درین سال‌واقع شد و سه شبا روز «۱» متصل جنك بود

سنه احدی عشر من عام‌الفيل

شق صدر حضرت رسالت علیه‌السلام بار دوم که ابوهریره رضی الله عنه(۲) روایت میکند که سید صلوات‌الله علیهٔ فرمود که من در صحرا بود دو کس که‌چون صورت و جامهای ایشان ندیده بودم بیکدیگر گفتند که این اوست وهر یکی یك بازوی من بگرفتند و شق صدر بکردند ودل مرا بیرون آوردند و بشکافتندوچیزی (۳) از آن بیرون آوردند و گفتند که این کینه و حسد است (٤) و چیزی سفید بر جای آن نهادند و گفتند که این رحمت ورافت است واین شق صدر دوم بروایت ابوهریره است‌رضی‌الله‌عنه (۲)

سنه اثنی عشر من‌عام الفيل

نقل میکنند بروایت بعضی که ابوطالب حضرت نبی ع را درین سال ببصری برد وبنصیحت بحیرا که از پیش گذشت باز گردانید

سنه ثلاث عشر من عام الفيل

ولادت ابو عبیدهٔ جراح از عشرهٔ مبشره رفتن ابوطالب بشام وحضرت‌رسالت ع را باخود بردن‌بعضی گفته‌اند که درین سال بودوبسخن بحیرااو راباز گردانیدن

شناختن یهود حضرت رسالت را ع‌وفکر قصد او کردن واز بحیرادرین باب مشورة طلب داشتند و او ایشان را منع کرد و گفت که اگر اوست شما قصد او نتوانید کرد

۱ـ نسخه ن شبانروز

۲ـ نسخه ن رضی‌الله عنه‌ندارد

۳ـ نسخهٔ پ وچیزی سیاه‌بیرون

٤ـ ن‌که این‌کینه‌است

سنه اربع عشر من عام الفیل

حرب فجار ثانی که در میان هوازن و قریش واقع شد وحضرت رسالت ع فرمود که من درین حرب تیر بر می‌چیدم و بخویشان خود میدادم

خبر دادن عموریه سلمان فارسی را از مبعث حضرت رسالت (ع) و آن چنان بود که سلمان ملازم کسی بود که قایم مقام عیسی (ع) بود

و بوقت ارتفاع عیسی او را برجای خود نصب کرده بود(۱) وبروایتی ملازم کسی بود کـه قایم مقام قایم مقام(۲) عیسی (ع) بود و چون او (در) (۳) گذشت ملازم کسی شد که برجای او نصب کردند و چون او وفات یافت کسی دیگـر که بر جای او معین کردند ملازم او شد و از ایشان دین عیسی می‌آموخت و بعد از آنکه او وفات میکرد گفت مرا بکه نشان میدهی که ازو علم نصاری آموزم او را بعموریه نشان داد و سلمان رفت و ملازم او شد چون اورا وفات نزدیك رسیـد سؤال کرد که مرا بکه نشان میدهی فرمود که پیغمبر آخرالزمان درین نزدیك در تهامه مبعوث خواهدشد وبجایی که نخل باشد هجرة خواهد کرد صلمان باکاروانی متوجه مدینه شد و دراز دنبالی چند (٤) داشت بدیشان داد که او را بمدینهٔ مبارك رسانند وایشان با او غدر کردندودر راه بیابان او را بفروختند (در دشت ارژن(٥) جمعی از یهود از مدینه آمده بودند اورا خریده بمدینه بردند و در مدینه بود تا

۱) کلمه میان پرانتز ازنسخه ن ساقط است

۲) قایم مقام مکرر ار نسخه پ ساقط است

۳) کلمه در ازنسخه ل ون سافطاست

٤) درازدنبال گاو وگاومیش را گویند «برهان»

٥) چند کلمه میان پرانتز از نسخه پ ساقط است

٦) هو از نسخه ن ساقط است

حضرت نبی (ع) بمدینه مبارك هجرت فرمود

سنه خمس عشر من عام الفیل

ولادت زبیر بن العوّام ازعشرۀ مبشّره برادرزادۀ خدیجة الکبری رضی الله عنهما وهو زبیر بن عوّام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصّی بن کلاب القرشی المکّی (۱) درین سال حضرت نبی (ع) خرج خود از ابوطالب برداشت و از کسب خود معاش کرد .

سنه ست عشر من عام الفیل

درین سال سنگی در یمن پیدا شد چند سطر بزبان سریانی برآن سنگ نوشته که درگذشته یمن کرا بود و بعد از این کرا خواهد بود و در آخر نوشته که حضرت رسالت (ع) و اصحاب اورا خواهد بود .

سنه سبع عشر من عام الفیل

درین سال اکابر و اشراف مداین جمع شدند و کسری هرمز بن انوشروان را عزل کردند واورا مسمار در چشم کوفتند وپسر او پرویز خسرو بن هرمز را بپادشاهی نشاندند .

ولادت طلحه بن عبیدالله از عشره مبشّره

سنه ثمان عشر من عام الفیل

درین سال احبار یهود و کهنه عرب ازمبعث بنی (ع) خبر دادند .

سنه تسع عشر من عام الفیل

درین سال کسری هرمز بن انوشروان راکه عزل کرده مسمار در چشم کوفته بودند قتل کردند و گویند که پرویز را درین سال بپادشاهی نشاندند وپرویز لفظ فرس است و معنی او بعربی مظفر است .

سنه عشرین من عام الفیل

ولادت سعد بن ابی وقّاص از عشره مبشره بروایتی حرب فجار درین سال

۱) نسخه ن الملکی

واقع شد که نقل‌میکنند که حضرت نبی (ع) فرمود که من درین حرب تیر انداختم

حلف فضول درین سال واقع شد و آن چنان بود که اهل مکه بر یکدیگر ظلم میکردند عبدالله‌بن جدعان و زبیربن عبدالمطلب قریش را بر آن داشتند که‌هم سوگند شدند که نگذارند که در مکه کسی بر کسی ظلم کند و حضرت رسالت(ع) فرمود که من آن روز در آن مجلس بودم و ایشان تتبّع فضیل و فضّال و مفضل و فضل کردند که ایشان دفع ظلم قوم‌جرهم ازاهل مکه مبارك برین موجب میکردند و بدین جهت این را حلف فضول خواندند .

درین سال سید (ع) باعمّ خود گفت که سه شخص برمن منکشف میشوند و تیز در من نگاه میکنند و میگویند که این آنست .

هم درین سال فرمود که شخصی دست بردوش من نهاد و باندرون دل من برد و گفت خوش در جسد خود زیست کن .

هم درین سال‌فرمود که درخواب دیدم که نردبانی ازنقره بنهادند ودوشخص فرود آمدند یکی دور بنشست و دیگری پهلوی من بشکافت ودل من بیرون آورد و گفت خوش دلیست دل مرد صالح و پیغمبر مبلّغ«۱»

ولادت جعفربن ابیطالب رضی‌الله عنه(۲)

سنه احدی عشرین من عام‌الفیل (۳)

درین سال لقب امین برحضرت رسالت صلوات‌الله علیه اطلاق کردند حلف فضول بروایتی گویند درین سال بود .

---

۱) کلمه مبلغ از نسخه ن ساقط شده

۲) این سطر از نسخه پ ساقط است

۳) نسخه‌ل این سنه و سه‌چهارسنه دیگر را مینویسد من‌العام

سنه اثنتین و عشرین من عام الفیل

ولادت امیرالمومنین ابوحفص عمر خطاب رضی‌الله عنه «۱»

سنه ثلاث وعشرین من عام الفیل

درین سال کعبه معظم عظم‌الله قدره خراب شد و در خرابی او اقوال است و این مختصر احتمال آن نکند .

سنه اربع وعشرین من عام الفیل

خلوت حضرت نبی علیه‌السلام اول بار «۲» در غار حرا

سنه خمس و عشرین من عام الفیل

سفر کردن حضرت نبی ع برسم تجارت با خزیمه بن حکیم سلمی و میسره غلام خدیجه الکبری ببازرگانی بشام و سود بسیار آوردن ودر راه میسره معجزات مشاهده کرده و باخدیجه الکبری حکایت کرد و او زیاده در بندکار سید ع شد تزویج حضرت رسالت ع با خدیجه الکبری (رضی الله عنها) «۳» بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی «۴» بن قصی بن کلاب القرشی المکی «۵»

سنه ست وعشرین من عام الفیل (۶)

زفاف حضرت رسالت ع با خدیجه الکبری (رضی الله عنها) (۳) وبعضی گویند (۷) که هم در سال تزویج زفاف واقع شد

سنه سبع وعشرین من عام الفیل (۶)

ولادت زینب اکبر بنات النبی (ع) از خدیجه الکبری (رضی‌الله عنها) و قیل سنه ثلاثین عام الفیل (۸)

---

۱ نسخه ن مینویسد ولادت ابوحفص الخطاب درین سال بود
۲ نسخه ن مرتبه اول درغار حرا واقع شد
۳ عبارت میان پرانتز از نسخه ن ساقط است
۴ نسخه ل ون را مهمله است
۵ چند کلمه بعد از قصی از نسخه پ ساقط است
۶ الفیل از نسخه ل ساقط است
۷ نسخه ب وبعضی گفته‌اند
۸ نسخه پ من عام الفیل

سنه ثمان وعشرین من عام الفیل

ولادت قاسم بن رسول الله صلی الله علیهما از خدیجه الکبری رضی الله عنها (۱)

سنه تسع وعشرین من عام الفیل (۲)

وفات قاسم بن رسول الله صلی الله علیهما (۳) درین سال

سنه ثلثین من عام الفیل

ولادت امیرالمومنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه «٤» روز آدینه «٥» سیزدهم شهر الله الاصم رجب المرجب در درون حرم کعبه که پیش از و بعد ازو کسی در حرم متولد نشد

سنه احدی وثلثین من عام الفیل

ولادت رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه از خدیجه الکبری رضی الله عنها

سنه اثنتین و ثلاثین من عام الفیل

درین سال اژدهائی بزرك از خزانه خانه کعبه بیرون می آمد و بر دیوارها خانه کعبه میگردید و از وهم او عمارت خانهٔ کعبه در توقف افتاد ونیز گفته‌اند که آن اژدها نبود هذا جن الاکبر

سنه ثلث وثلثین من عام الفیل (٦)

ولادت ام کلثوم بنت حضرت نبی ع و قیل سنه اربع و ثلاثین من عام الفیل بروایت بعضی اژدها در کعبه درین سال پیدا شد

سنه اربع وثلثین من عام الفیل

درین سال مرغی بیامد و اژدها را از دیوار خانه کعبه بر بود و ناپدید شد (۷)

---

۱ نسخه ن علیها السلام

۲ ـ نسخه ن وعشر

۳ نسخه ن علیه

٤ نسخه ن علیه الصلوه والسلام

٥ نسخه ن کلمه آدینه ساقط شده

٦ نسخه ن کلمه الفیل درین سنه ودوسه سنهٔ دیگر نوشته نشد

۷ نسخه ن بر بود ودردم ناپیدا شد

سنه خمس و ثلاثین من عام الفیل

بحال عمارت آوردن کعبه معظم عظم‌الله حرمته بر دست اهل مکه که قسمت کعبه و جهت عمارت در جهات اربعه برین موجب کردند والتفصیل هذا از رکن حجرالاسود تارکن عراقی ببنی عبد مناف و بنی زهره افتاد و از رکن عراقی تا رکن شامی ببنی اسدبن عبدالعزی و عبدالدار افتاد و از رکن شامی تارکن یمانی ببنی تیم افتاد و از رکن یمانی تار کن حجرالاسود بجمح و بنی سهم و عامر بن لوی افتاد باز جای نهادن حضرت رسالت ع حجرالاسود را

وفات زیدبن عمروبن نفیل که در آن روزگار بردین ابراهیم خلیل‌الله ع در روی زمین غیر او کسی نبوده است

ولادت فاطمه زهرا از خدیجه الکبری رضی‌الله عنهما (۱)

قصد ازار بیرون آوردن حضرت بنی ع بموافقت قریش و اهل مکه که ایشان بازار سنك میکشیدند و از غیب ادب یافتن وترك کردن

سنه ست و ثلثین من عام الفیل

اتمام عمارت کعبهٔ معظم عظم الله قدره بر دست اهالی مکهٔ مبارك وآنچنان بود «۲» که کشتی از روم می‌آمد که والی آن شخصی بود باقوم‌نام واو معمارنیکو بود کشتی او در دریا بشکست ولید بن مغیره و متوطنهٔ مکه آن چو بهاء کشتی شکسته را بخریدند و بمعرفة با قوم معمار در عمارت خانه کعبه بکار بردند

سنه سبع و ثلثین من عام الفیل

تزویج زینب اکبر بنات النبی ع بابوالعاص بن الربیع (رضی‌الله عنهما)«۳»

سنه ثمان و ثلثین من عام الفیل

درین سال حضرت رسالت (ع) از غیب آوازها می شنید و روشنائیها می‌دید

۱ نسخه ن علیهم‌السلام
۲ نسخه ن بد
۳ این قسمت از نسخه ن ساقط‌شده

وفات ابن هیّبان که از علماء بزرك یهود بود در شام و اومستجاب الدعوه بود و از شام رحلت بمدینه کرده بود و انتظار مبعث حضرت رسالت (ع) می برد که مگر شرف اسلام در یابد و چون عمر وفا نکرد و وفات اونزدیك شد جماعت یهود را طلب داشت وصیّت کرد که چون حضرت نبی (ع) مبعوث شود وبمدینه‌هجرت کند سلام من بدو رسانید و بدو ایمان‌آورید و در زمان مبعث ثعلبه بن سعید واسید بن سعید واسد بن عبید و گروهی از بنی ذهل بموجبی که ابن هیبان ایشان را وصیّت کرده بود مسلمان شدند

سنه تسع وثلثین من عام الفیل

منع دیوان از عروج بر آسمان درین سال واقع شد و قیل سنه اربعین

سنه‌اربعین من‌عام الفیل

قتل نعمان بن المنذر بر دست خسرو پرویز بن هرمز بن انوشروان العادل بواسطه آنکه گفته بودند که درین سال از عرب کسی ظهور کند که ملك عجم بدو منتقل‌شود وچون در عرب کسی ازو ذوشوکت تر نبود بدان سبب ازووهم کرده او را هلاك کرد ابوهریره (رضی‌الله عنه) (۱) روایت می‌کند که درین سال پیش از خبربعثت بسه روز آوازها تفی شنودم که گفت که از تهامه نبی بزرك هوشمند که‌پیغمبر آخرالزمانست مبعوث گشت

سنه احدی واربعین من عام الفیل

ابتدای نزول وحی چون حضرت نبی (ع) (را) (۲) چهل سال تمام شد روز اول از چهل و یکم او را پیغمبری دادند و شب شنبه و یکشنبه جبرئیل بوی آمد پس روز دوشنبه سابع عشر رمضان المبارك و بروایتی دوشنبه بیست و چهارم رمضان و گفته‌اند که دوشنبه هژدهم رمضان و ابوهریره گوید که دو شنبه هفدهم ماه رجب بود که بر آن حضرت ظاهر شد برسالت در کوه حراو اوّل موضعی که

---

۱) این قسمت از نسخه ن ساقط است

۲) را از نسخه ل ساقط شده

در آن نزول قرآن بود حرا بود وافرأ درین روز فرود آمد بروایت اصّح و درین روز جبرئیل (ع) آن حضرت را تعلیم وضو و نماز کرد و قولی دیگر آنست که در دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده اسلام خدیجة الکبری رضی الله عنها در روزسه‌شنبه روزدوم بعثت (اسلام مرتضی علی کرم‌الله و جهه) (۱) هم درین روز وهوابوالحسن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب و کنا النبی (ع) بابا تراب

اسلام زیدبن حارثه هم درین روز اسلام امیرالمؤمنین ابابکر(الصدیق مختار الجبارمعدن الحلم والوقار صاحب‌النبی فی الغار

سیّد المهاجرین والانصارالعتیق من النّار) ۲) و هوعبدالله ابی بکر بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه

اسلام عمروبن‌عنبسه‌بن‌عامر السلمی وبروایتی گفته‌اند که‌حضرت رسالت (ع) شش ماه بخواب میدید که او را برسالت برانگیخته‌اند و بعد از شش ماه جبرئیل علیه‌السلام بدان‌حضرت‌فرود آمد وبیست وسه‌سال بعدازین در حیات بود و گفته‌اند که خواب راست از چهل وشش جز و نبوّت یك جزو است چه بیست و سه سال را که‌برشش‌ماه قسمت کنند از چهل وشش جز وجز وی باشد

تصدیق کردن ورقه بن نوفل و عداس راهب حضرت نبی را (ع) و گفتند اگر جوان بود یمی هراینه ترا نصرت کردیمی

ولادت عبدالله بن النبی (ع) که بطیب وطاهر ملقب شد و بعضی گویند که طیب و طاهر نیز فرزندان نبی‌اند (ع)

سنه اثنتین واربعین من عام الفیل

درین سال کسری بخواب دید که اورا ازآسمان هفتم بگذرانیدند وبحضرت عزّت عزّ شانه بردند شخصی ایستاده بود و رد او از ار برخود راست کرده حق

---

۱) عبارت میان پرانتز در نسخه ن چنین است امیرالمؤمنین علی«ع»
۲) کلمات میان پرانتز از نسخه ن ساقط شده

عزّ شانه فرمود که کلیدخزاین‌دنیا باین‌شخص بسپار و صاحب ردا و از ار حضرت نبی بود(ع)وفات عبدالله‌بن محمد رسول‌الله که بطیب و طاهر ملقب بود

روایت کند ابوسلمه بن عبدالرحمن که کسری، نیم روزی در حجره‌خلوت بود حق عز شانه فرشته‌را بفرستاد تا بر بالین او باعصائی‌بایستاد و گفت یا کسری مسلمان میشوی یا عصا بشکنم کسری بترسید و گفت بهل بهل فرشته باز گردید کسری در بانان خود را بطلبید و ایشان را بر نجانید که این شخص از کجا در آمد سال‌دیگرهم در همین‌وقت‌بیامدوهمین حکایت‌مکرّر کردو اوهمان جواب‌داد ودر سال سیم فرشته بیامد و همان سخن گفت و کسری همان جواب داد فرشته عصا بشکست و برفت و کسری هلاك شد

سنه ثلاث و اربعین من عام الفیل

اسلام امیرالمؤمنین عثمان (رضی‌الله‌عنه) و هوابوعبدالله عثمان بن عفّان بن ابی العاص امیّه بن عبدالشمس بن عبدمناف بن قصی القرشی یتصل نسبه فی عبد مناف اسلام طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمر و بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه از عشره مبشره، اسلام زبیربن (۱) العوام رضی الله‌عنه، اسلام سعدبن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه اسلام عثمان بن مطعون‌رضی‌الله‌عنه، اسلام ابی عبیده جرّاح رضی‌الله عنه، اسلام عبدالرحمن بن عوف‌بن (عبدعوف)(۲) عبدالحارث‌بن زهرة بن کلاب ازعشره مبشره اسلام ابوسلمه‌بن‌عبدالاسد وارقم‌بن‌الارقم و عمیربن ابی‌وقاص رضی‌الله عنهم

سنه اربع واربعین من‌عام الفیل

آشکارا فرمودن حضرت نبی (ع) دعوت کردن‌خلایق‌را و بنزول آیت فاصدع

۱) نسخه ل و ن زبید است

۲) اسم میان پرانتز از نسخه ن ساقط شده ورضی الله عنه‌که در دنبال اسامی اشخاص تکرار شده در نسخه ن همه حذف شده

بماتومر واعرض عن المشرکین انا کفیناك المستهزئین (وانذر عشیرتك الاقربین و قل انی انا النذیر المبین مخاطب شد و بدعوت خلق واظهار نبوت مکلف شد)(۱)

رفتن مشرکان قریش بخانه ابوطالب والتماس نمودن که محمد را بگوی که دشنام بخدایان ما ندهد تا ما او را بخدای او رها کنیم

وفات ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی که او ترك بت پرستی کرده‌بود و دین نصاری گرفته و تصدیق حضرت نبی (ع) کرده

سنه خمس و اربعین من عام الفیل

هجرت کردن مسلمانان بحبشه اول وهی هجرة الاولی و مجموع مهاجران حبشه هشتاد و چند نفر مرد بردند بیرون یازده زن واولاد صغار

فرستان قریش عمر وبن (۲) عاص و عبدالله بن ربیعه را پیش ملك نجاشی وادیم بسیار جهت رشوه فرستادن که مهاجران را باز آورند و ملك نجاشی بعداز تفحص احوال مهاجران به‌پیغمبر(۳) (ع) بگروید و عمر وعاص و عبدالله بن ربیعه‌را ناامید بازگردانید و مسلمانان‌را تربیت بسیار فرمود .

ولادت فاطمهٔ زهرا رضی‌الله عنها«٤»

بعضی گفته‌اند درین سال بود وقیل سنه احدی واربعین وقیل سنه خمس ثلاثین

غضب فرمودن ملك نجاشی برعماره بموجب تحریك عمر و عاص که بوقت آمدن بحبشه در کشتی بودند و خاتون عمر و عاص بااو بود او باعمروعاص گفت که زن خود را بگوی که مرا بوسه دهد عمرو عاص او را گفت کـه بی‌شرمی مکن عماره در خشم شد و عمرورا بر گرفت تابدریا اندازد عمر و شفاعت کرد تاخلاص یافت و آن کینه در دل گـرفت چون بحبشه رفتند عماره را گفت تـرا حسنی هست

۱) دو سطر میان پرانتز از نسخه پ ساقط شده

۲) نسخه ل ون عمر بن

۳) نسخه ن پیغمبر

٤) نسخه ن علیها السلام

برو و بازن نجاشی آشنائی کن که او مدد ما باشد عماره همچنان کرد عمرو بانجاشی گفت رفیق من مردی است که زنان را عظیم دوست میدارد و هرروز بخانه تو میرود و اهل خانهٔ تورا میخواهدپس نجاشی بخانه رفت عماره را در خانهٔخود دیدبفرمود تا باد در احلیل «۱» او کردند و در جزیره اورا بینداختند و درآنجا دیوانه شد و باحیوانات درآن جزیره می‌بود «۲» تابمرد

سنه ست و اربعین من عام الفیل

اسلام حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی اسدالله واسد رسوله اسلام عمر بن الخطاب وهو ابوحفص عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب و هوالفاروق الذی یفرق بین الحق والباطل .

ایذا کردن و رنجانیدن کفّار حضرت نبی (ع) و مسلمانان را بتخصیص (امیرالمؤمنین ابابکر صدیق را رضی‌الله عنه) «۳»

اسلام مادر ابی بکر رضی‌الله عنها اسمها ام‌الخیر درین وقت که ایذا بحضرت رسالت (ع) رسانیدند جبرئیل (ع) درکوه حرا فرود آمد و بساطی مرصّع مکلّل بجواهر بینداخت که جمیع کوههای تهامه پوشیده شد و حضرت نبی را (ع) برآن میان فرش نشاند و فرشتگان مقرّب یك‌یك درآمدند و سلام کردند و گفتند که ما ملایکه عذابیم حق عزّ شانه مارا در فرمان تو کرده که هرچه تو مارا فرمائی چنان کنیم واین طایفه مشرکان را حرق وغرق ورجم کنیم حضرت رسالت (ع) فرمود که حق جلّ وعلا مرا جهت رحمت عالمیان فرستاده شرم دارم که واسطهٔ زحمت ایشان شوم .

سنه سبع و اربعین من عام الفیل

حرب بغاث (۴) درین سال میان اوس و خزرج در مدینه واقع شد و قولی آنست

---

۱) احلیل سوراخ نره   ۲) نسخه ن بود

۳) سطر میان پرانتز در نسخه ن فقط اسما با بکر نوشته شده

۴) بعاث بالضم وآخره ثاء مثلثه موضع فی نواحی المدینة کانت به وقائع بین الاوس والخزرج فی الجاهلیة وحکاه صاحب کتاب العین بالغین المعجمه ولم یسمع فی غیره «معجم البلدان»

که حضرت رسالت (ع) بعد از بعثت بشش سال و قولی آنکه بعد از بعثت بپنج سال هجرت فرمود .

سنه ثمان و اربعین من عام الفیل

غلبه کردن فارسیان بر رومیان و شاد شدن مشرکان که رومیان اهل کتاب بودند مقهور شدند و غیر اهل کتاب بر ایشان غلبه کرد

گرو بستن (امیرالمؤمنین ابی بکر رضی الله عنه)«۱» باابی بن خلف که رومیان برفارسیان غلبه خواهند کرد بعد سر شش بشش سال و این گرو پیش از آن بود که گرو حرام شود و بعداز گرو بستن الم غلبت الرّوم وارد شد .

عهدنامه نوشتن قریش که بابنی هاشم وبنی مطلب معامله ومناکحه و اختلاط نکنند .

سنه تسع و اربعین من عام الفیل

خبر دادن حضرت رسالت (ع) که عهدنامه که قریش از کعبه معظم آویخته‌اند بیو«۲» آنرا خورده ونام حق عز شانه گذاشته وبروایتی نام حق تعالی خورده وظلم و قطیعهٔ رحم گذاشته و چون این خبرداد ابوطالب بمسجدالحرام پیش قریش آمد و با ایشان شرط کرد که اگر آنچه محمد میگوید چنان نباشد من بعد حمایت او نکنند و اگر چنان باشد که آن حضرت (ع) گفته عهد نامه بدرند و چون عهد نامه حاضر کردند چنان بود که حضرت نبی (ع) فرموده بود پس عهد نامه را بدریدند .

ولادت الامام عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما)«۳» درشعب و یوم مات النبی(ع) ابن ثلاث عشره سنه و قیل قال ابن عباس توفی النبی (ع) و انا ابن خمس عشره سنه

---

۱) نسخه ن کلمات میان پرانتز را با ابا بکر اختصار کرده

۲) بیو بکسر اول وسکون ثانی مجهول وواو کرمکی باشد که جامه پشمین و کاغذرا بخورد وضایع کند «برهان قاطع»

۳) از نسخه ن ساقط است

سنه خمسین من عام الفیل

وفات ام‌المؤمنین خدیجة‌الکبری بنت خویلد رضی‌الله عنها (ودفن بالحجون)(۱) واو چهل ساله بود که حضرت نبی (ع) اورا بعقد خود در آورد ودرآن روزحضرت نبی (ع) بیست و پنج ساله بود و اول تزویج بود که حضرت نبی (ع) فرموده بود و مادام که خدیجه در حیات بود هیچ نکاح دیگر نفرمود و جمیع اولاد نبی (ع) از خدیجه بودند الاّ ابراهیم (ع) که از ماریه بود

وفات ابی‌طالب‌بن عبدالمطلب پیش از وفات خدیجه بسه روز یا بیك ماه و پنج روز نقل است که در حال نزع ابوطالب حضرت رسالت برسر بالین او حاضر بود (و عبدالله‌بن ابوامیّه و ابوجهل حاضر بودند)(۲) حضرت نبی (ع) گفت ای عم بگوی که اشهدان لااله‌الاّ الله تاروز قیامت‌درحضرت‌عزّت حجّت‌سازم وبدوزخ نروی و ایشان هردو میگفتند که ای ابوطالب ترك ملّت پدر خود عبدالمطلب خواهی کرد و این سخنان مکرّر میشد بآخر ابوطالب گفت که بردین و ملت عبدالمطلب می‌میرم و وفات کرد(۳)

خروج بنی هاشم من الشعب در حمایت آوردن ابی لهب حضرت بنی ع را و باز قریش بدشمنی پیغمبر ع اتفاق کردن

رفتن حضرت سید ع بطایف و اهل طایف ایمان قبول نکردند و سفهای قوم را برانگیختند تا ایذای حضرت نبوی نمودند و (هـ م)(٤) درین شب جمعی ازجن ایمان آوردند و آیت اذصرفنا الیك نفرامن الجن نازل شد

---

۱) دوکلمه میان پرانتز ازنسخه ن ساقطاست

۲) سطر میان پرانتز از نسخهٔ ن ساقط شده

۳) عقیده اهل سنت براین‌است‌که ابوطالب مسلمان نشده وبکفرمرده‌است

۱) الحجون آخره نون قیل باعلی‌مکه عنده مقبرة اهلها «مراصد»

٤) کلمه‌میان پرانتزاز نسخه‌ن‌ساقطشده

مراجعت سید ع و بجوار مطعم بن عدی درمکه رفت

تزویج حضرت رسالت ع باسوده بنت زمعة بن قیس بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالك بن حنبل بن عامر بن لوی بن غالب بعضی تزویج عایشهٔ (صدیقه رضی الله عنها) (۱) درین سال گفته اند وزفاف در مدینه مبارك

سنه احدی وخمسین من عام الفیل

ابتداء اسلام انصار رضی الله عنهم که درین سال بر این موجب در اسلام آمدند اول اسعد بن زراره دوم عون بن حارث بن عفر اسیم رافع بن مالك بن عجلان چهارم قطبه بن عامر بن جدیده «۲» پنجم عتبه بن عامر بن نانی ششم جابر بن عبدالله (بن) ریاب «۳» و ایشان چون بمدینه رفتند هم درین سال اسلام در مدینه فاش شد

سنه اثنتین وخمسین من عام (٤)

معراج حضرت رسالت ع در شب دوشنبه سابع عشر رمضان و قیل سابع عشرین رجب الاصم بهژده ماه پیش از هجرت و بعضی گفته اند که درسال پنجاه وسیم فیل بود شق صدر دوم وسیم بعضی گفته اند که درین سال بوده هم در شب معراج پیش ازرفتن بمعراج سدره المنتهی درختی است در آسمان هفتم در پای عرش که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیغمبر از آن تجاوز نکرده است و آسمانها و بهشت در سایهٔ آنست وبعضی گفته اند که در رفتن بر براق رفت تا کرامت او ظاهر شود و در آمدن بی براق تا قدرت حق ظاهر شود و بعضی بر آنند که در رفتن وآمدن بر براق بود

بیعت عقبهٔ اولی بعضی گفته اند که درین سال بود بصورتی که از پیش بیان رفته «۵» فرض شدن نماز پنجگانه هم در شب معراج ـ اسلام اسید بن حضیر ـ اسلام

۱» قسمت میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

۲» در نسخه ل بحاء مهمله است

۳» ابن از نسخه ن ساقط شده

٤ ـ نسخه ن خمسین عام و نسخه پ اثنا وخمسین

٥ ـ نسخه پ بیعت عقبه اولی با اهل مدینه هم درین سال

سعدبن معاذ و قوم بنی اشهل بر دست، مصعب بن عمیر که حضرت رسالت ع او را همراه اسعدبن زراره و جمعی که در بیعت عقبه اولی بودند فرستاده بود بمدینه مبارك که قرآن و احکام شرع در ایشان آموزد واسلام بیان کند

سنه ثلاث وخمسین من عام الفیل

بیعت عقبه ثانیه که هفتاد و دو کس از مدینه مبارك آمدند و مسلمان شدند و با حضرت رسالت (ع) [۱] در لیلة العقبه [۲] بحضور امیرالمؤمنین عباس بیعت کردند و حضرت نبی (ع) دوازده نقیب با ایشان مقرر کرد شش تن جماعتی که درسنه احدی خمسین مفصل شده که ایمان آورده‌اند و شش تن دیگر

اول ذکوان بن قیس بن خلده دوم عباده بن الصامت سیم یزیدبن الثعلبه چهارم عباس بن فضله پنجم ابوالهیثم بن الشیحان ششم عوده بن ساعده

بنیاد کردن هجرت صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین)[۳] بمدینه بعد ازین بتفاریق والله اعلم وصلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین

مقاله دوم ازهجرت حضرت نبی علیه الصلوة والتحیه که مبداء تاریخ بر آنست الی یومنا هذا

بعد ازین تاریخ ازهجرت حضرت نبوی ع خواهد بود و ده سال بموجبی که درین قطعه مذکور شده که سید ع هرسالی را نامی نهاده و درین سال دو قول گفته‌اند (اول هجری گفته‌اند) [۳] و سنة الاذن بالرّحیل نیز گفته‌اند

المؤلفه [۴]

سال اول هجری آمد در دوم امر قتال   درسوم تمحیص وچارم هست ازان ترفیه حال

---

۱ ـ دو کلمه میان پرانتز از نسخه ل ساقط است

۲ ـ دو کلمه لیلة العقبه از نسخه پ ساقط شده

۳ ـ چند کلمه میان پرانتز از نسخه ن و پ ساقط است

۴ ـ نسخه پ لکاتبه

شدزلازل‌پنج‌واستیناس شش‌گاه شمار همچواستغلاب‌هفت واستوا هشتم مقال
نه برائت در دهم حج وداع مصطفی یازده چون شد زعالم کرد سید انتقال

سنه الهجریه‌وهی سنه الاذن بالرحیل

هجرت فرمودن سید ع در غره ربیع‌الاول و رفتن بغار با ابوبکر (الصدّیق رضی الله عنه) «۱» و قیل روز دو شنبه یازدهم ربیع‌الاول و خروج آن حضرت ع از غار در چهارم ربیع‌الاول

آمدن سراقه‌بن مالك از عقب‌حضرت سید ع که ایشان را گرفته پیش‌قریش برد و بریشان دست نیافته خط امان خود از آن حضرت گرفت و مراجعت نمود اسلام بریده که در راه بحضرت نبی ع رسید و هفتاد کس با او بودند مسلمان شده با سید ع مراجعت نمودند بمدینه مبارك

رسیدن سید ع بقبا روز دو شنبه هشتم ربیع‌الاول مذکور در آمدن حضرت سید ع در مدینه مبارك روز جمعه یازدهم ربیع‌الاول (مذکور)«۲»و بخانه ابوایوّب انصاری رضی‌الله عنه نزول فرمودن

برادری گرفتن حضرت نبی ع و جماعت مهاجر و انصار با یکدیگر که‌ازهم میراث گیرند و برذوی الارحام مقدم باشند

وقوع غزو اول که آنراغزو ابوا گویند غزو دوم که آنرا غزو ابواط گویند غزوهٔ بطن النخله رفتن عبدالله‌بن اریقط از مدینه بمکه مبارك و خبر بعبدالله بن امیرالمومنین ابی‌بکرالصدیق داد که‌پدراوپیش‌سیدع چگونه مقربست‌اوعیال‌پدربر داشت وباطلحه‌بن‌عبیدالله وام‌رومان‌مادر عایشه وعبدالرحمن‌بن‌ابوبکر بمدینه رفتند

درین سال در شوال بهفت ماه بعد از هجرت عایشه (صدیقه را رضی‌الله عنها)«۱» عروس کردند و قولی آنست که زفاف در سال دوم بود ونکاح در مکه بود پیش ازسه سال هجرت و آن حضرت ع بغیر عایشه (صدیقه رضی‌الله عنها) (۱) هیچ بکر زن نکرده و در زمان زفاف نه ساله بود و بزمان وفات آن‌حضرت

---
۱ ـ کلمات میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

ع عایشه صدیقه هژده ساله بود

بنیاد مسجد وحجرهای حضرت نبی ع اسلام سلمان فارسی رضی‌الله عنه و باز گفتن حکایت خود از ابتدا در حضرت سید ع

فرستادن‌حضرت رسالت (ع) زیدبن حارثه‌و ابورافع را بمکه تا دختران آن حضرت را و سوده بنت زمعه که زوجه سید (ع) بود بمدینه آوردند (۱)

سخن گفتن گرگ و گواهی دادن برسالت سید (ع) باشبان یهودی دربیرون مکه وشبان آمد ومسلمان شد (۲)

زیاده فرمودن نماز حضر(۳) عایشهٔ صدیقه‌رضی‌الله عنها روایت میکند که در اول فریضهاء نماز دو دو بود الاّ نماز شام که‌سه رکعت‌بود‌بعد ازیك ماه‌هجرت‌درحضر چهار رکعت شد و نماز بامداد و شام برقرار بماند

اسلام عبدالله بن سلام یهودی که از علماء بزرك یهود بود چون مسلمان شد سید علیه‌السلام را گفت یا رسول‌الله یهود قومی بهتان گوی‌اند تو ایشان راپیش ازآنکه از اسلام من خبر یابند طلب فرمای و از ایشان‌استفسار احوال من بکن حضرت رسالت عبدالله بن سلام را در خانه بنشاند و جماعت یهود را طلب داشت و گفت‌عبدالله سلام درمیان شما(۴) کیست گفتند او بهترماست و پسر بهتر ما ومهتر ماست و پسر مهترما وحبر ماست و پسر حبرمافرمود که‌اگر اومسلمان‌شود‌شماچه میگوئید ایشان گفتند خدای تعالی او را نگاه دارد پس عبدالله سلام از خانه بیرون آمد و گفت اشهدان لااله الاالله واشهدان محمداً رسول‌الله و بایهود گفت مسلمان شوید که این همان‌محمدست که نعت وصفت او از تورات‌باشما گفته‌ام یهود گفتند

۱- نسخه ن آورند

۲- نسخه ن و پ وآمدن شبان و مسلمان شدن

۳-کلمه حضر از نسخه ن ساقط است

۴- شما از نسخه ل ساقط است

این شرو شرزاده و جاهل وجاهل‌زاده است و مسلمان نشدند

وفات براء بن معرور از نقباء دوازده گانه‌لیلة العقبه

وفات‌اسعدبن زراره هم از نقباء دوازده گانه

ولادت نعمان بن بشیر الانصاری

وقوع نماز جمعه و خطبه جمعه در ثامن عشر ربیع الاول مذکور داشتن حضرت سید (ع) روزهٔ روز عاشورا وامر فرمودن تا امّت درین روز روزه دارد

ولادت زیاد بن سمیة

ویقال زیاد بن ابی سفیان بن حرب از کنیزك وفات کلثوم بن هدم بن امرء القیس و او ازاکابر بود و پیش‌از هجرت مسلمان شده بودهلاك عاص‌بن وایل سهمی و ولیدبن مغیره ازمشرکان بمکه مبارك و ایشان چند تنند که ایشان را از ز نادقه شمرده‌اند این دو کس و عقبه بن ابی معیط (۱) و ابی بن خلف الجمحی و نصر بن (۲) حارث بن کلده ومنیه و بنیه ابناء الحجاج‌السهمیان ولادت عبدالله بن زبیر بن (۳) العوام درین سال

سنه الامر بالقتال وهی الثانیه من الهجره

تزویج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه (٤) با فاطمه زهرا رضی‌الله‌عنهما در او اخر صفر

تعیین قبله بکعبه روز دو شنبه پانزدهم شعبان که در مسجد قبلتین سید(ع) نماز میکرد قبله بگردانید و باجانب کعبه کرد

نزول آیت رمضان و فرض شدن روزه امر بنماز عیدین وقربان و قوع غزو سوم که آنرا غزوعشیره خوانند

۱ـ نسخه ن مغیطه

۲ـ نسخه‌ل نضر

۳ـ نسخه ن زید وکلمه العوام را ننوشته

٤ـ نسخه ن علیه‌السلام

کنیت فرمودن حضرت رسالت (ع) امیرالمؤمنین علی مرتضی کرم‌الله وجهه (۱) را بابوتراب در راه که بغز و عشیره میرفتند

زفاف أمیر المؤمنین علی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله‌وجهه بافاطمهٔ زهرا رضی‌الله‌عنها در ذی حجه

وقوع غزای چهارم که آنرا بدر الاولی خوانند ـ غزو پنجم که آنرا بدر الکبری گویند در هفدهم رمضان و حضرت نبی (ع) درین غزو بنفس مبارك حرب فرموده (۲) وفرود آمدن جبرئیل و ملائکه رضوان‌الله علیهم اجمعین (۳) و مدد لشکر اسلام نمودن و فرار مشرکان و قتل عتبة و شیبه و ابوجهل عمر و بن هشام بن مغیره که چون سر او پیش حضرت نبی علیه‌السلام‌آوردند فرمود که این‌فرعون این امت بود و قتل امیه بن خلف و پسر اوو هفتاد کس از سران قریش که‌ایشان را در چاه بدر انداختند (٤) واول کسیکه در اسلام شهید شد عمیر بن حمام(٥) الانصاری بودوازاصحاب رسول‌الله چهار نفر شهیذ شدند وگویند شانزده نفرشش نفر از مهاجر و ده نفر از انصار رضی‌الله عنهم

اسلام امیرالمؤمنین عباس و عقیل بن‌ابی طالب ـ قسمت غنایم که مسلمانان گرفته بودند بحکم سید (ع) از آنجمله شمشیری که از آن منبه بن حجاج بود و بآخر نام او ذوالفقار شد و شتری که از آن ابی جهل‌بود جهت خود قبول کرد و چون از بدر باز گشتند هفتاد اسیر با ایشان بود در راه حضرت نبی (ع) فرمود که نضر بن الحارث‌وعتبه‌بن ابی معیط را قتل کردند (٦)

۱ـ نسخه ن علیه‌السلام
۲ـ نسخه پ مبارك خود حرب
۳ـ نسخه پ صلوات‌الله‌علیهم
٤ـ نسخه پ انداختن
٥ـ متن مطابق نسخه ن است و نسخه ل حام و نسخه پ جمام
٦ـ نسخه ن نصر بن ونسخه پ عقبه بجای عتبه و نسخه پ از جمله‌اساری‌قتل‌کردند

غالب گشتن روم بر فارس و این نیز مسلمانان رافتحی بود(۱) چه پیشتر امیرالمؤمنین (۲) ابابکر رضی‌الله‌عنه باابی‌بن خلف گرو بسته بود که روم برفارس غالب خواهد شدو همچنان شد

خریدن حضرت نبی (ع) سلمان فارسی را و آزاد فرمودن

غزو ششم که بغزوبنی سلیم مشهور ست - غزو هفتم که غزو سویق است هم درین سال واقع شد

وفات رقیه بنت سید (ع) که در حباله عثمان بود - تزویج ام‌کلثوم دیگر دختر حضرت رسالت باامیرالمؤمنین (۲) عثمان‌رضی‌الله عنه و بعد از ین وصلت بذی النورین ملقب شد

نزول آیت خمس غنایم - اتمام مسجد و حجرهاء حضرت رسالت (ع) در آخر صفر سنه المذکوره

رفع مواخات که از یکدیگر میراث نگیرند و نزول آیت و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض

وقوع اذان الحاق الصلوة خیر من النوم (در بانگ نماز بامداد) (۳) حکم صدقه فطر هم در ین سال - شهادت عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب که در مکه دولت اسلام دریافته بود

هلاك ابولهب علیه‌اللعنه و ابورافع مولی سید (ع) روایت میکنند که من وام‌الفضل در خانه زمزم حکایت اصحاب بدر میکردیم و ازخبر فتح پیغمبرخوشدل بودیم ابی لهب بیامد و از ابی سفیان بن الحارث قصه اصحاب‌بدرمیپرسید او گفت والله که ما خود را ملامت نمیکنیم بواسطه آنکه چون ما بهم رسیدیم هزیمت بر

۱- نسخه پ اضافه دارد « چهٔ اهل روم اهل کتابند

۲- این کلمه از نسخه ن ساقط است

۳- چندکلمه میان پرانتز از نسخه پ ساقط شده

اصحاب ما افتاد و ما جمعی دیدیم که بر اسبان نشسته جامه‌های سفید داشتند ودر میان هوا با ما جنك میکردند ابورافع میکویدمن گفتم فرشته بوده باشد ابولهب برخاست[۱] و طپانچهٔ سخت بر روی من زد و مرا بینداخت و برسینه من نشست ام الفضل چوبی برو زد و سر او بشکست و گفت عباس حاضر نیست تو بدین جهت غلام او را میزنی او منفعل بیرون رفت و بعد از یك هفته بمرد

اسلام عمیر بن وهب که از مکه بقصد حضرت نبی (ع) بیرون آمد و چون بمدینه رسید سید «ع» برو ظاهر کرد که بچه کار آمده است او مسلمان شد

بنیاد عمارت مسجد قبا که سید «ع» بنفس مبارك طرح آن فرمود وفات عثمان بن مظعون بن خبیب بن وهب بن حدافه بن[۲] جمح بن عمرو بن هصیص بن کعب القرشی اسلم بعد ثلاثه عشر رجلاً وها جرالهجرتین و صلی القبلتین و شهدبدراً و هواوّل رجل مات با لمدینه من المهاجرین بعد ما رجع من بدر و قبله رسول‌الله بعد مامات

درین سال عمیر بن عدی بن خرشه باجمعی بقصد عصمابنت مروان یهودیه رفتند که‌او شعرمیگفت‌وعیب‌مسلمانان‌میکردواذیت بسید«ع» میرسانیدعمیربااندرون خانه او رفت در حوالی او اطفال نشسته بودند و طفلی بر سینه گرفته بود و شیر میداد آن طفل را از سینه او دور کرد و شمشیر در میان هر دو پستان او فروبرد چنانچه از پشتش بیرون آمد و هلاك شد و عمیر مذکور نماز صبح بـا سید «ع» بکرد و آن حضرت فرمود که دختر مروان را کشتی گفت آری فرمود که دو گوسفند از بهر وی سر و بر هم نزنند و این تمثیل را اوّل از حضرت نبی «ع» شنیدند

وفات امیه بن ابی الصلت وابی‌الصلت را عبدالله‌بن ربیعه بن عوف نام‌بود وامیه کتب

۱ـ نسخه ل برخواست

۲ـ نسخه پ حذافه

متقدّمان بسیار خوانده بود و از بت پرستی اعراض نموده و خبر میداد که وقت آن رسیده که پیغمبری مبعوث گردد و تصور میکرد که خود خواهد بود چون خبر بعثت حضرت رسالت «ع» بدو رسید حسد بردوایمان نیاورد و چون اشعار او بر سید «ع» میخواندند میفرمود که زبان او ایمان آورده و دل اوکافر مانده

سنه التمحیص وهی الثالثه من الهجره النبویه

ولادت امیرالمؤمنین حسن بن امیرالمؤمنین علی المرتضی رضی الله عنهما «۱» روز سه شنبه پانزدهم رمضان المبارك وچون فاطمه زهرا رضی الله عنها را این فرزند متولد شد بعد از پنجاه روز بامیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه حامله شد

و گفته‌اند که غزای«۲» سویق درین سال واقع شد که بعداز غزای بدر ابی-سفیان بن حرب سوگند خورد.

که تا انتقام از حضرت سید (ع) نکشد و اصحاب او«۳» خود را تدهین نکنند (٤) و از مکه بادویست سوار بیرون آمد ومتوجه مدینه شد و میرفت تاآنجا که میان او و مدینه سه میل راه بیش نماند یکی از انصار واجیر در آنجا بکشت و بعضی خانه‌هارا خراب کرد و پنداشت که سوگند خود راست کرده است و باز-گشت واین خبر بسید (ع) رسید در پنجم ذیحجه بادویست سوار ازمهاجر وانصار روان شد و در عقب وی بشتافتند و ابولبابةبن المنذر را در مدینه خلیفه ساخت ابوسفیان چون خبرآمدن حضرت نبی(٥) (ع) بشنید انبانهای سویق را می‌انداختند از برای تخفیف و آن گندم وجو بریان کرده بود که‌آرد کرده بودند و قوت‌ایشان آن بود و مسلمانان که در عقب میرفتند برمی‌داشتند و سید (ع) بعد از پنج روز که

۱- نسخه ن علیهما السلام
۲ـ نسخه پ غزو
۳ـ نسخه پ حضرت نبی و اصحاب او نکشد
٤ـ روغن مالیدن
٥ـ نسخه ن کلمه نبی ساقط شده

در عقب ایشان رفته بود مراجعت فرمود وآنرا غزای سویق نام کردند.

غزو هشتم که غزای بنی غطفانست «۱» غزو نهم که غزای نجرانست غزو بنی‌قینقاع غزو دهم که غزو احد است در رابع عشر رجب الاصم «۲» که درین غزو حضرت سید بنفس خود حرب فرمود و درین حرب دندان مبارك حضرت نبی (ع) شکسته شد (۳) و بعضی گفته‌اند که این حرب در سابع شوال واقع شد.

شهادت عبدالله‌بن جبیر رضی‌الله عنه - شهادت امیرالمؤمنین اسدالله واسدرسوله حمزةبن عبدالمطلب که او را هفتاد پاره کردند رضی‌الله عنه - شهادت عبدالله‌بن جحش که اورا باحمزه رضی‌الله عنهما در یك قبر دفن کردند - شهادت انس‌بن نضربن «٤» ضمضم‌بن زیدبن حزام عم (٥) انس‌بن‌مالك رضی‌الله عنهما - شهادت مصعب‌بن عمیربن هاشم‌بن‌عبد مناف‌بن عبدالدّاربن قصی که علم بزرگ در دست او بود وچون اورا (٦) قتل کردند فرشتهٔ بصورت او علم نگاه داشت تاباآخر حرب.

شهادت ثابت‌بن‌الدحداح‌بن نعیم‌بن غنم‌بن ایاس - شهادت مجذربن زیاد که در روز احد حارث‌بن سویدبن صامت‌بن خالدبن عطیه اورا در حرب احد بخون پدر خود که در جاهلیت کشته بود قتل کرد و حارث مذکور مسلمان شده بود و درین حرب بامسلمانان بود و کس ندانست که او مجذر را قتل کرده تاجبرئیل (ع) سید (ع) را خبر کرد وآن حضرت فرمود که حارث مذکور را قتل کردند

شهادت سعدبن الرّبیع هم در احد انصاری خزرجی عقبی بدری شهادت وهب‌بن‌قابوس المزنی - شهادت حنظله‌بن ابی عامر غسیل‌الملایکه واو بوقتی که حرب

۱- غطفان نام قبیله‌ایست از عرب و نسخه ل و ن بعین مهمله است

۲- نسخه ن رجب‌المرجب

۳- نسخه‌ن شهیدشد

٤- نسخه ن بصاد بی‌نقطه‌است

٥- نسخه پ بجای عم بن انس

٦- نسخه پ حرب کردند بجای قتل ظاهراً سهو قلم کاتب است

احد شد اورا جنابت رسیده بود مجال غسل نیافته بغزو رفت وشهید شد اورا ملایکه غسل دادند و بدین واسطه اورا غسیل الملائکه خواندند[۱]

اسلام و شهادت محریق که از علماء بزرگ یهود بود درین حرب با یهود گفت درتوراة نعت وصفت این مرد شنیده‌اید اکنون مسلمان شوید و بحرب مشرکان روید ایشان قبول نکردند او در ساعت مسلمان شد و بحرب آمد و شهادت یافت رضی الله عنه .

قتل ابی بن خالف[۲] بردست حضرت رسالت (ع) که این نیز یکی ازمعجزات سید (ع) است که او درمکه مبارك اسبی بسته بود وهر گاه که با آن حضرت ملاقات کردی گفتی که این اسب جهت آن بسته‌ام که بحرب توآیم و ترا بکشم سید (ع) فرمودی والله (که)[۳] من ترا بکشم درین غز و برهمان اسب سوار شده بوقتی که حضرت رسالت (ع) پناه باکوه میبرد و مسلمانان شکسته شده بودند[٤] او بقصد حضرت نبی (ع) آمد جمعی خواستند که با او حرب کنند آن حضرت فرمود که اورا بگذارید که بیاید چون نزدیك حضرت سید[٥] رسید تیری بی‌پیکان در دست آن حضرت بود برمقتل او زد او فریاد کرد کـه محمد مرا بکشت گفتند هیچ جراحتی بتو نرسیده است گفت او مرا وعده کرده است که ترا بکشم و در وعـدهٔ او دروغ و خلاف نباشد و بمرد .

غزوهٔ حمراء اسد[٦] موضعی که از آنجا تامدینه ده میل است و بوقتی که

۱ـ نسخه ن خوانند

۲ـ نسخه‌ن ابی خلف

۳ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط شده

٤ـ نسخه ن «بودند» ندارد و نسخه ل شده‌اند

٥ـ نسخه ن کلمه سید را ننوشته و نسخه پ حضرت رسالت

٦ـ حمراءالاسد موضع علی ثمانیة امیال من مدینه الیه انتهی رسول الله صلی الله علیه یوم احد فی طلب المشرکین «معجم البلدان» و در نسخه ل و ن جمراء نوشته شده بجیم .

مشرکان از احد مراجعت کردند سید (ع) تا آنجا در عقب کفار رفت

قتل ابوعزهٔ شاعر که اسم او عمیر بود[۱] بفرموده سید (ع)[۲] که دربدر اورا منت نهاده بود و آزاد کرده و باز بحرب احد آمده بود و بوقتی که حضرت رسالت (ع) برعقب مشرکان میرفت بردست لشکر اسلام افتاد اورا بحضرت نبی(ع) آوردند فرمود تا اورا قتل کردند و در حرب احد مسلمانان بسیار شهید شدند[۳]

غزواثمار ـ غزوالرجیع ـ زفاف حضرت سید(ع) باعایشه صدّیقه رضی الله عنها

قتل کعب اشرف یهودی بردست محمدبن اسلم و محمدبن مسلمه و ابو ـ نایله وقیل سنه اربع تزویج حضرت نبی (ع) باحفصه بنت عمربن الخطاب رضی الله عنهما

تزویج حضرت سید (ع) با زینب بنت خزیمه[٤] که اورا در جاهلیت ام المساکین گفتندی و قیل سنة الرابعه من الهجره

سنة الترفیه وهی الرابعه من الهجره

ولادت امیرالمؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهما درسیم شعبان المعظم در مدینه مبارك .

فرو آمدن آیت تحریم خمر ومنع شرب خمر و قیل سنه الثانیه من الهجره

قتل عمرو عنتر بردست اسدالله الغالب علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه

واقعهٔ بیر معونه(٥) که عامربن الطفیل و اصحاب او چهل تن از صحابه را

۱ـ در هرسه نسخه عمیر نوشته شده و در لغت نامه دهخدا صفحه ٦۳۱ ستون سیم عمربن عبدالله نوشته است

۲ ـ نسخه پ حضرت نبی

۳ـ نسخه ن مسلمان بسیارشهیدشد

٤ـ درنسخه ل ون خزیمه بذال نوشته شده

٥ـ درهرسه نسخه همچنان بیر نوشته شده ودرمجلد ثانی معجم البلدان «بئرمعونه بالنون قال ابن اسحاق بئرمعونه بین ارض بنی عامر وحره بنی سلیم و قال کلا البلدین منها قریب الا انها الی حرة بنی سلیم اقرب و قیل بئرمعونه بین جبال یقال لها ابلی فی طریق المصعد من المدینة الی مکه وهی لبنی سلیم قاله عرام و قال ابوعبیدة فی کتاب مقاتل الفرسان بئرمعونه ماء لبنی عامربن صعصعة و قال ـ الواقدی بئرمعونه فی ارض بنی سلیم و ارض بنی کلاب و عندها کانت قصة الرجیع والله اعلم

بردند که‌ایشان را اسلام آموزد و تمامی را بقتل آوردند .

وعمرو امیه ضمری شتران ایشان را میچرانید از انجا گریخته حضرت نبی ع را خبر آورد

و در مولود نبی ع آورده که نود کس بودند که ایشان را قرا میگفتندهمه جوانان بودند که منذربن عمروساعدی را بر ایشان امیر کرد(۱) واز قبیله‌هاءبنی سلیم‌عُصیّه ورعل‌و ذکوان وبنی‌لحیان را برایشان«۲» عامر بن الطفیل جمع کرد و پیرامن‌ایشان در آمدند وایشان را شهید کردند و عمروامیه ضمری را که‌خویش مادر عامربن الطفیل بود موی پیشانی بریده آزاد کرد وبعداز آن که جبرئیل ع سید را خبر کرده بود عمرو مذکور خبر آورد«۳»

غزو دوازدهم

و آن غزای بنی النضیر است و منازل ایشان بناحیت فرع بود(٤) بقریهٔ که آنرا زهره میگویند و ایشان را حضرت سید ع از مدینه بیرون کرد بعضی بشام و بعضی بخیبر وحیره رفتند و نگذاشتند که هیچ سلاح با خود ببرند و از مال ایشان آن قدر که شتری بردارد بهر کس دادند و باقی غنیمت گرفتند

غزو سیزدهم

و آن غزای ذات الرقاع است دردهم محرم و درین غزو حضرت نبی ع نماز خوف گذارد

دادن حضرت‌رسالت ع ذوالفقار را باءیرالمؤمنین علی‌المرتضی کرم‌الله‌وجهه وقیل سنه ثلاث من الهجره

۱ـ نسخه ن کرده

۲ـ کلمه بر ایشان‌از نسخه‌پ ساقط‌است

۳-دراین سطر درنسخه‌پ اندك اختلافی درعبارت‌هست

٤ـ الفرع بضم‌اوله‌وسکون ثانیه‌وآخره عین‌مهمله ۰۰۰ قریةمن نواحی الربذه عن‌یسارالسقیا بینها وبین‌المدینةثمانیةبردعلی طریق‌مکةوقیل اربع‌ لیال بهامنبر ونخل ومیاه کثیره معجم‌البلدان

تزویج حضرت سید ع (۱) باام‌سلمه رضی‌الله عنهادرشهر شوال وفات‌ابوسامه عبدالله‌بن عبدالاسدبن هلال

وفات فاطمه بنت اسدبن هاشم بن عبدمناف مادر امیرالمؤمنین علی‌المرتضی رضی‌الله عنها(وبپیراهن مبارك حضرت نبی ع کفن‌او کردند و اومسلمان شده بود(۲))

قتل عامربن الطفیل(۳) که در واقعه بئر معونـه اصحاب سید ع را بقتل آورده بود بر دست ابوبراء ملاعب الاسنه

حکم رجم دراین‌سال واقع شد و زنی و مردی را از یهود رجم کردند

وقوع غز و چهاردهم

و آن غز و بدر الا خره است الموسوم ببدر الموعد

وفات عبدالله‌بن عثمان بن عفان کـه‌از رقیه بنت رسول‌الله بوجود آمده بود در اسلام خروس منقاردر چشم او زد درسن شش‌سالگی و بدان درگذشت در جمادی الاولی و سید ع (٤) برو نماز کرد«۵» (و امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه او را در قبر نهاد) (٦)

شهادت عاصم‌بن ثابت ونه کس دیگر که حضرت‌رسالت ع ایشانرا بجاسوسی فرستاده‌بود هشت‌نفرازایشان‌را شهید کردند وخبیب و زیدبن الدثنه را اسیر کردند و هردو را بمکه بردند و زیدبن الدثنه را قتل کردند و خبیب را بند کردند وبعد از چند روز بردار کردند و همچنـان بگذاشتند و ازمدینه زبیربن عوام و مقدادبن اسود رفتند واو را از دار فرود آوردند و بمدینه می بردند مشرکان قریش درعقب

۱ـ نسخه پ حضرت نبی

۲ـ عبارت میان پرانتز از نسخه پ ساقط است

۳ـ در نسخه پ بعداز طفیل افزوده علیه اللعنه

٤ـ نسخه پ وحضرت رسالت

۵ـ نسخه پ نمار گزارد

٦ـ سطر میان پرانتز از نسخه پ ساقط شده

آمدند که او را باز گیرند زبیر ومقداد او را بر زمین نهادند که یا مشرکان حرب کنند زمین او را فرو برد او را بلیع الارض گفتند وزبیر و مقداد حرب را آماده بودند مشرکان حرب نا کرده باز گشتند

سنه الزلازل وهی الخامسه من الهجره

وقوع غزو پانزدهم که آنرا غزو دومة الجندل گویند(۱) غزو شانزدهم که غزو خندق است و آنرا غزای احزاب نیز گویند و خندق را بتعلیم سلمان فارسی حفر کردند که او باحضرت نبی ع گفت که چون لشکری که بسیار باشد متوجه شهری شوند در عجم ایشان خندق می کنند تاآز هجوم لشکر بیگانه ایمن میشوند سید ع فرمود که خندق کردند ولشکرها رسیدند امیر لشکر قریش ابی سفیان بن حرب بود وامیر لشکر غطفان(۲) و قبیله ایشان وفزاره (۳) عیینه بن حضر(٤) بن حذیفه بن بدر بود وپیشوای بنی مرّه حارث بن عون(٥) بن ابی حارثه بودواکابر بنی النضیر که حضرت نبی ع ایشان راجلا فرموده بودوحیی اخطب(٦) ببنی قریظه رفت و کعب بن اسد وقوم بنی قریظه را که هم عهد حضرت رسالت بودند

با خود راست کرد ونقض (۷) عهد حضرت سید ع کردند و با قریش و لشکر بیرون متفق شدند

---

۱ ــ نسخه پ دومة الجندل وغزو احزاب نیز گویند وظاهرا سهوقلم کاتب باشد زیرا مرحوم مجلسی در جلد دویم حیات القلوب صفحه ۲٤۱ مینویسد باب ۳۵ در بیان جنك خندقست که آنرا غزوهٔ احزاب مینامند

۲ ــ درنسخه ل ون بعین بی نقطه است

۳ ــ در نسخه ل فزازه و نسخه پ فراره

٤ ــ درنسخه ل ون چنین است ونسخه پ حصین بن ودر جلددویم حیات القلوب ص ۲٤۱ حصن فزاری

۵ در هرسه نسخه مجمل عون است ودرحیات القلوب عوف نوشته است

٦ ــ درهرسه نسخه چنین است ودر حیات القلوب ص ۲٤۱ حی بن اخطب است

۷ ــ درنسخه ل ون بصاد مهمله است

قتل عمرو بن عبدود بن نضر بن مالك بن حنبل بن عامر بن لوی که پهلوان عرب بود اسب خود از خندق جهانیده با امیر المؤمنین علی المرتضی «۱» حرب کرده و بر دست او بقتل آمد ودرین غزو حضرت سید ع بنفس خود جنك کرد

وجوب حج بیت الله درین سال ـ قتل نوفل بن عبدالله بن مغیره که خود را در خندق انداخت ومسلمانان او راسنك باران کردند و امیر المؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه رفت واو را بقتل آورد و جسد او را مشرکان خواستند که بازخرند حضرت رسالت ع فرمود که مارا با جسد اوکار نیست و بثمن آن احتیاج نه و بدیشان دادند

مراجعت ابوسفیان و لشکرها که بمدد او آمده بودند

غزو هفدهم

حصار دادن بنی قریظه التماس نمودن قوم بنی قریظه که سید ع ابولبابه عبدالمنذر برادر بنی عمرو بن عوف «۲» راپیش ایشان فرستد تا با او مشورت کنند آن حضرت او را فرستاد وبنی قریظه از جملهٔ

هم سوگندان اوس بودند چون ابولبابه بدیشان رسید مردان و زنان و اطفال ایشان همه بر خاستند «۳» وپیش او بگریستند و گفتند اگر ما فرود آئیم سید ع با ما چه کند او اشارت بگردن کرد یعنی شمارا بکشد و دانست که با خدا و رسول خیانت کرد پشیمان شد و از آنجا بیرون آمد و پیش حضرت رسالت ع نرفت وبمسجد رسول رفت و خود را برستون مسجد بست و گفت تا توبهٔ من قبول نشود من خودرا نگشایم حضرت رسالت ع فرمود که اگر پیش من می آمد من جهت او استغفار کردمی تا توبهٔ او قبول شدی بعداز آن حضرت نبی ع در خانهٔ ام سلمه رضی الله عنها بود که

۱ــ درنسخه ن المرتضی ازقلم افتاده

۲ــ درنسخه ن عمر بن عوف

۳ــ نسخه ل وپ بر خواستند

توبهٔ او قبول شد خواستند که او را باز کنند راضی نشد تا حضرت رسالت ع بمسجد رفت و او را بدست مبارك خود باز کرد

بیرون آمدن قوم بنی قریظه از قلعه بشرط آنکه سعدبن معاذ بریشان حکم کند و سعد مذکور درین وقت در مدینه بود بواسطهٔ آنك او را درحرب خندق تیر بر مقتل رسیده بود و او دعا کرد که الهی مرا چندان زمان (۱) ده که بنی قریظه که عهد خدا ورسول شکسته‌اند بجزای خودرسند او رااز مدینه آوردند اوحکم کرد که‌مردان ایشان‌را قتل کنند وزنان وفرزندان ایشانرا برده کنند ومال‌ایشانرا غنیمت گیرند بعد از آن که این حکم بنفاذ پیوست سید ع فرمود که خدای تعالی ورسول او همچنین حکم کرده‌اند وحیی‌بن اخطب که درحرب خندق رفته بودوبنی قریظه‌را ازعهدخداورسول‌منحرف گردانیده درین میان آوردند که‌او را گردن‌بزنند گفت خدای تعالی ماحمه بر بنی اسرائیل فرستاد یعنی واقعهٔ بزرك و او راو کعب بن اسد که مهتر بنی قریظه بود نیز گردن زدند (۲) با نهصد مرد که در بنی قریظه بودند

وفات سعدبن معاذ که چون دید که بابنی قریظه چه کردند خون از مقتل‌او که پیشتر تر رسیده بود روان شد و وفات کرد فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه وسلّم لقداهتز العرش بموت سعدبن معاذ و ابوبکر وعمر رضی الله عنهما در بالین سعد بحضور حضرت رسالت ع گریه میکردند سؤال کردند که حضرت نبی (ع) درآن زمان که‌ایشان میگریستند چه میکرد گفته‌اند که‌سید ع در هیچ ماتم گریه‌نمیکرد اما چون ملالت آن حضرت بغایت میرسید محاسن مبارك خود بدست میگرفت

تزویج حضرت رسالت ع با زینب بنت جحش بن رباب که مادر او امیمه‌بنت عبدالمطلب بود و نزول آیت حجاب بواسطهٔ زینب واقع شد تزویج سید ع باجویریه

---

۱ – نسخه ن نیز زمان نوشته بوده و بعد تراشیده شده و امان نوشته‌شده

۲ – نسخه پ بود قتل کردند

رضی‌الله عنها و او در سهم ثابت بن قیس افتاده بود و او را مکاتب کرده(۱) حضرت نبی ع وجه مکاتب او بداد و او را(۲) بخاص خود گرفت

نزول آیة تیمم درین سال‌بود- از اسب خطاشدن‌حضرت رسالت ع‌وخراشیده شدن‌ران راست آن حضرت که پنج روز بیرون‌نفرمودند ونشسته درخانه‌نماز گزاردند

سنة‌الاستیناس وهی‌السادسه من الهجره.۳»

وقوع غزو هژدهم که غزو بنی(٤) لحیانست درربیع الاول و چون ایشان آگاهی ازلشکر اسلام‌یافتند بکوه رفتند و قله کوه(٥) پناه ساختند وحضرت نبی «ع» مراجعت‌فرمود و چون بجانب عسفان (٦) رسید قبر مادر خود رازیارت کرد .

غزو نوزدهم

که غزو ذی قرد (۷) گویند هم در ربیع الاول مذکور (که در غابه‌واقع شده) (۸) و از غابه (۹) تا مدینه یك برید است و بریدی دوازده میل است که

---

۱ - مکاتب بالضم وفتح‌تای فوقانیع غلامی که برضای‌مالك‌قیمت‌خود رامتکفل‌شود که ازمزدوری خودبمالك‌خود ادانماید وآزاد گردد (فرهنك آنندراج

۲- نسخه‌ن‌اورابداد

۳- استیناس به آرام گرفتن وانس گرفتن

٤- نسخه ن غزبنی

٥- در نسخه ل ون قلعه کوه

٦ - عسفان بضم‌اوله‌وسکون ثانیه . . . قیل منهلة من مناهل(بصفحه۸۰حاشیه٤ رجوع‌شود)الطریق بین‌الجحفه و مکه وقیل‌عسفان بین‌المسجدین وهی‌من مکه‌علی مرحلتین و قیل هو قریة جامعه علی ستة و ثلاثین میلا من مکه وهی حد تهامه « مرا صد الاطلاع »

۷- قردبالتحریك ذوقرد ماء علی لیلتین‌من المدینة بینها و بین خیبر خرج الیه النبی وهو معدودفی‌الغزوات « مراصد »

۸- دوسه کلمه میان پرانتز از نسخه ل‌ون ساقط است

۹- غابه . . . موضع قرب المدینه من ناحیة الشام فیه اموال لاهل المدینه ...وهوعلی برید منها « مراصد »

غطفان (۱) آمده بودند و شتران حضرت نبی «ع» رانده سلمة بن الاکوع تنها بر عقب رفته بود و در کنار آب شتر از یشان بازستده و حضرت رسالت «ع» بالشکر آنجا رسید چون شتران از یشان باز گرفته بود مراجعت فرمود

غزو بیستم

که غزای بنی المصطاق است و معروف است بغزو مریسیع (۲) و درین غزو حضرت نبی «ع» بنفس مبارك حرب فرموده

غزو بیست و یکم

صلح حدیبیه و بیعة الرضوان است ـ غزو غابه در ربیع الاول

افك عایشه (۳) صدیقه رضی الله عنها که هفده آیت در پاکی و برائت ساحت او نازل شدو از جملهٔ آنها که باین افك قایل شده بودند عبدالله بن ابی سلول منافق و حسان بن ثابت ومسطح و حمنه بنت جحش هر یك را هشتاد تازیانه حد زدند

فرض شدن حج در شوّال ـ صلوة استسقا که حضرت نبی «ع» گزارد وردای مبارك منقلب گردانید و هم در ساعت باران بسیار بارید چنانچه بعد از یك هفته اهل مدینه بشکایت بحضرت نبی «ع» آمدند و آن حضرت تبسم فرمود و دعا فرمود و گفت اللهم حوالینا ولا علینا بعد ازآن در حوالی مدینه باران بارید

اسلام عمر و عاص بعد از آنکه ملك نجاشی اورا نصیحت کرد و گفت برو و

۱ـ غطفان در نسخه ل و ن بعین مهمله است

۲ـ مریسیع در جلد دویم حیات القلوب ص ۲۵۱ مرحوم مجلسی نوشته است بنی المصطاق بر سرچاهی منزل داشتند که آنرامریسیع میگفتند «المریسیع بالضم ثم الفتح . . . و رواه بعضهم بالغین المعجمه ماء من ناحیة قدید الی الساحل به غزوة النبی ع الی بنی المصطلق من خزاعه فقاتلهم وسباهم واصطفی منهم جویریه فتزوجها «مراصد»

۳ـ افك ـ دروغ

٤ـ منهل بفتح اول چشمه در چراگاه و صحرا باشد که مردم وبهائم از آن آب نوشندواین ماخوذ از نهل است که بمعنی سیراب شدن باشد «فرهنك آنندراج»

مسلمان شو . گفت تو باسلام با من بیعت میکنی ملك نجاشی دست در دست عمرو عاص نهاد و با او بیعت کرد

درین سال هشت نفر از عرینیه [۱] پیش سید (ع) آمدند و مسلمان شدند و مدینه ایشان‌را سازگار نبود ایشانرا مرض استسقا پیداشد حضرت نبی (ع) ایشانرا بمیان شتران خاصه خود فرستاد تا شیر آشامند و صحت یابند چون صحت یافتند راعی را دست و پای ببریدند و در چشم و زبان او میخ کوفتند تا بمرد و گله شتر را براندند چون خبر بسید (ع) رسید کرز بن جابر فهری را با بیست سوار ازعقب ایشان بفرستاد ایشانرا گرفته‌پیش سید (ع) آوردند فرمود که دست و پای‌ایشانرا ببریدند و ایشان رامیخ در چشم کوفته بردار کردند واز پانزده سرشتر که رانده بودند یکی را کشته بودند و چهارده سر شتر دیگر را باز آوردند

قتل ابورافع عبدالله بن ابی الحقیق و قیل سلام بن ابی الحقیق یهودی که بزرك و حبر و دانشمند یهود بود و با حضرت رسالت (ع) عداوت مینمود بر دست عبدالله‌بن عتیك (و چهار کس از صحابه از قوم خزرج وعبدالله مذکور بعد از قتل او چون بیرون می‌آمد تصور کرد که از نردبان بزمین رسیده پای بنهاد وبیفتاد و پای او بشکست او را پیش حضرت نبی (ع) بردند چیزها بر پـای خود پیچیده بود فرمود که باز کردند و آن حضرت دست مبارك بپای او فرود آورد گوییا که هیچ زحمت بدو نرسیده بود

گریختن ابوبصیراز مشرکان قریش وبکنار دریا رفت و راه مکه وکاروان بند کرد و ابوجندل نیز که او هم مسلمان بود از کفار گریخته بدو ملحق شد

۱–عرین کزبیر از نـامهـای عرب است عـرینه کجهینه بطنی است از بجیله منهم العرنیون المرتدون یعنی گروهی که ارتداد آوردند در عهد رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم « منتهی‌الارب » ودر هر سه نسخه مجمل بزاء معجمه است

و جمعی از مسلمانان که در دست کفـار گرفتار بودند میگریختند و چون پیش حضرت نبی (ع) می آمدند بموجب شرط ایشان را پیش کفارمیفرستادند باابوبصیر ملحق میشدند قریش پیغام بحضرت رسالت فرستادند که این جماعت راه تجاروآمد شد بند کرده‌اند اگر آن حضرت (ع) ایشان را پیش خود طلبد ما را با ایشان‌کاری نیست و سید (ع) فرستاد و ایشان را پیش خود آورد

ساختن انگشتری حضرت رسالت «ع» جهت‌آنکه رسل‌بملوك‌اطراف فرستد

فرستادن حضرت نبی «ع» رسل هشتگانة بملوك اطراف بدعوت اسلام بعضی گفته اند شش نفر بشش ملك فرستاد

حاطب بن ابی بلتعه را بمقوقس و دحیه بن خلیفه الکلبی‌را بقیصر وعبدالله بن حذافه بکسری و عمرو بن امیه ضمری را بنجاشی اصحمه (۱)؛و شجاع بن‌وهب بحارث بن ابی شمرالغسانی وسلیط بن عمرو بن عامری بهوده بن علی الحنفی اما مقوقس چون حاطب بوی رسید اورا گرامی داشت و مکتوب فرا گرفت و جواب نوشت و ماریه قبطیّه و همشیرهٔ او شیرین نام و استری سفید که بدلدل موسوم شد و یکنفر خصی که برادرماریه وشیرین بود ویکسر دراز گوش یعفورنام بهدیه‌فرستاد اما مسلمان نشد و حاطب‌بن ابی بلتعه که برسالت رفته بود با کرام باز فرستاد

و قیصر و او هرقل ملك‌الرّوم بود چون دحیه بن خلیفه‌الکلبی بدو رسید او احوال حضرت نبی (ع) از ابوسفیان‌بن حرب که بتجارت رفته بود معلوم کرد و تصدیق حضرت سید (ع) نمود وعبدالله‌بن حذافه چون مکتوب‌حضرت نبی بکسری رسانید مکتوب آن حضرت بدرید وبغضب رفت وچون خبر بحضرت (ع) رسیدفرمود که مزق‌الله ملکه کما مزق کتابی«۲» و بعد از آن کسری بباذان«۳» ملك یمن

۱) اصحمه از نسخه پ ساقطاست

۲ـ این‌عبارت‌عربی‌در نسخه‌پ نیست‌و نوشته‌است حضرت رسالت‌ع اورادعای‌بد کرد ومزق بمعنی‌دریدن‌است

۳ـ باذان غالباً بذال معجمه نوشته میشود اینجا درهردو نسخه دال بی نقطه‌است

نوشت که پیغمبر را بگیرد و بفرستد باذان کسی بحضرت نبی (ع) فرستاد درجواب فرمود که حق عز شانه مرا خبر کرده که شیرویه پسر پرویز در فلان وقت او را بقتل آورد و چون پیغام سید (ع) بباذان رسید خبر قتل پرویز نیز رسید وشیرویه نوشته بود که متعرّض حضرت نبی (ع) نشود و باذان مسلمان شد

و عمرو«۱» امیه ضمری چون مکتوب بنجاشی رسانید در حال مسلمان شد و جواب مکتوب حضرت نبی (ع) بفرستاد و پسر خود را باجمعی پیش حضرت‌سید فرستاد ایشان در دریا غرق شدند وشجاع‌بن وهب مکتوب بحارث‌بن ابی‌شمرغسانی رسانید و او مکتوب(۲) حضرت رسالت (ع) بینداخت و بقیصر نوشت که بحرب او میروم و او منع کرد و او شجاع را صد مثقال طلا داده باز گردانید و حارث‌بن ابی‌شمر مذکور در سال فتح مکه وفات کرد و سلیط‌بن عمر و عامری مکتوب بهوذه‌بن علی‌الحنفی داد و او در جواب گفت که من شاعر و خطیب قوم خودم اگر بعضی از مملکت خود بمن دهد متابعت او کنم و سلیط را جامه و چیز داد و باز گردانید و بعد از فتح مکه هوذه‌بن علی نماند و وفات کرد.

اسلام خالدبن ولیدبن مغیرة‌بن عبدالله‌بن عمربن مخزومة‌بن(۳) یقضه‌بن مرّه

وفات ام رومان بنت عامربن عویم«۴» مادر عایشه صدیقه رضی‌الله عنهما

اسلام ابوهریره رضی‌الله عنه و قیل سنه سبع

سنة الاستغلاب وهی السابعه من الهجره «۷»

وقوع غزو بیست و دوم وآن غزای خیبر است و حضرت نبی (ع) دربن‌غزو بنفس مبارك حرب فرمود و فتح حصنهای آن بردست امیرالمؤمنین علی‌المرتضی کرّم‌الله وجهه که درین وقت چشم مبارك مرتضی علی درد میکرد سید (ع) اورا

۱ـ نسخه ن و عمر

۲ـ از صفحه ۸۱ سطر ۱۳ تا اینجا دوصفحه از نسخه ل مفقوداست

۳ـ نسخه ن محزومه و نسخه پ بی نقطه است

۴ـ نسخه ن عوم

طلب فرموده آب دهان مبارك در چشم او کشید دیگر هرگز درد نکرد و صحت یافت و آن پنج حصن بود اول ناعم دوم قموص سیم صعب معان«۱» چهارم وطیح پنجم سالم و ابونصر فراهی هفت گفته«۲»

کتیبه بدو ناعم و شق وانگه   قموص«۳» ونطاط وسطیح وسلالم

قتل کنانه بن الربیع مهتر یهود که شوهر صفیه بود

رد شمس در آخر روز جهت علی المرتضی کرم الله وجهه بدعای سید (ع) و نود و سه مرد از اهل خیبر کشته شدند و باقی پناه بقصرها بردند و گنج آل ابی ـ الحقیق در خرابهٔ پنهان بود و حق عزّ شانه برآن دلالت فرمود و فرا گرفتند و پیغمبر (ع) برزمین و نخل(٤) ایشان غالب شد وصلح بر آن کردند که خون ایشان مصون ماند و هرچه براشتر بار کنند از آن ایشان بود و دیگر نقره و زره و سلاح و دیگر چیزها از آن سید (ع) باشد و شرط کردند که هیچ چیز از آن حضرت پنهان ندارند که اگر خلاف کنند ایشانرا امان نباشد و زنان ایشان را سبی(٥) کردند وزمین ونخل را باایشان مناصفه کردند وعبدالله بن رواحه میرفت وخرص(٦) ایشان میکرد و نیمه فرا میگرفت.

تزویج سید (ع) باصفیه بنت حیی بن اخطب که پیشتر زن کنانه بن الربیع بود ودر زمان رسیدن بخیبر نوعروس بود.

۱ــ نسخه پ معاذ ساقط شده

۲ــ نسخه ن فراهی گفته ونسخه پ بعضی هفت گفته‌اند بموجبی که در نصاب ابو نصر فراهی نوشته بیت

۳ــدرنسخه پ غموص ودرنصاب الصبیان نطاة نوشته‌است

٤ــ نسخه پ نخیل

٥ــ سبی اسیر گرفتن و برده

٦ــ خرص بفتح اول اندازه کردن میوه است دردرخت و اندازه کردن کشت و زرع ازگندم و جو و مثل آنست درزمین «ترجمه قاموس»

وفات امّ کلثوم بنت حضرت نبی (ع) که در حبالهٔ عثمان بود رضی‌الله‌عنه

استخلاص فدك بصلح

و قوع غزو بیست و سیم که غزو ذی‌القری است ـ غزو بیست و چهارم که غزو عمرةالقضاست که حضرت نبی (ع) گزارد.

تزویج حضرت رسالت (ع) با ام‌حبیبه بنت ابوسفیان بن حرب که‌حضرت نبی بملك نجاشی بحبشه نامه نوشت که اورا باحضرت رسالت (ع) عقد کنند و بفرستد و ملك نجاشی بموجب فرمودهٔ حضرت رسالت (ع) اورا عقد کرد پیش حضرت سید (ع) فرستاد و او پیشتر در حباله عبدالله‌بن جحش بود وعبدالله مذکور اول نصرانی بود مسلمان شده بود و بحبشه هجرت کرده باز نصرانی و مرتد گشت و هم بردین نصاری بمرد و چون این خبر بابوسفیان رسید گفت محمد فحلیست که کس بینی او نتواند شکافت

تزویج‌حضرت رسالت (ع) بامیمونه‌بنت حارث که خواهرام ولد امیرالمؤمنین عباس بود و آخر ازواج سید (ع) و از مکه بیرون فرموده درسرف «۱» زفاف‌ساخت

وقوع بزغاله زهرآلود که حضرت نبی (ع) ازآن لقمهٔ در دهان نهاد ومیخایید تا فرو برد ذراع «۲» آن بااو در سخن آمد و گفت یارسول‌الله از من مخور که زهر آلودم آنچه در دهان داشت بینداخت و بشربن البراء آنرا بخورد و بمرد و آنرا زینب بنت‌الحارث زوجهٔ سلام‌بن مشکم آورده بود و حضرت نبی (ع) ازو سؤال کرد که چرا چنین کردی گفت تو باما آن کردی که میدانی من گفتم اگر ملکیست

۱ـ سرف بالفتح ثم‌الکسر وآخره فاء موضع علی ستة امیال من‌مکه من طریق مرو قبل سبعة و تسعة واثنی عشر بنی به‌رسول‌الله بمیمونه بنت‌الحارث وفیه ماتت (مراصدالاطلاع)

۲ ـ ذراع رش دست وآرنج و بازو واز دودست گاو و گوسفند آنچه بالای پاچه است (فرهنگ نفیسی)

خلاص یابیم و اگر پیغمبرست خود بداند و این واقعه بعد از فتح خیبر بود

فوت شدن نماز صبح که آن حضرت فرمود که بجماعت قضا گزاردند«۱»

اسلام اسود راعی که شبان یهود خیبر بود و شهادت اوهم در حرب خیبر

قتل شیرویه پدر خود خسرو پرویز و هفده برادر پدری خود را در دهم جمادی‌الاخره جلوس شیرویه‌بن خسروبرویز برجای پدرخود .

رفتن (امیرالمؤمنین) (۲) ابوبکر الصدیق رضی‌الله عنه بفرمودهٔ سید (ع) بعزیمت حج که قرآن خواند و در کعبه امامت کند

فرود آمدن سورهٔ برائت و فرستادن حضرت نبی (ع) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را در عقب ابابکرالصدیق رضی الله عنه که سورهٔ برائت (مرتضی علی) (۲) بر اهل‌موسم (۳) خواند و نگذارد که من بعد کفار حج کنند ونگذارد که‌هیچ‌آفریده در مسجدحرام برهنه طواف کند وهرکس را باپیغمبر (ع) عهدی بود آن عهد منقضی شد و قیل سنه ثمان من الهجره

قدوم جعفر بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه ومهاجران‌از حبشه وجعفر ازعلی مرتضی بده سال بزرگترست

سنة‌الاستوا و هی الثامنه من الهجرة النبویه (سال‌هشتم)

ولادت ابراهیم بن محمد رسول‌الله صلی الله علیهما در ذی حجة

حرب اولادنفاثه از بنی‌بکر (بمدد) (۲) صفوان بن امیّه‌وحویطب ومکرز از قریش (٤) با بنی خزاعه که هم عهد حضرت سید (ع) بودند و پشیمان شدن قریش که نقض عهد سید (ع) کردند

۱ـ نسخه ن گزارند

۲ کلمه میان پرانتز . ازنسخه ن ساقط است

۳ـ موسم هنگام فراهم آمدن حاجیان و جای گرد آمدن در حج (فرهنگ آنند راج)

٤ـ نسخه پ مکرز وقریش

آمدن ابوسفیان بن حرب بمدینه مبارك و در آمدن بخانه‌ام حبیبه دختر خود که زوجه نبی (ع) بود و نشستن برو ساده حضرت نبی ع وام حبیبه‌او را منع‌فرموده از و ساده آن حضرت برخیزانید و او آمده بود که طلب تجدید عهد کند وقبول نا فرمودن سید (ع)

جابر بن عبدالله روایت کند که سید (ع) سیصد سوار فرستاد تا کاروان‌قریش را غارت کنیم و ابوعبیده بن الجراح را بر ما امیر کرد و این لشکر را لشکر خبط گفتند و خبط برك درخت‌است و در ساحل نزول کردیم و زوادهٔ ما (۱) بآخر رسید و برك درخت میخوردیم ناگاه دریا ماهیی‌بر کنارانداخت که نام آن عنبرست و بعضی گویند عبیرست و پانزده روز آن ماهی میخوردیم تا باز حال خرد آمدیم و آن ماهی چنان بزرك بود که ابوعبیده یك پهلوی آن بر گرفت، و بزرگترین اشتری طلب داشت و بلندتر مردی برآن نشاند و آن را کب از زیر آن بگذشت

ساختن منبر حضرت رسالت (ع) که زنی از انصار عایشه نام غلام رومیی نجار داشت با قوم نام اجازت از حضرت نبی «ع» طلب کرد و منبری ساخت که سه پایه بود و چون حضرت رسالت «ع» (۲) بر آن منبر فرمود حنانه که پیشتر در وقت خطبه فرمودن بر آن تکیه میفرمود ناله کرد و حضرت سید «ع» از منبر فرود آمد و بر آن تکیه کرد و آن‌چوب‌را در کنار گرفت تا آرام یافت

شهادت زیدبن حارثه و جعفر بن ابی طالب وعبدالله بن رواحه رضی‌الله عنهم در غزو روم که آنرا غزو موته خوانند (۳) و بعد از آن مسلمانان علم بخالد بن

۱ـ زواده توشه و ذخیره سفرفرهنك نفیسی‌این لغت راضبط کرده و فارسی دانسته ودر برهان قاطع و جامع وچراغ هدایت وفرهنك‌رشیدی و جهانگیری وآنندراج و لغت فرس اسدی و فرهنك نظام و شمس اللغات و غیاث اللغات ضبط نشدم و در کتب لغت عربی نیز از ماده زلد چنین صیغه‌ای دیده نشد

۲ـ نسخه ن‌حضرت‌نبی

۳ـ نسخهٔ پ‌خواندند

الولید دادند و در آن روز در حرب نه شمشیر خالد ولید شکسته شد و حضرت رسالت «ع» ازین واقعه پیشتر از رسیدن خبر خبرداد و ازوفات زید و جعفر وعبدالله ملول شد واشك از چشمهای مبارك آن حضرت ریزان شد و فرمود که علم بدست شیری از شیرهای خدای تعالی دادند و بر دست او فتح شد و حضرت نبی «ع» اورا سیف‌الله خواند

غزو بیست و پنجم

که غزو فتح مکه است و حضرت نبی «ع» درین غزو بنفس مبارك حرب فرمود و در دهم رمضان المبارك از مدینه بامهاجر و انصار بیرون فرمود و درروز جمعه عشرین رمضان فتح مکه واقع شد و حضرت رسالت پانزده روز در مکه مقام فرمودونماز قصر میکرد بعد از آن متوجه حنین شد و روز دیگر کسر اصنام فرمود

اسلام عثمان بن طلحه که کلید کعبه او داشت وحضرت رسالت «ع» امیر المؤمنین علی را فرستاد و از وکلید خانه طلب فرمود او گفت اگر دانستمی که او رسول است کلید هر آینه بدادمی علی المرتضی کرّم الله وجهه کلید از و بقهر بستاند و پیش آن حضرت برد و امیرالمؤمنین عباس رضی‌الله عنه کلید از سید «ع» طلب داشت در حال آیت ان الله یامرکم ان‌تود الامانات الی اهلها نازل‌شد و کلید امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه پیش عثمان مذکور برد و او گفت کلید بقهر ستدی و بلطف باز آوردی گفت این کلید تا قیامت در دست تو واولاد تو ماند وآیت برو خواند او کلید بستاند و ببرادر خود شیبه داد و هنوز کلید در دست بنی شیبه است و او مسلمان شد

حکم فرمودن حضرت رسالت «ع» که جمعی مخصوص را هر کس که بیابد بکشد و این حکم در روز فتح مکه واقع شده و ازآن جمله مقیس بن ضبابه را[1]

---

۱ ــ را از نسخه ن ساقط شده

تمیله بن عبدالله لیثی قتل کرد و حویرث بن نعید (۱) بن قصی را علی المرتضی کرم‌الله وجهه قتل کرد و عبدالله بن هلال بن حنظل را (۲) ابو برزه او را قتل کرد و گویند سعد بن حرث و ساره مولی عمرو بن هاشم را قریبه بکشت و از راهی که خالد بن‌ولید در مکه (۳) می‌آمد صفوان‌بن امیه و سهیل بن عمرو وعکرمة بن ابی جهل باجمعی از قریش حرب کردند و بیست و چهار کس از قریش و چهار کس از هذیل بر دست خالد و لشکراو بقتل‌آمدند پیغمبر (ع) باخالد ولید فرمود که نگفته بودم که کسی را قتل نکنند خالد گفت بدان خدای، که ترا براستی بخلق فرستاد که از حمیت اسلام کردم که با مسلمانان مشرکان حرب کردند و بقتل آمدند و از مسلمانان دو کس راه گم کرده بودند بقتل آمدند یکی کرزبن جابرودیگری خالداشقر، بتان که‌حضرت‌سید (ع) کسر فرمود سیصد وشصت‌بت بود و اول هبل (٤) که بت بزرك بود در مقام ابراهیم بشکستند

بانك نماز گفتن بلال بر بام کعبه ــ نماز چاشت گزاردن حضرت نبی «ع» درین روز در خانه ام هانی و آن هشت رکعت بود

اسلام طلحه بن عثمان بن ابی طلحه در فتح مکه

غزو بیست‌وششم

غزو حنین است که درین غزوحضرت‌نبی‌ع بنفس‌مبارك حرب فرمودبا مالك بن عرف وقوم هوازن ودراول‌لشکراسلام‌بگریخت وحضرت‌سیدع باامیرالمؤمنین عباس‌رضی‌الله عنه مانده بودند وآن حضرت حمله میکرد و میخواست که تنها بحرب رود و امیرالمؤمنین عباس رضی‌الله عنه عنان استر سید«ع» گرفته‌بود وطلب مهاجر وانصار

۱ـ نسخه پ نقید

۲ـ در نسخه پ «را» ننوشته وزاید است

۳ـ نسخه پ در می‌آمد

٤ـ نسخه پ هیل

کرد ونعره زد تا جمعی بهم پیوستند عنان استر نبی ع بگذاشت هیچکس پیشتر از آن حضرت بکفار نرسیدو تمام لشکرمالك بن عوف متفرق شدند ولشکراسلام مظفر گردید وبروایتی گویند کـه چندین هزار فرشته بر اسبان ابلق بمدد لشکر اسلام آمده بودند وچون کفار بگریختند غنیمت و اسیران بتمام برمهاجر قسمت کردند وچون قوم هوازن باسلام آمدند حضرت نبی ع اسیران ایشان را باز فرمود و حنین وادییست در میان مکه و طایف و ازآنجا تامکه سه شب راه است ولشکر حضرت نبی ع درین حرب دوازده هزار بود

قتل دریدبن صمه اعمی که حامی مالك بن عوف بود واو صدوهفتاد ساله بود

گریختن مالك بن عوف از حرب مذکور ورفتن بطایف

غزو بیست وهفتم

غزای طایف است که حضرت نبی ع بنفس خود درین حرب حرب فرمود وچون مالك بن عوف بطایف رفت سید ع درعقب رفت و در بقیه شوال ایشانرا محاصره دادچون ذی قعده در آمد مراجعت فرمود و پنجم ذی قعده بجعرانه[۱] نزول فرمود وچند روز آنجا بود وچهار شنبه هژدهم ذی‌قعده احرام بعمره بست و بمکه رفت وطواف وسعی وحلق[۲] کرد و بازجعرانه گردیدوغنایم حنین گویند که اینجاقسمت کرد و جمعی که نوباسلام در آمده بودند ابوسفیان بن حرب وحارث بن هشام وسهـل[۳] بن عمرو واقرع بن حابس را رعایت بیش فرمود وایشان مؤلفه قلوب بودند

آمدن مالك بن عوف پیش حضرت نبی ع واسلام آوردن و سید ع فرمود که تمامی مال واسیران از باز دادند وصد سر شتر دیگـر اورا انعـام فرمود و برسر

۱ - الجعرانه ... منزل بین الطایف ومکه وهی الی مکه اقرب نزله النبی «مراصد»
۲ - حلق موی ستردن سر تراشیدن
۳ - نسخه ب سهیل

مسلمانان قوم او وطایف او را امیر فرمود

اظهار دعوی پیغمبری مسیلمه کذاب وجمع کردن مردم برخود

اسلام ابوقحافه پدر (امیرالمؤمنین) (۱) ابابکر (الصدیق) (۱) رضی الله عنهما در فتـح مکه

اسلام ولیدبن عتبه‌بن ابی معیط برادر مـادری (امیرالمؤمنین)(۱) عثمان بن عفان رضی الله عنهما در فتح مکه ـ اسلام هشام بن حکیم بن حزام در روزیکه‌سید ع بمکه در آمد

اسلام‌جبیربن مطعم‌بن نوفل بن‌عبدمناف ـ اسلام ابوسفیان بن حرب‌بروایتی بیك روز پیشتر از فتح مکه ـ اسلام حکیم‌بن حزام برادر زادهٔ خدیجه الکبری‌و هو ابو خالد حکیم‌بن حزام بن خویلدبن اسد بن العزی‌بن قصی‌بن کلاب القرشی الاسدی المکی در فتح(مکه)(۱)

شهادت ابوعامراشعری درحرب حنین ـ شهادت‌عبدالله‌بن (امیرالمؤمنین)«۱» ابوبکر الـصدیق رضی‌الله عنهما در حرب طایف

وفات زینب بنت رسول الله ص وکانت اکبر بناته

اسلام صفوان بن امیه بعد ازغزو طایف ـ تزویج حضرت رسالت ع بافاطمه بنت ضحاك و از وقت زفاف گفت اعوذ بالله‌منك آن حضرت از واعراض کرده اورا ترك فرمود

اسلام عـکرمة بن‌ابوجهل عمروبن‌هشام‌بن مغیره بن عبدالله(بن)«۱» عمروبن مخزوم‌بعد از فتح مـکه

فرستادن حضرت رسالت ع خالدبن ولید را که عزّی را خراب کند در خامس‌عشرین رمضان واو رفت وعزی را خراب کرد وچون‌پیش حضرت رسالت آمد وگفت‌خراب کردم سید ع فرمود که نکردی باز گرد چون مراجعت نمود زنی سیاه برهنه‌کالبد

---

۱ ـ کلمه میان پرانتزاز نسخهٔ ساقط شده

و موی دیداو را قتل کرد وباز رفت آن حضرت فرمود که بعدازین درین زمین عزی را نپرستند و عزی بزرگترین بتی بود که جمیع قریش و بنی کنانه آنرا می‌پرستیدند و در نخله[۱] بود وسدنهٔ [۲] ان بنی شیبان بودند وقولی آنست که عزی درختی بود که غطفان «۳» آنرا می‌پرستیدند والاول اصح

فرستادن سید ع عمرو عاص را که سواع که بت هذیل بود خراب کندوچون بدانجا رسید شاذن بت یعنی خادم «۴» گفت چه خواهی کرد گفت پیغمبر ع مرا فرستاده که این بت را ویران کنم گفت ترا این قدرت نباشد که ممنوع شوی آنرا بشکستم و بتکده را خراب کردم و بساذن گفتم چگونه ویران کردم در حال مسلمان شد

فرستادن حضرت نبی ع سعدبن زیدالاشهلی را که مناة را خراب کندومناة بت اوس وخزرج و غسان بود وآن بت در مسلل بود وزنی سیاه کالیده موی «۵» برهنه «۶» از آنجا بیرون آمد او را قتل کردند بعد ازآن مناة راخراب کردند

تزویج ملیکهٔ کندیه «۷» باسید ع و پدرملیکه مذکور در فتح مکه بقتل آمده بود بعضی از ازواج آن حضرت او را گفتند شرم نداری که کسی که پدر ترا

---

۱ ـ نخله منزل من منازل بنی ثعلبه من المدینه علی مرحلتین وقیل موضع بنجد من ارض غطفان وهو موضع فی طرف الشام من ناحیه مصر وقیل منزل لبنی مره بن عوف علی لیلتین من المدینه ـ مراصدالاطلاع

۲ ـ سدنه بمعنی خدام کعبه یا بیت الصنم و پرده دار ـ قاموس.

۳ ـ درنسخه لون بعین مهمله است

۴ ـ ودر نسخه ن خادم شاذن بت ودرنسخه ل ون شاذن ودو سطر بعد ساذن ودرنسخه پ درهردو مورد بسین است

۵ ـ کالیده بر وزن نالیده بمعنی درهم شده وآمیخته وآشفته وژولیده گردیده وموی مادرزادو گریخته باشد «برهان»

۶ ـ کلمه برهنه ازنسخه ن ساقط شده

۷ ـ کند نام قبیله ایست بیمن ـ قاموس

کشته است زن او میشوی
بدین واسطه چون آن حضرت بنزدیك او رفت گفت اعوذبالله منك آن حضرت او را ترك فرمود

غزوه ذات السّلاسل (۱) ولادت مهلب بن ابی صفره وهواً بوسعید مهلب بن ابی‌صفره ظالم‌بن سراق‌بن‌صبیح‌بن کَندبن‌بن(۲) عمروبن عدنان‌بن وابل بن حارث بن‌عسکر‌بن‌عمران‌بن‌عمرو‌بن‌عام گویند ابی‌صفره‌پیش(امیرالمؤمنین)(۳) عمرخطاب رضی‌الله عنه درآمد باده پسر وخرده تر مهلب بود (امیر المؤمنین) «۳» عمر ابوصفره‌را گفت مهلب‌بهترین فرزندان تست ونام او وپدر او پرسید گفت ظالم بن سراق گفت نام تو ظالم و نام پدر تو دزد والله که من هیچکار بتو نفرمایم

سنة البراءة وهی التاسعه من الهجره وقیل سنه الوفود

وقوع غزو بیست وهشتم که غزو تبوك‌است وحضرت رسالت ع درین غزو بنفس‌مبارك حرب فرمود وواسطه آن بود که خبر رسانیدند که هرقل ملك‌الروم قصد دیاراسلام دارد آن حضرت پیشتر بیرون فرمودو چون بتبوك رسید دو ماه توقف‌فرمود وهرقل ملك الروم در خفیه مردی از بنی غسان بفرستاد که معلوم کند که نشانها که اهل کتاب گفته‌اند در آن حضرت موجود هست واو آمد و معلوم کرد و مراجعت نمود و هرقل را معلوم شد که او پیغمبری بحق است واسلام برقوم‌خود عرض کردایشان را از آندور دیدخود وهم کرد که اگر بظاهر مسلمان شود ملك از دست‌اوبیرون رود در خفیه ایمان آورد واسلام خود پنهان داشت چون معلوم شد که‌رومیان

---

۱ - ذات‌السلاسل نام‌موضعی بمشارق بزمین‌بلحا وعذره‌وبدانجاپس وادی‌قری‌بزمین جذام ومیدانی گویند نام آبیست‌بزمین‌بنوجذام‌شام که‌بسال‌هشتم‌ازهجرت‌رسولاکرم‌صلوات الله‌علیه جیش‌برای‌تسخیرآن‌فرستاد وقائد این‌جیش عمروبن‌العاص‌بود
«لغت نامه دهخدا»

۲ - درهر سه‌نسخه مجمل بی‌نقطه است

۳ - کلمه میان پرانتزاز نسخه ن‌ساقطاست

قصد دیار اسلام ندارند و آن خبر دروغ بوده مراجعت فرمود

تخلف نمودن کعب بن مالك رضی‌الله عنه از غزو بتوك که درین غزو بعضی ازمسلمانان وبعضی ازمنافقان تخلف نموده بودند وشرح آن در مولود النبی نوشته از آنجا معلوم شود و آیت لقد تاب‌الله علی‌النبی والمهاجرین-الایه نازل‌شد درباب توبه کعب بن مالك و مراره بن الربیع و هلال بن امیه و مسلمانان که در غزو تبوك مخالفت کرده بودند رضی‌الله عنهم

وفات ابراهیم بن محمد رسول‌الله صلی‌الله علیهما و قیل روز سه شنبهٔ عاشر ربیع‌الاوّل سنه عشر اسلام نعیم بن اویس الدارانی ـ واقعه تمیم

ذکر واقعات وخرق‌عادات ومعجزات حضرت نبی «ع»

معجزات که در حرب تبوك و غیره از حضرت رسالت «ع» واقع شد و آن معجزه‌های بسیارست بعضی اینجا یاد کردیم

وهذا المعجزات

اول چون حضرت سید «ع» بوادی ذی قری رسید فرمود که امشب بادسخت خواهدرفت باید که تنها از لشکر بیرون نروند شخصی تنها بیرون رفت او را خناق شد درساعت اورا پیش آن حضرت آوردند دعا فرمودونیك شد

دیگر شخصی از لشکر اسلام بطلب شتر رفته بود هم درین شب او راباد برد و بکوه طی انداخت در مراجعت آن حضرت بنی طی او را بهدیه پیش آن حضرت آوردند دیگر چون حضرت‌نبی «ع» از حجر (۱) رحله فرمود آب‌نداشتند و اصحاب شکایت از عطش کردند آن حضرت دعا فرمود در آسمان صافی ابرپیدا شد و چندان باران بارید که مشکها پر کردند

دیگرهم درین‌سفر ناقهٔ قصوی ازسید «ع» غایب‌شد منافقان زبان طعن گشاده که محمد از آسمان خبر میدهد و بر زمین‌نمیداند که ناقه او کجاست آن‌حضرت

۱ـ الحجر بالکسر ثم‌السکون اسم دیار ثمود بوادی‌القری بین‌المدینه والشام‌کانت مساکن ثمود « مراصدالا طلاع »

بیرون فرمود و گفت که منافقان میگویند که از آسمان خبر میدهد و بر زمین نمیداند که ناقه او کجاست خبر از غیب تا نمیدهند نمیدانم حالا مرا خبر دادند که ناقه من در فلان وادی بردرخت محکم شده کس رفت وناقه را آورد

دیگر حضرت رسالت «ع» فرمود که فردا چاشتگاه بعین شوك خواهند رسید و آنجا آب کم است باید که هیچکس از آن چشمه آب بر ندارد تا من برسم دو کس پیشتر رسیده و آب بر گرفته و در چشمه قدری گل و آب مانده آن حضرت فرمود که دست بدین آب رسانیده‌اند و آن کس را زجر فرمود و اندکی آب برداشت و دست وروی مبارك منور بدان آب بشست و فرمود تا در چشمه ریختند آب افزون گشت و مجموع خلایق را کفایت کرد

دیگر عبدالله ذوالبجا دین التماس نمود که حضرت نبی «ع» دعا کند که او را در جرب تبوك شهادت روزی شود آن حضرت دعا کرد که الهی خون عبدالله بر کفار حرام گردان عبدالله مذکور گفت یا رسول‌الله من غیراین خواستم آن حضرت فرمود که چون در تب بمیری شهید باشی و هم در آن چند روز در مراجعت در راه اورا تب گرفت و وفات کرد

دیگر بلال را درین سفر اندك قدری«۱» از طعام و خرما مانده بود مختصری پیش آن حضرت می‌آورد«۲» هرروزوسید دست‌مبارك در آن میکرد چندانچه«۳» میخوردند زیادت از آنچه آورده بود«٤» باز میماند

دیگر پانزده کس از منافقان باهم اتفاق کردند و در محلی تنگ بایستادند که چون سید (ع) در گذار آید آن حضرت را قتل کنند جبرئیل (ع) خبر کرد

۱ــ کلمه اندك درنسخه پ نیست

۲ــ نسخه ن می‌آوردند

۳ــ نسخه ن چندانکه

٤ــ نسخه ن بودند

جمعی از پیش بفرستادند و ایشان را دور کردند

درین غزو تبوك معجزات بسیار از آن حضرت ظاهر شد حالا تبرکاً این مقدار در اینجا ثبت افتاد (وبعضی از معجزات که وقوع یافته (نه) «۱» درین سال بوده بعضی پیشتر ثبت و بعضی پس از این سال بود هم درین ذیل ثبت شد«۲»

معجزات متفرقه

که سلطان المحدثین شیخ سعید الکازرونی در مولود النبی نوشته

انشقاق«۳» قمر بعضی گفته‌اند که دونوبت بود و چون اهل مکـه معجز خواستند حضرت رسالت (ع) اشاره بماه بدر کرد دونیم شد بروایت عبدالله‌بن عباس و ابن مسعود و انس رضی‌الله عنهم

دیگر عبدالله‌بن عمر رضی‌الله عنهما روایت کند که پیغمبر (ع) در سفری از اسفار در راه باعرابی رسید گفت کجا میروی ؟ گفت بخانه خود گفت بهتر ازین نمیکنی کفت آن چیست گفت بگوی که لااله الاالله محمد رسول‌الله اعرابی گفت برصدق این دعوی گواه کیست گفت آن درخت که برکنار وادیست و درخت را طلب فرمود زمین را شکافته پیش آن حضرت آمد وگواهی بررسالت آن حضرت داد .

اعرابی گفت بگوی که باز پس رود باز گشت و بجای خود رفت اعرابی گفت مرا اذن فرمای تاترا سجده کنم آن حضرت فرمود که اگـر رخصت سجده کردن بودی زن را فرمودمی که سجدهٔ شوهر کردی اعرابی رخصت طلبید که دست و پای مبارك آن حضرت ببوسد رخصت یافت .

دیگر ابن مسعود و انس و ابوذر رضی‌الله عنهم روایت کرده‌اند که سنگ ریزه در دست حضرت نبی (ع) تسبیح میکرد در دست ابابکر ریخت همچنان تسبیح

۱ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

۲ـ دوسطر میان پرانتز از نسخه پ ساقط است

۳ـ و در نسخه ل ون انشاق

میکرد و او بدست عمر ریخت همچنان تسبیح میکرد و انس گوید در دست من ریختند تسبیح نکرد .

دیگر ابن عمر رضی‌الله عنهما روایت کند که سید علیه‌السلام نشسته بود در مجمع صحابه اعرابی آمد و سوسماری صید کرده باخود داشت گفت این کیست گفتند محمد رسول‌الله است گفت بلات وعزی سوگند که تا این سوسمار ایمان نیاورد من نیاورم و سوسمار را برزمین نهاد سید (ع) فرمود که ای سوسمار سوسمار بزبان فصیح جواب داد چنانك همه شنودند که لبیك و سعدیك ای زیبا ترین اهل قیامت فرمود که تو که را میپرستی گفت آنکس را که عرش او در آسمان است وحکم او در زمین و راه او در دریا و رحمت او در بهشت و عذاب او در دوزخ فرمود که من کیستم گفت تو رسول خدا و خاتم پیغمبرانی اعرابی ایمان آورد .

دیگر انس روایت کند که باحضرت نبی (ع) و ابوبکر و عمر و مردی انصاری ببستان شخصی از انصار رفتیم و در آنجا گوسفندی بود سجده آن حضرت کرد ابوبکر گفت ماسزاوارتریم بانك سجده کنیم ازین گوسفندآن حضرت همان جواب فرمود که بااعرابی گفته بود .

دیگر ابو هریره رضی‌الله عنه روایت کند که حضرت رسالت ع ببستانی رفت اشتری در آنجا بود آن‌حضرت راسجده کرد ثعلبه‌بن مالك وجابربن عبدالله‌ویعلی بن مرّه و عبدالله بن جعفر گفته‌اند که هیچکس بآن بستان نمیرفت الاکه آن‌اشتر قصد او میکرد چون سید صلی‌الله علیه‌وسلم دررفت‌فی‌الحال گردن برزمین نهادوآن حضرت حطام در سروی کرد وفرمود که در میان آسمان وزمین هیچ نباشد الا که داند که من پیغمبرم الا که عاصیان انس وجن و عبدالله بن اوفی مثل این معنی روایت کرد

دیگر حسن‌بصری‌رحمةالله‌علیه‌روایت کند که شخصی بحضرت رسالت ع‌آمد و گفت دختر خود را در فلان وادی انداخته‌ام و مرده پیغمبر ع با او بآنجا رفت

و گفت یافلانه بقدرت خدای تعالی برخیز و زنده گرد بر خاست و گفت لبیك و سعد یك فرمود که مادر وپدرت مسلمان شده‌اند اگر خواهی ترا باز باایشان دهم گفت مرا هیچ حاجت بایشان نیست که خدای تعالی را بهتر ازیشان یافتم (اگرچه معجزات حضرت نبوی زیادت از آنست که درحدحصر آید درین مختصر جهت تبرك وتیمن نبذی (۱) در قلم آمد والله اعلم) (۲)

ذکر وفود (۳)

ذکر وفود عرب که درین سال قوم قوم در آمدند ومسلمان شدندا سلام طایفهٔ فرازه (٤) کمابیش هفده مرد باخارجه بن حصن وجدّبن قیس و گروه تجیب (٥) سیزده مرد باصدقات اموال و مواشی رفتند و مسلمان شدند و ﷺ ترحیب ایشان فرمود آمدن گروه بنی اسد واسلام آوردن

آمدن گروه کلاب بالبیدبن ربیعة بن حیان بن سلمی و اظهار اسلام خود کردن آمدن گروه بلی در ربیع الاول و بررویفع بن ثابت بلوی نزول کردند و مسلمان شدند گروه داریین (٦) از لخم آمدند

و مسلمان شدند گروه طایف در رمضان رفتند و مسلمان شدند و گروه بهراء و گروه بنی بکا و گروه طی و گروه سعد هذیم و ایشان ازیمن بودند بمدینه رفتند ومسلمان شدند .

۱ــ نبذ بمعنی اندك

۲ - دوسطر میان پرانتزاز نسخه پ ساقطاست

۳ــ وفود بمعنی ورود وواردشدگان

٤ــ چنین است درهرسه نسخه مجمل و درجائی نیافتم که فراره اسم طایفه ویامحلی بوده باشد وفیروز آبادی در قاموس مینویسد فزاره پدر قبیله ازغطفانست وبنوالافزر بطنی است

٥ــ تجیب بطنی از قبیله کنده و از آنست کنانة بن بشرقاتل عثمان ــ فرهنك نفیسی و نسخه پ نجیب نوشته

٦ــ نسخه ن داریین

ویران کردن مسجد ضرار که منافقان ساخته بودند وجبرئیل سیدرا ع خبرداد وآن حضرت فرمود که آنرا ویران کردند وآتش در زدند

هجرت فرمودن حضرت نبی ع از ازواج یك ماه وواسطه آن بود که حضرت نبی ع بخانه **حفصه** بود و او ازآن حضرت رخصت طلبیده بخانه پدر خود رفت وآن حضرت ماریه را بخانه اوطلب فرمود وبلا او جمع شد وحفصه باز آمد ودید که ماریه پیش آن حضرت بود بگریست و گفت معلوم کردم که پیش تو که بود حضرت نبی چون غیرت اودید ماریه را بر خود حرام کرد وفرمود که این سخن با کسی نگویی وحفصه این قصه باعایشه باز گفت وآن حضرت باز شنید وبرنجید ویك ماه ازازواج هجرة فرمود وآیه یاایها النبی لم تحرم ما احلّ اللهلك نازل شد

هلاك عبدالله بن ابی سلول منافق علیه اللعنه وحضرت نبی ع بر و نماز کرد «۱» وجامهٔ خود جهت کفن او بداد وآیت ولاتصل علی احد منهم مات ابدا تاوهم فاسقون نازل شد گشادن دومة «۲» الجندل بر دست **خالد** بن الولیدرضی اللهعنه و گرفتار شدن پادشاه ایشان اکیدم وبعضی از محدثان اکیدر تصحیح کرده‌اند وهوا کیدم بن عبدالملك واین نیزیکی از معجزات آن حضرت ع بود که بوقت فرستادن خالدولید چهار صدو بیست مرد با او بفرستاد خالدبن الولید گفت یارسول الله این لشکر کم است آن حضرت فرمود که چون بدانجارسی اکیدم در صید گاو کوهی باشد وتو اورا اسیر کنی وچون خالد نزدیك رسید اوبربام قصر خود نشسته بود وشب ماهتاب بود و گاو کوهی آمده بود وسروی «۳» خود بر در قصر میمالید او ازجهت صید از قصر بزیر آمدوصید را

۱ـ نسخه پ نماز گزارد

۲ـ دومة الجندل بالضم ویقال دوماءالجندل موضعی یاشهریست نزدیك تبوك ودر آن حصنی است محکم ـ منتهی الارب ـ ویاقوت نیز درحرف دال ضبط کرده ولی درهر سه نسخه مجمل روی دال نقطه گذاشته شده ویاقوت گوید تبوك قریة بین وادی القری والشام

۳ـ سرو بضم اول وثانی بواو کشیده مطلق شاخ را گویند خواه شاخ گاو باشد یا گوسفند (برهان) ودرنسخه ن سرو روی خودنوشته شده

دنبال کرده بود ناگاه بخالدبن الولید رسید وخالداو رااسیر کرد وبرادر اورادرحرب قتل کردند واکیدم را پیش حضرت رسالت ع آوردند آن حضرت بااو جزیه مقرر فرمود واو را اجازت مراجعت داد

اسلام عروة بن مسعود الثقفی رضی‌الله‌عنه که او کلانتر قوم ثقیف بود واز حضرت نبی ع اجازت طلبیده بمیان قوم خود رفت‌وایشان را باسلام دعوت کرده او را بقتل آوردند بعد از آن ایشان راوهم آن شد که مبادا که آن حضرت لشکر فرستد خود رفتند ومسلمان شدند وآن حضرت کس فرستاد ولات که بت ایشان بود خراب کردند وقرض عروةبن **مسعود** الثقفی ازآن اداکردند

فرستادن حضرت نبی ع ولیدبن عقبه‌بن ابی‌معیط را بـه‌بلمصطلق ازخزاعه تا صدقه ایشان بستاند

وایشان مسلمان‌بودند ومسجد بنا کرده‌بودند ومیان **ولید**وایشان در جاهلیت‌عداوت بود ایشـان چون خبر آمدن‌او شنیدند استقبال کردند ولید چون خبر آمدن‌ایشان شنیدتصور کرد که ایشان‌باسلاح آمده‌اند وجنك خواهند کردمراجعت بمدینه‌نموده باآن حضرت گفت که ایشان نیت محاربه دارند آن حضرت خواست که‌لشکرفرستد آن قوم چون‌معلوم کردند که او مراجعت نمود پیش آن حضرت رفتند و گفتند یا رسول‌الله ما رسول ترا شنیدیم واستقبال کردیم تا او را گرامی داریم او باز گشت و ما آمدیم تاحضرت‌رسالت ع چه فرمـایدآن حضرت‌ایشانرا موقوف فرمودوخالدبن الولید را بفرستاد که حقیقت حـال ایشان معلوم کند خالد رفت واز میان ایشـان بانك نماز شام و نماز خفتن شنید وبغیر از اطاعت وخیر چیزی دیگر مشاهده‌نکرده باآن حضرت پیغـام فرستاد وزکوة ایشان فرا گرفت وآیت یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فـاسق بنبا فتبینوا درین باب فرو آمد (۱)

---

۱ ـ نسخه ن فرود آمد و نسخه پ نازل شد

اسلام کعب بن زهیر الشاعر ـ اسلام **مالک** بن نمط که رئیس قبیله همدان بود واسلام قبیلهٔ او

وفات ملك نجاشی ملك حبشه که مسلمان شده بود وحمایت مهاجران کرده ونام او **اصحمه** بود و در روز وفات او حضرت نبی ع در مدینه از وفات او خبرداد و جهت او استغفار فرمود و بمصلّی رفت وبامهاجر وانصار براو نماز بجماعت گزارد بچهار تکبیر نماز غایب

اسلام ضمان بن ثعلبه ازقوم بنی سعد ـ اجازت خواستن ابوخثیمه از حضرت نبی ع بوقتی که بغزوتبوك میفرمود که ابوخثیمه میگوید که رخصت یافته مراجعت نمودم وچون بخانه درآمدم دیدم که زنان خودرا آراسته کرده‌اند وثمار بسیار آورده و کوزه‌ها آب سرد نهاده وطعامهای الوان میپزند پشیمان شدم گفتم روا باشد که آن حضرت در گرما سفر کند ومن بعشرت وتنعم در سایه بنشینم همچنان که در آمده بودم بیرون رفتم وبر راحله سوار شدم ودر عقب حضرت رسالت ع برفتم ودر تبوك بدان حضرت پیوستم ومرا دعای خیر فرمود

هم بوقت رفتن بغزو تبوك حضرت نبی ع بامیرالمؤمنین **علی** المرتضی کرم الله وجهه فرمود که تودر مدینه باش تا ما مراجعت نمائیم منافقان گفتند که آن حضرت ازعلی رنجیده که اورا باخودنبرد علی المرتضی چون این سخن بشنید سلاح بر خودراست کرده درعقب آن حضرت فرمود افلاترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی هم درین حرب[۱] **ابوذر** غفاری ازلشکر جدامانده بود و از عقب لشکر تنها می آمد حضرت نبی ع فرمود که کیست که می آید گفتند اباذرست که تنها می آید آن حضرت فرمود که اباذر تنها رودوتنها یرد واوراتنها برانگیزند و درزمان (امیرالمؤمنین[۲]

۱ـ نسخه ب هم درین لشکر

۲ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط شده

عثمان رضی‌الله عنه تنها در ربذه (۱) (در سنه اثنی وثلثین (۲) وفات کرد)

توبه کردن **مجبس** بن حمیر از نفاق و مسلمان صادق شدن وحضرت رسالت (ع) او را بالتماس او **عبدالرحمن** نام نهاد و من بعد او را عبدالرحمن گفتند.

وفات **ام کلثوم** بنت سید (ع) که در حبالهٔ عثمان ذی‌النورین بود رضی‌الله عنهما

سنة حجة‌الوداع وهی العاشره من‌الهجرة «۱۰»

درین سال حضرت رسالت ﷺ حجة‌الوداع کرد وآن چنان بود که در بیست و پنجم ذی‌قعده از مدینه بیرون فرمودند و حج گزارده بامدینه فرمود.

وفات یزید بن ابوسفیان بن حرب در مکه مبارك ـ وفات حارث بن هشام رضی‌الله عنه برادر **ابوجهل** لعین

غزو نجران و گشادن آن بردست خالدبن‌الولید و اسلام اهل نجران وبنی **حارث** هم بردست خالد مذکور

ذکر وفود

که گروه سلامان در شوّال بمدینه رفتند و حبیب سلامانی پیشوای ایشان بود ومسلمان شدند و گروه محارب در حجة‌الوداع بمدینه رفتند و **سواء** بن‌الحارث و پسر او **خزیمه** باایشان بودند وهیچ طایفه سخت‌تر و غلیظتر ازآن قوم بررسول نبود و شخصی در آن میان بود که پیغمبر اورا شناخت واو گفت الحمدلله که نمردم تاترا تصدیق کردم آن حضرت فرمود که دلها در دست خدایست و دست مبارك بر روی خزیمه مالید روی او منوّر شد وایشان‌را گرامی داشت وتفضل فرمود و گروه ازد بمدینه رفتند (۳) و صرد بن عبدالله پیشوای ایشان بود و مسلمان شدند و گروه

۱ـ ربذه بفتح اوله و ثانیه و ذ ل معجمه مفتوحه من‌قری‌المدینه علی ثلثة امیال بها قبر ابی‌ذر «مراصدالاطلاع» و در هرسه نسخه مجمل بدال مهمله است

۲ـ تاریخ وفات ابی‌ذر فقط درنسخه پ است ودر اسدالغابه مجلد خامس ص۱۸۶ اختلف فی‌اسمه اختلافا کثیراً فقیل جندب بن جنادة وهو اکثر واصح و ص ۱۸۷ توفی ابوذر بالربذة سنة احدی و ثلاثین او اثنتین و ثلاثین

۳ـ نسخه ن و گروهی از مدینه رفتند

غسان و گروه **عامر** در رمضان بمدینه رفتند و مسلمان شدند و گروه **زبید** بحضرت نبی (ع) رفتند و **عمرو بن معدی کرب** باایشان بود مسلمان شد و بعد از وفات آن حضرت مرتد شد و باز باسلام آمد و گروه عبدالقیس و **اشعث** بن قیس و گروه کنده و گروه بنی حنیفه بامسیلمه کذاب بمدینه رفتند و مسلمان شدند و چون مراجعت کردند مسیلمه مرتد شد و قوم بجیله صد و پنجاه نفر بمدینه رفتند و **جریر** بن عبدالله بجلی پیشوای ایشان بود حضرت رسالت ع فرموده بود که از پس این گروه بهترین اهل یمن خواهد آمد و بر روی او داغیست که ملکی کرده است پس جریر بن عبدالله بر راحله سوار بود باقوم خود آمدند و مسلمان شدند و جریر ذوالخصله(۱) را که بت ایشان بود خراب کرد و سوزانید و گروه **رهاویین**(۲) و گروه تغلب(۳) و گروه **عاقب** وسیدان نجران بمدینه رفتند ومسلمان شدند و گروه عیس «۴» و خولان بمدینه رفتند و مسلمان شدند و گروه **عامر** بن صعصعه بمدینه رفتند و مسلمان شدند .

حرق **اربد** بن ربیعه که قصد حضرت نبی «ع» کرده بود بدعای آن حضرت مردن عامر بن الطفیل که پیغمبر «ع» اورا دعا فرمود و گفت که الهی شرّ او از من کفایت کن و غدّه از حلق او بر آمد و هم در ساعت بر بالای اسب هلاك شد

سخن گفتن مبارك یمامه در روز ولادت و گواهی دادن بر رسالت حضرت نبی «ع» خروج **اسود** عنسی که دعوی پیغمبری کرد علیه اللعنه

۱ــ در نسخه ل و ن دال مهمله است ذو لخصلة نام بتخانه بنودوس و بنو خثعم و بجیله ... و خصلة نام بتی از ایشان ... و معنی از نام ذوالخصله این اراده میکردند که پرستندگان و طوف کنندگان گرد او رها شدگان یا باخلوصان باشند «لغت نامه دهخدا»

۲ــ رهاوی منسوب بشهر رهاء و یاقبیلهٔ رهاء و این اسم ار نسخه پ ساقط است «فرهنگ نفیسی»

۳ــ تغلب نام قبیله ایست و نسخه پ ثعلب نوشته که آن نیز اسم قبیله ایست

۴ــ نسخه پ عبس

دعوی پیغمبری مسیلمهٔ کذاب و خروج او که برین منوال نامه بحضرت نبی نوشت که من مسیلمهٔ رسول‌الله الی محمد رسول‌الله السلام علیك اما بعد فانی قد اشرکت فی‌الامر معك وان لنا نصف‌الارض ولقریش نصف‌الارض ولکن قریش یتعدون جواب :

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول‌الله ﷺ الی مسیلمة الکذاب السلام علی من اتبع الهدی لمّا بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و فرمود که خدای تعالی اورا باتابعان او هلاك گرداند .

اسلام ملوك حمیر اول حارث(۱) بن عبد کلاب دویم نعیم بن عبد کلاب کلال(۲) سیم نعمان قیل ذی‌رعین چهارم معارف معافر(۳) پنجم همدان ششم ذرعة(٤) ذی‌یزن که پیشتر مسلمان شده بود ومکتوبات آوردند که پادشاهان مذکور و قوم ایشان مسلمان شده‌اند .

قتل خالدبن سفیان بردست عبدالله انیس ـ اسلام ثمامهٔ یمامه

فرستادن حضرت نبی (ع) جریر بن عبدالله البجلی را پیش ذوالکلاع(٥) سمیفع بن تاکور بن حبیب بن مالك بن حسان بن تبع واو باصریبیه بنت ابرهة بن صباح که زن او بود مسلمان شدند .

اسلام فروة بن عمرو حزامی(٦) که عامل روم بود و اسبی و استری سپید

۱ـ در نسخه ن حارث بن

۲ـ نسخهٔ ل و ن هردوکلمه چنانکه درمتن است نوشته‌اند و نسخه پ نوشته است عبد کلاب و بعضی عبد کلال تصحیح کرده‌اند

۳ـ نسخه ل و ن چنین است و نسخهٔ پ مینویسد معارف و قیل معافر

٤ـ در نسخه پ بدال مهمله است

٥ـ نسخه ن ذوالکلال

٦ـ نسخهٔ پ حذامی

و چند قد جامه بدست قرابت خود(۱) پیش سید (ع) فرستاد و از اسلام خود خبر داد آن حضرت بدو نوشت که از اسلام تو خبر یافتم حق تعالی ترا هدایت بخشید پادشاه روم ازاسلام اوخبر یافت گفت از دین محمد بگرد ترا ملکی دهم او نشنود و در جواب او گفت بدان که این محمد است که عیسی (ع) بمقدم او مژده داد بعد از آن اورا بند کرد مفید نیامد قتل و صلب کرد و از دین نگشت جزاك الله خیراً فی الدّارین.

وفات **لبید** بن ربیعه العامری الشّاعر و فدو اسلم و مات و هو ابن مائه وسبع و خمسین سنه.

وفات **باذان** حاکم یمن رحمة الله علیه و بعد ازوی حضرت رسالت (ع) حکومت یمن برچند کس مقرّر فرمود که هریك در یمن حاکم موضعی باشند وهم **شهر** بن باذان(۲) عامربن شهر همدانی - ابوموسی اشعری(۳) خالدبن سعیدبن عاص - یعلی بن امیه عمروبن حزم - زیادبن لبید - عکاشه بن ثور - معاذبن جبل رضی الله عنهم

سنه احدی عشر هجری (۱۱)

درین سال دویست مرد ازیمن که بردست **معاذ**بن جبل مسلمان شده بودند آمدند و از اسلام خود حضرت نبی را (ع) آگاه کردند **مویهبه** مولای رسول (ع) روایت کند که درماه محرم شبی آن حضرت مرا گفت که مارا فرموده اند که استغفار اهل بقیع کنیم من با آن حضرت برفتم بعد اززمانی دراز که استغفار فرمود ومراجعت کرد فرمود یامویهبه مرا مخیر کرده اند میان عمر جاوید و خزاین دنیا و بعد از آن بهشت و میان عمر اندك و لقای حق تعالی و بهشت من گفتم یا رسول الله عمر جاوید و خزاین دنیا و بهشت اختیار کن فرمود نی بل لقاء حق تعالی و بهشت اختیار کردم.

۱- نسخه پ مراتب خویش

۲- کلمه و هم از نسخه پ ساقط است و در نسخه ن شهر باذان

۳- نسخه ن اشعر

قتل اسود عنسی کذاب که دعوی پیغمبری کرده بود و هو عیهلة بن کعب لعنه‌الله بر دست فیروز دیلمی وفیروز مذکور خواهر زاده‌ملك نجاشی است و کنیة او ابوعبدالله یاابوعبدالرحمن است رضی‌الله عنه

تعیین فرمودن حضرت رسالت (ع) اسامةبن زیدبن حارثه را با مارت لشکر و مقرر فرمود که ساختگی غزو شام کند درروز دو شنبه سادس عشرین صفر(۱) (امیرالمؤمنین) ( ) ابابکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان بن عفان وتمامی بزرگان مهاجرو انصار رضی‌الله عنهم درین فرصت (۳) مقرّر بود که بااسامة بن‌زید بروند و کسی گفته باشد که آن حضرت کودکی را بر سر مهاجر وانصار امیر ساخته است آن حضرت ازین سخن بغضب رفته بر منبر فرمود و فرمود که بمن رسانیده‌اند که بعضی از شما در امارت اسامة بن زیدبن حارثه طعن کرده‌اید در امارت پدر او نیز طعن کردید و اوسزاوار امارت بود و این نیز سزاوار امارت است و من او را دوست میدارم

ابتدای مرض‌حضرت نبی (ع) ودرین مرض آن‌حضرت‌چهل بنده آزاد فرمود در روز چهار شنبه ثامن عشرین صفر در مدینه مبارك و اجازت خواستن از ازواج و بخانه (امّ‌المومنین) (۲) عایشه صدیقه رضی‌الله‌عنها آمدن الطامة الکبری(٤) و القیامة العظمی وفات حضرت رسالت ﷺ میانهٔ‌روز دو شنبه ثانی عشر ربیع‌الاوّل مدت عمر آن حضرت (ع) شصت‌و سه سال‌بود وآن حضرت (ع) روز دوشنبه متولدشد و روز دو شنبه رفع حجرا سودفرمودو‌روز دو شنبه وحی بدو نازل‌شد و روز دوشنبه

۱- نسخه‌ن شهرصفر

۲- کلمه میان پرانتز . از نسخه ن ساقط شده

۳- نسخه پ درین غزو

٤- الطامة الکبری‌حادثه‌بزرك وکاری سخت و بلای غالب که فوق‌همه بلاها باشد وکنایه از روز قیامت (فرهنك نفیسی و لغت نامه دهخدا وآنند راج)

معراج آن حضرت بود و روز دو شنبه از مکه هجرت بمدینه کرد و روز دوشنبه بقبا (۱) فرود آمد و روز دو شنبه‌تعیین قبله بکعبه شد و روز دو شنبه وفات کرد صلی‌الله علیه وآله و اصحابه اجمعین و سلم تسلیماً کثیرا

عبدالله بن ابی اوفی رضی‌الله عنه روایت کند که سید علیه الصلوة والتحیه ذکر حق تعالی بسیار کردی و سخن بی فایده نگفتی و نماز در از گزاردی و خطبه کوتاه فرمودی و با بندگان و بیوه زنان رفتی تا کار ایشان بسازد وازین استنکاف ننمودی و در صفت اخلاق آن حضرت آمده که شرم بسیار داشت و فراخ دل ورحیم بود ودائم‌اند وهناك و گریان بودی وامیدواری بحضرت‌عزت عز شانه داشتی و کریم الوفا بود ومنت نمی‌نهاد و همیشه ذکر حق‌تعالی کردی امین وعالی‌همت وستار و بی آزار بودی وخوش‌خلق‌ونور دیدهٔ‌عالم‌وعالمیان‌بود وفاوحلم‌وموانست وترحم‌وسخاوت خوی اوبود واوحکیم ودانا و قایم‌بامرحق‌بودی وبرعهدوفا کردی ودر عبادت‌خدای تعالی مجد بودی و طلب رضاء حق کردی و قاطع شهوات بودی و عفو کننده بودی مصیبات را پنهان داشتی و اکثر ایام صایم بودی و دایم در خشوع وانابت بودی و شبها را زنده داشتی ومنصف و نزدیك بدلها بودی و در خیر راغب بودی و بزرگ همت و مراقب احوال همه بودی و ازبدی دور بودی دربدی زاهد بودی در خانه چون غریبان معاش کردی درویشان را دوست داشتی سازگاری و کمال فطانت خوی او بود طبیب توانگران و پرهیزگارترین خلایق بود دلیل درماندگان و صلاح جوی امّت بود بزرگان را معظم داشتی کوچکان رامقرب ساختی برفقرا ترحم کردی باندك چیزی شاکر بودی در وقت صحبت سهل بودی در قسمت عدل کردی در معامله پیشی گرفتی در مقاتله شجاع بودی باوقار و عظیم و کم گوی و مهیب بود اندك خندیدی بزرك قدر و کف گشاده وتازه روی و بسیار ذکروشیرین

۱ـ قبا قریة قرب المدینه « مراصدالاطلاع »

زبان و کثیرالتبسم و نمکین قول بودی سخی نفس و اندك تنعم بود زود در خشم نشدی و حلم را بزودی در عمل آوردی عاقل تمام و پاکیزه سخن بودی عفت‌نفس بکمال داشت وپیش سلام ولطیف‌طبع وچاره جوی‌خلایق‌بود وآن‌حضرت (ع) درشت خوی وعیب کننده و سخت دل و فحش گوینده‌نبود دشنام دادن و طیش(۱) و حرص و بخل و مکر و فریب در وی نبود مال جمع نمیکرد و مانع خیر نمیشد و طمع بکس‌نمیداشت و کم گوی‌و کم‌خوربود و متکبرنبودومنت بر کس‌نمی‌نهاد واز کسل و ملال و طعن زدن و تعجیل در کارها و گزند رسانیدن و حسد و بیوفائی مبرابود بیهوده نگفتی و جزع نکردی (و بدگوئی مردم نکردی) (۲)

هرگز گنج ننهاد و احتکار غله نکرد و مذمت مردم روا نداشت و افتخار نیاورد و محتال نبود هیچ عادت بد دروی نبود صلوات‌الله علیه فی الاولین مبعوثاً و برکاته علیه فی الاخرین موروثاً

صفت خاتم نبوت

در صحیحین ثابت بن زید روایت کرده که مراخالهٔ من بحضرت نبی «ع» برد و گفت یا رسول‌الله خواهر زادهٔ من دردنا کست پس دست مبارك بر سر من نهاد و دعاء برکت فرمود پس‌وضو ساخت ومن‌آب‌وضوء آن‌حضرت بیاشامیدم وبر خاستم از پس پشت اوخاتم نبوت را دیدم مثل جوز گرهی بزرك که در پرده حجله‌عروس میباشد و جابربن سمره در صحیح مسلم روایت کند که در میان دو شانه مبارك حضرت رسالت«ع» خاتم نبوت را دیدم همچو غده سرخ مانند بیضه کبوتر عبدالله سرجس (۳) هم در آنجا روایت کند که بحضرت سید رفتم و از طعام او بخوردم و از آب او بیاشامیدم و در کنار شانه مبارك او خاتم نبوت را دیدم و خالهای سیاه

۱ـ طیش سبکی و سبك شدن‌ومجازاً بمعنی غصه و بیدماغی «آنندراج»

۲ـ عبارت میان پرانتز . فقط در نسخه ل است

۳ـ نسخه ب عبدالله بن سرجس

بر آن بود

نقل است که چون انصار دیدند که مرض حضرت رسالت سنگین شد بترسیدند و در مسجد آمد شد میکردند و **عباس و علی و فضل** رضی الله عنهم بحضرت نبی «ع» رفتند و حال انصار را عرضه داشتند فرمود که چه میگویند گفتند خوف از وفات تو میکنند و زنان فریاد کردند پس آن حضرت عصابه (۱) بر سر بسته تکیه بر علی و فضل فرمود و عباس از پیش وی میرفت و هردو پای مبارك را در زمین میکشید تا بر پای منبر نشست و خلایق جمله متوجه شدند حمد و ثنای حق عز شانه گفت و بعد از آن فرمود که ای خلایق بمن رسیده است که شما از مرك من میترسید انکار مرك من مکنید چگونه انکار مرك من کنید چون میدانید که خبر مرك من بشما رسیده است و هیچ پیغمبر پیش از ما جاوید نماند و ما جمله ملحق بخدای خواهیم شد شما را وصیت میکنم که درشان مهاجران اولین نیکی کنید و ایشان را وصیت میکنم « خود » بخود «۲» نیك باشند و سورهٔ و العصر تا بآخر فرو خواند و فرمود که جریان امور بر قضا و قدر است و در استعجال کاری که مؤجل باشد کوشش منمایید که بتعجیل کردن شما آنرا معجل نخواهند کرد و هر کسی که خواهد که بر قضا غالب شود خدای تعالی او را قهر کند و هر کس که حق عز شانه را فریب دهد او را منکوب گرداند

فهل عَسَیتم اِن تولّیتم اَنْ تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم

و شما را وصیت میکنم که درشان انصار نیکوئی کنید که پیش از آنکه شما بجای ایشان احسان کنید شما را جای دادند و ایمان آوردند و ثمار و ارتفاعات (۳)

۱ـ عصابه آنچه بدان بسته شود و سر بند و دستارسر (آنندراج)

۲ـ کلمه میان پرانتز . از نسخه ن ساقط است

۳ـ ارتفاع بلندی و بلند شدن و فارسیان بمعنی آنچه از اقطاع و جاگیر بهم رسد استعمال نمایند (فرهنك آنندراج)

باشما مناصفه کردند و شمارا بر خود مقدم‌داشتند و اگر چه خود در تنگی بودند و هر کس که برایشان حاکم خواهد بود باید که از نیکو کاران ایشان قبول کنند وازبدکاران ایشان تجاوز نمایند و کس را بر ایشان اختیار نکنند و من پیش‌از شما رحلت ازدنیا خواهم کرد وشما بمن‌ملحق‌خواهیدشد وموعدحوض‌است‌ازمیان بصرای شام‌وصنعاءِیمن‌عریضتر و ازناودان کعبه آبی درآنجا ریزان‌باشد و اززبد «۱» نرمتر و از عسل شیرین تر بود هر کس که جرعهٔ ازآن آشامد هر گز تشنه نشود سنگ ریزهٔ آن مروارید بود ورمل آن مشك اذفر «۲» خالص و هر کس که از آن محروم ماند از همه نیکی محروم باشد وهر کس که دوست میدارد که در آن موعد بمن رسد باید که دست وزبان نگاه دارد

فضل‌بن عباس روایت کند کـه حضرت نبی ع برمنبر نشست وحمد وثنای حق عز شانه بگفت وبعد ازآن فرمود که ای جماعت خلایق من از میان شماغایب خواهم شد پس هر کس را که زده باشم باید که ازمن قصاص خواهد وهر کس که‌مال وی را گرفته باشم باید که از مال من (۳) باز ستاند وهر کس که اورا دشنام داده باشم باید که تدارك کند ونگوید که ترسنا کـم واز خدای شرم دارم وبدانید که کینه ولجاج در طبیعت من نیست ودوست ترین من بشما آن کس است که حق‌خود را فرا گیرد ویا مرا حلال کند تا خوش بخدای رسم و چنان دانم که این یك‌نوبت که گفتم‌کافی است وچند نوبت بگویم پس فروآمد و نماز پیشین گزارد ودیگربار برمنبر رفت وهمان کلمات اعاده فرمود شخصی برخاست و گفت یارسول‌الله مرا بر توسه درهم است آن حضرت فرمود که ماتکذیب کس نمیکنیم گفت در فلان روز مسکینی آمد فرمودی که سه‌درهم بوی ده پس گفت یا فضل آن سه در هم بازده و

۱ـ زبد بالضم کفك شیر و برشیر وزبد کفك آب‌وشیر ـ فرهنك‌آنندراج ـ
۲ـ اذفر بمعنی تیزبو ومسك اذفر یعنی تیز بوی‌وخالص ـ فرهنك‌آنندراج ـ
۳ـ نسخه‌ن که‌ازمن

بنشست و بعداز آن گفت که ای خلایق هر کس که حق کسی بروی هست باید که بگزارد واز فضیحت دنیا نترسد که فضیحت دنیااز فضیحت آخرت اهون است مردی بر خاست و گفت یا رسول الله من سه درم درسبیل الله دزدیده‌ام که محتاج بودم فرمود که یا فضل ازوی فرا گیر بعد ازآن فرمود که هر کس که خوف ازتقصیر خود دارد بر خیزد تا دعا از بهروی کنم شخصی بر خاست و گفت یا رسول الله دروغ بسیار میگویم وخواب بسیار میکنم فرمود که الهی اورا صدق روزی کن وچون نخواهد خواب ازوی دور دار

دیگری برخاست و گفت یارسول‌الله من‌دروغگوی‌ومنافقم وهمه بدیها کردم عمر گفت ای‌مرد خود را رسوا کردی سید ع فرمود که (ای) (۱) عمر فضیحت دنیا ازفضیحت عقبی (ایشان)(۲) به است و بعد ازآن گفت‌الهی اورا صدق وایمان روزی گردان و عاقبت وی بخیر پس عمرسخنی گفت آن حضرت از آن تبسم‌فرمودو گفت عمر بامن‌است‌ومن‌بااووحق‌باعمر‌است‌هر کجاباشدبعضی‌ازعلما گفته‌اند که‌غرض سید ع ازین‌حدیث تعلیم امت‌بود والااو از ظلم وتعدی معصوم‌ومبرّا بود صلی‌الله‌علیه‌وعلی آله و اصحابه اجمعین

نقل‌است که عبدالله‌بن زیدالانصاری رحمة‌الله‌علیه که‌صاحب اذان بود و بانك نماز ازو منقول است که بخواب دیده بود و او مستجاب الدّعوه بود چون شنید که آن حضرت وفات یافت در بستان بود گفت خدایا مرا نابینا گردان فی‌الحال‌نابیناشد گفتند چرا این دعا کردی گفت لذت چشم در نظرست وبعداز محمد ع چشم من‌از دیدار هیچکس لذت نیابد

علی‌المرتضی کرّم‌الله وجهه روایت کند که پیغمبر ع را دفن کردیم اعرابی آمد وخودرا برتربت مقدّسه انداخت واز آن خاك‌پاك برسر میریخت و گفت‌یارسول

۱ــ کلمه(ای) از نسخه ل‌ون‌ساقط است

۲ــ کلمهٔ میان پرانتز فقط درنسخه پ‌است

الله امر کردی و شنیدیم وقرآن از خدای تعالی فرا گرفتی وما از تو فرا گرفتیم واز آن جمله آنست که فرموده قوله تعالی ولوانهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفرلهم الرّسول لوجدوا الله توابا رحیما ومن(۱) بر نفس خود ظلم کرده‌ام وآمدم که از بهر من استغفار کنی فی‌الحال ازقبر سه بار(۲) آواز آمد که ترا آمرزیدند

و در وقت وفات آن حضرت (ع) از واج نبی(۳) نه تن در حیات بودند

هن(٤) **عایشه** صدّیقه رضی‌الله عنها — **حفصه** بنت عمر الخطاب(۵)

ام‌حبیبه بنت ابوسفیان بن حرب — **ام‌سلمه** بنت امیة بن مغیره«۶»

سوده بنت زمعة بن قیس — **زینب** بنت جحش بن ریاب

میمونه بنت حارث بن حرب — **صفیه** بنت حیّی بن اخطب

جویریه بنت حارث بن ابی ضرار — رضوان‌الله علیهم اجمعین

و چهار دیگر اند اوّل **خدیجة** الکبری ام‌المؤمنین که وفات کرده بود «رضی‌الله عنها» «۷» دوم زینب بنت خزیمه که او نیز وفات کرده بود سیم **اسما** بنت نعمان که برو بیاضی بود اورا مهر داده بخانه پدر فرستاد چهارم **عمره** بنت یزید الکلابیه که بارسول‌الله در وقت زفاف گفت اعوذبالله منك حضرت نبی (ع) اورا رد فرمود و بروایتی گفته‌اند که برو نیز بیاضی بود(۸) و بروایتی **ملیکه** کندیه أولیثیه بود که او نیز اعوذبالله منك گفت وجمعی دیگر بوده‌اند که سید «ع» هریك را بچیزی رد کرده که شرح آن داده میشود **غزیه** بنت دودان بالدالین المهملتین ابن **عوف** بن جابر

۱ـ من از نسخه ن ساقط است «سوره مبارکه نساء آیه ٦٤»
۲ـ سه بار از نسخه پ ساقط است
۳ـ در نسخه پ طاهره بجای نبی
٤ـ این کلمه درنسخه ن نیست ودرنسخه ل وهم نوشته
۵ـ نسخه ن عمر ابن الخطاب
٦ـ نسخه پ ابی امیه بن
۷ـ عبارت میان پرانتز فقط درنسخه پ است
۸ـ بیاض بمعنی لکه پیسی

و او ام شریك است که نفس خود بحضرت نبی (ع) بخشید و او را پیش از حفصه قبول فرمود قتیله بنت قیس خواهر اشعث بن قیس الکندی و پیش از دخول حضرت رسالت (ع) وفات فرمود و بعضی گویند که پیش از دخول طلاق فرمود ـ عمره بنت قرطا که حضرت نبی (ع) اورا نکاح فرمود پدرش وصف او در آن حضرت میکرد از جمله گفت که هر گز خسته«۱» نشده آن حضرت فرمود که پس در وخیری نباشد اورا پیش از دخول ترك فرمود خوله بنت هذیل بعضی گفته‌اند که اوست که نفس خودرا بحضرت رسالت بخشید ـ لیلی بنت حطیم انصاریه که اودست بر پشت حضرت نبی (ع) زد آن حضرت فرمود که ترا اسد بخورد و اورا ترك فرمود واورا گرگ بخورد ـ برصا که پدرش نخواست که اورا بحضرت رسالت دهد دروغ گفت که برص دارد و چون بخانه رفت مبروص شده بود ـ صبا بنت صلت و او پیش از دخول بمرد اساف خواهر دحیة الکلبی و او (نیز) (۲) پیش از دخول بمرد عالیه بنت طبیان آن حضرت (ع) او را زن کرد و اندك زمانی باآن حضرت (ع) بود بعد از آن او را طلاق داد ـ ماریه بنت شمعون قبطیه که سریه بود و اورا مقوقس بهدیه (پیش) (۳) سید (ع) فرستاده بود و ابراهیم بن النبی (ع) ازو متولد شد و بدین واسطه آزاد شد ریحانه بنت عمرو بن خنافه از زنان بنی عمرو بن قریظه که آن حضرت (ع) از بهر خود اختیار فرمود و سریّه ساخت و بعد از آن خواست که او را آزاد کند و زن کند او گفت یارسول‌الله مرا در ملك خود بگذار که سبکباری من و تو درآنست و تاروز وفات آن حضرت (ع) در تصرف آن حضرت بود .

خلافت امیرالمؤمنین ابوبکر الصدیق رضی‌الله عنه

عزیمت اسامة بن زید بغزو شام بموجبی که حضرت نبی (ع) تعیین فرموده

۱ـ نسخه پ بیمار نشده

۲ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ل و ن ساقط است

۳ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط است و نسخه پ بدان حضرت فرستاده بود

بود واز آن لشکر دو کس تخلّف نمودند امیرالمؤمنین ابابکر رضی‌الله عنه بواسطهٔ خلافت و امیرالمؤمنین عمر را امیرالمؤمنین ابابکر از اسامه التماس نمود و باقی بصورتی که سید (ع) تعیین فرموده بود بااسامه رفتند.

خواستن مسیلمهٔ کذّاب زن سجّاج نام که او نیز دعوی پیغمبری میکرد و او ملکهٔ متموله بود بنت منذر التمیمیه در بنی یربوع

لشکر کشیدن (امیرالمؤمنین) (۱) ابابکر رضی‌الله عنه بحرب مسیلمه کذاب و قتل مسیلمه بردست وحشی قاتل حمزه و بروایتی ابابکر خالد ولید را فرستاد و در قتل مسیلمه کذاب ابودجانه سماك‌بن خرشه با وحشی شریك بود و هردو حربه برو زدند.

شهادت طفیل‌بن عمروالدوسی درحرب مذکور - شهادت زیدبن خطاب‌برادر امیرالمؤمنین‌عمر رضی‌الله‌عنهما درحرب مذکور - شهادت ثابت‌بن قیس‌بن شماس(۲) که ضربی برپای او زدند و پای او بریده شد آن پای بریده را برقاتل خود زد و او را هلاك کرد هم در حرب مسیلمه کذاب - شهادت ابوحذیفه هاشم‌بن عتبة‌بن ربیعه‌بن عبد شمس‌بن عبد مناف‌القرشی‌العبشمی واوازفضلاء صحابه بود وازمهاجران اول بود و شرف وفضل بایکدیگر جمع داشت صلی‌القبلتین و هاجرالهجرتین‌اسلام او پیش از آن بود که سید (ع) بدارالارقم درآید و او بحبشه هجرت کرد و پسر او محمدبن ابی‌حذیفه در حبشه متولد شد و از حبشه پیش آن حضرت بمکه آمد و آنجا بود تاهجرت بمدینه واقع شد و در مشاهدات بدر واحد و خندق و حدیبیه و جمیع حروب حاضر بود ودر حرب یمامه شهید شد رضی‌الله عنه هند خاتون ابوسفیان خواهر او بود و از مسلمانان در حرب یمامه یکهزار و دویست کس درجه شهادت یافتند و از کفار از جمله چهل هزار که عدد لشکر ایشان بود بیست هزار بقتل

۱- کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

۲- در نسخه پ شماس

آمدند و بامسیلمه بدوزخ رفتند و در مولود حضرت نبی (ع) گفته که خالدبن الولید را بحرب مسیلمه کذاب فرستاده بودند و همچنانچه سید (ع) فرموده بود که حق تعالی ترا بامتابعان تو هلاك گرداند همچنان شد.

قتل **مالك** بن نویره حاکم برّ عرب بردست خالدبن‌الولید و آن چنان بود که خبر رسید که مالك مذکور و اعراب برّ مرتد شدند امیرالمؤمنین ابابکر رضی‌الله عنه فرمود کــه خالدبن‌الولید برود و باایشان حرب کند چون خالد بدیشان نزدیك شد مالك‌نویره باامیرالمؤمنین‌عمر رضی‌الله عنه نامه نوشت ومال زکوةفرستاد و باز نمود که ما مرتد نشده‌ایم و مسلمانیم و امیرالمؤمنین عمر این سخن بسمع امیرالمؤمنین ابابکــر رسانید و چون خالدبن‌الولید بمالك نویره رسید آمدند و گفتند ما مسلمانیم در اثناء سخن برزبان مالك نویره گذشت که این مرد شمایعنی محمد رسول‌الله (ع) خالد گفت پس مرد شما نیست و فی‌الفور گردن مالك‌بن نویره را بزد و قوم او را غارت کرد وزن اورا جهت خود تصرف کرد امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله عنه باامیرالمؤمنین ابوبکر رضی‌الله عنه گفت که مالك مسلمان بود و مال فرستاد و خالد او را بقتل رسانید وزن اورا تصرف کرد اورا بباید طلبید کس بطلب خالدرفت خالد در شب آمد و **بلال** مؤذن را رشوة داد و بلال هم در شب خالد را پیش امیرالمؤمنین ابابکر رضی‌الله عنه برد و اول رشوة که در اسلام گرفتند این بود خالد گفت یاامیرالمؤمنین مرا بچه مهم طلب فرمودهٔ گفت مالك نویره واعراب برّ مسلمان بودند و تو ایشان را قتل کردهٔ خالد گفت یاامیرالمؤمنین تو نشنودهٔ که سید (ع) مرا **سیف‌الله** خوانده گفت‌بلی گفت شمشیر خدای تعالی چیزی که نباید برید برد گفت‌نه گفت پس مراچرا طلب فرمودهٔ گفت‌باز گردهم درشب باز گشته با سرلشکر(۱) رفت.

وفات خاتون قیامت **فاطمهٔ زهرا** رضی‌الله عنها که در شب اورا بگورستان

۱- نسخه ن بالشکر رفت

بقیع بردند یك پایهٔ تابوت او امیرالمؤمنین علی‌المرتضی و یك پایهٔ امیرالمؤمنین حسن و یك پایه امیرالمؤمنین حسین و یك پایه ابوذر غفاری رضی‌الله عنهم گرفته بسر قبر آوردند ابوذر در قبر آواز داد که ای‌قبر تو چه مبارك زمینی بودهٔ که دختر حضرت رسالت (ع) زوج علی مرتضی مادر شبیر و شبر خاتون قیامت دختر خدیجة‌الکبری در تو درمی‌آید از قبر آواز آمد که ای أباذر اینها که برشمردی همه نسب[1] است اگر بااین جسب همراه باشد مبارك‌ش باد و وفات او بعد ازشش ماه وفات حضرت نبی (ع) بود[2]

وزیر امیرالمؤمنین ابابکرالصدیق امیرالمؤمنین عثمان بوده رضی‌الله عنهما شهادت عکرمة‌بن ابی‌جهل عمروبن هشام‌بن مغیرة‌بن‌عبدالله‌بن عمروبن محروم«۳»

قتل عکاشه بن محصن ـ وفات عبدالله‌بن ابی‌بکرالصدیق فی اوایل خلافت ابیه

سنه اثنی‌عشر «۱۲»

قتل هرمزد[4] پادشاه عجم بردست خالدبن‌الولید رضی‌الله عنه ـ قتل هزار سوار که پهلوان عجم بود هم از لشکر عجم بردست خالدبن‌الولید.

وفات ابومرثد کناربن حصین ـ وفات ابوالعاص‌بن‌الرّبیع رضی‌الله عنه داماد حضرت رسالت (ع).

سنه ثلث عشر «۱۳»

وفات امیرالمؤمنین ابابکرالصدیق رضی‌الله عنه سابع جمادی‌الاخره و قیل شب سه شنبه بیست و دوم جمادی‌الاخره و هو ابی‌بکر عبدالله‌بن ابی‌قحافه عثمان‌بن عمروبن کعب‌بن سعدبن تیم‌بن مرّه و در مرّه بنسب حضرت نبی (ع) میرسد«۵» و

۱ـ نسخه ن همه نسبت است

۲ـ کلمه بود از نسخه ن ساقط شده

۳ـ در نسخه ل و ن بی‌نقطه است و در نسخه پ محزوم بزاء معجمه

٤ـ و در نسخه ن و پ بدون دال است

۵ـ و در نسخهٔ ن کلمه نسب ساقط شده

اسم ابی‌بکر عبدالکعبه‌بود حضرت‌رسالت اورا عبدالله نام نهاد وعتیق لقب دادلحسن وجهه واو را شش فرزند بود پسران عبدالله ـ عبدالرحمن ـ محمد . دختران اسما اسماء ذات‌النطاقین(۱) عایشه مادرش سالمه کنیت اوام‌الخیر وحضرت نبی اوراعتیق خواندی یعنی عتیق من‌النار و هو اول من اسلم فی‌الرجال فبذل نفسه و انفق ماله و اسلم ابواه بعده و مدت خلافت او دو سال و سه ماه و بیست و دوروز بود و او هفتاد و سه سال عمر داشت و گویند شصت و سه

وفات عتاب‌بن‌اسیدبن ابی‌العیص‌بن امیّه ومات عتاب یوم‌مات ابی‌بکرالصدّیق رضی‌الله عنهما .

خلافت امیرالمؤمنین الفاروق الذی یفرق بین‌الحق والباطل

و هو ابوحفص عمربن‌الخطاب‌بن نفیل‌بن عبدالعزی‌بن ریاح‌بن عبدالله‌بن قرط‌بن زراح‌بن عدی‌بن کعب‌بن مرّه و در کعب نسب عمر بحضرت رسالت«۲» (ع) میرسد رضی‌الله عنه روزدوشنبه ثانی‌عشرین جمادی‌الاخره و قیل سابع جمادی‌الاخره بموجب وصیت امیرالمؤمنین ابابکر رضی‌الله عنه .

لشکر فرستادن امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله عنه بمملکت فارس و گشادن آن‌مملکت بردست‌لشکراسلام وزیرامیرالمؤمنین‌عمر رضی‌الله‌عنه عبدالله بن‌ارقم‌بوده

سنه اربع عشر (۱۴)

وفات ابوقحافه عثمان‌بن عامربن کعب‌بن سعدبن تیم‌بن مرّه رضی‌الله عنه و او نود و هفت سال عمر داشت و قیل نود و نه و هو والد ابی‌بکرالصدیق .

حد زدن امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله عنه پسر خود ابوشحمه ر ا(۳) جهت

۱ـ نسخه پ النطاقین

۲ـ از نسخه ن دوکلمه بحضرت رسالت ساقط است

۳ـ نسخه پ عبدالله‌را

شرب خمر فتح کرمان و گشودن بعضی ازقلاع آن بردست عبیدالله‌بن عبدالله‌بن‌غسان وابن عدی (۱)

سنه خمس عشر «۱۵»

بناء شهر بصره بحکم امیرالمؤمنین عمررضی‌الله عنه بردست عتبه‌بن‌عمران المازنی گشادن شهر حمص ومصر وبیت المقدس وقادسیه وباقی شهرهای حوالی‌آن بردست ابوعبیدهٔ جراح

مقرر فرمودن امیرالمؤمنین عمررضی‌الله عنه عبدالله‌بن «۲» خلف الخزاعی‌را بشرکت عبدالله‌بن ارقم که وزیر بود تا قسمت غنایم نمایند

تزویج امیرالمؤمنین عمررضی الله عنه باام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه از فاطمه زهرا رضی‌الله‌عنها

وفات ابوثابت سعدبن‌عباده‌بن‌ولیم از بنی‌ساعده از خزرج وآوازی شنیدند که شخصی‌میگفت : شعر

قدقتلنا سید الخزرج سعدبن عباده ورمیناه بسهمین (۳) ولم‌تحط فواده

در شام عقبی بدری شهد المشاهد کلها‌توفی بجوزان «۴» من ارض الشام و قیل سنه تسع عشر (و گویند که در سوراخی بول کرد واز انجابد واثری رسید که در زمان اعضاء او سبز گشت وبدان درگذشت

و این بیت درهمان روز که او در شام فوت‌شده بوددر مکه از جن استماع کردند و

۱ــ نسخه پ غسان‌بن‌عدی وظاهرا همین‌صحیح است

۲ــ درنسخه ن بن ساقط شده

۳ــ ودر نسخه پ سهم لم‌یخطر فواده

٤ــ چنین است درنسخه‌ل‌ون ودر نسخه پ‌بحوزان نوشته‌و یاقوت مینویسد حوران‌بالفتح کورة واسعة من اعمال‌دمشق فی‌القبلة ذات‌قری کثیره ومزارع قصبتها بصری‌ودر حرف جیم مینویسد الجوز بالفتح ثم‌السکون جبال بنواحی السراة ویق‌الحجاز کله ونهرالجوز ناحیه ذات‌قری وبساتین بین‌حلب والبیره‌التی علی‌الفرات وهی‌من عمل‌البیره

چون تاریخ آنروز نوشتند چون خبر آوردند در همان روز نقل کرده بود) «۱»

سنه ست عشر (۱٦)

حرب سعدبن ابی‌وقاص رضی‌الله‌عنه‌بایزدجرد شهریار وفرار نمودن یزدجرد در ماه صفر وفتح مداین وتصرف گنجهای ملوك عجم که بچهار هزار سال نهاده بودند درفش کاویان که جواهر خزاین پادشاهان در چهارهزار سال بر آنجا ترصیع کرده بودند بدست لشکر اسلام افتاد

وفات شیخ **اویس** القرنی قال النبی ع اویس القرنی خیر التابعین باحسان وعطف ستایش کسیکه ستایندهٔ اورحمة للعالمین بود،زبان من کجا راست آید گاه گاه خواجه عالم علیه الصلوة والتحیه روی‌سوی یمن کردی و گفتی - انی‌لاجدنفس الرحمن من قبل الیمن ونیز خواجه ع فرمود که فردای قیامت حق عزّ شانه هفتاد هزارفرشته بیافریند برصورت‌اویس قرنی‌تااورا در میان‌ایشان بعرصات‌بر آرند (۲) وببهشت‌رود که‌تاهیچ آفریده الاماشاءالله واقف نگردد که در آن میان اویس کدام است که درسرای دنیا حق را درزیر قبه تواری عبادت میکرد وخویشتن را از خلق دور میداشت تادر آخرت نیز از چشم اغیار محفوظ ماند که اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری سید عالم ع گفت که درامت من‌مردی است که بعددموی گوسفندان ربیعه ومضر اورا در قیامت شفاعت خواهد بود وچنین گویند که در عرب هیچ قبیله را چندان گوسفند نباشد که این‌دو قبیله را صحابه گفتند این که باشد فرمود بندهٔ از بندگان خدای عزوعلا گفتند نامش چیست فرمود اویس گفتند کجا بود فرمود بقرن گفتند اوتو را دیده گفت بدیدهٔ ظاهر نه گفتند چون‌بخدمت نیامده گفت ازدو سبب یکی غلبه حال دوم مادری دارد که ایمان آورده و عاجزه وبچشم باخلل است بروز شتر بانی کند ومزد آن برمادر وخود نفقه کند گفتند ما اورا ببینیم صدیق را گفت تو اورا نه‌بینی اما عمروعلی اورا ببینند بعدازآن گفت چون اورا در یابیدسلام

۱ــ دوسه سطر میان‌پرانتز‌از نسخه پ‌ساقط‌است

۲ــ نسخهٔ ن‌بر‌آورند

من بدو رسانید وبگوئید تاامت مرا دعا گوید باز خواجه انبیا صلوات‌الله وسلامه علیه گفت احب الی اولیاء الی‌الله‌الاتقیاء الاخفیاء بعضی گفتند یارسول‌الله ما این‌در خویشتن‌نمی یابیم گفت شتربانیست دریمن او را اویس گویند قدم‌برقدم وی نهید

نقل است که خواجهٔ انبیا ع راچون وفات نزدیك رسید گفتندیارسول‌الله‌این مرقع ترابکه دهیم گفت باویس قرنی‌چون‌فاروق ومرتضی‌رضی‌الله عنهما بعداز وفات آن حضرت ع بکوفه آمدند عمررضی‌الله‌عنه درمیان خطبه بگفت يااهل نجدقوموا بر خاستند گفت از قرن در میان شما کسی هست گفتند بلی فاروق خبراویس‌ازیشان پرسید گفتند نمیدانیم گفت صاحب شرع‌مراخبر داده‌است واو از گزاف نگویدمگر نمیدانید یکی گفت اواز آن حقیر ترست که امیرالمؤمنین اورا طلب کند

دیوانه احمق‌ ویش است وازخلق‌وحشتی دارد گفت‌اورا طلب کنید که کجاست گفت دروادی‌عرفه شتربانی میکند تا شبانگاه‌نانش دهیم شوریده‌ایست درآبادانیهانیاید وبا کس صحبت ندارد وآنچه مردم خورند نخورد«۱» غم وشادی نداند چون‌مردمان بخندند اوبگرید «۲»وچون بگریند او بخندد گفت اورا می‌طلبم عمروعلی رضی‌الله عنهما آنجا رفتند اورا دیدند درنماز حق عزشـانه فرشتهٔ رابر گماشته تا شتران را نگاه میدارد چون حس آدمی‌یافت‌نماز کوتاه کرد عمررضی‌الله‌عنه او راسلام کرد‌او جواب دادعمر گفت مااسمك گفت‌عبدالله گفت همه بندگانیم‌خدایراترااسم‌خاص‌چیست گفت‌اویس گفت‌دست راست بنمای بنمودآن سپیدی که رسول‌ع‌نشان‌داده ودیدفقبل یده و گفت‌رسول‌ع‌ترا‌سلام گفته‌است ومرقع‌خود بتو فرستاده و فرموده است که‌امتان مرا دعا کن گفت تواولی‌تری بدعا کردن مسلمانان که برروی زمین بندهٔ ازتوعزیز تر نیست عمر گفت‌من‌خوداین‌کار میکنم تووصیت‌رسول‌ع‌را بجای آور گفت‌نیکوتر بنگر نباید«۳» که‌آن‌دیگری‌بود عمر گفت رضی‌الله‌عنه که‌سیدع ترا نشان‌داده گفت

۱ـ نسخه ن‌نخورند

۲ـ نسخه ن بگریند

۳ـ نسخه ن‌مبادا

مرقع آن حضرت بمن دهید تادعا کنم ایشان مرقع باو (۱) دادند و گفتند درپوش ودعا کن گفت صبر کنید تاحاجت خواهم وازایشان دورترشد و آن مرقع بنهادوروی بر خاك نهاد ومیگفت الهی این مرقع درنپوشم تاهمه امت محمدرا بمن نبخشی که پیغمبر تو اینجا حواله کرده است و رسول اوفاروق و مرتضی اند همه کار خویش کردند اکنون کار تو مانده است هاتفی آواز داد که چندینی بتو بخشیدیم مرقع درپوش گفت نی همه را خواهم باز آواز آمد که چندین هزار دیگر بتو بخشیدیم مرقع در پوش میگفت همه راخواهم در مناجات میگفت ومیشنود تاصحابه را طاقت برسید (۲) برفتند تا او در چه کار است، اویس ایشانرا بدید گفت آه چرا آمدید که اگر آمدن شما نبودی مرقع نپوشید می تا همه امّت محمد را بخواستمی صبری میبایست کردن (۳)

نقلست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا اویس مرا نصیحتی کن گفت یا عمر خدای را شناسی گفت شناسم گفت اگر غیر او را نشناسی ترا به

گفت زیادت کن گفت یا عمر خدا ترا می داند گفت بلی گفت بجز خدای کسی دیگر ترا نداند ترا به

نقلست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خواست که چیزی بدودهد اویس دست در جیب کرد و دو درم بیرون آورد و گفت این از شتربانی کسب کرده ام اگر ضامنی که من چندان بزیم که این بخورم آنگاه دیگر بگیرم پس گفت رنجه شدید باز گردید که قیامت نزدیك است (آنگاه آنجا دیداری بود که باز گشتن نبود)(٤) که بساختن زاد (٥) راه قیامت مشغولم چون باز گشتند اویس راحرمتی

۱ـ نسخه ن باو
۲ـ نسخه پ صبر برسید
۳ـ نسخه پ میبایستیدید کردن
٤ـ سطر میان پرانتز . از نسخه پ ساقط شده
٥ـ کلمه زاد از نسخه ن ساقط شده

پدید آمد از آنجا بگریخت و بکوفه آمد بعد از آن کس او را ندید الاّ هرم بن حیان

نقلست که هرم بن حیان گفت چون این حدیث بشنیدم که درجهٔ شفاعت اویس تا چه حدّست آرزومند او شدم بکوفه رفتم و او را طلب کردم تا روزی بر کرانه فرات جامه می شست او را بشناختم گفت صفت او شنیده بودم سلام کردم جواب دادودر من نگریست خواستم که دست او بگیرم (نداد) (۱) گفتم رحمك الله یا اویس و غفرلك چگونهٔ و گریه بر من افتاد از دوستی او و از رحم که مرا بروی آمد پس او نیز در من نگریست و گفت حیّاك الله یا هرم بن حیان چگونهٔ و ترا که راه نمون کرد بمن گفتم نام من و پدر من چه دانستی (۲) گفت نبانی العلیم الخبیر گفت آنك هیچ چیز از علم او بیرون نیست مرا خبر داد و روح من روح ترا بشناخت که روح مؤمنان بایکدیگر آشنا باشند گفتم مرا چیزی (۳) روایت کن از حضرت رسول (ع) گفت من او را در نیافتم امّا اخبار او از دیگران شنیدم امّا نخواهم (٤) که محدّث و مذکّر و مفتی باشم مرا خود شغلی هست که بدین نمی‌پردازم گفتم آیتی بر خوان که از تو بشنوم گفت اعوذبالله من الشیطان الرجیم وزار زار بگریست و گفت (٥) حق تعالی چنین میفرماید و ما خلقت الجّن و الانس الاّ لیعبدون و ما خلقنا السماوات والارض و ما بینهما لاعبین ما خلقناهما الاّ بالحق تا اینجا که هوا لعزیزالرّحیم (٦) بر خواند آنگاه نعرهٔ بزد که گفتم عقل از وی برفت پس گفت ای پسر حیّان چه آورد ترا اینجایگاه گفتم تا باتو

۱ـ کلمه میان پرانتز از نسخه لون ساقط شده
۲ـ نسخه پ و پدرم بچه دانستی
۳ـ نسخه پ مرا خبری
٤ـ نسخه پ و نخواهم
٥ـ نسخه پ پس گفت
٦ـ سوره مبارکه دخان آیهٔ ۳۸ تا ٤۲

انس(ن) گیرم و بتو بیاسایم گفت هر گز ندانستم که کسی خدای را شناسد با غیر او انس گیرد هرم گفت مرا و صیّتی کن گفت چون بخسبی مرگ را زیر بالین دار و چون بر خیزی پیش چشم دار و در خردی گناه منگر در بزرگی آن نگر که در وعاصی گشتی که اگر گناه خوار داری تعظیم حق فرو گذاشته باشی هرم گفت کجا فرمائی که مقام کنم گفت بشام گفتم آنجا معیشت چون بود اویس گفت اف برین دلها که پند نپذیرد و او را نصیحت بسیار کرد

نقل است که سه شبانروز چیزی نخورده بود روز چهارم دیناری در راه دید گفت از کسی افتاده باشد (بر) نگرفت (۱) ناگاه گوسفندی دید نان گرم در دهن گرفته پیش او آورد نگرفت گفت از کسی ربوده باشد گوسپند با او بسخن آمد گفت من بندهٔ آنم که تو بندهٔ اویی بستان روزی حلال از بندهٔ خدای گفت دست دراز کردم که گرده بگیرم گرده در دست خویش دیدم و گوسپند را ندیدم و ناپدید شد محامد او بسیار است و فضایل او بیشمار برین (۲) اختصار رفت

یک روایت در وفات او آنست که در حرب صفین بمدد مرتضی علی کرّم الله وجهه آمد و شهید شد در سنه (۳) ست و ثلثین هجری

وفات ماریه قبطیه کنیزک رسول‌الله (ع) که ابراهیم بن النبی علیهما السلام ازو متولد شد و او بدین واسطه آزاد شد

عزیمت (امیرالمؤمنین) (٤) عمر رضی‌الله عنه بشام ـ فتح حلب

نزول (امیرالمؤمنین) (٤) عمر رضی الله عنه ببیت‌المقدس بالهیئة‌المشهوره وانفتاحه له بدون‌القتال

۱ـ کلمه میان پرانتز . فقط در نسخه ن است

۲ـ نسخه پ برین مقدار

۳ـ نسخه پ و قیل

٤ـ دو کلمه میان پرانتز . از نسخه ن ساقط است

ولادت امام ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما لمعروف بامام(١) محمد بن حنفیه بمدینه مبارك (٢)

سنه سبع عشر (١٧)

عزل خالد بن الولید از امارت شام بحکم امیر المومنین عمر رضی الله عنه

وضع تاریخ هجری بفرمودهٔ (امیر المؤمنین(٣) عمر رضی الله عنه

فتح حلوان و فراریزد جرد شهریار بطرف ری ـ فتح مصر و اسکندریه بر دست عمرو عاص

سنه ثمان عشر (١٨)

وفات ابو عبیده جراح رضی الله عنه در حمص بطاعون و هو ابو عبیده عامر بن عبد الله بن جراح بن هلال بن اومیت بن ضبة بن (٤) حارث بن فهر بن مالك و او در زمان امیر المؤمنین ابا بکر (٥) رضی الله عنه فتح شام کرد

عزیمت (امیر المؤمنین) (٣) عمر رضی الله عنه باردوم بشام و بواسطه طاعون در توقف داشت و چون طاعون کم شد برفت و تمامی قلاع شام بگشود و قاعده عدل و داد نهاد و مراجعت فرمود (٦)

وفات معاذ بن جبل (٧) در یمن که او آنجا حاکم بود و هو ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل بن عمرو بن ادس بن عاند بن عدی الخزرجی و قیل سنه سبع عشر فی عمواس و هو موضع بالیمن

١ـ نسخه ن بام

٢ـ درین سطر اخیر نسخه پ بادو نسخه دیگر اختلافاتی دارد در عبارت

٣ـ دوکامه میان پرانتز . از نسخه ن ساقط است

٤ـ نسخه پ ضبة

٥ـ نسخه پ ابی بکر

٦ـ نسخه ن نمود

٧ـ نسخه پ دال بی نقطه است

وفات فضل بن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه

فتح حرّان و موصل و سوس و تستر ـ وفات ابوعبدالرحمن حارث بن هشام المخزومی در شام

سنهٔ تسع عشر «۱۹»

امارت معاویة بن ابی سفیان در شام بحکم (امیرالمومنین) «۱» عمر رضی الله عنه بعد از آنکه در شهرهاء شام حکام مقرر کرده بود او را بر سر ایشان بگذاشت

وفات خباب بن الارت «۲» تمیمی النسب خزاعی الولاء «۳» زهری الخلف وقیل سنه سبع وثلثین

فتح تکریت و موصل وقیساریه بردست لشکر اسلام

سنه عشرین «۲۰»

وفات ابوعبدالله بلال بن رباح الحبشی الموذن رضی الله عنه در دمشق

عزل سعد بن ابی وقاص از امارت لشکر بحکم امیرالمومنین عمر رضی الله عنهما «٤» فتح نهاوند بر دست نعمان المزنی «٥» (وحذیفه یمانی) «٦» و عمرو بن معدی کرب (شهادت نعمان المزنی و عمرو بن معدی کرب) «٦» مذکور هم در حرب نهاوند

فتح همدان بردست حذیفه یمانی ولشکر اسلام ـ شهادت «۷» طلحه بن خویلد هم در حرب نهاوند وفات زینب بنت جحش بن زیاب زوجة النبی (ع) و قیل سنه

۱ـ از نسخه ن ساقط است

۲ـ فیروز آبادی مینویسد خباب الارت از صحابه است

۳ـ ولاء پادشاهی و حکومت و قضاوت و خویشاوندی و قرابة « فرهنگ نفیسی »

٤ـ در نسخه ن و پ عنه است

٥ـ مزینة قبیله است مزنی منسوب بوی « منتهی الارب » و در نسخه ن المغربی و نسخه پ المفرنی نوشته اند

٦ـ سطر میان پرانتز . واسم حذیفه در سطر بالا از نسخه ن ساقط شده

۷ـ نسخه پ قتل

احدی و عشرین و او را در آسمان با حضرت نبی (ع) عقد کردند و او را بره نام بود سید (ع) او را زینب‌نام نهاد و او راپیشتر حضرت نبی «ع» بزید حارثه‌داده‌بود واو اوراطلاق کرده و چون عدّت منقضی شد جبرئیل «ع» خبر کرد که او را در آسمان با تو عقده کرده اند و هم بآن عقد حضرت سید «ع» پیش او در آمد واو بر سایر ازواج تفاخر بآن میکرد که حق عز شانه مرا بر بالای هفت آسمان بحضرت نبی «ع» داده و او دختر عمّه آن حضرت بود

وفات صفیه بنت عبدالمطلب رضی‌الله عنهـا عمهٔ رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم

وفات ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عم و برادر رضاعی حضرت سید «ع» او را حلیمه شیر داده بود و در فتح مکه مسلمان‌شد وسید «ع» او را دوست‌میداشت و اوباحضرت رسالت «ع» شبیه بود و قیل سنه خمس وعشرین مدفوناً ببقیع

وفات نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بسه روز پیش از برادر خود ابوسفیان المذکور

وفات هرقل ملك الرّوم که او در خفیه مسلمان شده بود

سنه‌احدی‌وعشرین«۲۱»

فتح بلدة الموّحدین قزوین بر دست ابوعبدالرحمن الحارثی. فتح اصفهان بردست‌هرمزبن عبدالله بن عبیدالله

وفات خالدبن ولیدبن مغیرةبن‌عمرو بن مخزوم القرشی المحروهی درحمص

قتل یزد جرد شهریار در آسیا بر دست ماهوی سوری

شهادت طلیحة بن خویلدالاسدی که‌مسلمان شده‌بود و باز مرتدشد ودعوی پیغمبری کرد وباز مسلمان شد و در مسلمانی‌عظیم صلب «۱» شده بود در حرب

سنه اثنتین‌وعشرین«۲۲»

فتح شهر هرات بردست احنف بن قیس که امیرالمومنین عمر رضی‌الله عنه

۱ـ صلب بمعنی سخت

او را با لشکر اسلام فرستاده بود ومت بن ابوایوب انصاری رضی الله عنهما که جدّ
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری است همراه او بهرات آمد و اینجا ساکن شد

فتح همدان وری و نهاوند و دماوند و قومس و گرگان و طبرستان بردست
نعیم بن مقرن فتح مکران و زمین سند بردست حارث بن عمرو الثعلبی
ولادت **عبدالملك** بن مروان الحکم ولادت یزید بن معاویة بن ابی سفیان بن حرب

فتح آذربایجان بردست مغیرة بن شعبه ـ فتح مدینه طرابلس المغرب بردست
عمرو بن العاص ـ وفات ابومنذر ابی بن کعب الانصاری که در حق او امیرالمومنین
عمر رضی الله عنه فرمود الیوم مات سید المسلمین واو کاتب وحی بود وقیل سنه
ثلاثین وهو ابی بن کعب بن قیس بن عبید بن زید بن معاویه بن عمرو بن مالك بن النجار
والنجار هو تیم بن ثعلبة بن عمرو بن خزرج الاکبر الانصاری

سنه ثلاث وعشرین (۲۳)

فتح کرمان بردست عبدالله بن عبیدالله وسهل بن عدی رضی الله عنهما ـ
فتح سیستان بردست **عاصم** بن عمرو التمیمی وعبدالله بن عمر

فتح فسا وداراجرد در عراق بردست ساریه ودرین واقعه بود که امیرالمؤمنین
عمر رضی الله عنه ازمدینه مبارك آواز داد که یاساریه الجبل الجبل واو درداراجرد
آواز امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شنید

ضربت (۱) زدن ابولؤلؤ ترسا غلام مغیرة بن شعبه در مسجد امیرالمومنین
عمر (را) «۲» رضی الله عنه بخنجر در روز چهار شنبه تاسع «۳» عشر ذی حجه وشهادت
او روز چهار شنبه سادس عشرین ذی حجه مذکور وهو عمر بن خطاب بن نفیل بن
عبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن راح بن عدی بن کعب بن لوی مادرش حشیمه
بنت هاشم بن عمرو بن مخزوم وقیل سادس عشر محرم سنه اربع وعشرین مدت خلافت

۱ـ نسخه پ زخم
۲ـ «را» از نسخه ن ساقط شده
۳ـ نسخه پ ثمان عشر

اوده‌سال وهشت ماه‌بود مدت عمراو شصت سال‌واورا شش پسر بودوهم‌عبدالله- عبیدالله عاصم - زید-مجیر - ابوشحمه

و او خلافت‌بشوری افکند میان‌علی المرتضی وعثمان بن عفان‌وعبدالرحمن بن عوف وسعدبن ابی وقاص وطلحه بن عبدالله - وزبیربن العوام

(و درخلافت چند روز سخن گفتند میان علی‌المرتضی وعثمان‌بن عفان) «۱» بآخر برامیرالمومنین عثمان قرار گرفت چه‌امیرالمؤمنین علی المرتضی قبول نفرمود

سنه اربع وعشرین (۲۴)

جلوس امیرالمومنین «۲» ابوعبدالله عثمان بن‌عفان‌بن‌ابی‌العاص‌بن‌امیه‌الاکبر بن‌عبدالشمس‌بن عبد مناف رضی‌الله‌عنه «۳» نهم ربیع‌الاول یا غرّه محرّم یا آخرذی حجه ودر عبدمناف نسب او (٤)با نسب مطهرحضرت نبی ع متصل میشود

درین سال جماعت‌کارداران امیرالمومنین عمررضی‌الله عنه‌برکار بودندوتغییر ایشان نکردند

وزارت دادن‌امیرالمومنین عثمان‌رضی‌الله‌عنه بمروان‌الحکم که‌پسرعم‌اوبود

سنه خمس وعشرین «۲۵»

عزل‌کار داران امیرالمومنین عمررضی الله عنه ونصب اقربای امیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه

نابینا شدن ابوسفیان بن‌حرب - انقباض اهل‌الری فغزاهم ابوموسی‌الاشعری انقباض اهل الاسکندریه فغزاهم عمرو بن‌العاص

سنه ست وعشرین (۲٦)

عمارت کردن مسجد حرام که‌امیرالمومنین عثمان‌رضی‌الله عنه سرایی چند خریده‌اضافۀ آن کرد ومسجد را گشاده گردانید

۱- سطرمیان پرانتز از نسخه‌پ ساقط‌شده

۲ - کلمه امیرالمؤمنین دراین صفحه‌هم‌از نسخه ن‌ساقط شده

۳- نسخه ن‌عنهم

٤- درنسخه ن کلمه‌نسب درهردومورد نسبت نوشته‌شده

قتل قیصر روم بردست عبدالله بن زبیر بن العوام و عبدالله بن ابی سرح[۱] فتح تمامی قلاع کرمان بحکم امیرالمؤمنین عثمان بردست عبدالله بن عامر بن کریز (او بکیر)[۲]

سنه سبع و عشرین «۲۷»

وفات ریحانه سریه حضرت نبی ع بنت زیدبن عمروبن بنی النضیر او[۳] بنی قریظه فتح اندلس وشهرها مغرب مثل افریقیه وغیرها بردست لشکر اسلام که امیرالمؤمنین عثمان رضی‌الله عنه فرستاده بود

شکایت فرستادن معاویه بن ابی سفیان پیش امیرالمومنین عثمان رضی‌الله از ابوذر غفاری و واسطهٔ شکایت آن بود که درزمان پیشتر بیت المال را بیت المال مسلمین میخواندند اوامر کرد که بیت مال‌الله گویندا باذر رضی‌الله عنه گفت که تو بیت‌مال المسلمین رابیت‌مال الله جهت آن نام میکنی که حساب آن باالله تعالی جواب گویی وسید ع وصحابه بیت مال المسلمین خوانده‌اند وترا بایکیك از مسلمانان حساب آن جواب میباید گفت او ازین سخن برنجید وشکایت فرستاد امیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه[۴] جواب نوشت که‌اباذر را ازبیت المال شتری دهندتابمدینه مبارك توجه نماید اوشتر نگرفت وپیاده بمدینه آمد از شام

سنه ثمان و عشرین (۲۸)

جمع کردن امیرالمومنین عثمان رضی‌اللهعنه قرآن راوسوختن مصاحف که پراکنده در دست هرکس بود

گشادن قدس وارم[۵] بر دست معاویه بن ابی سفیان بن حرب ـ وفات ام

۱ـ درنسخه ل‌ون سرج است ۲ـ بکیر اسم شخصی‌است ودر نسخه پ نیست
۳ـ درنسخه‌ن‌واو بنی‌قریطه
٤ـ درین صفحه‌نیز امیرالمومنین ورضی‌الله‌عنه‌ازنسخه‌ن‌ساقط‌شده
۵ـارم ـ اسم‌علم‌کوهی از کوههای حسمی ازدیار جذام مابین‌ایله وتیه‌بنی اسرائیل وآن کوهی است بسیارمرتفع «لغت نامه‌دهخدا که ترجمه‌از معجم البلدان است» وقدس بیت‌المقدس‌است

حزام زوجهٔ عبادة الصامت رضی‌الله عنهما

سنة تسع و عشرین «۲۹»

درین سال فتنهٔ در خراسان واقع شد وامیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه سعیدبن عاص را بفرستاد تا تسکین فتنه کرد

عمارت فرمودن امیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه روضهٔ مطهر منوّرحضرت نبوی ص که فرمود که روضه را باز کردند ودیوار آن بسنك و گچ بر آورده منقش کردند

دادن امیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه عمل خراسان را بعبدالله‌بن‌عامربن بکیر وآمدن اوبخراسان ودر خبرست که حضرت رسالت ع آب دهان مبارك در دهان عبدالله‌بن عامر انداخت ودرحق او فرمود هواشبههم بنا

سنة ثلاثین «۳۰»

در چاه افتادن انگشتری حضرت رسالت ع از دست امیرالمومنین عثمان رضی‌الله‌عنه بیرون کردن امیرالمومنین عثمان رضی‌الله‌عنه ابوذرغفاری رضی‌الله‌عنه‌را از مدینه مبارك که مروان الحکم اورا بربذه که موضعی است بردو فرسخی مدینه برد و بگذارد که آنجا باشد

رفتن امیرالمومنین علی کرم‌الله وجهه و امیرالمومنین حسن وامیرالمومنین حسین راباخود ردیف گردانیده برد که وداع ابوذر غفاری کنندوچون بنزدیك ابوذر رسیدند مروان الحکم ایشانرا از ملاقات اباذر منع کرد امیرالمومنین علی فرمود که لعنت برمادر وپدر تونمیگذاری که اباذر را وداع کنم مروان چوبی پیش ناقه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه داشت او چوبی بر سراشتر مروان زدوابوذر را وداع کرد مروان مراجعت نموده شکایت باامیرالمومنین عثمان رضی‌الله‌عنه کرد امیرالمومنین‌علی کرم‌الله وجهه ازآنجا مراجعت‌فرموده بمسجد آمد امیرالمومنین

عثمان رضی الله عنه باامیرالمومنین علی کرم الله وجهه از شکایت مروان سخنی غضب آمیز گفت مرتضی بغضب از مسجد بیرون فرموده از مدینه بدر رفت برامیرالمومنین عثمان خروج کردند و گرد مسجد امیرالمومنین عثمان گرفتند عثمان بعلی مرتضی رضی‌الله عنهما «۱» برین موجب کتابتی فرمود

اما بعد فقد بلغ السیل الزبی وجاوز الحزام الطبیین و تجاوز الامر بی قدره وطمع فی من لایدفع عن نفسه وانك لم یفخر علیك کفاخر ضعیف ولم یعلبك مثل مغلّب ورایت القوم لایقصرون دون دمی

شعر

فان کنت ما کولافکن انت آکلی والا فادر کنی ولما امزق

مراجعت نمودن مرتضی علی کرم اللهوجهه وتسکین فتنه دادن

وفات حاطب بن ابی بلتعه الخمی (۲) رضی‌الله عنه در مدینه مبارك و او شصت وپنج ساله بود وامیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه بر او نماز کرد واورا حضرت رسالت ع درسنه ست هجری برسالت به مقوقس ملك مصر واسکندریه فرستاد وماریه قبطیه وآنچه مقوقس بردست او فرستاده بود بجای خود آمده وحضرت نبی ع (او را)(۳) دعاءِ غنی فرمود وچون غنی شد زکوة نداد

رسیدن عبدالله بن عامر بنیشابور وازآنجا حاطب (٤) بن النعمان رابمرو شاهجان فرستادواحنف بن قیس رابمروالرود و عبدالله حازمة البلخی (٥) رابسرخس وبعضی گویند احنف بن قیس رابهرات فرستاد و گویند خلید (٦) بن عبدالله الحنفی

۱ـ نسخه‌ن علیه السلام

۲ـ درهرسه نسخه بهمین املا نوشته شده ولی اللخمی صحیح است بجلد اول اسدالغابه رجوع شود

۳ـ کلمه میان پرانتز از نسخه ن و پ ساقط شده

٤ـ نسخه پ حاتم بن

٥ـ نسخه پ عبدالله بن حارمیه

٦ـ نسخه پ خالد بن

و گویند اوس بن ثعلبه اللیثی را بهرات فرستاد وبادان والی هرات بود پیش ازآنکه لشکر بهرات رسد پیش عبدالله عامر رفت وبا اوصلح کرد وعبدالله عامر (رضی الله عنه) «۱» جهت بادان بر این موجب نامه نوشت

سواد نامه عبدالله بن عامر

این نامه ایست ازعبدالله عامر بن بکیر مرباذان را بهرات وبادغیس وفوشنج او رابتقوی وپرهیز گاری فرموده آمد (۲) و بامسلمانان بعدل بودن وباصلاح آوردن زیر دستان خود ازین زمینها وبا اوصلح کرد کوه وهامون هرات راصد وپنجاه بلده که قسمت عدل کنند واین نامه نوشته شد دربیست (۳) رمضان سنه مذکوره وقیل سنه احدی وثلاثین

سنه احدی وثلاثین (۳۱)

وفات دحیة بن خلیفه الکلبی الخزرجی که جبرئیل ع بصورت اوآمدی

وفات ابوعبدالرحمن (٤) عبدالله بن مسعود بن عاقل بن حبیب بن سمخ بن ثاربن مخزوم «۵» بن صاهله «٦» بن کاهل بن الحارث بن سعدبن تمیم بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر الهذلی حلیف بنی زهره برادر عتبه بن مسعود شهد بدراوالحدیبة وهاجرالهجرتین وصلی القبلتین واول کسیکه درمکه قرآن فاش خواند و آوازی خوش داشت اوبود وسرابوجهل درروز بدراو برید وپیش سید ع آورد وبمدینه وفات یافت ودر بقیعش دفن کردند واوشصت وهفت ساله بود وقیل سنه اثنی وثلاثین

---

۱ ـ عبارت میان پرانتز فقط در نسخه ل است

۲ـ نسخه پ اند

۳ـ نسخه پ هشتم

٤ـ نسخه پ بن عبدالله

۵ـ نسخه ن مخزوم

٦ـ نسخه پ ضاهله

سنة اثنتین و ثلاثین «۳۲»

وفات **عبدالرحمن** بن عوف از عشرهٔ مبشره رضی‌الله‌عنه وهو عبدالرحمن بن عوف بن حارث بن مرّه کان اسمه فی الجاهلیة عبدالحارث فسماه رسول‌الله عبدالرحمن ویکنی ابامحمد و اورا شش پسر بود محمد ـ زید ـ ابراهیم ـ حُمَید ـ عثمان ـ مسور

وفات ابوذر غفاری در ربذه رضی‌الله عنه وهو اباذر جندب بن جنادة بن سفیان بن عینیة بن ربیعة بن الحزام بن غفار بن ملیك بن ضمرة بن بکر بن عبد مناة بن کنانة بن خذیمة الغفاری واو پنجم کس بود که باسلام درآمده بود و بر او ابن مسعود نماز کرد وآن چنان بود که او وصیت کرد که چون مرا وفات رسد تجهیز کرده او را بر سرراه آورند و کسیکه در گذار آید گویند که این اباذر صاحب رسول‌الله است همچنان کردند وکاروانی بدانجا رسید عبدالله بن مسعود در آن کاروان بود بر او نماز کرد واو را دفن کردند و گفت صدق رسول‌الله که فرموده بود که اباذر تنها رود و تنها معاش کند وتنها میرد واو را تنها حشر کنند وبعضی گفته‌اند که وفات عبدالله بن مسعود مذکور درین سال بوده

وفات امیرالمومنین **عباس** بن عبدالمطلب رضی‌الله عنـه مدفونـا ببقیع وقیل سنه اربع وثلاثین وامیرالمومنین عثمان بر و نماز کرد«۱»

وفات **ابودردا** عویم بن زیدبن قیس بن عایشه بن امیه و گویند عویم بن ثعلبة بن زیدبن قیس بن عـایشة بن امیة بن مالك بن عامر بن غدی بن کعب از بنی حارث الخزرجی انصاری بشام او بدمشق

وفات ابوسفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبدالشمس القرشی که در حنین هردو چشم او کورشده بود و مولد او بده سال پیش ازعام فیل بود واز مولفه قلوب قریش یکی اوست ودیگری حویطب بن عبدالعزی وهناد بن الاسود والحـارث بن هشام وحکیم

۱ـ نسخه پ وعثمان بن غفـاری بر و نماز کرد

بن حزام وصفوان بن امیه وقیس بن عدی وازفزاره عیینه بن حصن وازتیم اقرع بن حابس واز بنی النضیر مالك بن غوف وازبنی مالك عبدالرحمن بن یربوع وازبنی سلیم عباس بن مرداس وازثقیف غلاء بن الحضرمی

وفات **سلمان** بن ربیعه - وفات کعب الاحبار وهوابواسحاق کعب بن ماتع من حمیر من آل ذی رعین قدم المدینه ثم خرج الی الشام فسکن حمص ومات بهاواوپیشتر بردین یهود بود مسلمان شد اماسید ع راندید

وفات غبدالله بن عمروبن عاص که پیشتر ازپدرخود مسلمان شده بود

سنه ثلاث و ثلاثین الهجری (۳۳)

ولادت امام **زین العابدین** علی بن امیرالمؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم در ثامن شعبان و قیل سنه ست و اربعین (۱)

درین سال فتنهٔ در کوفه واقع شد و جمعی که تهییج فتنه کرده بودند (امیرالمؤمنین) (۲) عثمان (رضی الله عنه) ایشانرا از کوفه اخراج فرمود و هم مالك ابن اشترالنخعی - ثابت بن قیس النخعی - کهل بن زیادالنخعی - صعصعة بن صوجان العدوی - عروةالجعد عمروبن جموع الخزاعی و ایشانرا بشام فرستاد.

وفات **مقداد** بن اسود که از شیعهٔ مرتضی علی کرم الله وجهه بود و در روز بدر فارس مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و مقداد مذکور پسر عمروبن ثعلبه از یمن بود و او را اسودبن عبد یغوث بن عبد مناف بن زهره که با پدرش هم سوگند بود بپرورد وبدو منسوب شد ودرجرف (۳) وفات کرد مردم اورا بر گردن بمدینه

۱- ولادت امام علی بن الحسین ع دوروایت است یکی روایت ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی سنه ۳۸ هجری ودیگری نیمه جمادی الاولی سنه ۳٦ که مرحوم حاج شیخ عباس قمی ازشیخ مفید نقل کرده و روایت متن رادرجائی ندیدم

۲- کلماتی که میان پرانتز است از نسخه ن ساقط است

۳- الجرف بالضم ثم السکون موضع علی ثلثة امیال من المدینة نحوالشام «مراصدالاطلاع»

آوردند و ببقیع دفن کردند و او هفتاد ساله بود .

وفات **ابوعبدالله** حذیفةالیمانی و هو حذیفه بن حنبل بن حابر العنسی و حنبل را لقب یمان بود وفاته بمداین وقیل بعد زمقتل (امیرالمؤمنین) (۲) عثمان (رضی‌الله عنه) (۲) بچهل روز بکوفه .

سنه اربع و ثلاثین (۳۴)

امارت **ابوموسی الاشعری** بکوفه بحکم (امیرالمؤمنین) (۲) عثمان (رضی‌الله عنه) «۲» گشاده شدن فتنه‌ها بر (امیرالمؤمنین) «۱» عثمان رضی‌الله عنه (۱) و غوغاء عام که واقع شد و صحابه رضوان الله علیهم در میان آمدند و تسکین فتنه نمودند .

وفات **مسطح** بن اثاثه بن عباد بن المطلب بن عبد مناف بن قصی هو ابن خاله ابی بکر الصدیق رضی‌الله عنه «۲» شهد بدراً ثم خاض فی الافك علی عایشه رضی‌الله عنهما فجلده رسول‌الله فیمن جلدهم فی ذلك وکان ابوبکر ینفق علیه فتانی انلا ینفق علیه فنزلت و لا یاتل اولوا الفضل منکم والسعةالایه و یقال مسطح لقب و اسمه عوف بن اثاثه و قیل شهد مسطح صفین و هو ابن ست و خمسین سنه .

وفات ابوعبدالرحمن یزید بن ثعلبه الخزرجی بمدینه مبارك .

وفات عباده بن الصامت الخزرجی رضی‌الله عنه «۱» در رمله بشام وهوابوالولید عباده بن الصامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبه بن غیم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف و او از نقباء دوازده گانه لیلةالعقبه بود و اول کسیکه طهارت کرد در اسلام او بود و قیل سنه خمس عشر و قیل سنه ست عشر و قیل سنه تسع عشر .

وفات عثمان بن عبدالمطلب عم رسول‌الله «ع» ورضی‌الله عنه «۱» بمدینه مبارك

۱ـ دوسه کلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

و او هشتاد و نه ساله بود .

وفات ابوطلحه زیدبن سهل‌بن اسودبن حزام‌الانصاری در مدینه که در روز حنین بیست کافر را بقتل آورد و در مصاف گفتی

شعر

انا ابو طلحة زید و کل‌یوم‌فی‌سلاحی کید

و قال‌النبی «ع» لصوت ابی‌طلحه فی‌الجیش خیر من الف رجل

سنه خمس و ثلاثین (۳۵)

وفات حکم‌بن ابی‌العاص‌بن امیة‌بن عبدالشمس‌بن‌عبد مناف عم‌عثمان‌بن عفان پدر مروان اورا حضرت رسالت (ع) از مدینه بیرون کرده بود و او بطایف رفته‌بود و مروان بااو بود وبعضی گفته‌اند که در طایف متولد شد واصح آنست که بااوبود و در طایف بودند تازمان خلافت عثمان‌بن عفان بمدینه آمدند و در ذیقعده سنهٔ مذکوره وفات اوست .

شهادت امیرالمؤمنین عثمان رضی‌الله عنه و هو ابا عمرو او اباعبدالله عثمان بن ابی‌العاص‌بن امیه‌بن عبدالشمس‌بن عبد مناف‌بن قصی‌بن کلاب و اورا ده پسر بود .

والتفصیل هذا

عبدالله‌الاکبر ـ عبدالله‌الاصغر ـ خالد ـ ابان ـ عمرو ـ سعید ـ مغیره ـ عبدالملك ـ ولید ـ عمر واورا سه دختر نیز بود هن (۱) ام ابانه ـ ام عمرو ـ ام ـ سعید و یلقب بذی‌النورین لانه جمع بین ابنتی‌النبی (ع) (۲) رقیه و ام‌کلثوم و در بیست و هشتم ذی‌حجة‌الحرام‌عوام بر و غلو کردند و کنانه تحوبی او را زخم زد

۱ـ نسخه ل و ن وهم

۲ـ نسخه پ افزوده و همار قیه

و او مصحف پیش داشت خون او بر فسیکفیکهم‌الله یاصبغةالله ریخت عمر او هشتاد و یکسال و قیل هشتاد و دوسال بود مدت خلافت او ده سال و یازده ماه و هژده روز بود مدفوناً بمدینه ببقیع .

جلوس امیر المؤمنین ابوالحسن علی‌بن ابی‌طالب‌بن عبدالمطلب کرّم‌الله‌وجهه و نسب او در عبدالمطلب بحضرت سید (ع) متصل میشود بخلافت

بیت

لحمك لحمی نبیش گفت و در تصدیق آن
قل تعالوا اتل از حق منزل اندر شأن اوست

و اورا حضرت رسالت (ع) بابوتراب کنیت فرمود واورا چند لقب دیگر بود وکنیة امیرالمؤمنین اسدالله ابوالحسن ـ مرتضی ـ ولی ـ وصی ـ حیدر ـ وزیر

عزل معاویه از شام بحکم امیرالمومنین علی علیه‌السلام(۱)

تعیین فرمودن مرتضی علی کرّم‌الله وجهه عبدالله‌بن امیرالمؤمنین عباس رضی‌الله عنه بامارت شام .

قتل ملك‌الروم در گرمابه بردست مردم روم

دادن امیرالمؤمنین علی کرّم‌الله وجهه وزارت بعبدالله‌بن ابورافع

بیعت کردن طلحه و زبیر از عشره مبشره با امیرالمؤمنین علی‌المرتضی رضی‌الله عنهم(۲) وفات ابوعبدالله سلمان فارسی رضی‌الله عنه اصل او از فارس‌است و بعضی گفته‌اند ازاصفهان است وسید (ع) بعد از آنکه باسلام آمده بود اوراخرید و آزاد فرمود و در روز حفر خندق که سلمان تعلیم خندق میکرد انصار گفتند که السلمان منا و مهاجر گفتند که السلمان منا از حضرت نبی (ع) در حق او وارد شد

۱ـ دوکلمه میان پرانتز فقط در نسخه ن است

۲ـ در نسخه ن علیه‌السلام

که السلمان منا اهل‌البیت و او سیصد وپنجاه سال عمر یافت و قیل دویست وپنجاه و الاول اصح و او کسی را که عیسی «ع» دیده بود « وپسندیده » (۱) و برجای‌خود نصب کرده ، دریافته و ازو تعلیم گرفته و بعضی از حواریان و اصحاب عیسی را دریافته و گفته‌اند که قایم مقام عیسی را «ع» دریافته .

رفتن طلحه و زبیر و باام‌المؤمنین عایشه صدیقه رضی‌الله عنهم بر خلاف علی مرتضی کرم‌الله وجهه بیعت کردن رفتن ام‌المؤمنین عایشهٔ صدیقه و طلحه و زبیربن عوام ببصره و گرفتن بصره .

حرب مرتضی علی کرّم‌الله وجهه باام‌المؤمنین عایشه صدیقه وطلحه و زبیر رضی‌الله عنهم‌المعروف بحرب جمل و مقهور شدن لشکر عایشه صدیقه و شهادت طلحه و زبیر از عشره مبشره و محمدبن طلحه مذکور رضی‌الله عنهم

و تا هودج ام‌المومنین عایشه رضی‌الله عنها قایم بود حرب و قتال قایم بود مرتضی علی کرّم‌الله وجهه فرمود که شتری که هودج عایشه صدیقه بر آن بود پی کردند و هودج بیفتاد لشکر بصره فرار نمودند مرتضی علی کرم‌الله وجهه محمد ابن‌ابی‌بکر را رضی‌الله‌عنه (۲) فرستاد تاهودج‌رابار کندچون دست‌برهودج‌نهادپرسید که تو کیستی که‌دست‌برهودج‌حرم‌رسول‌خدامیکنی گفت‌برادرتو محمدابابکراست.

گرفتن امیرالمومنین علی کرم‌الله وجهه شهر بصره را

فرستادن‌امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه عایشه‌صدیقه رضی‌الله عنهارا بمدینه(۳) وچهل‌زن از زنان بزرگان بصره‌را بااو بفرستاد و خود یک‌منزل بود بوقت مراجعت ام‌المومنین عایشه رضی‌الله عنها فرمود که ای‌مسلمانان بدانید که میان من و مرتضی علی هیچ نبوده جز آنک زنان را باکسان شوهر باشد«۳»

وفات صفوان بن امیه « از جملهٔ مؤلفه قلوب قریش » «۳»

۱ـ عبارت میان پرانتز فقط درنسخه ل است

۲ـ دوکلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط شده

۳ـ کلمات میان پرانتز از نسخه پ ساقط است

سنه ست و ثلاثین (۳۶)

حرب صفین که میان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ومعاویة بن ابی سفیان واقع شد و چهل حرب میان مرتضی علی کرّم الله وجهه و معاویه رفت در مدت صد و ده روز هفتاد هزار مرد از اهل شام و چهل و پنج هزار و گویند بیست و پنجهزار از اهل عراق بقتل آمدند

و ابتدای این حرب در ذی حجه بود نقل است که ابو هریره رضی الله عنه درین حرب بوقت نماز باامیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بود ودر نان خوردن بامعاویه و در زمان حرب بر تلّی (۱) میرفت گفتند چرا چنین میکنی گفت : الصّلوة خلف علی اتم و حلم المعاویه و سم (۲) و التفرج علی التل اسلم

شهادت (۳) حازم بن ابی حازم برادر قیس الاخمسی البجلی بصفین که با مرتضی علی کرم الله وجهه بود

شهادت ابوالیقظان عمار بن یاسر در حرب صفین

۱ـ در نسخهٔ ل و ن باطاء نوشته شده و نسخه پ با (ت) واصح است زیرا تل بمعنی پشته و تپه مرتفع است و طل بمعنی آثار ورسوم عمارات خراب شده

۲ـ در نسخهٔ ل و ن چنین است و معنی مناسبی ندارد ودرنسخه پ حلیم المعاویه دسم میباشد که اگر حلیم عربی بمعنای هلیم فارسی استعمال شده بود چون دسم بمعنی چرب است معنی مناسب بود ولی حلیم بآن معنی در عربی استعمال نشده در چند کتاب رجال ولغت‌نامه دهخدا که ترجمه ابوهریره درج است این حکایت نقل نشده ولی اتفاقاً دیده شد که در حبیب السیر جلد دوم چاپ خیام صفحه ۱۲۳ باین صورت نقل شده

« الصلوة خلف علی اتم وسماة معاویه اوسم و ترك القتال اسلم » و چون سماة بمعنی نشان ودلیل و بینه‌است و وسم نیز بمعنی داغ و نشان باز هم معنای مناسبی ندارد علی هذا تصور میرود که شاید صحیح عبارت چنین باشد « وسماط معویه ادسم » که سماط بمعنی سفره است وادسم افعل التفضیل دسم که بمعنی چرب است وطاء در استکتاب یاچاپ تبدیل به (ة) ودتبدیل به وشده است

۳ـ نسخه پ قتل

وفات ابوقتاده حارث بن ربعی (١) بن رافع الانصاری السلمی

وفات جهجاه الغفاری وله صحبة ـ شهادت ابناء حذیفة بن الیمان صفوان و سعید مع علی بصفین بوصیّة ابیهما رضی الله عنهم

سنه سبع و ثلاثین (٣٧)

قتل محمد بن ابی بکر الصدق (رضی الله عنهما) (٢) بر دست لشکر عمرو عاص که اورا درشکم شتر مرده نهاده سوختند وکان ربیباً (٣) للمرتضی کرم الله وجهه من اسما بنت عمیس منها ابن اسمه یحیی

وفات مالك بن اشتر در راه مصر در وقتی که بفرمان مرتضی علی کرّم الله وجهه بحکومت مصر میرفت در قریه قرزم (٤)

فرستادن مرتضی علی کرم الله وجهه (٥) زیاد بن سمیه را که بعضی گویند برادر معاویه بود از کنیزك و درنسب او اقوال است و بعد ازین شرح آن بیاید بحکومت فارس

فرستادن معاویه عمرو عاص را بحکومت مصر

وفات سهل بن حنیف الانصاری و هو بدری و شهد مع علی حروبه و مرتضی علی کرم الله وجهه برو نماز کرد بشش تکبیر و قیل سنه ثمان و ثلثین بکوفه واو از بنی عمرو عوف بود

وفات صهیب بن سنان ـ وفات صفوان بن بیضا وهو بدری شهد الحروب

---

١ ـ نسخه ن ربیعی

٢ ـ دوکلمه میان پرانتز از نسخه ن ساقط است

٣ ـ ربیب ـ پسرزن

٤ ـ چنین است در هرسه نسخه مجمل

٥ ـ نسخه ب امیر لمؤمنین علی

سنه ثمان و ثلاثين (٣٨)

اغرا کردن عمرو عاص معاویة بن ابی‌سفیان را که طلب خون امیرالمؤمنین عثمان کند از مرتضی علی کرم الله وجهه

واقعه حکمین که دو کس مقرر کردند از جانب امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه ابوموسی اشعری و از جانب معاویه عمرو عاص که درین قضیّه نظر بر صلاح امت سخن گویند یا میان ایشان بصلاح آورند یا هر نوع دیگر که مقرر کنند بر آن قرار دهند عمرو عاص مکر کرده گفت که صلاح مسلمانان در آنست که هر دو را عزل کنیم و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند نصب شود بعد از آنکه در خلوت همچنین مقرر کردند بر ملا عمروعاص با ابوموسی گفت که در باب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که ترا حکم کرد چگوئی ابوموسی گفت من مرتضی علی را عزل کردم از خلافت عمروعاص گفت من معاویه را نصب کردم بخلافت و این واقعه در ارض بلقا از حدود دمشق بود

سنه تسع و ثلاثين (٣٩)

شروع معاویه در عراق گویند معاویه خواست که بداند که وفات او پیشتر خواهد بود یا وفات مرتضی‌علی کرم‌الله وجهه کسی را فرستاد که خبر مرگ معاویه بدروغ پیش امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه برد مرتضی علی‌فرمود که او نمرده گفت من آنجا بودم که او را دفن کردند فرمود کیف تموت معاویه ولم تخضب هذه عن هذه و اشارت بسر و محاسن‌مبارك فرمود معاویه‌را معلوم‌شد که‌امیرالمؤمنین علی در حال حیات او شهید خواهد شد و دل بر آن نهاد

وفات خباب بن الارت و او از حاضران بدر است و جمیع غزوات دریافته و در حرب صفین با مرتضی علی کرم الله وجهه بود عمره ثلاثاً وستین سنه

وفات میمونه زوجة‌النبی صلی‌الله علیه وسلم

سنه اربعین (۴۰)

ضربت زدن عبدالرحمن ملجم مرادی بشمشیر زهر آلود بسر فرق مبارك اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه شب نوزدهم رمضان در کوفه بمسجد جامع و وفات آن حضرت در شب بیست ویکم اوبیست و سیم رمضان ختم‌الله عزوجل به الخلافه کما ختم النبوّة بمحمد صلی‌الله علیه وسلم باب العلم و معدن‌الفضل و منبع الجود والسخایعسوب الدین مبید [۱]، المشرکین قامع‌الکفره و الضلاله کرم الله وجهه و واسطه آن بود که جمعی از اهل نهروان که از جمله خوارج بودند اتفاق کردند و سه کس فرستادند که امیرالمؤمنین علی مرتضی و معاویه و عمروعاص را بقتل آورند (۲) عبدالرحمن بن ملجم مرادی مرتضی علی کرم‌الله وجهه را و حجاج بن برك بن عبدالله التمیمی الصزیمی معاویه را وعمروبن بکرالتمیمی السعدی عمرو بن‌العاص را عبدالرحمن مرتضی علی را قتل کردوبرك بن عبدالله ضربتی که بر معاویه زد کارگر نیفتاد او را گرفتند و از و معلوم کردند که مرتضی علی کرم الله وجهه را قتل کرده‌اند و شخصی که جهت قتل عمروعاص رفته بود بگریخت و حجاج برك مذکور را قتل کردندو مرتضی علی کرم‌اللهوجهه را بیست پسر و هفده دختربود امّا پسران حسن ـ حسین ـ محسن ـ محمدحنفیه ـ عباس ـ ابوبکر ـ عمر ـ محمدالاوسط ـ محمدالاصغر ـ عثمان‌الاکبر ـ عمرالاصغر جعفرالاکبر ـ صالح ـ عبدالله ـ عبیدالله ـ عثمان‌الاصغر ، عباس‌الاصغر ، جعفرالاصغر عون ، یحیی

دختران ، زینب الکبری ، زینب الصغری ، رقیه ، ام‌کلثوم‌الکبری، ام‌الحسن رمله ، حمامه ، نفیسه ، رقیة الصغری ، ام هانی ام‌کلثوم‌الصغری ، ام الکرام ، اهامه ام سلمه ، میمونه ، خدیجه فاطمه

۱ــ مبید بضم اول هلاك گرداننده «فرهنك آنندراج»
۲ــ نسخه ن آوردند

مدت خلافت او چهار سال ونه ماه بود و عمر او شصت و چهار سال

حليهٔ آن حضرت كرم‌الله وجهه آدم شديد الادمة ، عظيم العينين ، اقرب من القصر الى الطول ، ابطن ، كثير الشعر ، عريض اللحيه ، اصلع ، ابيض الراس واللحيه لم يصفه احد بالخضاب الاّ نادراً

جلوس امير المؤمنين حسن بن على المرتضى كرم‌الله وجهه و رضى‌الله عنه بخلافت رفتن امير المؤمنين حسن رضى الله عنه در شوّال بحرب معاويه و در مد اين در ساباطى شخصى امير المؤمنين حسن را رضى‌الله عنه كارد زد يا مر معاويه اماكار گر نيامد در ذى حجه همين سال ومراجعت امير المؤمنين حسن از حرب

ولادت امام ابو الحسين على بن امام عبدالله بن امير المؤمنين عباس رضى‌الله عنهم كه در شب وفات مرتضى على كرم‌الله وجهه مولود اوست و اسم و كنيه مرتضى برو اطلاق كردند و عبدالملك بن مروان تغيير كنيت او كرده او را ابا محمد كنيت كرده

وفات معدى كرب اشعث بن قيس الكندى كه در اسلام حضرت نبى (ع) او را نام محمد فرمود والكند موضع من اليمن وفدواسلم ثم ارتد ثم اسلم وفات او بعد از قتل امير المؤمنين على المرتضى كرم‌الله وجهه بچهل روز بود امير المؤمنين حسن رضى‌الله عنه برو نماز كرد و پسر او عبدالرحمن محمد بن اشعث بر حجّاج يوسف خروج كرد وشرح آن بمحل خود خواهد آمد

وفات حسان بن ثابت شاعر مداح النبى صلى‌الله عليه وسلم واو را صدو بيست سال عمر بود در اسلام شصت سال و در جاهليت شصت و قيل سنه اربع و خمسين و قيل سنه خمسين وهوحسان بن ثابت بن منذر بن حزام بن عمرو بن زيد مناة بن عدى بن مالك بن النجار الانصارى واز جمله انصار سه تن بودند حسان بن ثابت مذكور كعب بن مالك ، عبدالله بن الرواحه كه هجو مشركان ميگفتند و حسان و پدر او

ثابت و جداو منذر و جد پدر او حزام هریك صدو بیست سال عمر یافتند نی کم و نی زیاده و این معنی از جمله غرایب است

وفات **ابورافع** غلام حضرت سید(ع) واوازصحابه‌است و پیش‌ازاسلام‌قبطی‌بود

بخلافت نشستن ابوعبدالرحمن معاویة بن ابی سفیان صخربن حرب بن‌امیة الاکبر بن عبدالشمس بن عبد مناف درربیع الاول و در عبد مناف بنسب حضرت رسالت (ع) متصل میشود واومردی حازم ومدبّر بود

وفات حارث بن حزمة الانصاری رضی‌الله عنه‌شهد بدراً واحداً و غیر هماواو اول خلفاء بنی امیّه است و بنی امیّه برین موجب‌اند

«قطعه»

بودند از سـران امیـّه چارده	بگرفته ملك عرصهٔ آفاق‌سربسر
اول معـاویه پسـر هند بی وفـا	وز بعد او یزید جفـا کار بدسیر
آنگه معاویه بدو مروان زبعداو	عبدالملك‌ولیدوسلیمان وپس‌عمر
وانگه‌یزید وبازهشام است‌وپس ولید	بعد از یزید بود براهیم بر اثـر
مروان‌بن محمد آنکش لقب حمار	بودآخرین ونیست‌جزین‌چارده‌دگر

وفات خوات‌بن جبیر«١» الانصاری رضی‌الله عنه بالمدینة و هو صاحب ذات‌النحیین«٢» فی‌الجاهلیة وکان قدخرج مع النبی الی‌بدر فرجع لغدرفضرب له‌رسول‌الله

١ـ نسخه ن خبیر

٢ـ ذات‌النحیین لقب زنیست ازتیم‌الله بن‌ثعلبه وی درجاهلیت روغن فروختی روزی خوات‌بن جبیر انصاری بروغن خریدن نزد وی شد و اورا تنها یافت و در وی طمع کرد پس دهانه خیکی از روغن بگشود تابیازماید وبدست زن داد و سپس درخیك دیگر بگشاد و همچنان بدست زن سپرد و چون هردو دست زن بند و مشغول شد خوات بقضاء حاجت‌خویش‌پرداخت و بگریخت وسپس خوات‌مسلمانی بپذیرفت و درك غزوهٔ بدر کرد .... و نحی بمعنی خیك روغن باشد و اشغل من ذات‌النحیین مثل است نقل از لغت نامه دهخدا ص ١٥ و در نسخه ل و ن‌النحنین نوشته است .

بسهمه‌وهو ابن اربع و تسعین سنه وهو خوات بن جبیربن (۱) نعمان بن امیه بن امرأء القیس برك (بن) ثعلبة بن عمروبن عوف بن مالك بن الاوس رضی الله عنه كان احد فرسان رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم

سنه احدی و اربعین ۴۱

وفات عمروبن عاص در غره شوال وقیل سنه ثلاث واربعین وهو ابو عبدالله عمروبن العاص بن وایل بن هشام بن سعیدبن سهم بن عمروبن هصیص بن كعب بن لوی القرشی السهمی واو نود وسه ساله بود وحكومت او در مصر ده سال و چهار ماه بود .

باز گذاشتن امیرالمؤمنین حسن و امیرالمؤمنین حسین رضی‌الله‌عنهما خلافت بمعاویه كه بكوفه رفتند وبا او بیعت كردند درربیع الاول و گویند كه امیرالمؤمنین حسین رضی‌الله عنه بیعت نكرد .

وزیر معاویه ویزید سرخور(۲) بن منصور الرومی بوده .

وفات لبیدبن ربیعة بن مالك بن جعفربن كلاب بن ربیعة بن عامر العامری الشاعروكان من فحول الشعراء الجاهلیة شریفاً فی الاسلام والجاهلیة

وكان عاش مائة وسبعاً وخمسین سنه

وفات رفاعة الازرقی الانصاری المعروف بابن‌عفرا رضی الله عنه عقبی بدری

سنه اثنتین و اربعین ۴۲

جمع شدن لشكر امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه بعد از آنكه خلافت باز گذاشت پیش قیس بن سعدبن عباده رضی‌الله عنه

وفات ابو برده هانی بن نیار البلوی حلیف الانصار وهو عقبی بدری احدی

---

۱ كلمهٔ (بن) از نسخه‌ن ساقط شده

۲- روضة‌الصفا سرجون نوشته

وبا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود درجمیع حروب ؛

وفات حبیب بن مسلم الفهری بارمنیه وکان امیرا علیها لمعاویه وکان قدشهدمعه حروبه کلها

وفات رکانه بن عبدبن یزیدبن هاشم بن مطلب وهو الذی صارع النبی (ع)

قتل حارث بن مرة العبدی که درغرا (١) در زمین قیقان بود (٢) با مرتضی علی کرم الله وجهه و گویند که درین سال بقتل آمدوشهید شد واومردی زاهد عابدبود

وفات ابو مسعود عتبة بن عمرو بن ثعلبه ساکن کوفه من البدریین

وفات ابووهب صفوان بن امیه بن خلف الجمحی واصحبة

وفات ابوهند وابل بن حجر الکندی الحضرمی واوملك حضرموت بود (٣)

سنه ثلاث واربعین ۴۳

بیعت کردن قیس بن سعد بن عباده برمعاویه

وفات قنبر مولاء امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه بنیشابور ودفن فی جوار مسجد هانی وهانی از احفاد قنبر است و قنبر را مرتضی علی کرم الله وجهه آزاد کرده و آزاد نامه بدین صورت نوشته

صورت آزاد نامه قنبر

یا قنبر بالامس کنت لی — فالیوم صرت مثلی

فوهبتك لمن و هبك بی — کتبه ابن ابی طالب علی

و فات محمدبن مسلمة بن خالد العدوی الانصاری بالمدینه فی صفر وعمراو

١ـ الغرا تانیث الاغر موضع فی دیاربنی اسد بنجد (مراصد)

٢ قیقان بالکسر ثم السکون تل القیقان بظاهر حلب معروف ... وقیقان حصن بالیمن (مراصد)

٣ـ بالفتح ثم السکون وفتح الراء والمیم اسمان مرکبان ناحیة واسعة فی شرقی عدن بقرب البحر وحولها رمال کثیره تعرف بالاحقاف وقیل هومخلاف بالیمن مراصد

هفتاد وهفت سال بود ومروان الحکم برو نماز کرد(۱) ومروان بن الحکم بحکم معاویه درین وقت والی مدینه بود .

وفات عبدالله بن السلام بن الحارث من بنی اسرائیل بالمدینه ثم الانصاری یکنی ابایوسف وهو من ولدیوسف بن یعقوب ع وکان حلیفاً للانصار وکان اسمه فی الجاهلیة الحصین فلما اسلم سماه رسول الله صلی‌الله علیه عبدالله وهو احدالاحبار

سنه اربع و اربعین ۴۴

وفات عتبة بن ابوسفیان بن الحرب برادر معاویه که بعد از(۲) وفات عمر وبن العاص بحکم معاویه والی مصر شد وبعد از یکسال ونیم آنجا وفات کردوهم آنجا مدفون شد

قتل رفاعه بن عدی بن عبدمناة العدوی و او از بصره بود وبصحبت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه رسیده بود

وفات ام المؤمنین امحبیبه بنت ابوسفیان بن حرب زوجة النبی ع و از مهاجران حبشه بود واو را در حبشه ملك نجاشی در غیبت سید ع باآن حضرت عقد کرده بمدینه فرستاد

سنه خمس و اربعین ۴۵

وفات زیدبن ثابت بن ضحاك بن خلیفة الکلابی الانصاری وهو کاتب الوحی ومن اصحاب الشجره رضی‌الله‌عنه وقیل سنه خمس وخمسین .

وفات ام المؤمنین حفصه بنت عمربن (۳) الخطاب رضی‌الله عنهما زوجة

---

۱ نسخه‌پ وصلی علیه مروان بن الحکم

۲ کلمه بعداز نسخه ن ساقط شده

۳ کلمه عمر بن از نسخه ن ساقطشده

النبی علیه‌السلام که حضرت سید ع خواست که او را طلاق کند جبرئیل ع آمد و گفت که حفصه صوامة قوامة وانها زوجتك فی الجنه وقیل سنه احدی و اربعین

وفات عاصم بن عدی الانصاری البلوی وکان عمره مائة وعشرین سنه

سنه ست واربعین ۴۶

وفات عبادة بن الصامت وهو عقبی بدری شجری احدی فی رمله و در وفات او اختلاف بسیارست و در چند جای نوشته

وفات عبدالرحمن‌بن خالدبن الولید که او از بلاد روم بحمص می آمد در راه ابن‌آثال(۱) النصرانی اورا بامر معاویه زهرداد

وفات صالح بن کیسان وهو مولی بنی غفار وقیل مولی بنی‌عامر

سنه سبع واربعین ۴۷

وفات محمدبن مسلمه الاوسی الانصاری بمدینه

وفات ابواسید الساعدی و هو بدری وقیل سنه خمسین و قیل سنه ثلاثین والاول اصح .

سنة ثمان و اربعین ۴۸

فرستادن معاویه مغیره بن شعبه را بطلب زیادبن سمیه بفارس و آوردن زیاد مذکور که گویند که او برادر معاویه‌بود از کنیزك وبصره وعمان وبحرین بدوداد

بازگشادن معاویة بن ابی سفیان منبر که جهت حضرت‌سید ع ساخته‌بودند و برآن چوبها افزون کرده بزرگتر ساخت .

---

۱ نسخه ب ابن اثاك

سنه تسع واربعین ۴۹

وفات امیرالمؤمنین حسن رضی‌الله‌عنه در روز دوشنبه رابع صفر بزهر مدفونا ببقیع (۱) و مدت خلافت او شش‌ماه وسه روز بود و گویند که معاویة بن ابی‌سفیان اسما بنت جعده بن معدی کرب اشعث بن قیس الکندی را که جرم امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه بود صد هزار درم قبول کرد تا امیر المؤمنین حسن رازهر داد واز جمله چند کس که با سید ع شبیه بودند یکی امیرالمومنین حسن بود کما قال ع اشبه خلقه خلقی وخلقه‌خلقی وجعفر بن ابی‌طالب وقثم‌بن العباس الشهیدالمدفون بسمرقند و ابوسفیان بن الحارث‌بن عبدالمطلب ومسلم بن معاویة‌بن ابی لهب وکاس بن ربیعه بن عدی بود

سنه خمسین ۵۰

دادن امارت کوفه نیز بحکم معاویة بن ابی سفیان بزیادبن سمیه که بعضی گویند برادرمعاویه بود ازپدر که اورا زیادبن‌ابی سفیان‌نیز گویند ویقال‌زیاد بن امیه وزیادبن ابیه وزیاد بن امه وزیادبن سمیه وهی جاریه للحارث بن کلده و اختلف فی‌وقت مولده فقیل‌ولد عام الهجرت وقیل‌عام الفتح‌وقیل قبل‌الهجرة و قیل یوم البدر ولیست له صحبة ولاروایة ویکنی ابوالمغیرة‌وکان یقال‌له قبل الاستلحاق زیاد بن عبیدالثقفی اشتری اباه عبیدا بالف درهم فاعتقه

وفات الحکم‌بن عمروالغفاری بمروولە صحبة

وفات مغیره بن شعبه وهو ابو عبدالله مغیره بن شعبه بن ابو عامر بن‌مسعود بن معتب بن مالك‌بن کعب بن عمر وبن سعد بن عوف‌بن قیس بن منیة‌الثقفی‌بکوفه که دربیعة الرضوان مسلمان شده بود

---

۱ روایت دیگر در وفات امام حسن مجتبی ۲۸ صفر سال پنجاهم هجری‌است

و او مدتی حکومت بصره و کوفه کرد و هفتاد ساله بود وکان الطاعون قدوقع بالکوفه فهرب المغیره منه وکان والیاً علیها وکان المغیره یلعن علیاً علی المنبر فی خطبة اعور ذهبت عینه یوم یرموك(۱) فلما مات المغیرة استعمل معاویة زیاداً علی الکوفه

وفات صفیه بنت حیی بن اخطب من سبط هارون بن عمران من بنی اسرائیل زوجة النبی علیه السلام .

وفات امامه بنت ابی العاص بن الربیع که اززینب بنت سید علیه السلام داشت

سنه احدی وخمسین ۵۱

وفات ابوالاعور سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن قرط بن رباح بن عبدالله بن رواح بن عدی بن کعب بن لوی و عمر بن الخطاب ابن عم ابیه وکان عمرو و الخطاب ولدی نفیل و او هفتاد واند ساله بود .

وفات ابوبکرة الثقفی بالبصرة .

وفات حجر بن عدی الکندی قتله معاویه او زیاد بن سمیه علی اختلاف القولین .

وفات عمران بن حصین کان (۲) من فضلاء الصحابه .

وفات میمونه بنت الحارث زوجة النبی علیه السلام و قیل سنه ست وستین بسرف و زفاف نیز در سرف واقع شده بود .

سنه اثنتین و خمسین ۵۲

فرستادن معاویة بن ابی سفیان یزید پسر خود را بحرب روم .

شهادت ابوایوب خالد الانصاری در حرب روم که بایزید بن معاویه رفته بود مدفوناً بمیان باروی قسطنطنیه وهو ابو ایوب خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبة بن

۱ـ اینعبارت را از کامل ابن اثیر نقل کرده ودر کامل چنین است وکان (المغیره) طوالا اعور ذهبت عینه یوم یرموك ، ویرموك محلی است که در سنه ۱۳ در آنجا جنگی واقع شده است

۲ـ کلمه کان از نسخه لون ساقط است

عبد عوف بن غنم بن مالك بن النجار البدری الخزرجی الذی حین هاجر رسول‌الله کان نزیله .

وفات ابوموسی الاشعری وهو عبدالله بن قیس بن سلیم بن حصار الیمانی الا شعری و او شصت واند سال عمر یافت و بدیهی (۱) که نزدیك کوفه بودنماند

قتل عبدالعزیزبن‌زرارة الکلابی در قسطنطنیه که بایزید بن معاویه رفته‌بود

وفات ابونجید عمران بن حصین بن عبید بن عبدبهیم‌بن سالم بن عاضره بن سلول بن حبشه بن سلول بن کعب بن عمرو الخزاعی الکعبی و او از فضلاء صحابه است .

وفات کعب بن عجره رضی الله عنه .

سنه ثلاث و خمسین ۵۳

وفات زیاد بن سمیه دربصره و از جمله دهات بود و دهات‌عرب این‌جماعتند و هم معاویة بن‌ابی سفیان ـ عمروبن‌العاص ـ مغیرةبن‌شعبه ـ قیس بن سعدبن‌عباده رضی الله عنه عبدالله بن بذیل بن‌ورقاء الخزاعی ـ زیاد بن سمیه مذکور .

حکومت‌عبیدالله‌بن زیادبن سمیه دربصره بر جای پدر خودبحکم معاویة بن ابی‌سفیان .

وفات‌ابو محمدفضاله‌بن عبیدبن نافدبن‌قیس‌بن صهیب‌بن‌اصرم‌بن جحجناءبن‌کلفه بن عوف بن عمرو بن عوف‌بن مالك‌بن عوف‌الانصاری بدمشق .

وفات ربیع بن زیاد الحارثی پیش از پدر خود زیاد سمیه مذکور و ربیع مذکور عامل خراسان بود از قبل پدر خود .

سنة اربع وخمسین ۵۴

حکومت عبدالله بن عمرو عاص بمصر بحکم معاویة‌بن ابی سفیان

۱ـ نسخه پ در قریهٔ که

وفات سعد بن ابی وقاص وهو ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص مالك بن هیت بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بن مره واو هفتاد واند ساله بود واول کسیکه در راه خدا خون کافری بریخت او بود و حضرت نبی ع او را گفت فداك ابی وامی وپیش از وهیچکس را نگفته بود .

وقیل سنه ثمان و خمسین واو را دو برادر بود یکی عتبه که در حرب احد حضرت نبی(ع) اورا ضربی بر مقتل زد وبرآن هلاك شد ودیگری عمیر بود که در بدر شهید شد .

وفات جریر بن عبدالله البجلی وهوابوعمروجریر بن عبدالله بن جابر البجلی وقیل سنه احدی وخمسین

وفات ابوعبدالرحمن مسور بن مخرمه بن نوفل واو صد و پانزده ساله بود .

وفات کعب بن مالك وهو ابومحمد کعب بن مالك بن أبی بن کعب الانصاری السلمی رحمةالله علیه و او هفتاد و هفت ساله بود .

وفات حویطب بن عبدالعزی رحمة الله علیه و او در روز فتح مکه مسلمان شده بود و اورا صد و بیست سال عمر بود .

وفات ثوبان مولی رسول الله صلی‌الله علیه و سلم .

وفات سعید بن یربوع بن عنکثه وله مائة و اربع و عشرون سنه وله صحبة

سنه خمس و خمسین ۵۵

دادن حکومت خراسان بحکم معاویه بعبدالله بن زیاد بن سمیه .

وفات ارقم بن ابی الارقم المخزومی وکان رسول‌الله یختفی فی داره بمکه وکان عمره ثمانین سنه وقیل مات یوم مات ابوبکر الصدیق رضی الله عنه .

ستاندن معاویه حکومت خراسان از عبیدالله بن زیاد و دادن بسعید بن امیر-

المؤمنین عثمان رضی الله عنهما و او لشکر کشیده بماوراءالنهر رفت وسغد وسمرقند بر دست او گشاده شد و قثم بن العباس رضی‌الله‌عنهما که در سمرقند مدفونست همراه او بسمرقند رفت واسحاق بن طلحه بن عبدالله نیز که ابن خاله معاویه است ،

وفات ابوقتاده الانصاری رضی الله عنه ·

سنة ست و خمسین ۵۶

بیعت ستدن معاویه از اهل عالم جهت (۱) حکومت یزید الا از پنج کس اول امیرالمؤمنین حسین رضی‌الله‌عنه دوم عبدالله بن العباس رضی الله عنه سیم عبدالله بن الزبیر بن العوام رضی الله عنهما چهارم عبدالله‌بن امیرالمومنین عمر رضی‌الله عنهما پنجم عبدالرحمن بن ابی‌بکر الصدیق رضی‌الله‌عنهما

وفات جویریه بنت الحارث زوجة النبی (ع) که در غزوه مریسیع وهو غزو بنی المصطلق اسیر افتاده بود و اودرسهم ثابت بن قیس بن شماس بود و اورا مکاتب کرده بود و او پیش حضرت رسالت (ع) آمد و گفت که ثابت مرا مکاتب کرده است واو ملیح و شیرین بود حضرت نبی (ع) فرمود که جهت تو ازین بهتر کاری کنم گفت آن چه باشد گفت وجه مکاتب تو بگذارم و ترا بخواهم او بدان خشنود شد و چون صحابه رضوان الله معلوم کردند که او را سید (ع) قبول فرمود قرابتان او را آزاد کردند قرب صد زن ببرکت او آزاد شدند و از قید اسر و بندگی خلاص شدند و از هیچکس این نفع بخویشان او نرسید وقیل سنه خمسین و قیل سنه خمس وستین و پنجاه‌وشش سال عمر یافت .

سنه سبع وخمسین ۵۷

آمدن معاویه بمدینه و درسر ازامیرالمؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی‌الله عنهما جهت یزید بیعت طلبید و امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه قبول نکرد و

۱ـ کلمه جهت از نسخه ن ساقط شده

بیعت نفرمود.

وفات ام سلمه رضی الله عنها زوجة النبی (ع)

وفات عبدالله بن عامر به که مدفوناً بعرفات وهو عبدالله بن عامر بن بکیر بن حبیب بن ربیعة بن عبدالشمس القرشی

وفات ام‌المؤمنین عایشه صدیقه رضی‌الله عنهما مدفوناً ببقیع وأوشصت وشش ساله بود و قیل سنه ثمان و خمسین و حضرت رسالت (ع) او را در هفت سالگی عقد فرموده‌درمکه و در نه‌سالگی در مدینه‌زفاف‌ساخت و بعد أزین نه سال باحضرت نبی (ع) بود چنانچه در وقت‌وفات آن حضرت علیه السلام هژده ساله بود و او عالم با یام و اشعار عرب بود و عالمهٔ فاضله‌بود و بسیار حدیث از حضرت نبی (ع) نقل کرد.

وفات جبیر بن مطعم بن نوفل القرشی رضی الله عنه له صحبة

وفات عثمان بن شیبة بن ابی‌طلحه وهوجد بنی شیبه سدنة الکعبه و صاحب مفتاحها اسلم یوم‌الفتح وقیل‌یوم حنین

سنه ثمان وخمسین ٥٨

وفات مسلم عقیل بن ابی‌طالب رضی الله عنه و قیل شهادت مسلم‌بن عقیل بر دست عبیدالله بن زیاد و قتل ابراهیم و محمد پسران او هم بکوفه وقیل سنه ستین (١)

وفات اسامة بن‌زید بن حارثه بن شراحیل بن کعب بن عبدالعزی بن یزید

١ــ نسخه پ نوشته‌است شهادت عقیل بن ابی طالب وظاهرا اسم‌مسلم‌ازقلم‌کاتب‌آن نسخه افتاده است زیرا عقیل شهید نشده ومورخین تاریخ وفات او را سنه پنجاه هجری مینویسند

بن امرءِ القیس رضی الله عنهما و کان اسامه من موالی رسول الله من الطرفین اعتق رسول الله اباه زیداً و امه ام ایمن اعتقها رسول الله وقیل اعتقها ابو رسول الله عبدالله بن عبدالمطلب.

وفات عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وقیل سنه ثلاث وخمسین وفات سعید بن العاص بن سعید بن العاص رضی الله عنه وکان مولده عام الهجره وقتل ابوه یوم البدر کافراً.

ولادت محمد بن مسلم بن شهاب ابوبکر الزُّهَری احد الاعلام من ایمة الاسلام جمع بین علم الادب والفقه والحدیث و الزهد و العبادة وهو من اعیان تابعی المدینه المشار الیهم فی فنون علوم الشریعة.

سنه تسع و خمسین ۵۹

وفات ابوهریره رضی الله عنه و قیل سنه احدی وقیل سنه سبع و قیل سنه ثمان و خمسین فحمل جنازته ولد عثمان بن العفان و هو ابوهریره عبدالله بن عمرو و قیل عمر بن عامر الدوسی لهواه کان فی عثمان و قال ابوهریره حین قتل عثمان و سرق جرابه.

شعر

للناس فی الیوم همّ ولی همّان — هم الجراب وهم الشیخ عثمان

در کیفیّت انبان **ابوهریره** رضی الله عنه اقوال است واصح آنکه او قدری خرما بحضرت رسالت (ع) برد و گفت دعاء برکت براین خوان سید (ع) دست مبارك در میان خرما کرد و در انبان کرد و فرمود که هرگاه که خرما خواهی دست در انبان کن و بیرون آور و انبان را سر زیر مکن و از آن زمان تازمان قتل امیرالمؤمنین عثمان بود ودرین غوغا ضایع شد و نیز از ابوهریره رضی الله عنه روایت کنند که گفت باحضرت نبی (ع) درغزا بودیم و چیزی نبود سید (ع) فرمود که یا اباهریره هیچ چیز خوردنی داری گفتم بلی یا رسول الله و در انبان قدری

خرما داشتم پیش بردم در پیش خود بریخت ورداء مبارك بر آن پوشید و فرمود که دو کس را بطالب طلب داشتم و سیر خوردند و دو دو طلب میفرمودند تاتمام سیر خوردند بعد از آن فرمود که بیا و خرماء خود بستان انبان پیش بردم و بدست مبارك خرما در انبان ریخت و زیادت از آن بود که پیشتر داشتم و فرمود که انبان را سر زیر مکن و چندانك خواهی دست در آنجا کن و بیرون آور تابروز قتل امیرالمؤمنین عثمان بود درین روز گم شد .

وفات مرّةبن کعبالبهزی[١]السلمی و له صحبة .

وفات ابومحذورةالجمحی مؤذّن[٢]رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم مات بمکه و قیل سنه تسع و ستین.

وفات ابومحمد جبیربن مطعم‌بن عدی‌بن نوفل‌بن عبد مناف وقیل سنه‌سبع و خمسین و در روز وفات او وفات رافع‌بن حدیج بود.

وفات شیبةبن عثمان‌بن ابی‌طلحه که جد بنی شیبه که سدنه کعبه‌اند اوست درین سال شخصی از معاویه سؤال کرد که در حق امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌وجهه اعتقاد تو چیست معاویه گفت کان علی کاللیث اذا عدا و کالبدر اذا بداو کالقطره اذا غدا حاضران مجلس گفتند تو فاضل‌تری یا علی گفت خطوة من آل ابی‌طالب خیر من آل ابی سفیان گفتند حق باتو بود یا باعلی گفت باعلی گفتند چرا بااو حرب کردی گفت الملك عقیم .

وفات قیس‌بن سعدبن عباده‌الانصاری بالمدینه و کان قدشهد مع علی‌مشاهده کلها و ابن سیدالخزرج و من دهات‌العرب .

سنه ستین ٦٠

وفات معاویةبن ابی‌سفیان‌بن حرب‌بن امیه‌بن عبدالشمس‌بن عبد مناف در

١ــ بهز بفتح اول حی است از عرب (قاموس)

٢ــ نامش سمرةبن مغیره است .

منتصف رجب بدمشق بمرض لقوه واوهشتاد و دوسالعمر یافت گویند در وقت وفات او یزید حاضر نبود ضحاك بن قیس و مسلم بن عقبه المری را وصیت کرد که وصایاء او بیزید رسانند و هروصیت که داشت باایشان گفت و دبیر او عبیدبن اوس بود مدت خلافت او نوزده سال و هشت ماه و نیم بود و درمکه متولد شد و قیل سنه تسع و خمسین .

جلوس یزیدبن معاویه برجای پدر خود

وفات ابوعبدالرحمن بلال بن حارث المزنی و او هشتاد و یکساله بود .

وفات ابوسعید سمرة بن جندب ـ وفات ابو حامد عتبة بن عامر الجهنی والی مصر .

وفات ابوخالد حکیم بن حزام برادرزادهٔ خدیجة الکبری شصت سال دراسلام بود و شصت در جاهلیة و قیل سنه اربع و خمسین .

وفات صفوان بن المعطل السلمی بسمیساط رضی‌الله عنه وقیل انه قتل شهیداً قبل هذا ولادت کمیت بن زیدالشاعر

وفات عورت کلابیه که حضرت سید (ع) او را نکاح فرموده بود و بوقت زفاف گفت اعوذبالله منك حضرت نبی (ع) او را ترك فرمود و او را جنون طاری شده بود .

وفات عبدالله بن انیس رضی‌الله عنه .

وفات مسلم بن مخلدالانصاری رضی‌الله‌عنه .

سنهٔ احدی و ستین ۶۱

شهادت امیرالمؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی‌الله عنهما روز دوشنبه عاشر محرم الحرام بکربلا و در آن حال امیرالمؤمنین حسین رضی‌الله عنه شمشیر دردست مبارك گرفته این شعر میخواند .

شعر

انابن علی الخیر من آل هاشم | کفانی بهذا مفخراً حین افخر
و جدی رسول‌الله اکرم من مشی | و نحن سراج‌الله فی‌الخلق یزهر
و فاطمة امی سلالة احمد | و عمی یدعی ذاالجناحین جعفر
و فینا کتاب‌الله انزل صادقاً | وفیناالهدی‌والوحی‌والخیریذکر
(و نحن امان‌الله للناس کلهم | نسر بهذا فی‌الانام و نجهر) (١)
و نحن ولاةالحوض نسقی ولاتنا | بکاس رسول‌الله مالیس ینکر
و شیعتنا فی‌الناس اکرم شیعة | و مبغضنا یوم القیامة یخسر

و بعضی گفته‌اند که قاتل امیرالمؤمنین‌حسین رضی‌الله عنه سنان‌بن اسد«٢» النخعی و بعضی گفته‌اند سنان‌بن سنان‌النخعی و هو جد شریح‌القاضی(٣) و بعضی گویند شمربن ذی‌الجوشن بود وشمر مذکور سر مبارك آن حضرت جدا کرد

و شهادت عباس‌بن علی‌المرتضی امه ام‌البنین‌بنت‌حزام

و شهادت جعفر بن علی امه ایضاً ام البنین و شهادت عبدالله بن علی امه ایضاً ام‌البنین و شهادت عثمان‌بن علی امه ایضاً ام‌البنین و شهادت محمدبن علی امه ام ولد ـ شهادت ابوبکربن علی‌امه لیلی بنت مسعود ـ و شهادت علی‌الاکبربن حسین‌بن علی ـ و شهادت علی‌الاصغربن حسین‌بن علی در حال رضاع و علی هذا

١ـ بیت میان پرانتز از نسخ مجمل ساقط شده و از کتاب منتهی‌الامال مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل شد

٢ـ چنین است درهرسه نسخه مجمل وظاهراً مؤلف اشتباه کرده زیرا مورخین عموماً سنان‌بن انس مینویسند

٣ـ درنسخه ل و ن شریح نوشته شده و نسخه پ شریك و همین صحیح است ابن خلکان در وفیات‌الاعیان مینویسد القاضی شریك‌النخعی ابوعبدالله شریك‌بن عبدالله‌بن ابی‌شریك تولی‌القضاء بالکوفه ایام‌المهدی ثم عزله موسی‌الهادی .... و توفی یوم‌السبت مستهل ذی‌القعده سنة سبع و سبعین و مائه «تاریخ وفیات الاعیان جلد اول صفحه٢٤٤» و چون شریح قاضی‌ازحیث تاریخ اقدم ازسفیان است مسلم است که سنان جد او نبوده وجد شریك قاضی بوده است .

غیر زین العابدین علی بن حسین بن علی - و شهادت عبدالله بن حسین بن علی - و شهادت ابیبکر بن حسن بن علی - و شهادت عبدالله بن حسن بن علی و شهادت قاسم ابن حسن بن علی .

وشهادت عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر بن آبیطالب و شهادت جعفر بن عقیل بن ابی طالب - و شهادت عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب و شهادت عبدالله بن عقیل بن ابی طالب - وشهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب و شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب

و این بیست کس از اهل بیت باامیرالمؤمنین حسین و حرّ یزید و هفتاد و هفت کس از اصحاب ایشان شهید شدند رضوان الله علیهم اجمعین بالطف کربلا و صلی الله محمد و آله واصحابه .

بیت

هرچه از این ابتلاست ازطرف ما بلاست	ورنه بریشان عطاست ازطرف ذوالمنن
روح پیمبر کشید عترت خودرا بخلد	درخور ایشان نبود سجن سرای سجن

وفات جابر بن عتیك الانصاری رضی الله عنه

وفات منذر بن الجارود رضی الله عنه - وفات ابوشبل علقمة بن قیس بن عبدالله النخعی فقیه الکوفه

وفات ابوزیاد عبدالله بن مغفل المزنی - وفات ابواسید مالك بن ربیعة الساعدی که اعمی شده بود .

وفات حمزة بن عمرو الاسلمی عمره ثمانون سنه وله صحبة .

فرستادن یزید لشکر بمدینه مبارك که اهل مدینه باامیرالمؤمنین حسین بن علی رضی الله عنهما بیعت کرده بودند و ایشان مدینه را غارت کردندو بسیاری از صحابه وغیره شهید کردند

سنه اثنتین و ستین ٦٢

ولادت عمربن عبدالعزیز امه ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن الخطاب‌رضی الله عنهم شهادت زیدبن عبدالرحمن بن عوف در حرب حره که میان لشکر یزید که از شام آورده بود واهل مدینه واقع شد وقیل سنه ثلث وستین .

وفات عبدالمطلب بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم الهاشمی وله صحبة وفات ابوعبدالله بریدة بن الحصیب الاسلمی بمرو

وفات مسلمة بن مخلد الانصاری مات بمصر وکان عمره لمـامـات النبی (ع) عشرسنین.

سنه ثلاث و ستین ٦٣

مخالفت کردن عبدالله بن زبیر بن عوام بر یزیدبن معاویه درمکه

ولادت امام محمد بن علی‌بن عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهم

حرب حصین بن‌نمیر در مکه‌مبارك باعبدالله بن‌زبیربن عوام وحصین‌مذکور منجنیق بر کعبه معظم انداخت

وفات عبیدة بن مغیث الضبی المحدث .

وفات عبدالله بن عمر الخطاب رضی‌الله عنهما وعبدالله مذکور نمرد تاهزار بنده‌آزاد نکرد واو آخرین صحابه بود که در مکه وفات کرد و هرگاه صدقه دادی کم از سی هزار درم نبودی .

وفات عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بن ابی عامریوم الحره وهو حرب جرت بین اهل المدینه و بین جیش لیزیدبن معـاویه فیهم بنو امیـه المتوطنون بالمدینه بحرة قریبة من المدینه

وفات یزید بن معاویه دررابع عشر ربیع الاول بوقتی که خمر خورده بود و

در مستی رقص میکرد بیفتاد و سرش بر زمین آمد و مغزش بیرون آمد و گویند که بمستی در شکار از اسب در افتاد در قریه حواریم از حوالی مصر از زمین دمشق و مدت امارت او سه سال وشش ماه و بیست و دو روز بود و عمرش سی و نه سال.

حکومت ابی لیلی معاویة بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان چهل روز و او بر منبر رفت و گفت که پدران من بر اولاد حضرت نبی(ع) ظلم کردند ومن خود را خلع کردم و گفت لیس للطلقاء فی الخلافة حق و انا الطلیق بن الطلیق بن الطلیق و او مردی زاهدوعابد و خدا ترس بود و درجمادی الاولی در گذشت مدفوناً بدمشق جزاك الله خیرا و در آن وقت که او خود را خلع میکرد مروان الحکم مردم بر خود جمع کرده و شمشیر کشیده میگفت.

شعر

انی اری فتنه تغلی مراجلها والملك بعد ابی لیلی لمن غلبا

و نماز برابی لیلی ولید بن عتبة بن ابی سفیان بن حرب کرد و در تکبیر دوم او را بنیزه هلاك کردند و در دمشق دفن کردند و مدت عمر ابی لیلی بیست و سه سال بود.

جلوس مروان بن الحکم بن عاص بن امیة الاکبر بن عبدالشمس بن عبدمناف و او پسر عم امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه بود و درعبد مناف نسب او نیز بانسب حضرت نبی (ع) متصل میشود.

وفات نعمان بن بشیر الانصاری ـ وفات حبیب بن عبدالله البجلی.

وفات ابوبرزة الاسلمی ـ وفات ضحاك الفهری ـ خروج عبدالله بن زبیر بن عوام درحجاز و بیعت اهل عراق بااو

وزیرمروان بن الحکم وعبدالملك بن مروان ووليد بن عبدالملك قعقاع بن عیسی بود.

سنه خمس و ستین ۶۵

ولادت امام ابو جعفر محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیرالمؤمنین

حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز جمعه سیم صفر (۱)

ظهور طاعون و وبا در بصره و شام .

خروج سلیمان بن صرد و بیعت اهل عراق با او .

حرب عین الورد که میان سلیمان بن صرد وعبیدالله بن زیاد و لشکرشام واقع شد .

قتل سلیمان بن‌صرد و مسیب وعبدالله بن سعد درحرب عین الوردمذکور .

گریختن عبدالله بن وال بادو هزار مرد از حرب عین‌الورد واز جمله ده‌هزار مرد که باسلیمان صرد بحرب آمده بودند همین دو هزار مانده‌بودند که باعبدالله بن وال مذکور مراجعت نمودند و باقی هشت هزار بقتل آمدند .

حرب مهلب بن ابی صفره با خوارج بفرموده عبدالله بن الزبیر و فرار جماعهٔ خوارج وقتل نافع بن ازرق الخارجی که از ارقه (۲) را بدو نسبت کنند .

وفات عبدالله بن عمرو بن العاص

قتل ابوسعید ضحاك بن قیس بن خالد بن وهب بن ثعلبة‌بن وابلة بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر و او زن یزید را خواسته بود .

۱ـ سال ولادت امام محمدباقر ع ظاهراً اختلاف نداردودراصول کافی و همچنین محدثین و مورخین بعد سال پنجاه و هفت میدانند و ماه ولادت هم روایت معروف غره رجب است .

۲ـ ایشان طایفهٔ‌اند که بانافع‌خروج کردند و باهواز آمدندوبراهواز وکوره‌های آن غالب آمدند و برسایر بلاد فارس و کرمان در ایام عبدالله بن زبیر وعمال او را در آن‌نواحی بکشتند . . . و اهل بصره‌از شر خوارج بر نفس و شهر خویش خایف شدند مهلب‌بن ابی صفره را بجانب ایشان‌فرستادند و در محاربه آن‌طایفه نوزده سال بماندند و از فضایح‌بدعتهای ازارقه هشت‌بدعت قبیح‌است اول آنکه ساحت قدس والی ولایت را بتکفیر متعرض شدند (چند سطر از ترجمه ملل ونحل شهرستانی است وخوانندگان بآن کتاب رجوع کنند ازصفحه ۱۳۳ تا ۱۳۷)

خروج مختار بن ابوعبید الثقفی که بر کوفه مستولی شد و طلب ثار امیر المؤمنین حسین کرد وقاتلان حسین رضی الله عنه بر دست او بقتل آمدند

سنه ست و ستین ۶۶

وفات مروان بن الحکم بن عاص بن امیه در رمضان بزهر که زن یزید بن معاویه بدو داد و مدت امارت او نه ماه بود .

جلوس ابو الولیدعبدالملك بن مروان بن الحکم که او را اب الذباب (۲) گفتندی بدان واسطه که دهان او گندیده بود بمرتبهٔ که مگس از نزدیك دهان او بپریدی بیفتادی و بسیار بخیل بودوخست بروغالب

وفات عدی بن حاتم الطایی بمکه که صد و بیست سال عمر داشت و در حرب جمل بامرتضی علی کرّم الله وجهه بود وقیل سنه ثمان و ستین .

بازداشتن عبدالله بن الزبیر امام محمد حنفیه را درخانهٔ زمزم تا بااو بیعت کند و مختار بن ابی عبید از کوفه هزار مرد فرستاد وامام محمد حنفیه را اطلاق کرد و امام محمد حنفیه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بطایف رفتند بواسطه تشدد وتکلیفی که عبدالله بن زبیر بن عوام با ایشان میکرد که با او بیعت کنند .

حرب مختاربن ابی عبیدباعبدالله مطیع وفرار عبدالله مذکور و گرفتن مختار کوفه و عراق را در ربیع الاول .

وفات اسماء بن حارثه الانصاری الاسلمی از اصحاب صفه وله صحبة وقیل مات بالبصره فی امارت عبیدالله بن الزیاد .

سنه سبع وستین ۶۷

قتل عبیدالله بن زیاد بر دست ابراهیم بن مالك اشتر و سوختن جثه او وقیل

۱ نسخه پ ابوالذباب

بر دست قتله امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه در کوفه و سر او پیش مختار فرستاد در حدود موصل .

وفات جنادة بن أبی امیه ادرك الجاهلیة ولیست له صحبة .

حرب مصعب بن زبیر بن العوام بامختار بن ابی عبید و قتل مختار و گرفتن مصعب مذکور عراق را .

وفات ابوبحر احنف بن قیس در کوفه و اواعقل زمان خود بود ومصعب بن الزبیر برو نماز کرد و پیاده بی‌ردا در عقب جنازهٔ او رفت .

سنه ثمان و ستین ٦٨

حرب مهلب بن ابی صفره با قطری بن الفجاه مهتر خوارج علیه اللعنه .

وفات ابو العباس الامام عبدالله بن العباس که او را شاگرد امیر المؤمنین علی (ع) خوانده‌اند (١) و امام محمد بن حنفیه برو نماز کرد .

در ین سال چهارلوا بمکه مبارك آوردند در موسم حج اول لوای عبدالله بن زبیر بن عوام دوم لوای محمد بن حنفیه از مدینه سیم لوای عبدالملك بن مروان از شام چهارم لوای نجده .

وفات ابو داوود اللیثی ـ وفات زید بن ارقم بن زید الانصاری الخزرجی که نفاق عبدالله بن ابی سلول منافق در حضرت نبی (ع) او ظاهر کرد دروقتی که عبدالله گفت چون بمدینه رویم لیخرجنّ الاعزمنها الاذل .

سنه تسع و ستین ٦٩

عزیمت عبدالملك بن مروان از دمشق بعراق و بوقت رفتن عمرو بن سعید را از قبل خود در دمشق بگذاشت و چون بعین القرب رسید خبر آوردند که عمرو

١ـ نسخه پ عبدالله بن العباس رضی الله عنه که او را بهترین امت خوانده‌اند

بن سعید در عبدالملك عاصی شدعبدالملك مراجعت نمود چون بدمشق رسید عمرو بن سعید بعهد و بیعت بیرون آمد.

وفات ابو الاسودالدئلی (۱) شاگرد امیر المؤمنین علی رضی‌الله عنه که علم نحو از آن حضرت تعلیم گرفته بود و تدوین کرده (و او هشتاد و پنج ساله بود) (۲)

سنه سبعین ۷۰

آمدن عبدالملك بن مروان بکوفه و قتل مصعب بن زبیر و قیل سنه احدی و سبعین.

حکایت

ابو مسلم نخعی گوید در دار الاماره بکوفه‌عبدالملك بن مروان نشسته‌بود و سر مصعب بن الزبیردر طشتی پیش او نهاده بودندبا عبدالملك گفتم درین‌سرای سر امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهما پیش عبیدالله بن زیاد دیدم در طشتی نهاده بعد از آن هم در این سرای سر عبیدالله زیاد را دیدم پیش مختار بن ابی عبید در طشتی نهاده وهم درین سرای سر مختار را پیش مصعب‌دیدم در طشتی نهاده واینك هم درین سرای سر مصعب‌را پیش تو که عبدالملکی‌نهاده دیدم عبدالملك را این سخن‌نیکو نیامد و فرمود که دارالاماره‌را خراب کردند.

قتل عمرو بن سعید بن العاص بن سعید بن العاص بن امیه بر دست عبد الملك بن مروان و اورا باعبدالملك بن مروان بن الحکم‌بن ابی العاص بن امیه قرابت بود و در امیه نسب ایشان بیکدیگر میرسد وامّ البنین ام عمرو بن عاص

۱ـ نسخه پ وفات ابوالحسن اسودالدیلی

۲ـ چند کلمه میان پرانتز. از نسخه پ ساقط است

ابنة الحکم عمّة عبدالملك بود (و حبس برادر او یحیی بن سعید المذکور)(۱)

وفات عاصم بن عمر بن الخطاب رضی‌الله عنهماوهو جد عمر بن عبدالعزیز (لامه وقیل قدولد قبل وفات النبی (ع) بسنتین) (۱)

سنه احدی وسبعین ۷۱

فتح خراسان بر دست عبدالملك بن مروان .

وفات ابو عماره او ابوالطفیل البراءبن عازب بن الحارث بن عدی بن‌جشم بن مخدعه بن حارثة بن الحارث بن عمرو بن مالك بن اوس الانصاری الحارثی .

سنه اثنتین و سبعین ۷۲

لشکر کشیدن حجّاج بن یوسف بحکم عبدالملك بن‌مروان بحرب‌عبدالله بن زبیر بن العوام بمکه و منجنیق بر کعبه راست کرده یك گوشه کعبه معظم بسنگ منجنیق خراب کرد .

وفات عبیدة السلمانی وهو من اصحاب علی‌المرتضی‌علیه‌السلام .

سنه ثلاث وسبعین ۷۳

قتل عبدالله بن زبیر بن العوام بردست‌حجاج‌بن یوسف در روز شنبه سیزدهم جمادی الاولی در مکه که او را بردار کرد و حجاج سوگند خورد که مادام که مادر او اسماء ذات النّطاقین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما او را التماس ننماید از دار فرو نیاورد و او التماس نکرد بعد ازمدتی که او بردار بود و مادر اواسماء راچشمهاپوشیده شده‌بود و هرروز او را بطواف کعبه میبردند بجانب دار عبدالله بردند دست او بچوبی باز خورد پرسید که این چه چوبست گفتند دار عبدالله پسرتست گفت وقت نشد که این راکب را فروه آورند این سخن

۱- سطر میان‌پرانتز . از نسخه پ ساقط شده

با حجاج گفتند گفت این التماس است و او را از دار فرود آورد ونقل دیگر هست که چون حجاج عبدالله بن زبیر را بردار کرد عروة بن الزبیر که برادر عبدالله مذکور ویکی از فقهاء سبعه است بر ناقهٔ سوار شد وپیش از رسولان حجاج بشام رفت پیش عبدالملك بن مروان و عبدالملك اورا ترحیب وتعظیم بسیار کرد وبا او معانقه نمود واو را باخود بر سریر نشاند واز و از عبدالله زبیر سؤال کرد گفت بقتل آمد در حال سجده کرد عروه گفت که حجاج اورا صلب کرده است اگر فرماید که جثه او راتسلیم مادر او کند عبدالملك بحجاج نوشت که ما عروه را ایمن کردیم تو اورا تعرض نرسانی وجثه برادر او را تسلیم او کنی و عروه از شام باز گشت و بمکه آمد ویك ماه را از مکه بشام رفته بود وباز بمکه آمده پس حجاج جثه عبدالله را از دارفرو گرفت و بمادر او تسلیم کرد و عروه بر برادر نماز کرد واو در وقت شستن عضوعضو شد قطعه قطعه اورا علیحده غسل دادند ومادر اوهم درین چند روز نماند .

وفات عوف بن مالك الاشجعی که قاید جیوش المسلمین بود ودر خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه بشام رفت وآنجا بود وهم درآنجا درین سال درگذشت و در حمص مدفونست ودر اول غزو که حاضر شد خیبر بود

وفات اسماء ذات النطاقین مادر عبدالله بن الزبیر بنت ابابکر الصدیق رضی الله عنهم واو صد ساله بود ودیگر پسر او عروة بن زبیر بر او نماز کرد

قتل عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله برادرزاده طلحة بن عبیدالله باعبدالله بن الزبیر وله صحبة

سنه اربع و سبعین ۷۴

خروج قطری بن الفجاء مهتر خوارج باهواز

وفات ابوسعید خدری وهو ابوسعید سعد بن مالك بن عدن بن عبید بن ثعلبه

بن عبیدبن خدره و اسم خدره البحربن عوف بن المالك الحارث بن الخزرج الخدری الیمنی .

وفات ابوسعید بن معلی الانصاری - وفات عمروبن میمون الفقیه الاوسی

وفات سلمة الاکوع السلمی و او هشتاد ساله بود - وفات موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس والد عیسی ببلاد الروم غازیاً

سنه خمس وسبعین ۷۵

حکومت حجاج بن یوسف بحکم عبدالملك بن مروان بر عراقین وفارس و اهواز و سایر ممالك شرقی

وفات ابوعمر و اسودبن یزید النخعی برادر زاده علقمه بن قیس وکان فقیها زاهدا وکان صواما واو چهل وپنج حج(۱) وعمره کرده بود

فرستادن عبدالملك بن مروان محمدبن یوسف برادر حجاج را بحکومت فارس وعمارت شهر شیراز بر دست او

فرستادن عبدالملك بن مروان مسلمة بن حجاج یوسف را بروم و فتح شهر قسطنطنیه بر دست او

وفات ابونجیح العرباض بن السارية السلمی در شام که از اهل صفه بود و ساکن شام وقیل فی فتنه ابن الزبیر

فرستادن عبدالملك بن مروان بن الحکم موسی بن نصر را ببلاد مغرب و او شهراندلس گرفته آنجا مقیم شد

سنه ست وسبعین ۷۶

درین سال عبدالملك بن مروان فرمود که نقش زر و درم کردند که پیشتر

۱- نسخه پ چهل حج

ازین در اسلام نکرده بودند .

وفات حارث بن الاعور صاحب امیر المؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه

سنه سبع و سبعین ۷۷

وفات جابر بن عبدالله بن عمرو الانصاری که او از کبار محدثان بود وهو ابو عبدالله جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام بن ثعلبة بن حزام بن کعب بن غنم بن سلمة بکسر اللام الانصاری العقبی بمدینه واو نود و چهار سال عمر یافت

سنه ثمان و سبعین ۷۸

هلاك قطری بن فجاه الخارجی

وفات زید بن خالد بمدینه

دادن عبدالملك بن مروان حکومت خراسان بمهلب بن ابی صفره

فرستادن عبدالملك بن مروان عبدالرحمن بن محمد اشعث را بحکومت سیستان ومقرر کردن که از آنجا بحرب زنبیل ملك کابل رود

وفات ابو امیه قاضی شریح بن حارث الکندی وعمر او صد وده سال بود(۱)

وفات ابومسلم نخعی که در آخر عمر اعمی شده بود بمدینه و او هفتاد واند ساله بود

وفات عبدالرحمن بن غنم الاشعری ادرك الجاهلیة ولیست له صحبة

۱- رجوع شود بوفیات الاعیان جلد اول از صفحه ۲۴۲ تا ۲۴۴ که درآنجا شش روایت در وفات قاضی شریح مینویسد وعمراورا بین صدسال وصدوهشت سال وصدو بیست سال نوشته

سنه تسع وسبعين ۷۹

واقعهٔ دیر جماجم (۱) که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن‌قیس بن‌یزید بن معدی کرب باحجاج بن یوسف حرب کرده فرار نمود وحجاج بن یوسف کمیل بن زیاد و بسیاری از بزرگان را بقتل رسانید وقیل سنه اثنی وثمانین

وفات عطیة الکوفی که عادل ترین قضاة بود ودر زمان‌سید علیه السلام‌بود اما آن حضرت را ندید

وفات عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

سنه ثمانین ۸۰

ولادت امام‌اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة‌الله علیه واسمه نعمان‌بن ثابت بن‌نیکبخت بن هرمز بن شاه بخت بن شاه میربن کنارنك بن قباد بن فیروز و کنارنك برادر نوشروان عادل است

بیت (۲)

سال هشتاد بوحنیفه بزاد | داد هنر علم و داد فقه بداد
در صدو پنجهش وفات رسید | سال‌عمرش کشیدتاهفتاد (۳)

ولادت حفص بن سلیمان بن المغیره یروی قراءة عاصم عنه

ولادت ابوحذیفه واصل بن عطاء الغزال

وفات عبدالله بن جعفر الطیار ومولدا و در حبشه بود در زمان هجرت اولی

۱- دیر الجماجم علی سبعة فراسخ‌من‌الکوفه علی طرف‌البر للسالك الی البصره و الجمجمه القدح من الخشب کانت تعمل‌به‌فسمی بذلك (مراصد الاطلاع).

۲- نسخه پ نوشته‌است لمولاناجلال الدین یوسف جامی

۳- ودر تاریخ‌حبیب السیر دروقت وفات ابوحنیفه در زمان خلافت منصور دوانیقی این قطعه را بااختلافاتی نوشته است

و عمر او هفتاد و دو سال بود

وفات اسلم مولی عمر بن الخطاب رضی الله عنهما

(وفات جبیر بن نفیر بن مالك الخضر می ادرك الجاهلية وليس له صحبة) (۱)

سنه احدی و ثمانین ۸۱

حرب یزیدبن مهلب بن ابی صفره با عبدالرحمن بن محمدبن اشعث الکندی و فرار نمودن عبدالرحمن مذکور ورفتن پیش زنبیل ملك کابل

وفات امام ابوالقاسم محمد حنفیه رضی الله عنه وقیل سنه ثلاث وسبعین وهو امام محمدبن علی المرتضی کان من افاضل اهل بیتة امه خوله بنت جعفر الحنفیه و قیل بل کانت امه من سبی الیمامه وهو من سادات التابعین

ولادت محمد بن ابی ذیب وهو محمد بن عبدالرحمن بن ابی ذیب الفقیه وهومدنی

سنه اثنین وثمانین ۸۲

وفات مغیرة بن مهلب بن ابی صفره بخراسان

فرستادن زنتبیل ملك کابل عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را باهژده کس از اقربای او پیش حجاج بن یوسف وقتل ایشان بردست حجاج مذکور

وفات ابوالجوزاء اوس بن عبدالله الربعی

سنه ثلاث وثمانین ۸۳

ولادت امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز دو شنبه نهم ربیع الاول(۲) بمدینه مبارك

بناء شهر واسط بر دست حجاج بن یوسف

وفات مهلب بن ابی صفره بخراسان بمروالرود بدیهی که آن موضع را

---

۱ سطر میان پرانتز از نسخه پ ساقط است

۲ روایت معروف هفدهم ربیع الاول است

زاغول گفتندی (۱)

جلوس یزیدبن مهلب بن ابی صفره در خراسان برجای پدر خود

وفات ابو برده بن ابو موسی الاشعری - وفات زربن حبیش وهو ابن مائه واثنتین و عشرین سنه

وفات عبدالرحمن بن ابی لیلی ابو عیسی الانصاری الکوفی و من اکابر التابعی حدث عن عمر وعثمان وعلی وسعد ومعاذ وحذیفة وابی وقیل فقدعبدالرحمن المذکور بدیر الجماجم فی وقعت ابن الاشعث

سنه اربع و ثمانین ۸۴

بیعت گرفتن عبدالملك بن مروان جهت پسر خود ولید ازمردم

وفات عبدالله بن حارث بن نوفل الملقب ببة بعمان واو ساکن بصره بود وکان ولادته علی عهد رسول الله صلی‌الله علیه وسلم

وفات عبدالرحمن بن عوف از عشره مبشره وقیل سنه ثمان وسبعین

قتل ایوب بن القریه قتله الحجاج و سبب ذلك انه مع ابن الاشعث بدیر الجماجم

سنه خمس وثمانین ۸۵

عزل یزیدبن مهلب بن ابی صفره بحکم حجاج بن یوسف از خراسان

دادن حکومت خراسان هم بحکم حجاج بن یوسف بقتیبة بن مسلم الباهلی و پیشتر از نصب قتیبه بن مسلم بن وهب الباهلی مفضل نام بحکم حجاج بن یوسف نه ماه امیر بود

وفات ابو زید مولی عمر بن الحارث المخزومی ناقل احادیث نبوی (ع)

۱- زاغول بعد الالف غین معجمه وآخره لام من قری مروالروذ «مراصدالاطلاع»

وفات عبدالعزیز بن مروان فی جمادی الاولی .

وفات عبدالله بن عامر بن ربیعه حلیف بنی عدی

سنه ست وثمانین ۸۶

وفات ابو امامه صدی بن عجلان بن وهب الباهلی بمکه که در حرب صفین بامرتضی علی کرم‌الله وجهه بود و عمر او نود و یکسال بود وقیل سنه اثنتین وثمانین وقیل سنه احدی و تسعین وکان ابوامامة الباهلی یسکن مصر ثم انتقل عنها فسکن فی حمص وهو آخر من مات بالشام من اصحاب النبی (ع)

وفات عبدالملک بن مروان در نیمه شوال بدمشق عمره ثلاثاً وستین سنة و کانت خلافته ثلاث عشرة سنه واربعة اشهر کنیته ابوالولید .

جلوس ولید بن عبدالملک بن مروان در شانزدهم شوال واو ظالم بود و در زمان او ظلم بسیار واقع شد ودر ایام او اکثر بلاد ماوراء النهر قتیبة بن مسلم بن وهب الباهلی فتح کرد و مسجد بنی امیه که جامع دمشق است او عمارت کرد

وفات ابو ابراهیم عبدالله بن ابی او فی بمکه مبارک

حبس کردن حجاج بن یوسف یزید بن مهلب بن ابی صفره را

عزل کردن حجاج بن یوسف حبیب بن مهلب بن ابن صفره را که والی کرمان بود

وفات ولید بن عبادة الصامت الانصاری ولد فی آخر الزمان النبی (ع)

وفات ابو سعید قبیصة بن ذویب الفقیه

وفات عمر بن ابی سلمه وهو ابن ام سلمه زوجة النبی (ع)

سنه سبع وثمانین ۸۷

فتح ماوراء النهر و خوارزم بردست قتیبة بن مسلم الباهلی . عزل هشام بن اسماعیل بحکم ولید بن عبدالملک بن مروان از امارت مدینه و مدت امارت او

در مدینه چهار سال بود.

دادن امارت مدینه بعمر بن عبدالعزیز بن مروان الحکم

وفات ابو صالح مقدام بن معدیکرب الکندی وله صحبة و مدت عمر او نود و یکسال بود

وفات شریح بن حارث القاضی وهو أبن مائة سنة وعشر سنین

وفات عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب بالمدینه وقیل بالیمن وکان اصغر من عبدالله بسنة

سنه ثمان وثمانین۸۸

اتمام عمارت جامع دمشق بر دست ولید بن عبدالملك بن مروان

فتح بخارا و قصبه نخشب بر دست قتیبة بن مسلم الباهلی

وفات ابو صفوان عبدالله بن بشر المازنی فقیه الشام واو نود و چهار ساله بود وهو آخر من الصحابه بالشام وکان ممن صلی الی القبلتین

وفات ابراهیم بن سعید بن ابراهیم المحدث

وفات ابو العباس سهل بن سعد بن مالك الخزرجی الانصاری بمدینه و اوصد ساله بود ویقال انه آخر من بقی فی المدینه من اصحاب رسول الله ودرزمان وفات آن حضرت (ع) پانزده ساله بود.

سنه تسع وثمانین۸۹

رفتن ولید بن عبدالملك بن مروان بکعبه معظم و مراجعت او با مدینه مبارك و ملاقات او باسعید بن مسیب که فقیه وبزرك مدینه بود و او با ولید تکبر وتجبر بسیار کرد باولید گفتند که او را چرامنز جر نکردی ولید گفت که او ذلیل بود حق عز شانه او را سعید گردانید

قتل تبرك والی ماوراء النهر با هفتصد کس که با او بودند بر دست قتیبه بن مسلم الباهلی و مراجعت قتیبه بخراسان .

وفات عبدالله بن ثعلبة بن صغیر العذری حلیف بنی زهره ولد قبل الهجره باربع سنین .

سنه تسعین ۹۰

عزیمت قتیبه بن مسلم از خراسان کرّت دوم بر حرب بلاد ماوراء النهر و آن نواحی و گرفتن سمرقند بصلحی که باغورك ملك سمرقند کرد و کسر اصنام آنجا و برجای اصنام مساجد بنا نهاد .

وفات ابو عالیه الرّیاحی .

سنه احدی و تسعین ۹۱

وفات سعید بن سعد الساعدی بمدینه مبارك .

وفات خالد بن عبدالله القسری (۱) والی مکه سنه تسع و ثمانین .

وفات ابو خثیمة الانصاری وقیل وفاته فی زمان زیاد بکوفه .

وفات ابو یزید السایب بن یزید الکندی مدت عمر او هشتاد و هشت سال بود وقیل سنه اثنتین وثمانین .

سنه اثنتین و تسعین ۹۲

وفات ابو حمزه انس بن مالك رضی الله عنه ببصره وهو انس بن مالك بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار بن زید بن کهلان الانصاری خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم که آخرترین صحابه بود وعمر او صد و شش یا صد و هفت سال بود انس بن مالك پنج‌اند و ازین دو صحابی‌اند

۱ـ قسر ـ نام بطنی از تازیان و نام مردی (فرهنگ نفیسی)

اول ابو حمزة الانصاری الصحابی دوم ابوامیـه الکعبی الصحابی سیم ابومالک العقبه چهارم کوفی پنجم حمصی .

سنه ثلاث وتسعین ۹۳

وفات الامام ابو محمد یا ابوالحسن زین‌العابدین علی بن الحسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم فی سابع عشر ذی حجه مدفوناً ببقیع وقیل هژدهم محرم سنه خمس و تسعین وقیل هفتم ذی حجه سنه اربع و تسعین و او پنجاه و شش سال و شش ماه و سه روز عمر یافت (۱)

زیـادت کردن ولید بن عبدالملک عمارت مسجدحرام بمکه ومسجد حضرت نبی (ع) بمدینه .

وفات ابراهیم بن یزید بن‌شریك التیمی من اهل الکوفه کنیته ابواسماکان عابداً صایماً صابراً علی الجوع الدّایم مات فی حبس حجّاج بن یوسف بواسط .

سنه اربع وتسعین ۹۴

گریختن یزید بن‌مهلب‌بن‌ابی صفره و برادران او از حبس حجاج بن یوسف ورفتن‌پیش سلیمان بن عبدالملک بن مروان .

فتح چاچ و فرغانه بر دست قتیبة بن‌مسلم الباهلی .

وفات بعضی از فقها در ین سال منهم عمروبن‌زبیربن‌العوام واین‌سال‌را سنة الفقها خوانند وعروه‌برادر عبدالله بن الزبیراست و مادر ایشان اسماء ذات النطاقین بنت ابی‌بکر الصدیق وکان عروه‌من افاضل اهل المدینه واحد فقهاء السبعه و امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز از جملهٔ شاگردان اوست .

وفات ابوبکر بن عبدالرحمن بن راهب القرشی الفقیه .

۱ــ در سال وفات وماه وفات وروز وفات امام علی‌بن الحسین ع اختلافات دیگری نیز هست .

وفات سعید بن المسیب که بزرگ وفقیه مدینه مبارك بود گویند که عمر او صد و بیست سال و دویست و هشتاد سال نیز گفته اند و گویند که عمر او بهشتاد رسیده بود وکان من سادات التابعین فقهاً ودیناً وورعاً و علماً و عبادة وفضلا .

سنه خمس و تسعین ۹۵

شهادت سعیدبن جبیر رضی الله عنه بحکم حجّاج بن یوسف دردهم رمضان قال المسعودی لماظفر الحجاج بسعیدبن جبیر واوصل الیه فقال مااسمك قال سعید بن جبیر قال بل شقی بن کسیر قال انّی کانّه اعلم باسمی منك قال لقد شقیت ویشقی ابوك قال له الغیب یعلمه غیرك قال لابد لنك بالدنیا ناراً تلظّی قال لوعلمت ان ذلك بیدك ما اتخذت الهاً غیرك قال ما قولك فی الخلفا فقال لست علیهم بوکیل قال فاختر ایّ قتلة اقتلك قال اختر یا شقی لنفسك والله ما قتلنی الیوم قتلة الا قتلتك فی الاخره بمثلها فامر به فاخرج لیقتل فلما ولی ضحك فامر الحجاج بردّه وسالهٔ عن ضحکه فقال عجبت من جرءتك علی الله وحلم الله عنك فامر به بالذبح فلما کبت لوجهه قال اشهدان لااله الا الله و حده لا شریك له و اشهدان محمداً عبدهٔ و رسوله وان الحجاج غیر مؤمن بالله ثم قال اللهم لاتسلّطه علی قتل احد بعدی فلم یعش الحجاج بعده الا خمسة عشر یوماً حتی وقعت فی جوفه الا کله فمات فی ذلك فی سنة خمس و تسعین وهو ابن اربع و خمسین سنه بواسط وکان یا مره علی الناس عشرین سنه واحصی من قتل سوی من قتل فی حروبه وعساکره فوجد مایة الف و عشرین الفاً ومات فی حبسه خمسون الف رجل و ثلثون الف امرءة وقدکان محبس الرجال و النساء فی موضع واحد ولم یکن لحبسه سقف ومات حجاج بن یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن عامر بن مسعود بن معتب بن مالك بن عمرو بن سعدبن عوف بن ثقیف ابو محمد الثقفی فی الخامس و العشرین من رمضان المبارك .

ولادت انس بن مالك بن انس بن مالك بن ابی عـامر الا صبحی من بنی حمير بن سباء الاكبر وهو امام اهل الحجاز بل النـاس كلهم فی الفقه و الحديث و الورع والدين والزهد و العبادة و الصّلاح .

وبای بصره كه درين سال در يك ماه سيصدهزارمردم‌مردند بعد ازآن يك ماه متصل زلزله بود .

وفات جعفر بن عمـروبن اميّـهالضمری برادر رضاعی عبدالملك بن مروان

وفات قرة بن شريك بمصر كه در آنجا از قبل وليد بن عبدالملك حـاكم بودواز حجاج بن يوسف بسيار ظالم‌تر بود هم در رمضان سنه مذكوره .

وفات ابو عثمان عبدالرحمن بن مل وله مأية و ثلاثون سنه .

وفات ابو عمران يزيد بن الاسود النخعی الفقيه وقيل بعد موت حجاج بن يوسف باربعةاشهر .

وفات ابوعمر والشيبانی واسمه سعد بن اياس وعمره مائة وسبع‌وعشرون‌سنه

سنة ست وتسعين ۹۶

وفات وليد بن عبدالملك بن مروان در منتصف جمادی الاخره و او چهل و شش ساله بود و مدت امارت او نه سال و نه ماه بود .

جلوس ابو ايوب سليمان بن عبدالملك بن مروان .

قرار امارت عراق‌بحكم‌سليمان بن عبدالملك‌بر يزيد بن مهلّب بن‌ابی‌صفره

وفات ابو عمران ابراهيم بن يزيدالنخعی الفقيه .

وفات ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف وزير سليمان بن عبدالملك ابن‌نعيم الحميری بوده :

وفات محمد الاسهلی‌التابعی ـ وفات عبدالرحمن بن ابی بكر ـ وفات‌عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان .

سنه سبع و تسعین ۹۷

دادن سلیمان بن عبدالملك وزارت بجعفر برمکی.

فتح کاشغر بر دست قتیبه بن مسلم الباهلی - رفتن قتیبه بن مسلم بچین وشهری از شهرهای چین گرفت و مراجعت نمود

عاصی شدن قتیبة بن مسلم الباهلی بر سلیمان بن عبدالملك.

وفات الفقیه عبدالرحمن بن کعب بن المالك.

ولادت شیخ سفیان الثوری وهو ابوعبدالله سفیان بن سعید بن مسروق الثوری

وفات قیس بن ابی حازم البجلی و قدجاوز مائة سنه وجاء الی النبی لیسلم فتوفی و ذهب عقله فی آخر عمره.

وفات محمد بن القاسم بن محمد بن الحکم بن ابی عقیل الثقفی یجتمع هوو الحجاج بن یوسف بن الحکم فی الحکم وکان قدولاه الحجاج السند منجهته و وجهه الیها فلمامات الحجاج کان محمدبن القاسم بالملتان فاتاه خبره ثم مات الولید بن عبدالملك و ولی سلیمان بن عبدالملك فولی یزید بن ابی کبشة السکسکی السند فاخذ محمداً وقیده و حمله الی العراق فلما وصل الی العراق حبسه صالح بن عبدالرحمن وکان الحجاج قتل آدم اخاصالح وکان یری رای الخوارج فعذب صالح محمداً فی رحال من آل ابی عقیل فقیل فیه.

شعر

ان المروة و السماحة والندی   لمحمد بن القاسم بن محمدا

سنه ثمان و تسعین ۹۸

وفات ابوالحسن محمد بن احمد الثوری که اصل او از خراسانست و مولد او در بغداد.

قتل قتیبة بن مسلم الباهلی و پانزده پسر بر دست و کیع که هم از لشکر او بود و چون معلوم کرد که او بر سلیمان بن عبدالملك عاصی شده با جمعی اتفاق کرد و او را بقتل آورد وو کیع خودحاکم شد .

فرستادن سلیمان بن عبدالملك کس پیش یزید بن مهلب بن ابی صفره که در عراق از قبل خود کسی نصب کرده خود بخراسان رود .

گرفتاری عمرو بن مسلم برادر قتیبة بن مسلم الباهلی و حبس کردن او و هم در آن حبس وفات او .

وفات ایوب بن سلیمان بن عبدالملك بن مروان .

فتح قسطنطنیه بر دست مسلم بن عبدالملك بن مروان .

وفات عبیدالله بن عبدالکریم ابوروعة الرازی بالمدینه احدالایمة الاعلام و الحفاظ المتقین جمع بین العلم و التقوی وکان ثقة ورعاً صادقاً عارفاً بالمشایخ و الجرح والتعدیل .

وفات عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود ـ وفات عبدالرحمن بن یزید بن خارجه الانصاری .

سنه تسع و تسعین ۹۹

وفات ابو ایوب سلیمان بن عبدالملك بن مروان روز آدینه بیستم صفر مدت امارت او دو سال و نه ماه و هژده روز بود بمرج دابق از اعمال دمشق .

خلافت ابوحفص عمر بن عبدالعزیز بن مروان الحکم رحمةالله علیه .

رفع لعنت از ابوتراب بحکم عمر بن عبدالعزیز که از ابتدای دولت بنی امیه که معاویه است تا غایت بر منابر لعنت میکردند و فرمود که در خطبه برجای لعنت این آیت درج کردند وتا غایت در خطبها میخوانند قوله تعالی ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم

تذکرون (۱)

و از عمال هر کس که بدر از دستی مشهور بود او را عزل فرمود ؛

در این سال در روم قحط شد پنجهزار شتر وار غله بمسیلمه نام داد که بروم برد و برفقرا قسمت کرده مراجعت نماید.

ولادت ابو مسلم صاحب الدعوه بدیه باوانه (۲) که ازاعمال اصفهان است :

ولادت محمد بن علی بن‌عبدالله‌بن عباس رضی الله عنهم پدر ابوالعباس السفاح

وفات ابو هاشم عبدالله‌بن محمد بن علی بن ابیطالب توفی من‌السم بالشام.

وزیر امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز جراح بن عبدالله الحکمی بود.

فرستادن عمر بن عبدالعزیز فضل بن عروه را بایالات هرات.

وفات ابوظبیان حصین بن جندب الجبنی والدقابوس.

وفات‌نافع بن جبیر بن مطعم بن عدی‌مات بالمدینه :

سنه مائة الهجریه النبویه ۱۰۰

باز خواندن عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه‌یزید بن مهلب بن ابی صفره‌را از خراسان و بزندان‌فرستادن‌باپندبواسطه آنك او نوشته بودبسلیمان بن‌عبدالملك بن مروان که از مال غنایم مبلغی جمع کرده‌ام و باعتمادی که بر سلیمان‌مذکور داشت آن مبلغ را بر لشکریان قسمت کرده بود و حصه بیت المال نگاه نداشته چون خلافت بعمر بن عبدالعزیز رسید او را حصه بیت المال‌طلب داشت وخط او که

۱ــ سورهٔ‌مبارکهٔ نحل آیهٔ ۹۰

۲ــ چنین است‌درنسخه لون ودرنسخه پ اوانه‌ودر جلددهم فرهنك جغرافیائی ایران مینویسد پاوا ــ ده از دهستان گرکن بخش فلاور جان شهرستان اصفهان ۱۲ کیلو متری جنوب فلاور جان‌آب‌اززاینده رود ولی ابن خلکان درتاریخ‌وفیات الاعیان ابومسلم را خراسانی وازاهل مرو از دهی‌موسوم بفندین‌یافریدین‌میداند

بسلیمان نوشته بود بیرون آوردند وچندانك عذر گفت مسلم نداشتند .

وفات ابوطفیل عامربن قاتل الکیسانی در یمن .

دادن عمر بن عبدالعزیز خراسان را بجراح بن عبدالله و باز هم در ین سال عمل خراسان از اوباز گرفت .

فرستادن عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نعیم بن عبدالرحمن را بایالت خراسان :

دادن عمر بن عبدالعزیز مملکت عراق را بعدی بن ارطاه .

فرستادن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم داعیان با طراف ممالك تاجهت خلافت او دعوت کنند .

وفات احنس بن عبدالله الصنعانی(۱) از اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابی-طالب کرم الله وجهه که بوقت شهادت مرتضی علی بشام نقل کرده بود وهم در شام نماند .

وفات عیسی بن طلحة بن عبیدالله التیمی - وفات محمد بن جبیر بن مطعم .

وفات ابوامامه سهل بن حنیف - وفات ابوزید جارحة بن زید بن ثابت ،

دادن ایالت هرات بعلی بن عامر الضبی (۲) - وفات ابو الطفیل عامر بن واثله بمکه وهو آخر من مات من الصحابه بمکه .

سنه احدی ومائه ۱۰۱

مرض امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه .

۱- صنعان لغة فی صنعاء عن نصرو ماأراه الا وهماً لانه رأی النسبة الی صنعاء صنعانی (معجم البلدان) .

۲- ضب - بالفتح ثم التشدید . . . اسم الجبل الذی مسجد الخیف فی اصله.. (ضبة) ... اسم ارض وقیل ضبة قریة بتهامه علی ساحل البحر مما یلی الشام (معجم البلدان)

فرار نمودن یزید بن مهلب بن ابی صفره اززندان درمرض عمر بن عبدالعزیز و فرستادن اعتذار پیش عمر بن عبدالعزیز که وهم کردم که اگر امیر المؤمنین را درین مرض وفات رسد.

یزید بن عبدالملك بن مروان قصد من نماید بدان واسطه گریختم عمر بن عبدالعزیز عذر او را قبول نفرموده او را دعای بد کرد.

وفات امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه در روز جمعه خامس عشرین رجب الاصم بدیر سمعان (۱) از اعمال حمص و او خلیفه با عدل و داد بود و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز بود و عمر او سی و نه سال.

نقلست که جنازهٔ او میبردند ژاله میبارید یك ژاله بزرگ بر سر نعش او آمد و دو نیم شد و کاغذی بیرون آمد بخط سبز بر آن نوشته که هذا براة من الملك العزیز الی عمر بن عبدالعزیز.

جلوس ابو خالد یزید بن عبدالملك بن مروان بخلافت وهو یزید الناقص.

وزیر یزید بن عبدالملك مذکور بکیر بن سماخ اللخمی بود (۲)

۱ـ دیر سمعان ـ یقال بکسر السین و فتحها و هو دیر بنواحی دمشق فی موضع نزه و بساتین محدقه(*) و به قصور یقال وفیه قبر عمر بن عبدالعزیز و خرب بعد ذلك ولم یبق له اثر قلت ان المشهور ان عمر بن عبدالعزیز مات بنواحی حلب وانه کان نازلا بناحیة منها وانه مات بنواحی المعره وبقرب معرة النعمان قبر معروف انه قبر عمر بن عبدالعزیز فی قریة تعرف بالنقیره وان موضعه کان دیراً فخرب وسألت بعض اهل المعره عنه فقالوا الدیر الذی فیه قبر عمر بن عبدالعزیز یعرف بدیر النقیره و دیر سمعان دیر آخر قریب منارلعل الدیر الذی بالنقیرة کان قد یسمی دیر سمعان هو شمعون الصفاقلعة بنی هذاالدیر علی اسمه ایضاً فسمی به (مراصدالاطلاع)

۲ـ متن مطابق کتاب دستور الوزراء تالیف خوند میر است و در سه نسخه مجمل الحمی نوشته اند (ولخم بقول فیروز آبادی حی است دریمن)

---

*ـ احداق روضه+حدیقه شدن مرغزار (لغت نامهٔ دهخدا)

وفات ابو صالح الثمان المحدث ـ وفات صدقة بن خالد المحدث ثقة .

وفات محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص .

سنه اثنی ومائه ١٠٢

قتل یزید بن مهلب بن ابی صفره و برادر او سمیدع محمد بن مهلب بن ابی صفره که یزید بن عبدالملك بن مروان برادر خود مسلمة بن عبدالملك را فرستاد تا ایشان را بقتل آورد .

وفات ضحاك بن مراحم از بنی عبد مناف در خراسان .

گریختن مفضل بن مهلب بن ابی صفره و رفتن پیش معاویة بن یزید بن مهلب .

قتل عدی بن ارطاه و پسر او محمد بن عدی بن ارطاه بر دست معاویة بن یزید بن مهلب بن ابی صفره .

حرب مسلمة بن عبدالملك بن مروان در بصره باآل مهلب و قتل تمام آل مهلب و برانداختن ایشان و غارت و اسر زنان و فرزندان ایشان و برده کرده فروختن تمام ایشان وسپری شدن کارآل مهلب .

سنه ثلاث و مائه ١٠٣

وفات بشیر بن سعید بن سعد بن ابی وقاص .

وفات جابر بن یزید ـ وفات ابو محمد عطاءبن یسار مولی‌زادهٔ میمونه حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم و او هشتاد و چهار ساله بود .

وفات امام شعبی قیل‌سنه اربع ومائه وقیل سنه خمس وقیل سنه سبع‌ومائه وهوعامر الشعبی‌هو ابو عمروعامربن شراحیل بن‌عبدالله الشعبی‌الکوفی‌وهو من‌حمیر او(١)

١ـ نسخه‌ل‌ون هومن شعب

من شعب همدان و او چهار صد کس از صحابه رادر یافته و از ایشان روایت کرده و او از تابعین است در کوفه و از علماء بزرگ و اکابر عصر و مشهوران ایشان وهو مجاب الدعوه (۱)

وفات ابو یزید بن ابو مسلم الاشعری ـ وفات مصعب بن سعدبن ابی‌وقاص ـ وفات ابو برده عامر بن ابی موسی عبدالله بن قیس الاشعری الکوفی .

وفات زیدبن الاصم از اهل رقه واو پسر خواهرمیمونه حرم‌رسول‌الله(ص) بود

دادن ایالت هرات بعباس بن اوس و محصن‌بن خزیمه .

وفات عبدالعزیزبن‌حاتم‌بن النعمان الباهلی وکان عامل‌عمر بن‌عبدالعزیزرضی‌الله‌عنه

سنه اربع و مائه ۱۰۴

وفات ابوالیسر کعب بن عمرو الا نصاری که در حرب بدر امیر المؤمنین عباس رضی الله عنه را اسیر کرده بود و در غزوخیبر بوقتی که سید (ع) بنزدیك خیبر رسید و سواران خیبر ایستاده مالهای خود بقلاع نقل میکردند او از پیش ایشان دو گوسفند گرفته چنان بدوید که ازسواران خیبر هیچکس بدو نرسید و سید (ع) در حق او دعا فرمود و گفت اللهم متعناه به و بدعاء حضرت نبی (ع) عمر دراز یافت .

آغاز دعوت که ابو عبدالله محمدبن علی‌بن عبدالله بن عباس‌رضی‌الله‌عنهم کرد

وفات خالد بن معدان بن ابی کرب‌الکلاعی در شام که در آنجاساکن‌بود

عزل کردن عبدالرحمن‌بن‌الضحاك بحکم یزید بن عبدالملك بن مروان عن المدینه و مکه وکان عامله علیهما و ولا هما عبدالواحد النصری‌وکان سبب ذلك ان

۱ـ وشراحیل بفتح الشین المعجمه والراء وبعد الالف‌حاء مهمله مکسوره ... والشعبی بفتح‌الشین المثلثه وسکون العین المهمله و بعدها باء موحده هذه النسبه الی‌شعب وهوبطن من‌همدان

عبدالرحمن خطب فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم

وفات موسی بن طلحة بن عبیدالله او عبدالله .

وفات یونس بن عبیدالمحدث ـ وفات‌عامر بن سعدبن‌ابی‌وقاص .

وفات عمر مولی ابن عباس .

ولادت عبداللهبن‌محمد بن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن عباس وهو ابوالعباس‌السفاح فی ربیع الثانی .

وفات عبدالاعلی بن علی المحدث ـ وفات عبدالرحمن بن حسّان بن‌ثابت .

سنه خمس ومائه ۱۰۵

وفات یزید بن عبدالملك بن مروان‌لیلة‌الجمعه حادی‌عشرین شعبان‌المعظم باربد از زمین بلقا من اعمال الدمشق و او سی و نه ساله بود و چهار سال و یك ماه امارت کرد .

حکومت ابو الولید هشام بن عبدالملك بن‌مروان بن الحکم و او فرمود که در مملکت او همه کس را عطا دادند از شرق تا بغرب هر کس که در ممالك او بودند از ده دینار تا بیست دینار .

وفات حمید بن عبدالرحمن بن عوف وهو ابن ثلاث و سبعین سنه .

وفات ابوعبدالرحمن‌عبدالله‌بن‌حبیب بن‌ربیعه‌المعروف بابوعبدالرحمن‌السلمی

وفات عبدالله بن عبدالله بن عمر الخطاب امه صفیه اخت المختار

وفات عبیدالله بن عبداللهبن عمر الخطاب امه ام ولد

وفات مغیرة بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام المخزومی .

حرب جراح بن عبدالله بااهل خزر و قتل جراح مذکور و هزیمت لشکر که با او بودند .

درین سال غیلان قدری پیدا آمد و خلق را بمذهب قدریه دعوت کرد و او را ابوالولید هشام بن عبدالملك طلب کرد و با او بحث کرد و او را ملزم ساخت و فرمود تا او را مثله کردند .

وفات ابان بن عثمان بن عفان که او را افلاج رسیده بود .

وفات عکرمة مولی ابن عباس وکان عکرمه زوج أم سعید بن جبیر .

دادن ایالت هرات بفضل بن هناد و او از قبل خود ابراهیم بن عبدالرحمن الحنفی را بفرستاد .

سنه ست ومائه ۱۰۶

وفات طاووس بن کیسان الیمانی که از تابعین است و کیسان پسر ابو عبدالرحمن الهمدانی مولی امیر المؤمنین عثمان است و الخولانی من ابناء الفرس و هشام بن الولید بروی نماز گزارد بمکه و او پنجاه کس از صحابه را دریافته بود و چهل حج کرده .

وفات ابورجاء العطاردی .

ولادت عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس - وفات سلام بن عبدالله بن عمر الخطاب

وفات ابو العالیه و کیع بن مهران الفقیه - وفات ابوقلابه فقیه بصری .

سنه سبع ومائه ۱۰۷

فرستادن هشام بن عبدالملك بن مروان اسید بن عبدالله را بخراسان بامارت

وفات عطاء بن یزید اللیثی - وفات ابو ایوب سلیمان بن یسار غلام میمونه حرم رسول الله علیه السلام برادر عطاء بن یسار و او هفتاد و سه ساله بود بمدینه .

آمدن محشر بن مراحم السلمی و شجاع بن تیهان القرشی بایالت هرات .

سنه ثمان و مائه ۱۰۸

عزل اسیدبن عبدالله از حکومت خراسان .

فرستادن هشام بن‌عبدالملک بن مروان جنیدبن عبدالرحمن را بایالت خراسان

وفات بکربن عبدالله المازنی ـ وفات بکربن قیس ابو الصدیق الناخی از عباد اهل بصره .

وفات قاسم بن محمد بن ابابکر الصدیق احد فقهاء السبعة المشهورین بالمدینه ومن اکابر التابعین وکان من افضل اهل زمانه مات بین مکه و المدینه حاجاً او معتمرا

وفات محمد بن کعب القرظی .

سنه تسع و مائه ۱۰۹

وفات جنید بن عبدالرحمن والی خراسان

ایالت خالد بن عبدالله در خراسان بحکم هشام بن عبدالملک بن مروان

فرستادن خالد بن عبدالله از قبل خود برادر خود اسید را بخراسان و او پیشتر والی خراسان بود

وفات فرزدق الشاعر وهو فرزدق بن غالب بن صعصعة بن عقال بن محمدبن سفیان بن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم و او را نود و یکسال عمر بود

آمدن فضال بن زیاد السلمی بایالت هرات

سنه عشر و مائه ۱۱۰

وفات امام ابوجعفر محمد باقربن امام زین العابدین علي بن امیرالمؤمنین

حسین بن علی المرتضی رضی‌الله‌عنهم روزدو شنبه پانزدهم رجب الاصم مدفوناً ببقیع و قیل سابع ذی حجه سنه اربع عشر ومائه و عمراو شصت وهفت‌سال و یازده ماه بود(۱)

وفات امام حسن‌البصری رحمةالله علیه ببصره وهوابوسعیدحسن بن ابی‌الحسن یسار البصری و او صد ویکساله بود و گویند هشتاد ونه و او از کوزهٔ حضرت نبی (ع) آب خورد سید ع فرمود که علم من بدو سرایت کند و چون او متولد شد او را پیش امیرالمؤمنین عمر الخطاب رضی‌الله عنه آوردند فرمود که او را حسن نام کنید وام سلمه حرم سید (ع) او را پرورد و صدو سی کس از صحابه را در یافت که از آنجمله هفتاد بدری بودند وارادت او بامیرالمؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه بود وبعد از وبحسن بن مرتضی علی

نقل کنند که جماعتی با حسن بودند بجائی رسیدند ودلو نداشتند حسن گفت چون در نمازایستم شما آب خورید چون در نماز ایستاد آب بسر چاه آمد همه کس آب خوردند درویشی پنهان مطهرهٔ آب بر گرفت آب بقرارخود رفت حسن گفت که خدای را استوار نداشتید آب بچاه فروشد

جمعی حکایت کنند که با حسن همراه بودیم گرسنگی برما غلبه کرد حسن قدری خرما بیافت و برما قسمت کرد و ما بخوردیم دانه‌های او طلا بود بفروختیم و خرج کردیم و صدقه دادیم و درین زمان هشت کس بودند که ایشان‌راعبادالتابعین خواندند و هم اول امام حسن‌البصری دویم شیخ اویس القرنی سیم عامر بن عبدالله بن عبد قیس چهارم هرم بن حیان پنجم ربیع بن خثیم ششم مسروق بن الاجدع هفتم اسود بن یزید النخعی هشتم ابی‌مسلم الخولانی

وفات ابوبکرمحمدبن‌سیرین‌المعروف‌بابن‌سیرین‌معبر مالك دینار ومحمدواسع‌بااو معاصربودند وصحبت داشته وهومن‌جمله تابعی‌البصره‌سمع عمران‌بن‌حصین‌واباهریره وانس‌بن مالك‌وابن‌عمر و ابن‌الزبیر وغیرهم‌کان اماماً کثیر العلم فقیهاًزاهداورعاً ثقةو

۱ـ ودر کتاب اصول کافی ۵۷ سال

کان یراد علی القضاء فیفر الی الشام مرة والی الیمامة اخری ادرك من الصحابه ثلثین نفرا وفاته بعد حسن البصری خمسین یوماً آمدن قاید بن منیع السعیدی بایالت هرات وعبدالله بن سلیمان الغنوی با او شریك بود

ولادت امام ابوخالد زفر بن هذیل العنبری الفقیه ـ وفات جریر بن الخطفی الشاعر .

سنه احدی عشر ومائه ۱۱۱

عزل خالد بن عبدالله از خراسان بحکم هشام بن عبدالملك بن مروان.

دادن حکومت خراسان بیوسف بن عمرو بن هبیره وهم درین سال عزل او از حکومت خراسان دادن ایالت خراسان بنصر بن سیار بن رافع بن خزی بن ربیعة بن عامر بن هلال بن عون بن خندع بن لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانه و برو قرار گرفت تازمان خروج ابومسلم

رفتن اسید بن عبدالله که از قبل برادر خود خالد والی خراسان بود ببلخ و اسد آباد در بلخ او ساخته وهم آنجا متوطن شد

وفات عبدالرحمن بن ابی سعد الخدری ـ آمدن یحیی بن ضبه بایالت هرات.

سنه اثنی عشر ومائه ۱۱۲

وفات شیخ حبیب عجمی رحمة الله علیه وقیل سنه تسع عشر ومائه

نقلست که او را در خانهٔ تاریك سوزن ازدست بیفتاد در حال خانه روشن شد دست بر چشم نهاد گفت نی نی سوزن جز بچراغ نیارم جست

وفات رجاء بن حیات الکندی ـ وفات ابوالشعثا جابر بن زید

وفات شهر بن حوشب ـ وفات ابامحمد عبدالرحمن بن سلمة الاکوع السلمی بمدینه مبارك

وفات ابو عبدالله رافع بن خدیج عمر او هشتاد سال بود

سنه ثلاث عشر و مائه ۱۱۳

ولادت امام ابو یوسف القاضی یعقوب بن ابراهیم بن حنیف

وفات رابعهٔ عدویه رحمة الله علیها ـ وفات طلحة بن مصرف الامامی

آمدن ولید بن قعقاع العنسی و حاتم بن معاویه و یزید بن عمادالازدی بایالت هرات

وفات حزام بن سعد بن محیصه ابو سعید عمره سبعین سنه

وفات عدی بن ثابت الانصاری ـ وفات عبدالله بن عبید بن عمیر اللیثی

(وفات ابا جعفر عبدالرحمن بن ابی سعید الخدری) (۱)

سنه اربع عشرة و مائه ۱۱۴

وفات محمد بن مسلم بن عبدالله الزهری فی رمضان

وفات الامام عطاء بن ابی رباح ابو محمد و او از تابعین است و عالم و بزرک مکه

وفات حکم بن عتبه فقیه ـ وفات محمد بن علی بن الحسن

سنه خمس عشره و مائه ۱۱۵

وفات شیخ ابو حازم مکی ومدنی نیز گفته‌اند آن مخلص متقی و آن متقدای مقتدی آن شمع سابقان آن صبح صادقان در مشاهده و مجاهده بی بدل بود و پیشوای مشایخ بود وعمر و بن عثمان مکی درشان او مبالغتی تمام دارد و سخن او مقبول همه دلهاست و کلید همه مشکلها و شرف او همین بس که از بزرگان تابعین است و بسیار کس را از اصحاب دیده چون انس بن مالك و ابوهریره و غیر ایشان رضوان

۱ـ سطر میان پرانتز که وفات ابی سعید است ضمن وقایع سنه ۱۱۱ ذکر شده ودر هر سه نسخه‌دراینجا تکرار شده ودرآنجا ابی سعد نوشته است

الله علیهم اجمعین

بزرگی گفت عزیمت حج داشتم و مادرم راضی نبود پیش ابو حازم در آمدم وی را خفته یافتم زمانی صبر کردم تا از خواب درآمد گفت درین ساعت پیغمبر را در واقعه دیدم و مرا پیغام داد و گفت حق مادر نگاه داشتن ترا بسی بهتر از حج کردن باز گرد ورضاء مادر طلب کن من از آنجا باز گشتم و بمکه نرفتم رحمة الله علیه .

ولادت عبدالله بن ادریس ابو محمد الازدی الکوفی

وفات نمیر بن اوس واو از تابعین است و در شام ساکن ـ وفات ابو عبدالله الفقیه المکحول .

آمدن قاید بن منیع السعیدی باردوم بایالت هرات

سنه ست عشره ومائه ۱۱٦

وفات عبدالرحمن بن عمرو الاوزاعی ـ وفات عمرو بن مره الخمیلی المرادی و او از کبار تابعین است وقیل سنه ثمان عشر ومائه

آمدن ابراهیم الحنفی بایالت هرات

سنه سبع عشره ومائه ۱۱۷

وفات ابو عبدالله وهب بن منبه مورخ وقیل سنه عشر وقیل سنه ثلاث عشر و قیل سنه اربع عشر ومائه .

وفات قتاده ـ وفات سعید بن یسار ـ وفات ابو شاکر مسلمة بن هشام بن عبدالملك بن مروان .

وفات نافع مولی ابن عمر ـ وفات ابویحیی حبیب بن ابی ثابت الکوفی

وفات احمد بن عبدالله بن یونس المحدث ـ وفات میمون بن مهران الفقیه

ولادت حفص بن غیاث بن الحسین النخعی قاضی الکوفه

سنهٔ ثمان عشره و مائه ۱۱۸

وفات ابومحمد علی بن عبدالله بن عباس رضی‌الله عنهم که او را سجّاد گفتندی که در هر شبانروزی هزار رکعت نماز کردی و او در سرّات یا در حمیمه (۱) از زمین شام (۲) نماند و هشتاد سال عمر داشت واو در شب وفات مرتضی علی کرم الله وجهه متولد شد پدر او را بنام و کنیت او ابوالحسن علی نام نهاد و او روزی پیش عبدالملك بن مروان در آمد او را تعظیم بسیار نمود و بر سریر خود نشاندو از کنیت او پرسید و بالتماس تغییر کنیت او کرد

وفات عبدالله بن عامر الیحصبی از مدینه از جملهٔ قراء سبعه

وفات ابو صخره جامع بن شداد ـ وفات معاویة بن هشام بن عبدالملك

وفات طلحة بن مضر الیمانی ـ وفات عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمروبن العاص بطایف .

سنه تسع عشره و مائه ۱۱۹

وفات ابو عبدالله احمد بن یحیی الجلا از کبار مشایخ شام ابو تراب نخشبی وذا النون مصری را در یافت و با جنید و نوری صحبت داشته گفت بمدینه مبارك رسیدم و زیارت حضرت نبی (ع) در یافتم گفتم یارسول الله بمهمان تو آمده‌ام ودر خواب شدم بخواب دیدم که آن حضرت ع یك قرص نان بمن داد و یك نیم از آن بخوردم بیدار شدم نیم قرص نان در دست من بود و نیم قرص خورده بودم .

ولادت یزیدبن هارون الواسطی ـ وفات ایوب بن نمیر القاری

۱ـ الحمیمه تصغیر الحمه بلد من ارض السراة من اعمال عمان فی اطراف الشام کان منزل بنی العباس

(مراصد الاطلاع)

۲ـ کلمه شام از نسخه ن ساقط شده

ولادت عبدالله بن المبارك ابو عبدالرحمن الحنظلی امام عصره من تلامذه ابی حنیفه الکوفی رحمة الله علیهما .

وفات ابو ایوب الاشدق .

وفات عبدالله بن عیاش بن ربیعة المخزومی من کبار القراء و أو از بسیاری از صحابه قرائت اخذ کرد

سنة عشرین ومائه ١٢٠

وفات شیخ محمد بن واسع رحمةالله علیه که او از کبار مشایخ است گویند نان خشك در آب میزد و میخورد و گفت هر که بدین قناعت کند از خلق بی نیاز شود گفت هیچ چیز ندیدم که نه خدای تعالی را در آن دیدم

وفات عمروبن قتاده بن نعمان صاحب سیرو مغازی

وفات امام ابو اسماعیل حمادبن ابی سلیم استاد و خسر امام اعظم ابی حنیفه

وفات الامام فی حرم الله الملك العلام ابوسعید عبدالله بن کثیر از قراء المعروف بابن کثیر و او قرآن برعبدالله بن عباس رضی الله عنهما و بسیاری از صحابه خوانده وقیل سنه ست و عشرین

وفات اسید بن عبدالله که القسیری برادر خالد که پیشتر امیر خراسان بود و اسد آباد بلخ واسدآباد بیهق او کرده وببلخ نماند و گویند که بعد ازوفات او نصر سیار کنانی والی خراسان شد .

وفات ابوبکر محمد بن عمر بن حزم

آمدن حارث بن حشرم العامری وزیاد بن عبدالرحمن العامری بایالت هرات

سنة احدی وعشرین و مائه ١٢١

وفات مجمع بن سمعان ابوحمزه التیمی من اعیان الکوفه روی عن ماهان

الزاهد و روی عنه ابوحیان التیمی و سفیان الثوری قال ابو حاتم الرازی دعا مجمع ربه عزوجل ان یمیته قبل الفتنه فمات من لیلته وخرج زیدبن امام زین العابدین علی فی الغد .

خروج زیدبن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم بکوفه .

ولادت المهدی ابو عبدالله محمد بن منصور ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس .

وفات اخفش مجاشعی ابوالحسن سعیدبن معده

وفات ابو قیس عبدالرحمن بن ثروان الفقیه ـ فرستادن هشام بن عبدالملك یوسف بن عمرو الثقفی را تابازیدبن امام زین العابدین حرب کند و محاربهٔ عظیم میان ایشان واقع شد و أصحاب زیدبن امام زین العابدین گریختند و او در اثناء مصاف میخواند .

شعر

و ذل الحیات و عز الممات   وکلا اراه طعاما وبیلا
وأن کان لابد من واحد   فسیری الی الموت سیر اجمیلا

آمدن بشر بن بسطام الحنظلی بایالت هرات

سنه اثنتین وعشرین ومائه ۱۲۲

شهادت زیدبن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم در کوفه بر دست یوسف بن عمرو الثقفی که از قبل هشام بن عبدالملك بن مروان حاکم عراق بود و سر او را بدمشق فرستادند و از آنجا بمدینه آوردند و بنزد قبر رسول (ع) یك روز و یکشب نصب کردند و جثه او را در کوفه چهار سال صلب کردند وبعد از آن فرود آوردند و سوختند

وفات ایاس بن معاویة بن قرة القاضی ببصره الموصوف بالذکاء والکیاسة.
فرار نمودن یحیی بن زید بن امام زین العابدین بعد از شهادت پدرخود
آمدن مغلس بن زیاد العامری بایالت هرات

سنه ثلاث وعشرین ومائة ۱۲۳

دعوی کردن هشام بن عبدالملك بن مروان بر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم که معاویه زمینی از عباس خریده بصد هزار درم و زمین خود متصرف بوده و بتصرف او نداده ووجه مذکور از وی بستد

وفات شیخ عتبة بن الغلام رحمة الله علیه

نقلست که شیخ عتبة بن الغلام شبی حوری بخواب دید که گفت یاعتبه برتو عاشقم هشدار تاکاری نکنی که میان من وتومفارقت افتد عتبه گفت دنیارا طلاق داده ام طلاقی که هرگز رجوع نکنم تا آن زمان که ترا بینم

وفات ابوبکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله الزهری

آمدن خطاب بن محمد السلمی بایالت هرات ـ وفات جعفر بن ایاس

سنه اربع وعشرین ومائة ۱۲۴

خروج یحیی بن زید بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم و هم درین سال شهادت اودر جوز جانان خراسان بر دست نصر سیار که او را بر دار کرد و بگذاشت تا زمانی که ابو مسلم صاحب الدعوه او را از دار فرود آورد و بجوز جانان دفن کرد و هفت روز در تمام بلاد خراسان جهت او نوحه کردند و تعزیه داشتند .

وفات محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن ابوبکر القرشی مشهور بابن الشهاب الزهری مات بالشام یدفن علی قارعة الطریق

آمدن بشر بن بسطام الحنظلی باردوم بایالات هرات

وفات عامر بن عبدالله بن الزبیر بن العوام القرشی الاسدی من تابعی المدینه وزهادها و عبادها روی عن ابیه و غیره من الصحابه کعایشه و غیرها

سنه خمس و عشرین و مائه ۱۲۵

وفات هشام بن عبدالملك بن مروان در سادس ربیع الاول مدفوناً بر صافه مدت امارت او نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود و پنجاه‌وسه‌سال عمرداشت

حکومت ابوالعباس ولید بن یزید بن عبدالملك بن مروان

وفات امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رضی‌الله عنهم

آمدن مرارة بن شهاب بایالات هرات ـ ولادت ابراهیم بن میمون الموصلی

سنه ست و عشرین و مائه ۱۲۶

قتل ابو العباس ولیدبن یزیدبن عبدالملك بن مروان که‌برو نماز نکردند بواسطه آنك ملحد بود وبد اعتقاد و مدت امارت او یکسال ودو ماه بود

حکومت ابوالولید یزید بن ولید بن یزیدبن عبدالملك بن مروان

وفات یزید مذکور بعد از پنج ماه بعلت طاعون و او را بسه وجه یزید ناقص گفته‌اند اول آنکه اعرج بود دوم آنك پنج‌ماه بیش حکومت نکرد سوم آنك زیادات که در عطاء مردم ولیدبن یزیدبن عبدالملك کرده بود نقص آن کرد و آنرا بر انداخت .

جلوس ابو اسحاق ابراهیم بن ولید بن یزیدبن عبدالملك بن مروان

وفات کمیت بن زید الشاعر ـ آمدن ابراهیم بن عبدالرحمن بایالت هرات

وفات عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق

توفی قاسم بن ابی بزه و اسم ابی بزه یسار وهومن المشهورین بالقراءة

سنه سبع وعشرین ومائه ۱۲۷

قتل ابو اسحاق ابراهیم بن ولید بن یزیدبن عبدالملک بن مروان بن الحکم بن ابی العاص مدت امارت او سه ماه بود واومفاخرت کردی واین بیت خواندی.

بیت

آنا بن کسری و ابی مروان   و قیصر جدی و جدی خاقان

عمر او سی وهشت سال بود.

حکومت ابو عبدالملک مروان الحمار بن محمدبن مروان بن الحکم بدمشق

قتل عبدالعزیزبن حجاج بن یوسف و یزیدبن خالد القشیری بر دست مروان الحمار بن محمد بن مروان

وفات ثابت بن اسلم البصری-وفات منصور بن رادان

وفات ابو اسحاق السبیعی الداعی (۱)

آمدن هیصم بن مسلم العبدی بایالت هرات و او از جملهٔ هاشمیان بود هم درین سال مقدادبن شرجیل العنسی بایالت هرات آمد وعزل هیصم مذکور

سنه ثمان وعشرین ومائه ۱۲۸

ولادت امام ابو ابراهیم موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمدالباقر بن امام زین-العابدین بن علی بن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز یکشنبه نهم صفر بمدینه مبارك وگویند در ابوا که موضعی است میان مکه و مدینه مبارك و مدفن ما در حضرت نبی ع آنجاست.

فرستادن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم ابومسلم صاحب الدعوه را بخراسان و ابتدای دعوت آل عباس که ابومسلم صاحب الدعوه کرده

۱-السبیع محلة السبیع بفتح اوله وکسر ثانیه ثم یاوعین مهمله بالکوفه (مراصد)

وفات ابابکر عاصم بن بهدلة ابی النجود الکوفی از قراءِ وهو بهرام بن ابی حنیفة بن المالك قراءِ علی عبدالرحمن السلمی و قراءِ هوعلی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه وقراءِ هوعلی النبی (ع) .

وفات جابر بن یزید الخثعمی الجعفی وکان من غلاة الشیعه یقول بالرجعه

گرفتار شدن ابراهیم بن‌محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بر دست مروان الحمار بن محمدبن‌مروان وحبس کردن او .

آمدن حازم بن عبدالله بایالت هرات و بعد از آن هم درین سال علی بن معقل الحنفی و عمار بن علی هردو حازم بن عبدالله را بکشتند و علی بن معقل از هرات برفت و غسّان بن علی را نایب خود بهرات بگذاشت .

وفات جامع بن شداد .

اول امیر که بهرات آمد از قبل هاشمیان عثمان الکرمانی الازدی و بسام بن ابراهیم بودند و ایشان از عمال ابومسلم اند .

سنه تسع و عشرین و مائه ۱۲۹

نامه‌فرستادن ابراهیم بن‌محمدبن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم که شیعه‌ما را بگویند که جامهٔ سیاه پوشند :

اظهار کردن ابومسلم دعوت بنی عباس‌در خراسان و دو رایت یکی نام‌آن ظل و دیگری سحاب برپای کرد وظل‌را بر نیزه چهارده گزبست وسحاب را بر نیزه سیزده گز و معنی این دو اسم آنست که چنانك میغ همه زمین را بپوشد دولت بنی العباس بهمه عالم بخواهد رسید و چنانك زمین هرگز از سایه خالی نباشد عالم از خلیفهٔ عباسی خالی نخواهد بود .

قتل جدیع کرمانی بر دست نصر سیاد .

دست‌یافتن عبدالله بن معاویة بن‌جعفر بن‌ابی‌طالب بر مملکت فارس و عراق .

حرب ابومسلم و علی بن جدیع الکرمانی بانصر سیار و فرار نصرمذکور.

وفات ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله عباس که دعوی امامت و اظهار دعوت مردم کرد و پیشتر بر دست مروان الحمار محبوس گشته بود و درین حین وفات کرد و گویند که چون حقیقت دعوت و خروج سفاح مروان الحمار بن محمد بن مروان را معلوم شد او را هلاك کرد و گویند که در آن حبس که ابراهیم بود عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز و شراحیل بودند وایشان بایکدیگر متردد بودند روزی شخصی پیش ابراهیم آمد و قدری شیر آورد و گفت که شراحیل میگوید که از این شیر قدری آشامیدم مرا خوش آمد خواستم که ترانصیبی کنم او قدری از آن شیر بیاشامید و خسته شد و مقرر بود که امروز ابراهیم پیش شراحیل رود شراحیل کسی فرستاد که مقرر بود که تشریف آوری چون نیامدی و گفت که از آن شیر که فرستاده بودی خوردم و خسته شدم در ساعت شراحیل پیش ابراهیم آمد و گفت والله الذی لااله الاّ هو که من امروز شیر نخوردم و بتو نفرستادم ترا بازی دادند روز دیگر وفات کرد و گویند که در وقت ولادت جد او را پیش امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آوردند او را علی نام نهاد و کنیت ابوالحسن کرد و او را اباالخلفا خواند.

وفات ابواسحاق سلمان بن خاقان الشیبانی.

وفات یحیی بن ابی بکر المحدث مولی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه.

سنه ثلاثین و مائه ۱۳۰

ولادت امام ابوعبدالله محمد بن حسن الشیبانی رحمة الله علیه.

وفات الامام ابو یحیی الشیخ مالك بن دینار رحمةالله علیه در بصره احد تابعی البصره و اعیان علمائها و عبادها وزهادها جمع بین العلم و الورع و العمل وقیل سنه سبع و عشرین و مائه گویند روزی مالك دینار در سایه دیواری خفته

بوده ماری آمده بودو شاخ نرگس در دهان گرفته او را باد میکرد (۱).

فتح ری و جرجان و نهروان و همدان و طبرستان و حلوان بر دست قحطبه از لشکر ابومسلم قتل عامر بن ضباره هم درین حرب بردست قحطبه .

در آمدن ابومسلم باتفاق علی جدیع الکرمانی که پدر او را نصر سیار بقتل آورده بود و جثه او را آویخته بمرو و ضبط آنجا نمودن .

قتل شیبان الحروری بر دست لشکر ابو مسلم .

قتل علی بن جدیع الکرمانی الیمانی بر دست ابومسلم

قتل عثمان کرمانی یمانی برادر علی مذکور بردست ابوداود هم از لشکر ابومسلم

قتل نباته بن الحنظله الکلابی که بالشکر شام بمدد نصر سیار آمده بود بر دست قحطبه و لشکری که ابومسلم با او فرستاده بود و قتل ده هزار مرد از لشکر شام .

حرب ابو حمزهٔ خارجی با اهل مدینه و در آمدن در مدینه مبارك .

فرستادن مروان الحمار بن محمد مروان ابن عطیه را بحرب ابوحمزه خارجی و چون حرب کردند ابو حمزه بگریخت وروی بمدینه آوردند اهل مدینه ایشان را بقتل آوردند .

خروج سفاح ابوالعباس عبدالله بن محمد الکامل بن علی بن عبدالله بن عباس که روز جمعه بر منبر شد و دعوت ظاهر کرد و مردم هم در مجلس با او بیعت کردند و این ابتدای دولت آل عباس است و حاجب سفاح عبدالله بن بسام بود و خلیفت او در کوفه و ناحیت داوود بن علی و جمعی که تفصیل می یابد هر کس را بجایی فرستاد و عبدالله بن علی را پیش بوعون فرستاد و عیسی بن موسی را نزدیك حسن بن قحطبه فرستاد بواسط که او ابن هبیره را حصار میداد و یحیی بن جعفر بن تمام را بحمید بن قحطبه فرستاد که بمد این بود و بوالیقظان عثمان بن عروة

۱ـ نسخه ب او را بادزدی مدفوناً ببصره علیه الرحمه

بن محمد بن عمار بن یا سر را ببسام بن ابراهیم بسام باهواز فرستاد وسلم بن عمرو بن عثمان را بمالك بن طواف فرستاد .

حرب اسید بن عبدالله الخزاعی از لشکر ابومسلم باتمیم بن نصر و بانی وتمیم مذکور در حرب بقتل آمد و بانی پناه باقلعه برد او را نیز بقتل آوردند .

حرب قحطبه در جرجان با نباته بن حنظله و قتل نباته بن حنظله درذی حجه و فرار لشکر شام که با او بودند و از جمله لشکر نباته سالم بن روایة التمیمی در جنگ تنها اقدام نمود و بسیاری بقتل رسانید و زخمهای گران زد آخر او را در مسجدی افکندند و او در آن مسجد بسیاری را بقتل آورد و بر او دست نیافتند آخر مسجد را بر سر او انداختند بعد از آن احتیاط کردند برتمام اعضاء او هیچ درست نمانده بود .

عزیمت نمودن مردم جرجان که بر قحطبه خروج کنند و این صورت قحطبه رامعلوم شد سی هزار نفراز مردم جرجان بقتل آورد .

باز گرفتن ابو مسلم نیشابور را از نصر سپاردادن بزیاد بن زرارة القشیری

وفات ابو الزیاد یزید بن رومان ـ وفات محمد بن المنکدر ابو عبدالله التیمی و هو من بنی سعد بن تیم تابعی کبیر من کبار التابعین وجلتهم مدنی جمع بین العلم و الزهد والعبادة بالمدینه .

وفات یزید بن ابی مالك الهمدانی الفقیه .

وفات عطاء بن ابی‌مسلم الخراسانی ـ وفات حفص بن سلیمان بن المغیره

وفات ایوب بن ابی تمیمه السجستانی ـ وفات اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة الانصاری نصب فرمودن ابومسلم عثمان الکرمانی بسام بن ابراهیم و مالك بن الهیثم و ابوعلی الشیبانی را بایالت هرات و هم درین سال ابوعلی شبل بن طهمان الشیبانی بایالت هرات آمد وهم در ین سال ابونصر موسی بن حسان بر عمل خراج بهرات آمد و نه سال و هشت ماه عامل بود .

وفات ابو جعفر یزید بن قعقاع القاری در مدینه و او مولی عبدالله بن عباس المخزومی القاری بود .

سنه احدی و ثلاثین و مائه ۱۳۱

وفات ابن الا عرابی ابو عبدالله محمد بن زیاد الا عرابی عمر او هشتاد و یکسال و چهار ماه و سه روز بود .

خروج عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از کوفه :

امر فرمودن ابو مسلم بقحطبه که بری رود و رفتن و گرفتن قومس وری .

وفات نصر بن سیّار که در ری بیمـار شد و او را بهمدان میبردند درراه در محفه بمرد .

رفتن قحطبه بری و قتل عـامر بن ضبّـاره و غارت لشکـر او ودرین حرب با عامر بن ضباره صد و پنجاه هزار مرد بود و باقحطبه بیست هزار .

رفتن قحطبه بکوفه و حرب او در کنار آب فرات بـامعن بن زایده و قتل قحطبه مذکور که بعضی گفته‌اند در آب غرق شدوبعضی گویندد اورا در جویی کشته یافتند و بعضی گفته‌اند که درحرب بقتل آمد .

قایم مقام شدن حسن بن قحطبه بر جای پدر خود ــ وقوع طاعون در بصره .

وفات ابو حذیفه واصل بن عطاء الغزال شیخ المعتزله ــ وفات ابراهیم بن عبدالملك .

وفات فرقد بن یعقوب السنجی ــ وفات ابی بکر بن ابی تمیمه السجستانی

ولادت سلطان العارفین ابو یزید البسطامی وهو ابو یزید طیفور بن عیسی بن سروشان البسطامی و سروشان والی قومس بود .

قتل داود بن یزید بن عمر بن هبیره در جنگ بر دست حسن بن قحطبه و

لشکر او واقعه نهاوند که حسن بن قحطبه نهاوند گرفت وجماعتی را از لشکر مروان الحمار که پناه بدانجا برده بودند وهم بوکامل - حاتم بن حارث بن شریح و پسر نصر بن سیار - عاصم بن عمیر - علی بن عقیل - بیهس بن بدیل - بحتری از فرزندان عمر الخطاب را بکشت .

گریختن زیاد بن زرارة القشیری که ابومسلم او را ایالت نیشابور داده بود و بوقتی که قحطبه را بری میفرستاد او را بالشکری همراه او بفرستاد او در ری از قحطبه بگریخت و قحطبه جمعی را بر عقب او بفرستاد بعضی از لشکریان او را قتل کردند و بدو نرسیدند .

خروج محمد بن خالد بن یزید القسری که سیاه پوشید و پیش از رسیدن حسن بن قحطبه کوفه و بصره را بگرفت .

قتل ابراهیم بن میمون الصایغ از اهل مرو بر دست ابومسلم .

سنه اثنتین وثلاثین و مائه ۱۳۲

خلافت السفاح ابوالعباس عبدالله بن محمد الکامل بن علی بن عبدالله بن امیر المؤمنین عباس رضی الله عنهم واو را سفاح از آن گفتند که خون بنی امیه بسیار ریخت تا خلافت بدو منتقل شد .

حرب السفاح ابو العباس خلیفه از خلفای عباسی با مروان الحمار بن محمد بن مروان و فرار نمودن و رفتن بمصر و رفتن صالح باده هزار مرد بطلب مروان تا بدمشق و از آنجا صالح مذکور عامر بن اسماعیل جرجانی را بطلب او فرستاد با چهار صد کس و در عین الشمس که جای فرعون بود (۱) بمروان رسید و بعد

۱- عین شمس - ... اسم مدینه فرعون موسی بمصر بینها و بین الفسطاط ثلاثه فراسخ بینه و بین بلبیس من ناحیة الشام قرب المطریه ... کانت مدینة کبیرة وهی قصبه کورة اتریب وهی الان خراب (معجم البلدان)

از جنگ مروان را بقتل آورد و قاتل او محمد بن شهاب بود از یاران عامر بن اسماعیل در ذیقعده مدت امارت او پنج سال و نه ماه بود و گویند قتل او در یوم الاحد سابع عشرین ذی حجّه بود.

مادر مروان الحمار کنیزکی بود از آن ابراهیم بن الاشتر که آن روز که ابراهیم مذکور بقتل آمد بدست محمد بن مروان افتاد او را از میان غنایم بر گرفت و مروان از او متولد شد و چون بر سفاح ابوالعباس بیعت کردند ابن عیاش المنتوف در پیش او شد و گفت سپاس آن خدای را که ما را از حمار جزیره و بنده‌زاده بنو نخع پسر عم رسول الله (ع) و پسر عبدالمطلب بدل داد.

و او را مروان الحمار بدان جهت گفتند که در عرب رسم چنان رفته است که سر هر صد سال را سنة الحمار گویند چون ملك بنی امیّه در عهد او بصد رسید او را حمار نام نهادند ولادت او بنجران بود و او را بمصر دفن کردند و دولت مروانیان سپری شد و شعار عباسیان ظاهر گشت.

قتل یحیی بن معاویة بن هشام بن عبدالملك.

وفات یزید بن ولید بن عبدالملك ـ وفات ابویسار بن ابی یحیی مکی.

وفات القاضی منصور بن المعتمر.

حصار دادن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس دمشق را و مردم شهر دمشق ولید بن معاویه را که از قبل مروان الحمار والی بود بقتل آوردند و درهای شهر بگشادند و عبدالله بن علی مذکور هژده روز در دمشق مقام کرد.

قتل ابوسلمهٔ خلال که او را وزیر آل محمد میگفتند بر دست مرار بن انس الضبی بفرمان ابوالعباس السفاح و رضاء ابومسلم که هم درین ولا که فکر قتل او میکردند بواسطهٔ آنك ایشان را وهم آن شده بود که یکی از سادات را بر ایشان اختیار کند ابو العباس برادر خود ابوجعفر المنصورباالله را بخراسان فرستاد تا با ابو مسلم درین باب مشورت نموده آید ابو مسلم ایشان را رخصت داد و ابوجعفر

المنصور بالله مراجعت نمود و او را بقتل آوردند و در قتل او ملال تمام بسادات رسید و سلیمان بن مهاجر گفته.

شعر

ان الو زیر وزیر آل محمد   اودی فمن یشناك كان وزیرا

وقیل سنه ثلاث و ثلاثین ومائه.

ابتدای عمارت مسجد جامع نیشابور که ابومسلم صاحب الدعوة ساخته.

خلع کردن ابو الورد مجراه بن‌الکوثر بن زفر بن الحارث الکلابی‌عبدالله بن علی را و اعمال قنسرین بدست فرو گرفت و او از اصحاب و سرهنگان مروان الحمار بودو رفتن‌عبدالله بن علی بحرب او و در حرب ابوالورد باپانصدنفر ازاقرباء او بقتل آمدند.

سنه ثلاث و ثلاثین و مائه ۱۳۳

دادن ابوالعباس السفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس وزارت بخالد بن جعفرالبرمکی.

تزویج حسن بن قحطبه شیبانی باجمیله بنت نصربن سیاردر هرات.

ولادت ابو داوود سلیمان بن داوود الطیالسی صاحب المسند.

رفتن المنصور بالله ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بحرب یزید بن عمروبن‌هبیره بواسط و قتل ابن هبیره‌بر دست المنصور بالله ابو جعفر بحکم‌ابوالعباس سفاح.

خلع کردن بسام بن ابراهیم بن بسام درین سال ابو العباس سفاح را:

فرستادن ابو العباس السفاح خازم بن خزیمه را بحرب بسام بن ابراهیم‌بن بسام و بسام مذکور هزیمت شد و خازم لشکر او را غارت کرده در عقب ایشان برفت و بیشتری ازیشان را بکشت و مراجعت نمود.

رفتن خازم بن خزیمه بعمان بجزیرهٔ ابن کاوان و حرب او باشیبان وخوارج و قتل شیبان خارجی و ده هزار از خوارج و خازم مذکور تمامی شهرهای عمان بگرفت .

سنه اربع و ثلاثین و مائه ۱۳۴

شهادت عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم بهرات مدفوناً بمصرخ (و جدته زینب بنت العابده البتول وابنة الرسول فاطمة الزهرا)(۱) وگویند بعد از قتل او آواز در قهندز پیچید و بدان آواز خراب شد و بعد از آن اسم قهندز از ودور و بمصرخ شهرت یافت چه صرخ آواز است .

وفات ابوهذیل العلاف من رؤساء المعتزله واسمه محمد بن هذیل العبدی ویلقب بالعلاف .

دادن ایالت هرات بابومنصور بن طلحة الخزاعی .

ولادت نضر بن شمیل المازنی بمروالرود اصله من البصره و بمروالرود آمدند باپدر و در مروالرود علم وادب آموخت .

سنه خمس وثلاثین ومائه ۱۳۵

درین سال در میان مکه و کوفه میلها و منارها ساختند

وفات عطاء بن ابی مسلم میسرة الخراسانی و او ازاهل سمرقند بود واز تابعین است و در شام ساکن بود و گویند که از اهل بلخ بود و کنیت او ابوعثمان بود المعروف بعطاء الخراسانی .

وفات عروة رویم المحدث . وفات یحیی بن ابی یحیی الغسانی الاوزاعی الفقیه و او ازکبار فقها و علما بود .

۱ــ سطر میان پرانتز . فقط در نسخه پ است

سنه ست و ثلاثین و مائه ۱۳۶

اجازت طلبیدن ابومسلم که ببغداد آید و ابو العباس سفاح خلیفه رابه‌بیند و رخصت یافته بحج رود با او هشت هزار کس بودند ابوالعباس پیغام فرستاد که با پانصد کس بیاید او باز پیغام فرستاد که من خلق عالم را جهت شما دشمن خود کرده‌ام حالا با پانصد کس چگونه متردد توانم بود خلیفه اجازت داد که با هزار کس متوجه شود اوبا هزار کس آمد و خلیفه رادیدفرمود که‌منصوربرادرم عزم حج دارد والا ترا امیرقافله ساختمی ومنصور باابومسلم‌بدشده‌بود ودرقصد او سعیهانمود ابوالعباس السفاح از وقبول نکرد

قتل سلیمان کثیر بر دست ابو مسلم‌بحضور المنصور بالله ابوجعفر برادرخلیفه

رفتن المنصور بالله ابو جعفر و ابومسلم بکعبه و باتفاق حج کرده مراجعت نمودند و درین سفر رنجش ابو جعفر منصور از ابو مسلم زیاده شد

وفات السفاح ابوالعباس عبدالله بن محمدبن‌علی‌بن عبدالله‌بن‌عباس درثالث‌عشر ذی حجه از زحمت آبله سن او سی وسه سال بود و گویند بیست ونه واز قتل مروان تا وفات او چهار سال بود و از بیعت که با او کردند تا زمان وفات او چهار سال و هشت ماه بود.

خلافت المنصور بالله ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس المعروف بابو منصور الدوانقی و او را دوانقی بدو وجه گفتند یکی آنك بغایت بخیل و متدنق بود ودیگری آنك بزمانی که حفر خندق کوفه میکرد برهر فردی دانگی حواله کرد وبستد ودر حفر خندق صرف کرد و ابومسلم با او بیعت کرد و بدان واسطه او را استظهاری تمام شد.

وفات عطاء بن السایب زید الثقفی وقیل سنه سبع و ثلاثین ومائه

سنه سبع و ثلثین و مائه ۱۳۷

دادن وزارت ابو جعفر المنصور بالله عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بخالد برمکی .

آمدن عیسی بن موسی و ابوالجهم جهت بیعت پیش عبدالله بن علی عم منصور و او ولشکری که با او بودند بیعت ابوجعفر منصور قبول نکردند و تمامی لشکر باعبدالله بن علی مذکور بیعت کردند .

قتل مقاتل عکی بر دست عبدالله بن علی عم ابوجعفر منصور خلیفه که بعد از وفات ابوالعباس السفاح عبدالله بن علی مذکور دعوی خلافت کرد و گفت که بوقتی که مرا سفاح بر عقب مروان الحمار فرستاد ولی عهد کرده بود ومقاتل مذکور با او بیعت نکرد بدان واسطه او را قتل کرد

رفتن ابومسلم بحرب عبدالله بن علی و چون عبدالله مذکور معلوم کرد که ابومسلم بجنك او می آید بر مردم خراسان که در لشکر او بودند اعتماد نکرده هفده هزار ازمردم خراسان بقتل آورد .

سنه ثمان و ثلاثین و مائه ۱۳۸

فرستادن ابومسلم مالك بن هیثم الخزاعی را بر مقدمه لشکر بحرب عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس .

گریختن حسن بن قحطبه وحمید برادر او از عبدالله بن علی که ایشان را تهدید بقتل کرده بیعت ستانده بود وبالشکر ابومسلم ملحق شدند .

حرب ابومسلم با عبدالله بن علی عم سفاح و منصور وفرار عبدالله مذکورو مخفی شدن در بصره .

وفات یونس بن عبیدالبصری .

قتل ملید خارجی بعد از حربی که میان او وخازم خزیمه رفته بود

مراجعت ابومسلم از حرب عبدالله بن علی وآمدن بری برعزیمت خراسان

وچون بری رسید منصور خلیفه او را طلب فرمود او ابا می نمود بعد از گفت‌وشنید بسیار او را بر آن راضی کردند که پیش منصور خلیفه رود

سنه تسع وثلاثین ومائه ۱۳۹

مراجعت ابومسلم از ری‌وآمدن ببغداد و ملاقات او باابوجعفر منصورخلیفه

وچون از پیش خلیفه بیرون آمد با کسی از نزدیکان خلیفه مشورت کرد که رای بیندیش او در جواب گفت ترکت الرای بالری واین مثل مشهور شد.

قتل ابومسلم در خامس عشرین شعبان المعظم وهو ابا اسحاق ابراهیم بن عثمان بن بشاربن‌سید وس بن‌جود رزمن‌ولد بزرجمهر ولد باصفهان و نشاءبالکوفه فلما اتصل الامام ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس وامام ابراهیم مذکور تغییر کنیت او فرموده او را ابومسلم کنیت داد و قیل سنه ثمان و ثلاثین ومائه(۱)

چهار کس اند در زمان اسلام که بر دست هر چهار هزار هزار مردم زیادت بقتل آمده‌اند وهم‌اول‌ابومسلم مذکور دوم‌حجاج بن‌یوسف سیم بابك‌الخرمی چهارم برقعی:

وفات داوو دبن ابی مهند در راه کوفه

عصیان نمودن جمهور بن مرار العجلی با ابوجعفر منصور خلیفه وواسطهٔ نومیدی جمهور آن بود که او را بعد از قتل ابومسلم بحرب سنباد فرستادند و او

---

۱ روایت معروف تردرقتل ابومسلم سنه۱۳۷ است.

ابن خلکان مینویسد سنه‌سبع وثلثین ومائه وقیل‌سنهٔ ست وثلثین ومائه وقیل‌سنه اربعین وهذاالقول‌ضعیف

سنباد را هزیمت کرد وخزانه‌های ابومسلم بدست اوآمد بترسید که ابوجعفرمنصور خلیفه او را بآن مال مؤاخذت کند و اظهار عصیان کـرد چون منصور خلیفه معلوم کرد محمد بن اشعث‌الخزاعی را بحرب او فرستادو میان ایشان مقاتلتی سخت‌رفت و باخر جمهور هزیمت شد و بسیاری ازیشان بکشتند و جمهور بآذربایجان افتاد و پس از آن او را باسفید رود گرفته بقتل آوردند.

وفات ابو عبدالله یونس بن عبیدفقیه .

گرفتن عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان شهراندلس را واو وفرزندان در آنجا مدتها پادشاهی کردند

محبوس داشتن ابوجعفر منصور خلیفه عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را کـه عم او بود وقتل برادر او عبدالملك بن علی واصحـاب او در زندان بحکم منصور خلیفه ـ

عزل ابونصر موسی بن حسان از عمل خراج هرات بعد ازو ابوسهل هیثم‌بن سلیمان السغدی و عبدالله بن اسحاق وهشام بن یزیدبن الفضل با یکدیگر دو مـاه در هرات عمل کردند.

سنه اربعین ومائه ۱۴۰

وفات عبدالله بن عامر الدمشقی از قراء

رفتن ابو جعفر منصور خلیفه بکعبه وگشاده گردانیدن مسجد الحرام

وفات صالح بن کیسان ـ وفات القاضی شریك بن عبدالله

وفات سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس .

وفات ابان بن الصامت .

وفات ابو داوود عامل خراسان که در موضعی از حوالی مرو فرود آمد که

آنرا باب کشماهن (۱) گفتندی جماعتی بدر خانه او رفتند که او را بکشند او بر بام رفت که لشکر خود را آواز دهد پای بر کنار بام نهاد خشتی از زیر پای او بشکست واز بام بیفتاد وبمرد و عصام که صاحب شرطه او بود برجای او بنشست تا ازدار الخلافه عبدالجبار بن عبدالرحمن الازدی را بایالت خراسان فرستادند

وفات ابو جعفر محمد بن عبدالله الاسکافی وهو من متکلمی المعزله وایمتهم وله طایفة ینسب الیه .

سنه احدی و اربعین وماته ۱۴۱

وفات ابی رافع نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم المدنی که اول قراء است و بر هفتاد کس از تابعین خوانده قیل سنه سبع وستین وقیل سنه ست وستین

وفات سعدبن سعید الانصاری ·

ولادت ابو عبدالله امام احمد بن حنبل بن هلال ـ وفات ابوثور الکندی

وفات عاصم بن سلیمان الاحول .

خروج جماعت روندیه که ایشان مذهب تناسخ داشتند و قتل ایشان بردست لشکر منصور خلیفه که معن بن زایده درین حرب جلادت بسیار نمود واز خلیفه تربیت یافت و جمعی که از روندیه بقتل آمدند ششصد تن بودند .

وفات عثمان بن نهیك که از روندیه او را زخم رسیده بود

سنه اثنتین واربعین وماته ۱۴۲

مخالفت کردن عبدالجبار بن عبدالرحمن الازدی امیر خراسان بر ابو جعفر منصور خلیفه وقتل عبدالجبار بر دست مهدی ولد منصور خلیفه که چون اصحاب مرو شنیدند که او خلیفه را خلع کرده با او حرب کردند و او ازیشان بگریخت او را

---

۱ یاقوت حموی مینویسد کشمیهن بالضم ثم السکون وفتح المیم ... قریة کانت عظیمه من قری مرو فی آخر عملها علی طرف البریه امن یقصد آمل جیحون (مراصد الاطلاع)

گرفته پیش خلیفه آورده‌ند فرمود تا او را انواع تعذیب کردند ومالی که داشت بستدند و او را دست وپا بریده گردن زدندو مردم و فرزندان اورا بجزیرهٔ فرستاد که بناحیت یمن است وآنرا دهلك گویند (۱)

آمدن ابوكامل الخباز بايالت هرات

حرب خازم بن خزیمه با اصپهبد طبرستان و گریختن اصپهبد و رفتن بقلعه وگرفتن خازم مذکور طبرستان را وبآخر خازم بااصپهبد صلح کرد بر آنك قلعه مذکور باهر ذخیره که در آنجا هست بسپارد و خود بیرون رود و او قلعه را بسپرد و باگیلان شد٠

ولادت یحیی بن یحیی بن بکـر بن عبدالرحمن التمیمی ابو زکریـا المنقری «۲»

وفات حسن بن عبیدالله ـ وفات ابوالقاسم سلمان بن الطهمان التمیمی

سنه ثلاث واربعین ومائه ۱۴۳

وفات یحیی بن سعید الانصاری بکوفه وهو ابوسعید یحیی بن سعید بن قیس الانصاری

وفات ابو عمرو عثمان بن سلمان الفقیه

آمدن خبر بمنصور خلیفه که چون مراجعت خازم بن خزیمـه از طبرستان شد اصفهبد نقض عهد کرده مسلمانان را بکشت

فرستادن منصور خلیفه خازم بن خزیمه و روح بن حاتم وابوالخصیب را که

۱ـ دهلك بالفتح ثم السكون ولام مفتوحه وآخره كاف ويقال دهنك ايضا جزيرة فی بحر اليمن وهو مرسی بين بلاد اليمن والحبشة بلدة ضيقه حرجة حارة كان بنواميه اذا سخطوا علی احد نفوه اليها (مراصد الاطلاع)

۲ـ منقر نام پدر قبیله‌ای از تازیان (فرهنگ نفیسی)

را که با اسپهبد حرب کردند و او را بقتل رسانیدند

و گویند که اوزهر از انگشتری خود مکید و بمرد وساکنان قلعه را بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده گرفتند و دختر اصفهبد و شنکله دختر دبیر مصمغان که مادر ابراهیم بن المهدی بود بیاوردند و بار دیگر فتح طبرستان کردند

وفات سلیمان بن طرخان التیمی تابعی بصری کان ینزل فی بنی تیم فنسب الیهم

سنة اربع واربعین ومائة ۱۴۴

خروج محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن علی المرتضی و منصور مکتوب نوشت واوجواب درشت نوشت و باز مکتوب دیگر در جواب جواب مکتوب او فرستاد وعیسی بن موسی را بالشکری بمدینه بحرب او فرستاد و میان ایشان محاربات سخت رفت و چند کرت لشکر عیسی بن موسی شکسته شد و بآخر درحرب شهادت محمد و فرار ابراهیم واقع شد بر دست عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس عم منصور خلیفه.

شکستن ذوالفقار (۱) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که درین حرب در دست محمد بود و بدان حرب میکرد عیسی بن موسی بوقت گرفتن محمد بن عبدالله از دست او بستد و برسنك زد وبشکست بوقتی که محمدوابراهیم خروج کردند ابوجعفر منصور دوانقی که خلیفه بود این جماعت را گرفته حبس کرد وهم عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی - حسن و ابراهیم پسران حسن بن حسن بن علی المرتضی - حسن بن جعفر بن حسن بن علی - سلیمان و عبدالله پسران داوود بن حسن بن حسن بن علی محمد و اسماعیل پسران ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی - عباس بن حسن بن حسن بن حسن بن علی موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی - علی بن محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی

۱ درنسخه پ کلمه ذوالفقاررا ننوشته وجای اورا سفید گذاشته

قتل محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان که سر او را بخراسان فرستادند و آنجا سوگند میخوردند که این سر محمد بن عبدالله است و بآن سر محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی میخواستند؛

وفات ابو عثمان عمرو بن عبید بن باب مولی بنی تمیم و او شیخ معتزله بود

وفات سلیمان بن دینار المحدث.

وفات هشام بن عروة بن الزبیر و او هشتاد و پنج ساله بود

آمدن شیخ عمده از عراق بایالت هرات در ربیع الاول هم درین سال داوود بن کراد الباهلی بایالت هرات آمد وچهار سال واند روز والی هرأت بود

سنه خمس و اربعین و مائه ۱۴۵

عمارت شهر بغداد بردست ابوجعفر منصور خلیفه وتخریب نصف قصر مداین وچون در گشادن آن صرفهٔ نبود ترك کردند و بوقت طلوع برج قوس بناءِ بغداد نهادند.

وفات حکم بن عقبه بکوفه - وفات عمرو بن میمون بن مهران.

وفات عبدالملك بن یسار - وفات اسماعیل بن ابی خالد التابعی.

خروج ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی بر منصور خلیفه در اول رمضان.

وفات حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب وهو عم محمد وابراهیم ابنی عبدالله بن الحسن وکان موته فی حبس المنصور لانه اخذه من المدینه.

شهادت ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی که پیشتر ازحرب عیسی بن موسی گریخته بود هم بر دست عیسی بن موسی عم منصور خلیفه ولشکری که منصور خلیفه با او فرستاده بود در اول ذیقعده بعد از آن فرزندان محمد بن عبدالله مذکور وبرادرانش درشهرها متفرق شدندو دعوی امامت کردند علی بن محمد بن عبدالله مذکور بمصر رفت و دعوی امامت کرد وآنجا بقتل آمد و پسرش دریمن در

حبس هلاك شد وبرادرش موسی الخون (کذا) بجزیره رفت ودیگر برادرش یحیی بری وطبرستان رفت ودیگر برادرش ادریس بن عبدالله بمغرب خلیفه شد و بعدازوپسرش ادریس بن ادریس بن عبدالله قایم مقام پدر شد و شهری در مغرب بنا نهاد و مهدیه نام کرد .

وفات ابونصر محمد بن السایب الکلبی النسابه .

فرستادن ابوجعفر منصور خلیفه ابن الربیع را بمدینه مبارك که در آنجا والی باشد و او لشکریان خود را ازظلم منع نمیکرد و با مردم ظلم و بیداد بسیار میکردند تا روزی لشکریی جامهٔ خرید وچون ازووجه طلب داشتند شمشیر کشید شخصی که جامه فروخته بود کاردی برورزد و او از اسب در افتاد جمعی ازسپاهیان حاضر بودند بوق زدند و حرب بنیاد کردند و ابن الربیع را بگریزانیدند بعد از آن که این واقعه دست داد غلامان بنیاد خرابی کردندخواجگان غلامان خودرا بالتماس تسکین دادند و ببطن نخله بنزدیك ابن الربیع رفتند که او را باز آورند او ابانمودبالتماس بسیار او را باز آوردند و تسکین این فتنه نمودند .

سنة ست واربعین و مائه ۱٤٦

ولادت الهادی بالله ابو محمد موسی بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس .

وفات ابوحافی اشعث بن عبدالله الفقیه .

وفات عثمان البستی ـ اتمام عمارت معموره و شهر و مدینه دار السلام بغداد بر دست ابوجعفر منصور خلیفه .

دادن امارت هرات بداوود بن کرار الباهلی بحکم ابوجعفر منصورالخلیفه .

سنه سبع واربعین ومائه ۱٤٧

وفات عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریح وقیل سنه خمسین و مائه .

خلع کردن عیسی بن موسی خود را بالتماس منصور خلیفه از خلافت و بیعت باپسر ابومنصور محمد کردن مقرر بر آن که بعد از محمد عیسی بن موسی خلیفه باشد و ده بار هزار هزار درم جهت خود و سیصد هزار درم جهت فرزندان و هفتصد هزار درم جهت زنان خود بستد .

فرمودن ابوجعفر منصور خلیفه عیسی بن موسی را که عم خلیفه عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را بقتل آورد و آن چنان بود که منصور خلیفه بحج میرفت بوقت رفتن عیسی بن موسی را طلب داشت و بخلوت با او گفت که عبدالله بن علی را بتو میسپارم او را بکش وخود برفت و از راه چند کرت بعیسی بن موسی نوشت که مهمی که در عهده تو کرده‌ام باتمام رسان عیسی بن موسی وهم کرده او را نکشت وعبدالله بن علی را پنهان کرد تا منصور از حج مراجعت نمود قرابتان عبدالله بن علی از منصور التماس کردند و عبدالله بن علی را طلب داشتند منصور گفت من از خون او گذشتم و بشما بخشیدم او را پیش عیسی بن موسی سپرده‌ام طلب دارید عیسی بن موسی گفت که تو او را بمن سپردی و فرمودی که او را بکش من کشتم منصور گفت من نفرموده‌ام عیسی گفت تو فرمودی منصور گفت من نفرموده‌ام و او اقرار کرد که من کشته‌ام یا عبدالله بن‌علی را بشما بسپارد یا بخون او کشته گردد خویشان عبدالله بن علی عیسی بن موسی را گرفتند و طلب عبدالله مذکور کردند و بدان رسانیدند که بخون عبدالله او را قتل کنند عیسی گفت عبدالله زنده است مرا پیش خلیفه برید چون او را پیش خلیفه آوردند گفت مقصود آن بوده که من عبدالله بن علی را بکشم تا مرا نیز بخون او باز کشند عبدالله زنده است و عبدالله بن‌علی را حاضر کرد او را استانیده بحبس فرستاد ودرحبس خانه برسر او انداختند

سنه ثمان واربعین ومائه ۱۴۸

وفات امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین بن

امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضوان الله علیهم در روز شنبه بیست و سیم رجب الاصم (۱) مدفوناً ببقیع و او شصت و پنج ساله بود در خبرست که منصور خلیفه امام جعفر الصادق رضی الله عنه را طلب کرد که بقتل رساند چون پیش او آمد او را تعظیم نمود و گفت حاجت توچیست گفت آنکه مرا پیش خود نطلبی‌او را باز گردانیدچون‌امام از چشم خلیفه ناپدیدشد خلیفه بیهوش‌شدچون‌بهوش باز آمد ازوسؤال کردند که او را آورده بودی که قتل کنی چون‌بود که تعظیم‌نموده اورا باز گردانیدی و بیهوش شدی گفت چون او در آمداژدهائی دیدم دهان باز کرده مرا گفت اگر قصد او کنی ترا با این صفه فرو برم ترسیدم و ترك او کردم.

امام جعفر الصادق رضی الله عنه عزلت اختیار فرموده بودشیخ سفیان الثوری از و سؤال کرد که مردم از فواید انفاس متبرك تو محرومند چرا عزلت گرفته‌ای گفت فسدالزمان و تغیر الا خوان و قبره بالمدینه و هوو ابوه‌وجده وحسن بن علی المرتضی رضی‌الله عنهم فی قبر واحد.

نقلست که امام جعفر روزی نشسته بود و ایشـان را گفت بیایید تا بیعت کنیم که هر که از میان ما در قیامت رستگاری یابد همه را شفاعت کند گفتند یا بن رسول الله ترا بشفاعت چه حاجت که جد تو شفیع همهٔ خلایق است او گفت من با این‌افعال خودشرم دارم که در روی جد خود نگرم.

وفات ابوزرعه یحیی بن عمرو ـ وفات‌زکریابن زاید المحدث.

وفات ابوالهذیل محمد بن الولید ـ وفات ابو محمد سلیمان الاعمش وهو سلیمان بن مهران الباهلی مولی لهم.

ولادت دعبل بن علی الخزاعی‌الشاعر و کان یتشیع.

سنه تسع واربعین و مائه ۱٤۹

ولادت شیخ ابو یعقوب یوسف بن الحسین و او مریدشیخ ذوالنون المصری

۱ـ بقولی نیمه رجب وقول دیگر ۲۵ شوال

بود رحمة الله علیهما .

وفات عیسی بن عمر النحوی ـ وفات ثابت عماره ـ وفات موسی بن نافع .

سنة خمسین ومائه ۱۵۰

وفات الامام اعظم مجتهد مکرم امام ابو حنیفه کوفی رحمةالله علیه در ماه رجب در سجدهٔ نماز و او هفتاد ساله بود و اسمه نعمان بن ثابت بن نیکبخت بن هرمز بن شاه بخت بن شاه میر بن کنارنگ بن قباد بن فیروز و کنارنگ برادر انوشروان العادل است ومدفوناً بمقابر الخیزران ببغداد .

نقلست که ابو جعفر منصور خلیفه ملکی بغلام خود داد وتمسکی نوشت غلام تمسك پیش شعبی آورد که گواهی بنویس او گواهی بنوشت پس پیش امام ابو حنیفه آورد که گواهی خود بنویس که خلیفه فرموده است امام گفت که خلیفه را کجا شاید دید غلام گفت بنویس فضولی مکن که استاد تو شعبی نوشته گفت مادام که از خلیفه نشنوم ننویسم غلام شکایت بخلیفه برد خلیفه شعبی راطلب فرمود و گفت در گواهی رؤیت شرط است گفت بلی گفت پس تو چرا نوشتی گفت می‌دانستم که خلیفه را نتوانم دید و نیزدانستم که بفرمودهٔ خلیفه آورده‌اند خلیفه فرمود که این معنی از احتیاط دور است آن جوان نیکو احتیاط کرده است .

نقلست که امام ابو حنیفه رضی الله عنه بسر روضهٔ نبی (ع) رفت و گفت السلام علیك یا سید المرسلین از روضه آواز آمد که و علیك السلام یاامام المسلمین

نقلست که امام ابو حنیفه رضی الله عنه بحمام رفت شخصی کشف عورت کرده در آمد امام پرسید که این کیست گفتند دهریست امام چشم برهم نهاد دهری گفت ای امام روشنائی چشم تو کی باز گرفتند امام گفت آنگاه که ستراز تو بر داشتند .

نقلست که جهت قضاء از فحول علما امام‌ابو حنیفه نعمان بن ثابت وسفیان الثوری و مشعر بن الحرام و شریك را طلب فرمودند امام ابو حنیفه در راه گفت سفیان بگریزد و مشعر خود را دیوانه سازد و من عذری آورم و شریك قضا قبول کند و آن چنان شد سفیان در راه بگریخت و مشعر چون در آمد دست خلیفه بگرفت گفت چونی و فرزندان و اهل تو چونند خلیفه فرمود که این دیوانه را بیرون کنید پس قضا بر امام عرض کردند گفت که من از عرب نیستم بلی‌مولی عربم وقضارانشایم جعفر برمکی گفت‌این‌کاربعلم‌است بنسب‌نیست امام گفت‌من گفتم که این کار را نشایم اگرراست گفتم خود نشایم و اگر دروغ گفتم دروغ‌گوی قضا را نشاید بحسب ضرورت شریك قاضی شد من بعدامام با او مخالطت نکرد واو را مهجور گردانید.

ولادت امام ابو عبدالله محمد بن ادریس الشافعی بن عباس بن عثمان بن شافع بن سایب بن عبید بن عبدیزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف بن قصی‌وهو الشافعی المطلبی رضی الله عنه بناحیت شام علی ساحل بحر الروم بمدینة یقال لهاغزه من ارض فلسطین‌بقرب ارض المقدسه ومات عنه ابوه وهوابن سنتین فحملته امه الی مکه ومنشاءه بذی طوی بفتح الطاء موضع بمکه فی الحرم.

ولادت امام ابوحفص کبیر البخاری در روز ولادت امام شافعی -:

ولادت‌هارون بن مهدی بن منصور خلیفه

وفات ابو الولید ضحاك بن مراحم المحدث.

ساکن شدن ابو جعفر منصور خلیفه و مردم در شهر بغداد که نو باتمام رسیده بود.

حرب خازم بن خزیمه بااشتادسیس و گرفتاری اشتادسیس و بند کردن‌او و فرزندان او.

ولادت اسحاق بن ابراهیم‌الموصلی وکان من‌اهل‌ارجان‌لیکن‌سمی‌بالموصلی

وفات بی‌بی ستی و او عیاره بود و با ابومسلم صاحب الدعوه بود و بآخر توبه کرده و زاهدهٔ زمان شد و در اندرون شهر هرات در میان بازار خوش مدفون است.

سنه احدی وخمسین و مائه ۱۵۱

ولادت الرضا امام علی بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز سه شنبه یازدهم ذی قعده بمدینه و قیل سنه ثمان و اربعین و مائه:

وفات ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن یسار المطلبی و او صاحب سیر النبی و المغازی بود.

وفات ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو الاوزاعی.

بناء رصافه بحکم منصور خلیفه در جانب شرقی بغداد جهت پسر خود مهدی

آمدن تمیم بن عمرو بایالت هرات در ماه رجب و در هرات دو سال و نیم والی بود پس از آن بسیستان شد و اسد بن شعیب الازدی الهناوی را نایب کرد و او پنجاه و سه روز بنیابت او در هرات بود.

سنه اثنین و خمسین و مائه ۱۵۲

دادن حکومت سیستان بمعن بن زایده المضروب به المثل فی الجود بحکم منصور خلیفه.

وفات ابراهیم بن ابی عبله شمر بن یقظان بن عامر العقیلی.

وفات طلحة بن عمرو الحضرمی - وفات محمد بن عبدالله بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب و هو ابن اخی محمد بن شهاب الزهری و روی عن عمه الزهری.

سنه ثلاث و خمسین و مائه ۱۵۳

وفات هشام بن ابی عبدالله الدستوانی من علماء البصره وزهادها وعبادها و محدثها.

وفات اشعث الطماع و قیل أشعب (۱) بالبابنقطه نقلاعن المقامات الاسکندری فلاتکن کاشعب فتتعب و تتغب (۲) و او در طمع ضرب المثل است و روایات طمع او مشهور و معروف است وقیل سنه اربع و خمسین و مائه.

سنه اربع و خمسین و مائه ۱۵۴

خروج عبدالله بن الاشتر از نسل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در هندوستان.

وفات حکم بن ابان.

وفات امام القراء ابو عمرو بن العلاء بن عمار بن عبدالله بن الحسین بن الحارث بن جهلم بن خزاع بن مالك بن عمرو بن تمیم نامش بروایتی ریان بن حصین و بروایتی یحیی است و او یکی از قراء سبعه است عمره ست و ثمانون سنه وقیل سنه سبع او ثمان و اربعین ومائه.

آمدن حماد بن عمرو الذهلی درصفر بایالت هرات چهار سال و نیم والی بود

سنه خمس وخمسین ومائه ۱۵۵

دادن منصور خلیفه حکومت خراسان بپسر خود مهدی.

وفات عمرو بن ذر ابوذر الهمدانی.

۱ـ در فوات الوفیات والاعلام زرکلی نیز اشعب ضبط شده

۲ـ فتتعب و تتغب یعنی به تعب میافتی وهلاك میشوی

بناءِ رافقه بر دست مهدی بحکم پدر خود منصورخلیفه و درها وفصیلهـا و شوارع آن هم بر شکل بغداد تمام کردند.

حکم فرمودن منصور خلیفه که کوفه و بصره را باره و خندق کنند وهر چه در آن کار صرف شود از اهل آن دو شهر بستانند.

عزل فرمودن منصور خلیفه یزید بن اسید را از جزیره‌وآن ولایت را ببرادر خود عباس بن محمد داد یزید مـذکور مـراجعت نموده پیش خلیفه آمد و شکایت کرد که امیر المؤمنین برادر تو بـا من بد کرد و مرا ببی حرمتی معزول کرد و مرا دشنام داد منصور گفت احسـان که من کرده‌ام و بی حرمتی که او کرده درهم کش تا دل تنگ نباشی گفت یاامیرالمؤمنین چون احسان و بدی برابرشود پس خدمت من فضای بوده باشد از من برشما ،

سنة ست و خمسین و مائه ۱۵۶

وفات ابو عمار حمزة بن حبیب بن عمارة بن‌اسماعیل زیات الکوفی ازقراء مدفوناً بحلوان احد قرات السبعه وکان فقیهاً.

وفات محمد بن جابر بن عبدالله وقیل سنه اربع‌وخمسین ومائه.

توفی عبدالرحمن بن یزید بن جابر المحدث ـ وفات علی بن ابی جمیله المحدث.

وفات عثمان بن عطاءِ المحدث.

سنه‌سبع وخمسین ومائه ۱۵۷

خلع کردن عیسی بن موسی خود را از خلافت و بر مهدی بن منصور خلیفه بیعت کردن وفات خالد برمکی.

وفات او زاعی‌الفقیه واسمه ابوعمر و عبدالرحمن بن‌عمرو شامی عمره‌سبعین

سنه والاوزاع من حمير امام اهل الشام فی الحدیث والفقه والعباده و الزهد والورع وكان يسكن بمحلة الاوزاع خارج باب الفراديس من دمشق و الاوزاع بطن من همدان وقيل انه منسوب الى الاوزاع قرية بدمشق

وفات مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبير القرشی المدنی

سنه ثمان و خمسین و مائه ۱۵۸

فرستادن منصور خلیفه پیش منصور بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی که امیر مکه بود که مردی را از آل ابوطالب وسفیان ثوری وابن جریج و عباد بن کثیر را در زندان کند محمد بن ابراهیم مذکور این جماعت را در زندان کرد و چون شب در آمد پشیمان شد و بدین واسطه ملول نشسته بود شخصی پرسید که چراملولی گفت ازین بدتر چه باشد که مرا فرموده‌اند که خویشاوند رسول صلی الله و آله وسلم واعیان مسلمانان را در زندان کنم تاچون منصور خلیفه برسد ایشان را بکشد و پادشاهی خود بدین مستحکم گرداند و دین من بزیان آید اکنون برو و راحلهٔ از شتران من و پنجاه دینار زر ببرو بنزدیك طالبی برو بگوی برود و مارا باین که واقع شد بحل کند بدر زندان شدم و طالبی را وجه دادم و راحله فرستادم وپیش سفیان و پسر جریج و عباد رفتم و سلام محمد ابراهیم بدیشان رسانیدم و گفتم امیر میگوید مرا بحل کنید و از زندان بیرون شوید و مادام که منصور خلیفه اینجا باشد بیرون میائید و ظاهر مشوید و چون منصور نزدیك مکه رسید محمد بن ابراهیم استقبال کرد او را پیش خود نگذاشت و محمد بن ابراهیم عظیم متوهم شد طبیبی که با محمد بن ابراهیم بود از علامات منصور خلیفه معلوم کرد که او را عمری نمانده و محمد بن ابراهیم را از آن خبر داد .

وفات ابوجعفر المنصور بالله عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در راه مکه که بحج میرفت و بنزدیك مکه در بئرمیمون در سادس ذی حجه وفات

یافت و او خلیفه دوم بود از آل عباس و شصت و سه سال عمر یافت مدت خلافت او بیست و یکسال و یازده ماه و بیست و چهار روز بود یکی از سیرتهای او آن بود که لشکر او مدتی باخارجی حرب کردند و هر کرت خارجی مذکور لشکر او منهزم کرد و بآخر خارجی را گرفته پیش خلیفه آوردند بجلاد فرمود که بحضور خلیفه او را گردن زند جلاد دست او گرفت خلیفه از سر غضب فرمود که یابن الفاعله تو لشکر مرا هزیمت کنی خارجی گفت وای بر تو دیروز میان من و تو شمشیر بودو امروزمرافحش ودشنام‌میدهی و من‌این ساعت طمع از جان وزندگانی خود ببریده‌ام اگر جواب تو باز دهم‌تو چه خواهی کرد منصور ازو خجل شد واو را بگذاشت و تا یکسال از خجالت بااوملاقات نکرد واو را ندید و باز تربیت او فرمود.

خلافت المهدی بالله ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که اوهمراه پدر بحج رفته بود درمکه مبارك بر خلافت اوبیعت کردند و او خلیفه سیم است وزیر او معاویة‌بن‌عبدالله الاشعری بود.

وفات اسرائیل یونس المحدث ببغداد.

وفات الامام ابو خالد زفر بن هذیل‌العنبری الفقیه صاحب ابی حنیفه در بصره.

وفات ابو الحارث بن ابو ذیب الفقیه القرشی وهومحمد بن عبدالرحمن‌بن ابی ذیب الفقیه المدنی بالکوفه عمره تسع و سبعون سنه و قیل سنه تسع و خمسین و مائه.

درین سال در نیمهٔ شعبان یحیی بن عمرو رسول مهدی‌خلیفه بهرات آمدبعد از آن بو جعفر و تمیم بعد از آن عبدالله بن حمید بن قحطبة الطائی بایالت هرات آمدند.

سنه تسع و خمسین و مائه ۱۵۹

وفات معن بن زایدة بن مطر بن شریك بن عمرو بن قیس بن شراحیل بن مرة بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وایل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیکه بن اسد بن ربیعة بن نزار و او مدتی ملك ملك یمن بود بعد از آن ببغداد آمد و مدتی ملك سیستان شد و در سیستان در گذشت بغایت سخی وشجاع بود و او در جود و سخاوت ضرب المثل بود وقحطبه شیبانی در حرب او بقتل آمد .

وفات حسین بن واقد مولی ابن عامروکان حسین هذا علی قضاء مرو وکان یشتری الشیء من السوق فیحمله علی عیاله وکان عالماً زاهداً عابدا .

وفات ابو الحارث محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بکوفه

وفات حمید بن قحطبه که امیر خراسان بود از قبل مهدی خلیفه .

فرستادن مهدی خلیفه اباعون عبدالملك بن یزید را بامارت خراسان .

وفات عبدالعزیز بن ابی ورد ابوعبدالرحمن من اعیان المکیین و علمائهم من کبار التابعین خلاص فرمودن مهدی جماعت زندانیان را که پدر او حبس کرده بود الاحسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی رضوان الله علیهم که اورا در حبس بگذاشت و یعقوب بن داود بن الطهمان را که باحسن بن ابراهیم در حبس بود بیرون آورد و تربیت تمام فرمود و او را نیابت داد و در کارها بااو مشورت میکرد و حسن بن ابراهیم مذکور خواست که از حبس بگریزد یعقوب بن داوود الطهمان با مهدی خلیفه گفت و او را در جای دیگر حبس کردند بعد از چند گاه از آن حبس بگریخت و این صورت موجب زیادتی مرتبهٔ یعقوب بن داوود الطهمان شد .

وفات عبدالملك بن عمر المحدث ـ آمدن ابورجاء الحنظلی بهرات و یك ماه عامل بود بعد از آن تمیم بن عمرو بار دوم والی هرات شد بعد از آنهم درین سال

مصعب بن زریق الخزاعی سه ماه والی هرات بود .

فرستادن مهدی خلیفه خزیمة بن خازم الحنظلی را بایالت هرات و دو سال و هفت ماه در هرات بود .

سنه ستین ومائة ۱۶۰

وفات حسن بن قحطبه الشیبانی بخراسان .

وفات خلیل بن احمد البصری الفرهودی (۱) الامـام الاستاد المشهور فی النحو استاد سیبویه النحوی .

وفات شیخ داوود الطایی وهو داوود بن نصیر الطایی الشیخ الزاهد کان من اصحاب ابی حنیفه .

نقلست که مادرش او را روزی بدید در آفتاب نشسته و عرق از وروان شده گفت جان مادر گرمای عظیم است و تو صایمی اگر در سایه نشینی چه بـاشد گفت ای مادر از خدای شرم دارم که قدم برای نفس وخوشامد خویش بردارم و من خود روایی ندارم مادر گفت این چه سخن است گفت چون در بغداد ناشایستها بدیدم دعا کردم تا حق تعالی روایی از من باز گرفت تا معذور باشم و بنماز جماعت نروم تا آنها نباید دید اکنون شانزده سال است تا روایی ندارم و بتو نگفته‌ام .

وفات عبدالعزیز بن ابی سلمة الماجشون (۲)

وفات ابوبسطام شعبه بن الحجاج من الازد .

وفات عبدالرحمن بن عبدالله المسعودی .

۱- الفراهیدی هذه النسبة الی فراهید وهی بطن من الازد والفرهودی واحدها وابن خلکان در وفات خلیل دوروایت دیگر آورده یکی سنه سبعین وخمس وسبعین ومائة و عمر خلیل را ۷۴ سال میداند

۲- در وفیات الاعیان تلو ترجمه ابو مروان (عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمة الماجشون) ضبط شده ودردونسخه مجمل بی‌نقطه است

خلع کردن عیسی بن موسی باز خود را از خلافت همچنانك در زمان منصور خلیفه خود را خلع کرده بود و ده بار هزار هزار درم و بزاب اعلی وکسکر و قدری دیگر املاك مهدی خلیفه بدو داد.

رفتن المهدی بالله خلیفه بحج و کسوت کعبه نو فرمودن و در ین سفر هارون پسر خود را باخود داشت.

آوردن یعقوب بن داوود الطهمان‌حسن‌بن ابراهیم بن حسن‌بن علی‌المرتضی را پیش المهدی بالله خلیفه و او پیشتر از حبس مهدی گریخته بود و مهدی اورا صلتی و جایزتی وافر فرمود و از ضیعت خاص اقطاعی نیکو جهت او هم در مکه مبارك مقرر فرمود.

گشاده گردانیدن المهدی بالله خلیفه مسجد رسول (ع) را و مقصورهٔ او را بالا کشید.

تصدق فرمودن المهدی بالله سی بار هزار هزار درم که باخود داشت وسیصد هزار دینار که از مصر آوردند و دویست هزار دینار که از یمن آوردند و صد و پنجاه هزار تا جامه بانعام بداد و خواست که منبر حضرت سید (ع) را بگشاید و چوبها که معاویه در آن‌اضافه کرده بیرون آورد گفتند که چوبها را بمسمارها بر هم بسته اند چون بگشایند از یکدیگر بریزد و نگذاشتند که بگشاید.

ولادت ابوبکرمحمدبن‌بشاربن‌عثمان‌بن‌بندارالبصری‌وهو من‌مشایخ بخاری ومسلم المعروف ببندار.

سنه احدی و ستین و مائه ۱۶۱

وفات شیخ سفیان الثوری و هو ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق الثوری قدس الله سره.

نقلست که سفیان خسته شد خلیفه را طبیبی ترسا بود پیش او فرستاد

طبیب قارورهٔ او بدید گفت که این مردیست که از خوف حق تعالی جگر اوخون شده است و بتدریج از مثانه بیرون میاید و در دینی که چنین مردی باشد آن دین باطل نباشد و در حال مسلمان شد و المهدی بالله خلیفه چون بشنید گفت من بیمار پیش طبیب فرستاده بودم نه طبیب پیش بیمار .

وفات سلطان ابراهیم بن آدم بن منصور بن ابواسحاق الزاهد مولده ببلخ وانتقل الی الشام طلباً للحلال فمات بالروم وقیل سنه ثلثین و مائه در شام وقیل سنه نیف و ثمانین ومائه گویند ابراهیم بچهارده سال بادیه را قطع کرد چون نزدیك رسید اهل حرم استقبال او کردند و خادمان در پیش بودند با براهیم رسیدند و از ابراهیم پرسیدند گفت چه میکنید از آن پیرزندیق خادمان سیلی بر گردن او میزدند و میگفتند توئی زندیق او گفت من همین میگویم و از و در گذشتند ابراهیم بانفس خود گفت جزای خود دیدی چون او را شناختند عذرها خواستند گویند شبی در زمستان در غاری شد که آنجا بسر برد سرمائی عظیم یافت و بیم بود که هلاك شود در خاطرش آمد که پوستینی بایستی در حال از چیزی پشت او گرم شد چنانك در خواب رفت چون از خواب باز آمد اژدهائی شگرف دید که او را گرم میدارد گفت الهی تو او را در صفت لطف بمن فرستادی اما من اورا درصفت قهر می بینم طاقت نمیدارم فی الحال اژدها سر بر زمین نهاد و برفت .

نقلست که یکشبا روز چیزی نیافت که بخورد گفت شکرانه را چهارصد رکعت نماز کنم هفت شب همچنین طعام نرسید ضعفی در وی پدید آمد گفت الهی اگر بدهی شاید در حال جوانی بیامد و گفت بقوت حاجتی هست گفت هست اورا بخانه برد چون در روی او نگریست نعرهٔ بزد گفت چه بود گفت من غلام توام و هر چه دارم از آن تست گفت آزادت کردم و هر چه در دست تست بتو بخشیدم مرا دستوری بده تا بروم و گفت بعد از ین عهد کردم الهی که بجز از تو ازهیچ کس چیزی نخواهم که یك لب نان از غیری خواستم دنیا را پیش من آوردی .

وفات زایدة بن قدامة بن ابی الصلت الثقفی الکوفی .

گرفتن عبدالله بن مروان الحمار بن محمد بن مروان را در شام و آوردن پیش المهدی بالله خلیفه و ترحم نمودن مهدی و گذاشتن او .

دعوی کردن عمروبن سهل الاشعری بر عبدالله بن مروان الحمار بن محمد بن مروان که پدر مرا کشته و بحضور قاضی روشن کرد و قاضی خواست که بر قصاص حکم کند عبدالعزیز بن مسلم العقیلی گفت که دعوی دروغ کردند پدر اورا من کشتم بحکم مروان الحمار بن محمد بن مروان پدر عبدالله مذکور و عبدالله بدین واسطه خلاص شد و عبدالعزیز مسلم را نیز چیزی نگفتند چون او را بحکم کشته بود .

امین فرمودن المهدی بالله یعقوب بن داوود الطهمان را درجمیع ممالك خود که در حکم او بود و یعقوب بتمام ممالك مهدی خلیفه امینان فرستاد از قبل خود و حکمی که از مهدی بنفاذ پیوستی مادام که امضاء یعقوب بن داوود بامضای خود نبودی آن حکم مجری و ممضی نشدی .

آمدن عبدالعزیز الهندلی بایالت هرات .

ولادت ابویعقوب اسحاق بن راهویه وهو اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم بن مطر الحنظلی امام عصره فی الحفظ و الفتوی سکن نیسابور ومات بها وقیل ان اصله من مروحج ابوه بامه وهی به حامل فولد ابراهیم بن مخلد فی الطریق وقیل راهویه وقیل ان اصله من هرات فقدمات نیسابور .

سنة اثنتین وستین ومائه ۱۶۳

ولادت خلیع الشاعر وهو حسین بن ضحاك وهو مشهور الاخبار و الاشعار

وفات بکار بن شریح قاضی الموصل و قیل سنه ثلاث و ستین ومائه وکان فاضلا وولی القضاء بعده ابوبکر ز الفهری واسمه یحیی بن عبدالله کرز

ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند وازین

تاریخ تا سنه ثلثمائه بسیار مردم بقتل آوردند.

وفات عبدالرحمن بن زیاد بن یعمر قاضی افریقیه و عمره ستین سنه و سبب موته اکل سمکاً وشرب لبناً وکان یحیی بن ماسویه حاضرا فقال انکان الطب صحیحاً مات هذا الشیخ لیلة فتوفی من لیلة .

سنه ثلاث و ستین و مائه ۱۶۳

وفات ابوسعید ابراهیم بن الطهمان الهروی و او مردی عالم فاضل بود از اهل نیشابور و در مکه مبارك وفات کرد وکان فقیهاً من اتباع التابعین

وفات ابو الاشهب جابربن حیان ببصره من تلامذه امام جعفر الصادق رضی الله عنه در حکمت عملی ونظری .

وفات بکیر المعروف ابو معاذ النیسابوری القاضی صاحب التفاسیر

آمدن مطرف بن نعمان السعدی بایالت هرات واو اول عامل بود ازآن مسیب

سنه اربع و ستین و مائه ۱۶۴

ولادت امام احمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی

آمدن عبدالرحمن بن عبدالعزیز الضبی در غره محرم بایالت هرات .

دادن ایالت هرات هم درین سال بمشمرج بن شمر الضبی در شوال و او یك سال وپنج ماه والی هرات بود .

وفات اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق السبیعی وقیل سنه ستین ومائه

وفات عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس وهو عم المنصور وعمره ثمانین سنه

سنه خمس و ستین و مائه ۱۶۵

تزویج هارون الرشید با دخترعم خود زبیده بنت جعفر بن ابو جعفر عبدالله المنصوربالله عبدالله بن محمدبن علی بن عبدالله بن عباس . وفات لیث بن السعد

سنه ست و ستین و مائه ۱۶۶

خروج مقنع اسمه حکم بن هشام که دعوی خدائی کرد علیه اللعنه و بواسطه

آنك يك چشم او كور بود برقع ميگذاشت اورا برقعی گفتندی و سازنده چاه نخشب او بود و تعبيهٔ ماه كه از چاه برمی آمد ورد او كرده بود وقيل سنه احدی وستين و مائه وسوزنی شاعر درحق او گفته .

شعر

سود افتاد خيره سری راهم از خری | تا آفتاب و ماه برآرد ز چاه كش
دعوی كند خدايی ومر هيچ خلق را | نتوان كه دست گيرد ازجوع وازعطش

خشم گرفتن مهدی خليفه بريعقوب بن داوود الطهمان واو را بحبس فرستادن و بعد ازآن فرمود كه او را در چاه كردند و درچاه بود تا اعمی شد و تا زمان وفات هادی در چاه بود و واسطه آن بود كه روزی يعقوب بن داوود مذكور پيش مهدی خليفه در آمدواودر خلوتی نشسته بود وفرش واوانی بغايت خوب انداخته و كنيزكی خوب روی كه هرگز بحسن وجمال او مشاهده نكرده بود پيش او نشسته خليفه بيعقوب گفت يايعقوب چون مجلسی است گفت چشم بد دور ازين مجلس وازخداوند و ازين كنيزك كه گويی حوريست كه از بهشت عدن رضوان آورده والا در دنيا مثل اين مشاهده نرفته گفت اينها و اين كنيزك بتو بخشيدم و ترا صد هزار دينار انعام كردم امامرا بتو حاجتی است اگر چنان كنی منت دارم و شكر تمام برمن داشته باشی گفتم هرچه مرا خليفه فرمايد چنان كنم گفت والله چنان كنی گفتم و الله چنان كنم و تا سه كرت لفظ سوگند بر زبان راند و من اعاده كردم بعد از آن گفت بسر من كه چنان كنی باز سه كرت بسر خود مرا سوگند داد وخوردم بآخر گفت بر خيز ودست بر سرمن نه وسوگند بخور چنان كردم گفت دل مرا از فلان علوی ايمن كن و او را بمن سپردند من بر خاستم وتمامی فرش وآلات وكنيزك را گرفتم وبخانه خود آمدم واز غايت شعف كه بر كنيزك داشتم او را در پس پرده نشاندم و علوی را طلب كردم مرا خاطر نداد كه او را بقتل رسانم او را خرجی دادم و دو كس بااو فرستادم كه او را بفلان موضع رسانند وبگذارند چون چنين كردم كنيزك

از پس پرده استراق سمع کرده وآنچه شنیده بود پیغام بمجلس خلیفه کرد وهم در شب خلیفه فرستاده وعلوی وآن دو کس و خرجی که داده‌بودم گرفته آوردندصباح مرا طلب فرمود و گفت با آن علوی چکردی گفتم خاطر خلیفه را از و ایمن کردم گفت بالله گفتم بالله گفت بسر من گفتم بسر خلیفه گفت بیا ودست بر سر من نه رفتم ودست بر سر خلیفه نهادم وسوگند خوردم فرمود تا علوی ودو نوکر که با او فرستاده بودم و خرجی آوردند بعد از آن گفت که خون توریختنی است اما او را بحبس مطبق (۱) برید وبازدارید.

وفات ابومحمدسعید بن‌عبدالعزیز فقیه. وفات حمادبن سلمة البصری‌مساحت کردن زمینهای هرات بر دست حنان بن نعمان السعدی که او ازدیه شوان بود بحکم فضل بن سلیمان واو در نیمهٔ ربیع‌الاول‌بهرات رسید.

دادن ایالت هرات بـیزیـدبن جریر البجلی (۲)و بازار بزرك حمله (۳) فروشان بهرات او ساخت وقیل سنه ست وقیل غره رمضان سنه ثمان وسبعین و مائه.

وفات بشاربن برد الشاعر الاعمی وقیل‌فی سنة المذکوره وکان خلق‌ممسوح العینین

وفات جراح بن‌ملیح الرواسی والدوکیع.

ولادت حرمله‌صاحب الشافعی وهو حرملة بن‌یحیی بن عبدالله‌بن‌حرملة‌المصری التجیبی (٤).

۱ــ مطبق بمعنی توبرتو وسرپوشیده ودر اینجابمعنی زندان‌زیرزمینی است

۲ بجله بطنی‌از قبیله سلیم وبجلی منسوب بقبیله بجله (فرهنك‌نفیسی)

۳ حمله باروباری که‌محتوی اسباب‌واجناس باشد (فرهنك نفیسی)

٤ تجیب بالضم ثم‌الکسر ... اسم قبیله من کندة ... لهم خطة بمصر سمیت بهم... نسب‌الیهاقوم

«معجم‌البلدان»

سنه سبع وستين ومائه ۱٦۷

وفات علی بن صالح بن حی وایشان دو برادر بودند توامان علی مذکور و حسن و علی بیك ساعت بزرگتر از حسن بود وحسن بواسطه بزرگتری علی را تعظیم بسیار نمودی وکنیت علی ابا محمد بود وکنیت حسن اباعبدالله و ایشان علماء وفقهاء کوفه بودند تا مادر ایشان زنده بود هر یك ثلثی از شب زنده داشتندی و بعبادت گذرانیدندی وچون مادر ایشان نماند هر یك نصف شب زنده داشتیوچون علی مذکور درین سال وفات یافت تا حسن زنده بود تمام شب زنده داشت وحسندر سنه تسع وستین ومائه وفات یافت

وفات عبدالله بن حسین بن حصین العنبری

آمدن هارون بن حمید الایادی بایالت هرات و دو سال والی هرات بود بعد از آن صاحب شرطه شد

سنه ثمان وستين ومائه ۱٦۸

سوختن مقنع حکم بن هشام برقعی خود راکه دعوی خدایی کرده بودعلیه اللعنه گویند مهدی خلیفه معاذبن مسلم را کهامیر خراسان بود گفت برود وحکم بن هشام برقعی را بقتل آورد معاذ مذکور او را بدست آورده قتل کرد

وفات حسن بن زیدبن حسن بن علی المرتضی که منصور خلیفه او را بر مدینه عامل ساخته بود و بعد از آن بعزل او مثال داده او راحبس فرمود ومال او را تصرف نمود چون مهدی بعد از پدر خلیفه شد او را از حبس اطلاق فرموده مال او را باز فرمود

ولادت الامام ابو عبدالله محمد بن الکرام بفتح الکاف و تخفیف الراء وپدر او از رستاق سجستانست و پدر و مادر او بمکهٔ مبارك رفتند و ابو عبدالله محمدبن الکرام آنجا متولد شد.

سنه تسع وستین ومائه ۱۶۹

وفات مهدی خلیفه وهو ابو عبدالله محمد بن المنصور عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس روزپنجشنبه ثانی عشرین محرم مدت خلافت او ده سال و یك ماه و شانزده روز بود وچهل وسه‌سال عمر داشت وجهت او عزایی عظیم‌داشتند و کنیزکان او گلیم پوشیدند و تا زنده بودندازخود دورنکردندو او خلیفه سیم بود بعضی گویند در شکار وبعضی گویند بزهر وفات کرد

خلافت الهادی‌بالله ابو محمد موسی بن مهدی‌بن‌المنصور بالله ابوجعفرعبدالله بن محمد بن علی‌بن عبدالله بن عباس و او خلیفه چهارم بود

مسلم شدن مملکت عراق عجم طاهربن حسین بن مصعب را که آخر بطاهر ذوالیمینین مشهور شد .

وزیرالهادی بالله فضل بن‌سلیمان الطوسی بوده وزارت از وبستد و عبدالله‌بن زیاد بن ابی لیلی وزیر شد وهم درین سال او را عزل کرد و وزارت را بربیع داد .

غضب فرمودن‌هادی با مادر خود خیزران‌وحکم کردن که من بعداگر کسی بدر خانهٔ مادر او رود یا او راحمایت آورد یا در مال و ملك بااو سخن گویدآنکس را بقتل رسانند و بحضور مادر خود خیزران این سخن بر زبان راند

طلب فرمودن هادی قواد لشکر خود را وگفت شما اصیل ترید یامن گفتند امیرالمؤمنین گفت مادر من بهتر است یا مادر شما گفتند مادر امیر المؤمنین گفت شما را خوش آید که کسی پیش مادر شما رود گفتند نه گفت پس چرا شما پیش مادر من میروید بعد از آن هیچکس ملتفت مادر او خیزران نمیشد

وفات امام‌نافع‌ازقراء وهوابورویم یا ابوالحسن یا ابوعبدالله یا ابوعبدالرحمن نافع بن عبدالرحمن بن ابی‌نعیم المدنی‌القاری واو اصفهانی الاصل بود بمدینه‌وفات‌یافت

خروج حسین بن علي بن حسن بن حسن بن علي المرتضي بمدینه و هادي

خلیفه عیسی بن موسی‌را بفرستاد تا اورا شهید کرد وسرش ببغدادفرستاد وسلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی و حسن بن محمدبن عبدالله بن حسن‌بن‌حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم که با اوبودند نیز بقتل آورد

آمدن قطن بن حارث الطایی بهرات و او سه سال عامل بودواواول‌عامل بود از آن جعفر بن محمد.

سنه سبعین ومائه ۱۷۰

وفات هادی ابو محمد موسی بن مهدی در شب عاشر ربیع الاول در عیساباد و او خلیفه چهارم بود و سن او بیست وشش سال بود و وزیر او ربیع بود هم درین سال وفات کرده بود و عمربن الربیع وزیر شده بود مدت خلافت او یکسال ویك‌ماه و بیست و پنج روز بود و در وفات هادی بعضی گویند کنیزکان خیزران مادراو او را خبه کردند و ابو غانم هرثمه‌روایت کند که هادی مرا طلب کرد و گفت یحیی‌بن خالد نمیگذارد که هارون‌خودرا خلع کند تامن پسرخودرا ولی‌عهد کنم اکنون‌برو ویحیی را بکش هم در ساعت کـه من میفرستم کـه هارون را بـکشم من گفتم یا امیر المؤمنین هارون برادر پدر مادری تست در باب‌او تامل کن گفت ترا بافضولی چکار برو والا بفرمایم تا سر تو بردارند وآب طلب کرد چون آب خورد قطرهٔ در حلق او دوید وسرفه میکرد تا بمرد وشراو دفع شد و ایشان زنده ماندند بعد از آن ابو غانم هرثمه گفت یحیی بن خالد رادیدم و بربقاءِ او شکر کردم و رفتیم و هارون را تهنیت خلافت گفتیم و با او بیعت کردیم.

خلع کردن جعفر بن هادی خود را از خلافت بواسطه آنك‌خزیمة بن خازم بن خزیمه در همین شب او را از جامهٔ خواب برانگیخت و گفت خود را خلع کن والا گردن تو بزنم ازوهم خودرا خلع کرد و خلافت بعم‌خود باز گذاشت

جلوس الرشید بالله ابوجعفر هارون‌بن مهدی بن منصور عبدالله بن محمد

بن علی بن عبدالله بن عباس خلیفه پنجم بنی العباس .

ولادت مامون بن هارون الرشید هم درین شب والعجب درین شب خلیفه مرد و خلیفه خلع شد وخلیفه زاد و خلیفه نصب شد و این معنی از غرایب است

قتل بوعصمه بحکم هارون الرشید بواسطهٔ آنك روزی هارون الرشید و جعفر بن هادی بر نشسته بودند چون بقنطرهٔ عیساباد رسیدند بوعصمه باهارون الرشید گفت بایست و اسب خود بدار تا ولی عهد بگذرد هارون الرشید اسب بداشت تاجعفر بگذشت وچون خلیفه شد قتل بوعصمه بر همه کاری مقدم داشت

بیرون آوردن یعقوب بن داوود بن الطهمان از حبس وچاه واو نا بینا شده بود چون او را بمجلس هارون آوردند گفتند خلیفه را سلام کن گفت السلام علیك یا امیر المؤمنین گفتند کدام امیر المؤمنین را سلام میکنی گفت مهدی گفتند وفات کرد گفت هادی گفتند وفات کرد گفت رشید گفتند بلی گفتند چه حاجت داری گفت میخواهم که در مکه مبارك باشم او را رخصت دادند

سنه احدی و سبعین و مائه ۱۷۱

ولادت محمد امین بن هارون الرشید.

وفات یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب بن ابی صفره که ازقبل خلیفه امیر مصر بود وقیل سنه سبعین ومائه .

وفات عبدالرحمن بن القایم از بقیه خلفاء بنی امیه که در اندلس حاکم بود

وفات یعقوب بن داوود بن الطهمان که بحکم هارون الرشید از حبس بیرون آوردند و اجازت یافته بمکه مبارك رفت وهم آنجا وفات یافت .

سنه اثنتین و سبعین و مائه ۱۷۲

وزارت دادن هارون الرشید بیحیی بن خالد برمکی .

وفات محمدبن مسلمهٔ محدث .

وفات محمد بن سلیمان والی بصره و هارون الرشید مال او بخاص خود گرفت و مال او را پنج کس تحویلدار شده در کشتیهانهادند و پیش هارون‌الرشید آوردند ازجملهٔ شصت‌هزار هزار درم نقد بودآنرا بفرمود تا بندیمان و سرود گویان دادند و باقی اموال او را بخزانه سپردند و ضیاع او بدیوان گرفتند .

آمدن مهدی بن حماد الذهلی بایالت هرات در نیمهٔ جمادی الاولی .

وفات ریاح بن یزید اللخمی ابویزید الزاهد بمدینه القیروان وکان مجاب الدعوه .

سنه ثلاث و سبعین و مائه ۱۷۳

نصب فرمودن هارون الرشید خلیفه امام ابو یوسف القاضی را بقضاء بغداد . وهو ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم الحنیفه .

وفات عبدالله بن لهیعه الفقیه بمصر .

وفات خیزران مادر هارون الرشید و چون خبر موت او بسمع رشید رسید اضطراب و قلق بسیار در آن روز در بغداد وحل بود و پای برهنه و میان در بسته پایهٔ تابوت‌مادر بر گردن نهاد وپابهادر وحل نهاده تابگورستان قریش برد وآنجا پایها بشست و در موزه کرد و برونماز کرد و خود در قبر نهاد وعزای‌سنگین‌داشت

دادن هارون الرشید خلیفه عمل نفضات عامه و عمل کوفه و غیره رابفضل بن الربیع و گفت که پیشترمیخواستم که ترا عملی دهم اما مادرمن راضی نمیشد و مانع می‌آمد و تا سنه سبع و ثمانین و مائه کار فضل در تزاید بود .

سنه اربع و سبعین و مائه ۱۷۴

منصب وزارت دادن هارون الرشید خلیفه‌درین سال بجعفر بن یحیی بن‌خالد برمکی بعد از آنکه پیش هارون الرشید راه ندمت داشت .

وفات بکر بن مضر از اهل مصر وکان عابداً یوم عرفه ٠
وفات عبدالرحمن بن ابی زیاد ٠
ولادت ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار المرادی صاحب الامام الشافعی رضی الله عنه بمصر .

سنه خمس وسبعین و مائه ۱۷۵

ولادت المعتصم (۱) بالله ابو اسحاق محمد بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس :
ولی عهد فرمودن هارون الرشید پسر خود محمدامین را و باطراف وجوانب عالم نامه‌ها فرستاد تا بر محمد امین بیعت کنند .
ولادت علی بن حرب بن محمد الطایی الموصلی .
آمدن منذر بن اسد بن شعیب الازدی درروزعاشورا بایالت هرات و یکسال عامل هرات بود .
ولادت ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی رضوان الله علیهم وقیل سنه خمس و ستین و مائه .
وفات خلیل بن احمدالعروضی النحوی اللغوی احد الفضلاء المعروفین .

سنة ست و سبعین و مائه ۱۷۶

خروج یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی بطبرستان ،
فرستادن هارون الرشید فضل بن یحیی بن خالدالبرمکی را بحرب یحیی بن عبدالله مذکور و عهد نامه بخط هارون الرشید بدوداد و او اعتماد بر عهدنامهٔ که بدست خط هارون الرشید دید کرده ببغداد آمد و هارون او را بسعایت بکار

۱ـ و در نسخه لوون المستعصم بالله نوشته شده

بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر بن العوام بحبس فرستاد.

از مشایخ بنو نوفل شخصی حکایت کرد که جمعی پیش هارون الرشید غمز یحیی بن عبدالله کردند و او را بحبس فرستادند روزی او را پیش رشید آوردند رشید بتبسم درو نگاه کرد و گفت این نیز دعوی میکند که مرا زهر دادند یحیی گفت دعوی چه اینك زبان من گواه است وزبان از دهان بیرون کرد همچون برگ چغندر سبز بود اثر خشم در بشرهٔ رشید ظاهر شد یحیی گفت یا امیر المؤمنین میان ما حق قرابت است بخدای و بحق قرابت رسول (ع) بر تو سوگند میدهم که بگویی که مرا بچه سبب باز میداری و بچه جرم عذاب میکنی هارون الرشید برو رقت آورد بکار زبیری گفت یا امیر المؤمنین زنهار بسخن او غره نشوی که دروغ میگوید و این آنست که شهر ما یعنی مدینه بر ما بزیان آورده و عصیان آشکارا کرد یحیی روی ببکار زبیری کرد که شما کهاید مدینه هجرت گاه بود بکار گفت یا امیر المؤمنین بحضور شما چه میگوید یحیی گفت آری میگویم مدینه هجرت خانه محمد رسول الله بود تو کهٔ که گویی شهر ما و پدر تو بسبب پدران ما و این یعنی رشید بمدینه هجرت کرد پس گفت یا امیر المؤمنین مردم ماییم و شما اگر بر شما خروج کنیم گوییم که شما سیر میخورید و ما را گرسنه میدارید و خود را می پوشانید و ما را برهنه میدارید و شما برمی‌نشینید و ما را پیاده میدارید و شما با ما عتاب کنید که بر ما خروج میکنید هر قوم بایکدیگر سخن خویش میکنیم بکار زبیری و امثال او بر اهل بیت تو چرا دلیری کنند و هرزها گویند بخدای که وقتی که برادرم محمد بن عبدالله بقتل آمد بکار بنزدیك من آمد و گفت لعنت بر کشندهٔ محمد بن عبدالله بادا گر تو پای پیش نهی و بخون برادر خروج کنی اول کسی که با تو بیعت کند من باشم و مرثیتی بیست بیت گفته بود رشید از زبیری پرسید که چیست اینکه میگوید زبیری بخدای تعالی سوگند خورد که دروغ میگوید رشید ازیحیی پرسید که تو این قصیده یاد داری گفت بلی و تمام

قصیده بخواند زبیری باز سوگندخورد که دروغ میگوید رشید .گفت چه میگوئی یحیی گفت سوگندی که من بدهم بخورد بگوید که از حول و قوه خدای تعالی بیزارم و با حول و قوت خویشتن افتاده‌ام که این مرثیه من نگفته‌ام واو برین موجب سوگند خورد و از پیش رشید بیرون آمد و در ساعت او را افلاج رسید و در حال بمرد.

درین سال میان نزاریّه و یمانیّه شام عصبیّت بر خاست و خلقی بسیار از جانبین بقتل آمدند و هارون الرشید حکم آن بیحیی بن خالد برمکی فرمود یحیی مذکور آن گناه از ایشان عفو فرمود.

عزل فرمودن هارون الرشید موسی بن عیسی بن موسی رااز عمل مصر.

نصب فرمودن هارون الرشید جعفر بن یحیی بن خالدالبرمکی رابحکومت مصر واوعمر بن مهران را بنیابت خود بمصر فرستاد.

آمدن عبدالله بن الربیع بایالت هرات در روز عاشوراء در ربیع الاول همین سال عبدالله بن حمید بن زریق الخزاعی بایالت هرات آمد و پنج ماه ونیم والی بود

وفات میسرة الکوفی النحوی.

سنه سبع و سبعین و مائه ۱۷۷

وفات یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی که بطبرستان خروج کرده بود و او را بعهد و میثاق آورده بودند و رشید او را حبس فرمود ودرحبس بزهر شهید شد.

وفات عبدالواحدبن زیدابوعبیده من اعیان المحدثین و عبادها و علمائها و زهادها ببصره.

وفات شریك بن عبدالله الحنفی ـ وفات وکیع بن جراح المحدث.

سنه ثمان و سبعین وماته ۱۷۸

فرستادن هارون الرشید فضل بن یحیی بن خالد البرمکی را بحکومت خراسان مضاف با دیگر اعمال که او داشت از ولایت کوهستان و جرجان و طبرستان و غیرذلك .

رفتن فضل بن یحیی بن خالد البرمکی بماوراء النهر و آمدن خارا خره ملك اسروشنه که هرگز پیش هیچکس نرفته بود ودر طاعت نیامده پیش فضل مذکور .

فرستادن فضل بن یحیی بن خالد البرمکی ابراهیم بن جبرئیل را بسیستان که مال آنجا بیاورد و او برفت و مال سیستان ستانده بیاورد فضل مذکور آن مال بتمام بابراهیم بن جبرئیل بخشید و پانصدهزار درم اضافه آن بدو دادو او را بکابل فرستاد و هفت بار هزار هزار درم بدو رسید و چهار بار هزار هزار درم از مال و خراج نزدیك او بود فضل بن یحیی را مهمانی کرد و مالها که بدو داده بود و آنچه از کابل آورده بود و هر چه داشت بتمام پیش او کشید گفت من بخانهٔ تو جهت آن نیامده‌ام که مال تو بستانم او گفت که این چهار بار هزار هزار درم از خراج ومال کابل آورده‌ام گفت آن نیز بتو بخشیدم و هیچ چیز بغیر یك تازیانه نگرفت .

دادن ایالت هرات باسماعیل بن عزوان الکلبی .

سنه تسع وسبعین وماته ۱۷۹

وفات مالك بن انس بن مالك الاصبحی رضی‌الله عنه بالمدینه .

وفات سیبویه النحوی واسمه عمرو بن عثمان بن قنبر ویکنی ابابشر ومعنی سیبویه بتازی رایحة التفاح وقیل سنه ثلاث و ثمانین وماته وقیل سنه اربع وتسعین وماته

وفات حماد بن زید المحدث .

درین سال ولیدبن طریف الشاری باجزیره(۱) شد و کار او بالا گرفت وهارون الرشید مزید بن یزید الشیبانی را بحرب او فرستاد و ناگاه بروليد بن طریف زد و ولید مذکور و جمعی که با او بودند بتمام بقتل رسانید و هارون الرشید شکرانهٔ آنرا که حق تعالی او را بر ولید ظفر داد در رمضان عمره کرد و بامدینه شد و تا بوقت حج آنجا مقام کرد و بکعبه آمد و پیاده بهمه مشاهد و مشاعر و مقام برسید و حج و عمره کرد.

دادن ایالت هرات بمحمد بن عبدالله بن هشام البحتری السعدی در نیمه صفر و دو ماه در هرات بود.

دادن ایالت هرات بهشام بن ابی الهیثم و او عزل شد بعد ازآن حسن بن ثابت نه ماه عامل هرات شد مردم هرات بااونیز نساختند داز ابن جریح نقل میکنند قال ابن جریح خیر خراسان نیشابور و شر خراسان هرات.

سنه ثمانین ومائه ۱۸۰

رفتن هارون الرشید برقه بحد موصل و محمد امین را در بغداد بر جای خود گذاشتن درین سال باز میان اهل شام عصبیت ظاهر شد و هارون الرشید از آن معنی متغیر شد جعفر بن یحیی بن خالد برمکی را بفرستاد و او را بر عهد شام لوا بست و او برفت و آن کار باصلاح آورد و جمعی را از اهل شام بکشت و عیسی بن عکی را در شام خلیفه خود کرد و مراجعت نمود.

وفات بشر بن منصورالسلیمی و سلیمه بطن من الازد بعد مـاعمی وكان من خيار اهل البصره و عبادهم.

وفات هشام بن القایم بالاندلس بقية من بنی امیه.

وفات قاسم بن محمدالفقیه.

۱-

دادن هارون الرشید خراسان و سیستان را باز بجعفر بن یحیی بن خالد بعد از آنکه از شام مراجعت نمود و او از قبل خود محمد بن حسن بن قحطبه رابفرستاد

آمدن عمرو بن یزید الازدی در غره ذی قعده بایالت هرات وحسن بن ثابت که پیشتر والی هرات بود صاحب شرط شد و او اول عامل بوداز آن علی بن عیسی

سنه احدی وثمانین وماته ١٨١

وفات شیخ ابو عبدالرحمن عبدالله بن مبارك الحنظلی الفقیه من تلامذه الامام ابو حنیفه رحمة الله علیهما بهیت (١) و او شصت و سه ساله بود وفاته فی رمضان کان من الربانیین اماماً فقیهاً حافظاً زاهداً ورعاً جواداً ثقة ثبتا امه خوارزمیه و ابوه ترکی وکان عبداً لرجل من التجار لهمدان من بنی حنظله .

نقلست که روزی سفیان ثوری و فضیل عیاض یك جا بودند عبدالله مبارك بدانجا آمد سفیان گفت تعال یارجل المشرق فضیل عیاض گفت والمغرب و مابینهما کسی را که این دو بزرگ چنین گویند در مدح او چه توان گفت ٠

نقلست که روزی میگذشت نابینایی را گفتند عبدالله مبارك می آید هر چه میخواهی بخواه نابینا گفت ای عبدالله ساعتی بایست عبدالله ساعتی بایستاد گفت دعا کن تا چشم باز دهند عبدالله سر در پیش افکند و دعا کرد در حال بیناشد او را شهنشاه علما گفته اند در علم و در سخا نظیر نداشت واز محتشمان اصحاب طریقت بود و از محترمان ارباب شریعت و در همه فنون احوال پسندیده داشت و مشایخ بزرگ را در یافته بود ومقبول همه بود و او را تصانیف مشهور و کرامات مذکور است .

١ـ هیت بالکسر وآخره تاء مثناة ... بلدة علی الفرات فوق الانبار ذات نخل کثیر وخیرات واسعه علی جهت بریه من غربی الفرات وبها قبر عبدالله بن المبارك (مراصدالاطلاع)

نقلست که سفیان ثوری را بخواب دیدند پرسیدند خدای تعالی باتو چکرد گفت رحمت کرد گفتند حال عبدالله مبارك چیست گفت او از آن جمله است که روزی دو بار بحضرت میرود ٠

وفات حسن بن قحطبة الشیبانی وهو و ابوه من قواد المنصور وکان عمره أربعا و ثمانین سنه ٠

وفات اسماعیل بن عیاش الفقیه ٠

سنه اثنتین و ثمانین و مائه ۱۸۲

وفات قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم صاحب ابی حنیفه و قیل سنه احدی و ثمانین ومائه و او شصت و نه ساله بود .

وفات مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه الشاعر .

وفات محمد بن ابراهیم بن دینار المالکی ٠

آمدن حسن بن علی بن عیسی بایالت هرات در غره جمادی الاولی .

سنه ثلاث و ثمانین و مائه ۱۸۳

وفات امام ابو ابراهیم موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المومنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم در روز آدینه چهارم صفر ببغداد (۱) مدفونا بمحلهٔ کرخ و او پنجاه و یکسال و پنج ماه و هفده روز بزیست و شیعه بر آنند که بزهر در حبس هارون الرشید فوت شد ٠

وفات یونس بن الحبیب النحوی المشهور ٠

آمدن جماعت خزر از باب الابواب وخلقی از مسلمان و ذمیان را بکشتند و ده هزار برده ببردند بواسطه آنك خاقان خزر رنجیده بود و صورت رنجش او

۱ـ روایت دیگر ۲۵ رجب است

آن بود که فضل بن یحیی بن خالد دخترخاقان مذکور را خطبه کرد چون دختر را نزدیك او میبردند در راه بمرد جماعت ترکان که با او بودند باز گشتند و باخاقان مذکور گفتند که دخترترا چیزی دادند و کشتند :

طلب داشتن هارون الرشید علی بن عیسی بن ماهان را از خراسان بواسطه غمزی که او را کرده بودند و او یحیی پسر خود را در خراسان بگذاشت و خود برفت و هارون الرشید باز او را تربیت کرده بخراسان فرستاد .

دادن ایالت هرات بمشمرح بن شمر باردوم در غره صفر و او یکسال وهفت ماه عامل بود.

سنة اربع وثمانين ومائة ١٨٤

وفات محمد بن خالد البرمکی وقیل بعدقتل جعفر بن یحیی بن خالد مذکور عمره ثلاث و خمسون سنه .

وفات یوسف بن یعقوب بن عبدالله بن ابی سلمه .

وفات عبدالله بن محمد بن ابی غیاث المحدث .

دادن ایالت هرات بابراهیم بن‌محمد الشیبانی .

سنة خمس وثمانين ومائة ١٨٥

عقد کردن عباسه خواهر هارون الرشید با جعفربن‌یحیی بن خالد البرمکی بحکم هارون الرشید بشرط آنك بیکدیگر نرسند ومباشرت نکنند .

وفات الشیخ ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفزاری ولد بواسط وکان من العباد .

وفات عبدالعزیزبن‌ابی حازم‌المحدث .

وفات عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن العباس

سنه ست وثمانین ومائه ۱۸۶

وفات الشیخ الکامل المحقق منصور بن عمار قدس سره از حکماء مشایخ بود و از سادات این طایفه و در موعظه کلماتی عالی چنانك در وعظ کسی نیکوتر ازو سخن نگفت و بیانی شافی داشت و در انواع علوم کامل و در معامله و معرفت تمام و بعضی متصوفه درکار او مبالغه کنند و از اصحاب عراقیان بود و مقبول اهل خراسان و از مرو بود و بعضی گویند از فوشنج بود و در بصره مقیم بود سبب توبه او آن بود که در راه کاغذی افتاده دید بسم‌الله الرحمن الرحیم برآن نوشته جایی نیافت که آنرا بنهادی بخورد بخواب دید که گفتند بحرمتی که داشتی آن رقعه را در حکمت بر تو گشاده کردیم پس مدتی ریاضت کشید ومجلس گفت.

نقلست که چون منصور عمار وفات کرد او را بخواب دیدند و ابوالحسن شعرانی خواب بیننده بود پرسید که خدای تعالی با توچه کرد گفت توئی منصور عمار گفتم بلی یارب گفت تو بودی که مردمان را بزهد میفرمودی وخود بدان کار نمیکردی گفتم خداوند اچنین است که میفرمائی اما هرگز سخن نگفتم الا که نخست ثنای پاك تو گفتم آنگاه بر پیغمبر تو صلوات دادم آنگاه خلق را نصیحت کردم حق تعالی فرمود صدقت پس فرمود فرشتگان را که او را کرسی نهید در آسمان که همچنانك در زمین میان آدمیان میگفت میان فرشتگان مرا ثنا گوید

وفات عباد الفقیه ـ وفات معتمدبن سلیمان التمیمی

حرب علی بن عیسی بن ماهان باابن الخضیب درنسا و قتل ابن الخضیب هم در نسا وبرده کردن زنان و فرزندان او

دادن ایالت هرات بسیف بن کثیر القرشی وهم درین سال عزل او و دادن هرات بابراهیم بن محمد الشیبانی دوم بار

سنهٔ سبع و ثمانین و مائه ۱۸۷

وفات شیخ ابو علی فضیل بن عیاض بن مسعود الیربوعی التمیمی الخراسانی الابیوردی رحمة الله علیه ولد بخراسان ونشاءِ بها وقدم الکوفه وکان شاطراً یقطع الطریق بین ابیورد والسرخس وکان سبب توبته انه کان یعشق فبینا هو ذات لیلة یرتقی الجدران سمع تالیاً یتلوا هذه الایه الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله(۱) فقال بلی یارب و قیل مولده بسمرقند و انتقل بمکه و توفی بها

نقلست که در مکه روزی در طواف جوانی خوب صورت دید دانست که پسر اوست فرزند خود را در کنار گرفت و روی بر روی او نهاده کودك گفت ای پدر مرا دوست داری گفت دارم گفت خدای تعالی را دوست داری گفت دارم گفت دل چند داری گفت یکی گفت بیك دل دو دوست نتوان داشت آن کودك را بینداخت و بحق پیوست ومیگفت نعم الولد اعظ انت یابنی

وفات عبدالله بن محمد بن حارث که او بخاری الاصل است ودر مکه مبارك حرسها الله تعالی مجاورت می‌نمود.

وفات ابراهیم بن سعد التابعی - رفتن هارون الرشید بری

دادن ایالت هرات بمشمرح بن شمر سوم بارو مشمرح مذکور ببلخ شد و محمد بن اسحاق بن شمررا خلیفه خود کرد و محمد مذکور از هرات بگریخت و مردم متفرق می شدند عبدالله بن ابی نصر مردم را جمع کرد و محمد بن اسحاق بن شمر باز آمد

سنهٔ ثمان و ثمانین و مائه ۱۸۸

بر انداختن هارون الرشید آل برمك را و قتل جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی و قتل یحیی خالد و آل برمك بواسطه آنك همشیرهٔ خود عباسه را بجعفر مذکور عقد

۱- سورهٔ مبارکه الحدید آیهٔ ۱۶

کرده بود بشرط آنك بیکدیگر نرسند و میان ایشان مباشرت نباشد و ایشان در پنهان بهم ساخته بودند و ایشان را دو پسر شده بود و بمکه مبارك پسران را فرستاده بودند که کس اطلاع ووقوف برین سر نیابد و این معنی بر او روشن شد آل برمك را بر انداخت و ازیشان هیچکس نگذاشت الا محمد بن خالد که او مردی زاهد و عابد بود وهرگز در هیچ امر دنیاوی مدخل نکرد و انقطاعی داشت وبعضی برآنند که او را پیشتر ازین واقعه وفات رسیده بود و از اول دولت آل برمك تابرانداختن ایشان نوزده سال و دوازده روز بود وایشان منبع فضل و کرم بوده‌اند .

شعر

هوت انجم الجدوی وشلت یدالندی — و غاضت بحور الجود بعد البرامك
هوت انجم کانت لآل برامك — بها یعرف الجادی قویم المسالك
ولو کنت من بغداد فی الف فرسخ — تنسمت ریح‌الجود من آل برمك (۱)

بیت

ای‌طفل‌دهر گرتوزپستان حرص‌وکام — روزی دوشیر دولت و اقبال برمکی
در مهدعمر غره‌مشواز کمال‌خویش — یاد آور از زوال کریمان برمکی

حکم فرمودن هارون الرشید که هر کس که نام نیك آل برمك بر زبان راند او را قتل کنند و کسی را زهره نبود که نام ایشان بنیکی بر زبان راند و نام ایشان خود جز بنیکی شهرت نیافته بود و سرای های‌ایشان راکوفته اطلال‌ساخت

کس فرستادن رشید که همیشرهٔ‌او عباسه را با پسران او بقتل آورند وچون آن شخص پیش عباسه آمد گفت که هارون الرشید ازتو بغایت رنجیده است وحکم بقتل تو و فرزندان خواهد کرد بهتر آنست که تو و فرزندان تو درین چاه روید تا چون تسکین نایرهٔ غضب او شود شما را بیرون آورم عباسه بسخن او در چاه شد و پسران را باخود ببرد آن شخص چاه رابینباشت

۱ــ در نسخه ل این شعراخیر درحاشیه بخطی غیرازخط متن ثبت بود که ظاهرا از وفیات ابن‌خلکان نقل شده‌است

دادن وزارت هارون الرشید بفضل بن الربیع

قتل ابراهیم بن عثمان بن نهیك بحکم هارون الرشید بر دست پسر او عثمان بن ابراهیم بن نهیك مذکور بواسطه آنك او در مستی سوگندان میخورده که خون کشنده جعفر بن یحیی بریزد و این سخن پیش هارون الرشید روشن شد وعثمان پسر او را فرمود که پدر خود را قتل کرد.

وفات ابراهیم بن محمد بن سمان الجارحه صاحب السیره

وفات جریر بن عبدالجمیل المحدث ـ وفات عیسی بن یونس المحدث

وفات ابراهیم بن میمون الموصلی

سنه تسع و ثمانین و مائه ۱۸۹

وفات امام ابوعبدالله محمد بن حسن الشیبانی القاضی وفاته بری

وفات ابوالحسن علی بن حمزة الکسائی از قراء بری وقیل سنه ثلاث وقیل سنه اثنی وثمانین ومائه.

شریك گردانیدن هارون الرشید مامون را در خلافت با محمد امین

دادن خراسان و جانب مشرق بمامون و فرستادن بخراسان و دادن بغداد و جانب مغرب بمحمد امین

وفات عبدالا علی بن عبدالاعلی محدث

وفات ابو عیسی سلیم بن عیسی الحنفی الکوفی القاری بکوفه

آمدن حسین بن مصعب بن زریق الخزاعی بایالت هرات و او روزی چند در هرات بود پس طاهر را در هرات خلیفه خود ساخت وبرفت.

سنه تسعین و مائه ۱۹۰

وفات شیخ شقیق بلخی رحمة الله علیه (۱)

۱ـ ابن خلکان وفات شقیق راسنه ۱۵۳ میداند

نقل است که شقیق روزی مجلس میگفت آوازه در شهر افتاد که لشکر کفار رسید شقیق از منبر فرود آمد واز دروازه بیرون شد وکافران را هزیمت کردو باز آمد مگر مرید شیخ گلی چند چیده بود بر سر سجاده شیخ نهاد شیخ آن گل را می بوئید شخصی آن دید گفت زهی امام مسلمانان لشکرکافر بردر شهر واو گل میبوید شیخ گفت منافقان گل بوئیدن بینند وصف شکستن نه بینند.

نقلست که پیری پیش شقیق آمد و گفت گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم شقیق گفت دیر آمدی پیر گفت زود آمدم شقیق گفت چگونه پیر گفت نه هر که پیش‌از مرك آمده‌باشد زود آمده باشد شقیق گفت نیك آمدی ونیك گفتی گفت هر که او با سه چیز (۱) بود از دوزخ نجات نیابد امن وخوف و اضطرار

گفت عبادت ده جزو است نه جزو گریختن است از خلق ویك‌جزوخاموشی

حاتم اصم گفت از شقیق وصیت خواستم گفت اگر وصیت عام میخواهی‌زبان نگاه دار و سخن مگوی تا ثواب آن در تراز وی خود بینی واگر وصیت خاص میخواهی نگر تا سخن نگوئی مگر خود را چنان بینی که اگر نگوئی بسوزی.

درین سال پیش هارون الرشید خبر آوردند که هر شب پیری می‌آید و بر بالای تلی که خانه جعفر بن یحیی بن خالد برمکی است کرسی می‌نهد و بر آن کرسی می‌نشیند و خطبهٔ درمحامد جعفر وآل برمك میگوید وایشان را دعای‌خیر میکند وتکبیر میفرستد و مراجعت مینماید هارون الرشید گفت که من امشب خواب نکنم تا این شخص را بقتل نرسانم و جمعی را مقرر فرمود که او را امشب حاضر گردانند وخود خواب نکرده چون مقداری از شب بگذشت این شخص آمد و بر بالای تل خانهٔ جعفر کرسی بنهاد وخطبهٔ در محامد ایشان آغاز کرد او را گرفتند و گفتند که امیرالمؤمنین هارون الرشید ترا طلب کرده است التماس‌نمود

۱ــ درهر سه نسخه ـ بود ـ نوشته شده‌وچون معلوم بود که‌ازتذکرة‌الاولیا نقل‌شده بآن کتاب چاپ‌تهران ــازروی‌چاپ‌نیکلسون‌ـ مراجعه‌شددرانجا ـ نبود ـ نوشته‌شده

که مرا چندان مجال دهید که اهل وعیال خود را وصیتی ووداعی کنم که میدانم که از باس وسخط امیرالمؤمنین ایمن نیستم گفتند که امیر المؤمنین انتظار تو میبرد و بهیچ وجه ترا مجال ندهیم او وصیتی نوشت وپیش مردم خود فرستاد و با ایشان پیش خلیفه آمد خلیفه پرسید که چرا خلاف فرمان ما کردی و محامد دشمنان ما بر زبان راندی در جواب گفت که میدانم که از غضب خلیفه ایمن نیستم و از دست امیر المؤمنین خلاص نمیشوم حکایتی دارم اگر امیرالمؤمنین اصغا فرماید بعد از آن حکم امیرالمؤمنین راست فرمود که بگوی

حکایت

گفت مرا منذر مغیرهٔ دمشقی میگویند و امیرالمؤمنین مرا میشناسد بنده‌را قلت مالی روی نمود ودر وطن خود نتوانستم بودن بضرورت بااهل و عیال خود کربت غربت اختیار کردم و چون بدین شهر رسیدم اهل وعیال خود را در مسجدی گذاشتم وخود جهت طلب قوت ایشان متردد شدم جمعی سواران دیدم که بتجمل تمام میرفتند گفتم هرجا که این جماعت باشند دعوتی باشد جهت عیالان خوداز آنجا قوتی حاصل کنم چون بمقامی که میرفتندرسیدند سرای جعفر بن یحیی بود و کریمهٔ از آن او بشوهر میدادند گفتم مرا درین مجلس راه ندهند خود کسی مانع نشد وچون عقد منعقد گشت پیش هر کس طبقی طلا پر طلای مسکوك می‌نهادنددر خاطر گذرانیدم که مرا خود ندهند خود در مذهب مروت آن حلال زاده شاه و گدایکسان بودند پیش من نیز همچنان طبقی نهادند تصور چنان بود که جهت آرایش مجلس باشد چون روم باز ستانند و نثاری که بر سر داماد کردند قبالات ضیاع و عقار بود مرا نیز از آن رسید چون خواستم که بروم مرا موقوف کردند بادل خود اندیشه کردم که هر آینه طلاها و قبالات بازستانند اما مرا بلغه «۱» بدهند که پیش عیالان خود برم چون مردم رفتند و خلوت شد جعفر مرا پیش خود

۱) بلغه بضم اول قوت یك روزه

خواند واحوال بپرسید شرح حال خود بگفتم گفت که امشب پیش ما باش و فردا بعیالان خود ملحق شو مبالغه کردم که بروم گفت عیالان‌تو کجااند گفتم که‌درفلان مسجد گفت ایشان را جائی نگذاشته که ضایع مانند چون روز شد فرمود که ده بدره زر با ده نفر غلام همراه‌من کردند و گفت که اورا بااهل وعیال اورسانید چون بیرون آمدم بطرف مسجد که ایشان را گذاشته بودم روان شدم گفتند خانه تو از آن طرف است من با ایشان متوجه شدم مرا بخانهٔ رسانیدند ایوانی بغایت عالی و چاووشان (۱) ایستاده گفتند در آی چون خواستم که در روم خواجه سرایان دیدم ایستاده وعورات‌با جامه‌های فاخر درین خانه محجوب شدم گفتند در آی که اینها اهل تواند چون در آمدم اهل و عیال خود را دیدم جامه‌های فاخر پوشیده کنیز کان خوب روی بخدمت ایشان باز داشته بدره‌های زر ازآن جماعت که بامن آورده بودند بسته و خواستم که ایشان را عذر خواهی کنم گفتند ما بندگان توایم و ما را جهت خدمت تو مهیا کرده‌اند آن حلال‌زاده را دعای خیر گفتم و بعد از روز دیگر پیش جعفر رفتم جهت من وفرزندان و خدمتکاران‌من‌مواجب‌نیکو مقرر کرد و املاك و اقطاع مسلم داشته اکنون او یا امیر المؤمنین بد کرده امیر المؤمنین بر خود واجب میداند مکافات او کردن و من بنده را واجب آن کند که شکر نعمت ایشان بگذارم و کفران نورزم امیر المؤمنین هارون درین اثنا میگریست چون سخن باتمام‌رسانیدم گفت که‌ترا بخشیدم وهزار دینار انعام کردم گفتم هذا من برکة البرامکه و این مثل مشهور و معروف گشت .

حرب هارون الرشید باقیصر روم و بآخر صلح کردن .

وفات اسد بن عمرو بن عامر ابومنذر البجلی الکوفی صاحب ابی حنیفه رحمة الله علیهما .

وفات ابوعمرو حفص‌بن سلیمان‌بن مغیرة الاسدی البزاز الکوفی القاری

۱) چاووش بمعنی راهنماوپیشرو

خروج رافع بن‌لیث‌بن نصربن سیار بسمرقند و سراز اطاعت هارون‌الرشید کشیدن و عیسی بن علی‌بن‌عیسی‌بن ماهان را بقتل آوردن که او از قبل هارون الرشید آنجاحا کم‌بود .

باز آمدن حسین بن مصعب بنزدیك هرثمهٔ اعین که والی خراسان بود و عمل هرات از دست او بستد و بعد از یکسال عبدالله بن ابی نصر را از قبل خود نایب کرد بهرات و خود بطوس رفت بنزدیك هارون الرشید آنگاه از قبل خود احمد بن مصعب را بایالت هرات فرستاد .

عزیمت هارون الرشید بروم و رسیدن بهر قله و فتح هر قلـه و تخریب آن و برده گرفتن اهالی هر قله .

فتح قبرس بر دست لشکر هارون الرشید و ویران کردن‌قبرس و قتل اهالی آنجا و شانزده هزاربرده گرفتن .

صلح کردن هارون الرشید باملك الروم نقفور (١) بر آنکه هر قله را که خراب کرده‌اندعمارت نکند و همچنان‌بگذارد و هرسال سیصد هزار دینار بدهد

سنة احدی و تسعین ومائة ١٩١

رفتن هارون الرشید بکعبه معظم عظم‌الله حرمتها و پسران خود محمدامین و مامون را باخود بردن و ایشان را بایکدیگر عهد دادن که خلاف نکنند وعهد نامه‌ها نوشتند و بخطوط اکابر از اهل حرم و غیره موشح گردانیدند و از درخانه کعبه بیاویختند .

عزل‌علی بن عیسی‌بن‌ماهان ازعمل‌خراسان بحکم هارون‌الرشید و نصب‌هرثمهٔ اعین بر جای اوبحکومت خراسان .

ستاندن مال علی بن عیسی بن ماهان که مبلغ نقد آن هشتاد بار هزارهزار

---

١ ـ در نسخه ن‌وپ خوانده‌نشد در نسخه ل تقفور خوانده میشد ولی درکامل ابن اثیر و منتظم ناصری نقفور بود و همـان طور در متن ضبط شد

درم بود و خزانهای او از نقد و جنس بر هزار و پانصد شتر بار کرده پیش هارون الرشید آوردند .

استیلاء رافع بن لیث السیار پسر نصر السیار در سمرقند و خلع هارون الرشید و فرستادن هرثمهٔ اعین را بحکم هارون الرشید و هرثمه از موالی منصور بود و هرثمه رافع را گرفته بعد از وفات هارون الرشید پیش مامون خلیفه آورد .

سنة اثنتین و تسعین ومائه ۱۹۲

بنای شهر علیاباد بلخ بر دست علی بن عیسی بن ماهان که پیشتر والی خراسان بود .

وفات عبدالله بن ادریس ابومحمد الازدی الکوفی .

فرستادن هرثمه علی بن عیسی بن ماهان را بعد از آنکه در خراسان رد مظالم کرده بود واو را مصادره کرده بودند که او را بر پالانی بار کرده بودند که جز پالان خشك بر او چیزی دیگر نبود و ببغداد پیش هارون الرشید فرستادند و هر چه علی بن عیسی داشت بتمام بستدند مگر مبلغی که پیش علاء بن ماهیار نهاده بود و او ظاهر نکرد و نگاه داشت و بغیر آن علی بن عیسی را هیچ چیز دیگر نماند

سنة ثلاث وتسعین و مائة ۱۹۳

آمدن هارون الرشید بخراسان بر عزیمت آنك بحرب رافع بن اللیث بن نصر السیار که بسمرقند عصیان نموده بود شود .

اجازت طلبیدن مامون خلیفه از پدر خود که درین سفر ملازم باشد ورخصت یافته ملازم بخراسان آمد .

خواب دیدن هارون الرشید در رقه که دستی از دیوار بیرون آمد و قدری خاك در آن دست باهارون گفت که در طوس بمیری و درین خاك دفن شوی

هارون الرشید این خواب را باجبرئیل طبیب گفت‌او درجواب گفت که این خواب اضغاث احلام بوده باشد و چون بطوس رسید هرثمه اعین خبر فرستاد که بخارا را گرفتم و بشیر بن اللیث که در آنجا بود گرفته فرستادم هارون الرشید فرمود که بشیر برادر رافع بن اللیث را بحضور او چهارده برکاله کردند بعد از ساعتی‌در زمین نظر کردو بیهوش شد چون بهوش باز آمد خواب که‌دیده بود باز گفت و گفت که این خاك است که من دیده‌ام و مسرور خادم‌را گفت‌که قدری ازین خاك‌بیاور مسرور خاك بر دست کرد و پیش او برد گفت همان خاك وهمان دست است که‌من دیده‌ام و اضطراب بسیار نمود وخسته‌شد و بعداز سه‌روز در شب‌شنبه ثالث جمادی الاخره بطوس بسرای حمید بن عبدالحمید الطوسی وفات کرد و مدت خلافت او بیست و سه سال و دو ماه و هفده روز بوده و چهل و چهار سال عمر یافت و گویند چهل و هفت سال و پنج ماه و چند روز و صالح‌بن‌بشیربر وی نماز کرد و او خلیفه پنجم بود و بقریه اسناباد که حالا به‌مشهد معروف است ودر جنب امام‌هشتم افتاده او را دفن کردند .

خلافت محمد امین بن هارون الرشید از عقبه حلوان تا آنجا که اسلام رسیده بود و او خلیفه ششم بود از آل عباس مادر او زبیده خاتون بود شهر تبریز و شهر قزوین او بنا نهاد و او خاتونی خیّره بود و در راه کعبه معظم حوضها و چاهها ساخت .

خلافت مامون بن هارون الرشید در خراسان و ممالك شرقی‌تاآنجا که اسلام رسیده بود و او درمرو ساکن شد .

خلافت مؤتمن در روم و آذربایجان و دیاربکر تا آنجا که اسلام رسیده‌بود بموجبی که هارون الرشید وصیت کرده بود .

بیرون آوردن محمدامین علی‌بن‌عیسی‌بن ماهان را از حبس که پیشتر هارون‌الرشید او را حبس کرده بود :

وفات ابوبکر بن عباس - وفات وکیع بن الجراح .

ولادت اسماعیل بن ابراهیم بن علیه (۱) محدث .

وفات فضل بن یحیی بن خالد البرمکی فی الحبس بالرقه قبل وفات هارون الرشید بخمسة اشهر فی محرم او ذی حجة الحرام سنه المذکوره .

آمدن حسین بن مصعب بهرات و درین کرت هارون بن حسین بن مصعب را خلیفه خود ساخت و جملگی ولایت حسین بن مصعب بهرات ده سال وده ماه بود(۲)

وفات صقلاب بن زیاد اندلسی وهو من اصحاب مالك وكان فقیهاً زاهداً

سنهٔ اربع وتسعین ومائه ۱۹۴

وزارت دادن محمد امین بفضل بن الربیع .

حرب مامون خلیفه بارافع بن اللیث بن هاشم بن نصر بن السیار که در سمرقند عاصی شده بود و او را باطاعت آوردن .

ولادت ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری صاحب الصحیح فی یوم الجمعه ثالث عشر شوال .

وزارت دادن مامون خلیفه بفضل بن سهل واو مجوسی بوده بر دست مامون مسلمان شد و میل او بتشیع بود .

عزل کردن محمد امین خلیفه برادر خود مؤتمن قاسم را ازحکومت وخلافت مملکت مصر و شام و قنسرین و عواصم که هارون الرشید بدو داده بود .

دادن محمد امین خلیفه ایالت ولایت مصر و ولایات که تعلق بمؤتمن قاسم داشت و ازوانتزاع کرد بخزیمة بن خازم .

آوردن مؤتمن قاسم بن هارون الرشیدرا ازشام و قنسرین و عواصم پیش امین

۱- ونسخه ن غاه

۲- نسخه ن دوسال وده ماه

.که او را از حکومت آن ممالك عزل کرده بود .

وفات القاضی ابو عمروحفص النحوی ـ وفات خلف الاحمر الراویه .

وفات ابوبکر شعبة بن عباس بن سالم الاسیدی الکوفی .

مکتوب محمد امین بن هارون الرشید ببرادر خود مـامون مضمون آنکه بیاید که بحضور او احتیـاج داریم و میخواهیم که در کارها بـا اومشورت کنیم و مهمات با اوگذاریم و برسـالت عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله‌بن عباس وعیسی بن جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر و محمد بن عیسی بن نهیك و صالح صاحب المصلی را بفرستـاد **جواب** که باز فرستاد مضمون آنك من یکی از عمال امیر المؤمنین ام و مرا برآنك فرماید اعتراضی نباشد اما هارون الرشید مرا وصیت کرده که درین ثغر سـاکن باشم خلاف وصیت او صلاح ندیدم بدان‌واسطه نیامدم و این ابتدای نزاع محمد امین بامامون شد.

فرستادن محمد امین که صحیفه‌ها که در عهدایشان هارون الرشید فرموده بود و بزرگان حرم محترم بر آن نوشته واز درکعبه آویخته بودند ببردند وپاره پاره کردند وعهد باطل کردند .

وفات حفص بن غیاث بن الحسین النخعی قاضی الکوفه .

وفات یحیی بن سعید بن ابان بن‌سعیدبن العاص عمره‌اربع و سبعون سنه .

سنه خمس وتسعین ومائه ۱۹۵

ولادت الجواد امام محمد التقی بن امام علی الرضـابن امام‌موسی‌الکاظم‌بن امام‌جعفرالصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین‌العابدین علی‌بن امیرالمؤمنین حسین بن امیر المؤمنین علی المـرتضی رضوان الله علیهم روز جمعه نیمه رمضـان المبارك بمدینه .

ولادت موسی بن محمد امین بن هارون الرشید .

وفات ابو نواس حسن بن هانی الشاعر ببغداد مدفوناً بالشونیزیه وکان عمره تسعاً و خمسین سنه.

وفات ابوسعیدورش القاری وهو ابوسعید ورش عثمان بن ورش سعیدالمقری بمصر

وفات اسحاق بن یوسف الازرق المحدث.

حکم فرمودن محمد امین که نام برادران او مامون و قاسم از خطبه وسکه بیرون کردند و نام موسی پسر اورابانام اودرخطبه ضم کردند و ولایت عهدبموسی پسر خود داد و او را الناطق بالحق لقب داد و او را بر آن عهد نوشت و علی بن عیسی بن ماهان را متولی کار او کرد وچون این خبر بمامون رسید نام محمدامین در خراسان از خطبه وسکه بینداخت.

آمدن علی بن عیسی بن ماهان بری بحرب مامون خلیفه و حرب او باطاهر بن حسین بن مصعب و قتل علی بن عیسی بن ماهان بر دست داوود سیاه در ری و سر او را بمرو پیش مامون بردندو باین فتح بخلافت بر مامون سلام کردند.

حکم شدن از مامون خلیفه که طـاهر بن الحسین راذوالیمینین خوانند و درین حکم دو وجه گفته‌اند اول آنك نوشته بود که سر علی بن عیسی در دست راست من است وانگشتری او در انگشت چپ من و دوم آنك بوقتی که برولیعهدی امام علی بن موسی الرضا بیعت میکردند طـاهر بن حسین دست چپ خود بدست امام داد گفتند چرا دست راست ندادی گفت دست راست من در بیعت امیرالمؤمنین مامون است گفتند که این نیز راست است که بدست امام رسید و چون این سخن بمامون خلیفه گفتند او را ذوالیمینین خواند.

سنه ست و تسعین و مائه ۱۹۶

وفات بهلول ابدال عم زادهٔ هارون الرشید در بغداد.

وفات ابو معاویه الضریر المحدث.

درین سال محمد امین اسد بن یزید بن مزید را بخواند که بجنگ طاهر ذوالیمینین فرستد اسدمذکور بر محمد امین تحکمها کرد و او اسد مذکور را باز داشت و عم او احمد بن مزید و عبدالله بن حمید بن قحطبه را بفرستاد و احمد بن مزید بوقت عزیمت التماس اسد برادر زاده خود کرد و بجهت خاطر او اسد مذکور را از حبس اطلاق کردند و ایشان‌تا بحلوان شدند و طاهرذوالیمینین کسان فرستاد تا میان ایشان مخالفت انگیختند وایشان حرب ناکرده مراجعت نمودند ٠

خلع کردن در بغداد محمد امین رااز خلافت ومامون‌را بیعت کردن و محمد امین را با مادرش زبیده بقصر بو جعفر باز داشتن و هم درین روزها باز با محمد امین بیعت کردن و او را بیرون آوردن ٠

قتل حسین بن علی بن عیسی‌بن ماهان که‌باعث بر خلع‌محمدامین بود :

حرب‌هرثمه اعین باعلی‌بن‌محمدبن علی بن نهیك و گرفتار شدن علی بن نهیك بر دست هرثمهٔ مذکور و او را پیش مامون فرستادن .

رفتن طاهر ذوالیمینین باهواز بحکم مامون خلیفه و محمد بن یزید بن حاتم المهلبی را که از قبل محمد امین عامل آنجا بود بکشت .

فرستادن طاهر بن الحسین قایدی را که نام‌او احمد بن المهلب بودبالشکری بکوفه و چون عباس بن محمد الهادی که والی کوفه‌بود ازقبل محمد امین خبر وصول احمد بن المهلب بشنید محمد امین را خلع کرد و بر خلافت مامون بیعت کرده کس پیش طاهر بن الحسین فرستاد و منصور بن المهلبی که ببصره حاکم بود از قبل محمد امین‌او بر خلافت مامون بیعت کرد و مطلب بن عبدالله که‌حاکم موصل بود همچنین محمد امین را خلع کرده بر مامون بیعت کرد و کس پیش طاهر فرستادند و طاهر هر سه را همچنان بحکومت آن مواضع بگذاشت و تغییر ایشان نکرد .

رفتن طاهر بن الحسین بنهر صرصر و پل بستن و رفتن بمداین و چون بمداین رسید برمکی نامی از قواد محمد امین آنجا بود بالشکر بسیار چون صف جدال راست شد و آواز طبل طاهر بر آمد بگریختند و روی در بغداد نهادند و طاهر بمداین نزول کرد .

خلع کردن داوود بن عیسی بن موسی که حاکم مکه و مدینه مبارك بود محمد امین را و مامون را بر مردم بیعت گرفت و درین باب با طاهر بن الحسین نامه نوشت و خود بجانب مرو پیش مامون خلیفه رفت و واسطه آن بود که چون محمد امین خلع مامون بکرد و بر پسر خود موسی بیعت ستانید داوود مذکور در مسجد حرام منبری بنهاد و خطبه کرد و مردم را گفت که شما را یاد هست که هارون الرشید محمد امین و مامون را خلیفه کرد و قاسم را حصهٔ بداد از مملکت وشما را بر آن گواه گرفت واز شما بر آن بیعت ستانید و برین موجب خطها نوشتند و از در کعبه بیاویخت محمد امین خلاف آن معانی کرد و حصهٔ قاسم از و باز گرفت و بیکی از قوادخود داد ومامون را خلع کرد و فرستاد که خطهابزور و عنف از کعبه بردندوبدرید والتماس رشید آن بود که هر کس که بریکدیگر ظلم کنند شمامدد مظلوم باشید اکنون شما را معلوم شد که محمد امین ظلم کرد من محمد امین را خلع کردم و بر مامون بیعت کردم شما چه میگوئید ایشان نیزهمچنین کردند وچون درمکه مبارك بیعت درست شد پیش پسرخود بمدینه فرستاد تااو نیز در مدینه برین موجب بتقدیم رسایند وداوودمذکور چون بمرورسید و کسی پیش مامون فرستاد مامون او را طلب داشت و او بیعت نامه بعرض رسانید او را رعایت بسیار فرمود سه لوا جهت او ببست یکی در مکه و یکی در مدینه که اوپیشتر داشت و یکی در ولایت علك و او را باز گردانید و در ولایت ری جهت انعام او پانصد هزار درم برات فرمود .

حکم فرمودن محمد امین که عبدالملك بن صالح والی شام باشد وعبدالملك

مذکور پیشتر بحکم هارون الرشید محبوس بود بعد از وفات رشید محمد امین او را اطلاق کرد .

لشکر جمع کردن عبدالملك بن صالح که بحرب طاهر شود وچون لشکر فراوان پیش او جمع شد بر سرا-بی میان لشکریان خراسان کـه پیش عبدالملك بودند و لشکر شام حرب‌واقع شد گفتند شامیان که عبدالملك‌جانب مامرعی‌نداشت و مراجعت باشام نمودند وعبدالملك مذکور درین ولاخسته بود هم درین چندروز او را وفات رسید وآن لشکر که با او بود متفرق شدند

وفات شریح بن الحارث القاضی استعفی الحجاج بن یوسف فی سنه تسع و سبعین من القضاء بکوفه فاعفاه الحجاج و استعمل علی القضاءابابرده بن ابی موسی ومات الشریح فی هذه السنه‌وله مائة وعشرون سنه .

فرستادن محمد امین علی بن محمد بن عیسی بن نهیك را بحرب هرثمهٔ اعین وقریب چهار صد لوا جهت‌لشکریان‌خود ببست و ایشان برفتند و بجلولا(۱) اتفاق ملاقات فریقین دست داد و هرثمه ایشان را هزیمت کرد وعلی بن محمد بن عیسی بن نهیك را بگرفت و بمامون خلیفه فرستاد .

گریختن پنج هزار مرد از لشکر طاهر ذوالیمینین و ببغداد پیش محمد امین رفتند واو مال‌وافر برایشان تفرقه کرد وریشهای ایشان‌را بغالیه طلا کرد و ایشان را قوادالغالیه نام نهاد

سنه سبع و تسعین و مائه ۱۹۷

وفات شیخ حاتم اصم رحمةالله علیه حاتم گفت چون بغزو رفتم ترکی مرا بگرفت و بینداخت تا بکشد من نترسیدم و منتظر بودم تا چه حکم کرده‌اند

۱ـ جلولاء بالمد طسوج من طساسیج السواد فی‌طریق خراسان وهونهرعظیم‌یمتدالی بعقوبا ویشق بین منازلها (مراصد)

ناگاه تیری بروی آمد و از من دور افتاد گفتم تو مرا میکشتی یا من ترا بکشتم

گفت مردم را از همگان احتمال باید کرد مگر از نفس خود - گفت اول زهد اعتمادست برخدای تعالی و میانهٔ آن صبرست و آخر آن اخلاص - گفت اگر خواهی که دوست خدای تعالی باشی راضی باش بهرچه خدای تعالی کند و اگر خواهی که ترا در آسمانها بستایند برتو باد بصدق وعده .

حرب عبدالرحمن بن جبلة الانباری باطاهر ذوالیمینین و فرار عبدالرحمن مذکور و رفتن بحصار همدان و بعد ازدو ماه محاصره بزنهار طاهر بیرون آمد و از واجازت خواست که بلشکر خود پیوندد و لشکر خود را نیز باطاعت آورد و چون بلشکر خود پیوست غدر کرد وبر طاهر شبیخون زد ومردم بسیار بقتل آورد و روز دیگر باطاهر حرب کرد و کشته گشت .

محاصره کردن بغداد بر دست طاهر ذوالیمینین وهرثمه و زهیر بن المسیب وزهیر مذکور بنهر کلو اذا «۱»فرود آمد وهرثمه بنهرس (کذا) فرود آمد وآنجا دیواری وخندقی ساخت و طاهر عبیدالله بن الوضاح را بشماسیه فرستاد وخود ببستانی که بباب الانبارست فرود آمد و در دروازه‌های بغداد حرب انداختند

آمدن محمد بن عیسی بن ماهان که صاحب شرطه بود بزنهار پیش طاهر ذوالیمینین .

وفات سفیان بن عیینه .

سنه ثمان و تسعین و مائه ۱۹۸

قتل محمد امین بن هارون الرشید در بغداد بر دست فردوس نام غلام طاهر ذوالیمینین در خامس محرم الحرام مدت خلافت او چهار سال و دوماه بود و سن او

۱- در معجم البلدان کلواذی ضبطشده که موضعی است در یکفرسخی بغداد و در المعجم ما استعجم مینویسد ناحیه‌ایست درعراق .

بیست وهشت سال و او خلیفه ششم بودو موسی وعبدالله پسران محمد امین راپیش مامون خلیفه بخراسان فرستاد.

خلافت مامون خلیفه ببغداد و خراسان و عراق و تمام ممالك که در حوزهٔ تصرف هارون الرشید بود

حکایت

درخبر آمده که مامون خلیفه خاك میخورد چندانچه اطبامعالجه کردند مفید نیامد بختیشوع طبیب را نیز جهت این معالجه طلب کردند بختیشوع از اطبا سؤال کرد که چه معالجه کرده‌اید وایشان تقریر کردند هر معالجه که در طب گفته‌اند کرده بودند چون بختیشوع با خلیفه ملاقات نمود گفت یا امیرالمؤمنین این عزمة من عزمات الملوك مامون فرمود که بمقام خود مراجعت کن که ترك کردم ودیگر هرگز خاك نخورد وبختیشوع را مرحمت بسیار فرمود

فرستادن مامون حسن بن سهل رابغداد و جانب غربی بحکومت

ابتدای حکومت طاهر ذوالیمینین بخراسان

خروج ابونصر شبیب بن ربیعی الخارجی

رسیدن مکتوب مامون خلیفه بطاهر ذوالیمینین که ممالك که او گرفته و در تصرف دارد بگماشتگان حسن بن سهل سپارد وخود برقه شود و ترتیب حرب ابونصر شبیب بن ربیعی الخارجی کند و بدین مهم علی بن ابی سعید بنیابت حسن بن سهل بعراق آمد و موصل و جزیره و شام و مغرب بطاهر داد

نوشتن مامون خلیفه بهرثمه اعین که از بغداد بخراسان شود

رفتن طاهر ذوالیمینین بحرب ابونصر خارجی وفرار نمودن ابونصر خارجی مذکور

وفات یحیی بن سعید القطان المحدث ـ وفات ابوسعید عبدالرحمن بن مهدی العنبری.

سنه تسع و تسعین و مائه ۱۹۹

خروج محمد بن ابراهیم بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب المعروف بطباطبا بمدد ابوالسرایا سری بن المنصور بکوفه

رفتن زهیر بن مسیب باده هزار مرد بحرب طباطبا بفرمان حسن بن سهل وحرب کردن با ابوالسرایا و هزیمت زهیر بن مسیب وغنیمت طلبیدن طباطبا از ابو سرایا وهم در آن دوسه روز هلاك شدن طباطبا بزهر و بعد از هلاك شدن طباطبا محمد بن محمدبن زید بن علی بن‌حسین بن علی المرتضی بر جای او نشست واین محمد هنوز کودك بود واختیاراو پیش ابوسرایا بود .

رفتن فضل بن سهل بن عبدوس بحرب محمد بن محمد بن زیدبن علی بن الحسین و قتل فضل بن سهل مذکور و بعدازین علویان از هر جانب سربر آوردند و بصره و کوفه بگرفتند .

وفات امام مالك بمدینه .

وفات کسائی ابوالحسن علی بن حمزة بن‌عبدالله بن فیروز اصله اعجمی ومات بقریة من قری الری یقال لهاز نبویه وهومن القراء السبعه من اهل الکوفه و منشاءه بها وکان الکسائی من‌قراء البغداد

خروج زیدبن موسی الکاظم برادر علی بن موسی الرضا ببصره

وفات حسین‌بن مصعب‌بن زریق پدرطاهر ذوالیمینین بهرات خراسان وطاهر در رقه بود مامون خلیفه بجنازه او حاضر شد وبر او نماز کرد وفضل بن سهل اورا در قبر نهاد .

دادن ایالت خراسان بهارون بن حسین بن مصعب واو عبدالله بن مطرف‌را بعاملی هرات فرستاد وبعد از وعثمان بن زیادر اعامل کرد و روز جمعه در هرات مردمان بر عثمان مذکور خروج کردند و او را بسنك گرفتند هارون بن الحسین

بنفس خود سوار شد وتسکین آن‌فتنه کرد وعبدالرحمن بن عمار المطوعی راعمل هرات دارد .

فرستادن حسن بن سهل جمعی را بحرب محمد بن محمد بن زید و ابو السرایا اول هرثمه بشد وبنهر صرصر لشکرگاه زد دوم‌علی بن ابی سعدرابفرمود تا بناحیت مداین وواسط و بصره شود

سیم منصور بن المهلبی را بباصریه فرستاد وهرثمه با ابوالسرایا و محمدبن محمد بن زید حرب کرد وایشان رابشکست وخلقی بسیارازیشان بکشت‌وسرهای ایشان بحسن بن سهل‌فرستاد وعلی بن‌سعید از راه کلواذا روی بمداین نهادواصحاب ابو سرایا را بکشت ومداین وواسط بگرفت

وفات عبدالله بن نمیر الهمدانی الکوفی ابوهاشم وهو والد محمد بن‌عبدالله بن نمیر شیخ البخاری ومسلم .

وفات ابو یعقوب‌یوسف بن الاسباط من عبادالثغور والعواصم ادرك حبیب‌بن حسان والسری بن اسماعیل والثوری وامثالهم وقیل سنه خمس وتسعین ومائه

سنه مائتین ٢٠٠

آمدن حسین بن حسن الافطس بکعبه از قبل ابو سرایا و در پس مقام بر بالشی‌بنشست وبفرمود تا جامه‌های کعبه بر کشیدند و هیچ نگذاشتند چنانك‌سنك برهنه ماند پس‌ازآن دوجامه‌ازقزتنك که ابو سرایا فرستاده بود بر کعبه معظم عظم الله حرمتهاپوشیدندوبرآن‌جامه‌ها نوشته‌بود که‌ممنا امر به‌الاصغر بن‌الاصغر ابوالسرایا داعی آل محمد لکسوة بیت الله لان یطرح عنه کسوة الظلمه من ولد العباس لتطهر من کسوتهم و کتب فی سنة المذکوره .

درین سال مامون خلیفه فرمود که فرزندان آل عباس را بنام شماره کردند من الذکور والاناث سي وسه هزار برآمدند .

خروج ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی المرتضی بیمن واو را ابراهیم جزار خواندند و فرار نمودن اسحاق بن موسی بن عیسی العباسی که از قبل مامون خلیفه والی یمن بود.

رفتن هرثمه و منصور بن المهلبی باز بحرب ابو سرایا و علویان و هزیمت ابو سرایا وعلویان بکوفه وبصره.

گرفتن علی بن ابی سعید بصره را

گرفتن زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی المرتضی را که در بصره حاکم بود واو را پیش حسن بن سهل فرستادند واو را زیدالنار میگفتند که بیشتر عقوبت او بآتش بود و در بصره سرایهای مردم سوخته بود و باندك گناهی مردم را میسوخت.

گرفتاری ابو سرایا و او را پیش حسن بن سهل بردند واوفرمود که اورا قتل کردند.

وفات شیخ ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی رحمة الله علیه که اورا میفرستادند که علم ترسائی آموزد چه مادر وپدراو ترسا بودند او ملازم امام علی بن موسی الرضا شد وشیخ محمد سماك وشیخ ابوبکر احمد بن نصر الدقاق معاصر او بودند.

نقلست که خال معروف که والی شهر کرح بود روزی بخرابه میگذشت معروف را دید که نان میخورد و لقمه بسك میداد گفت چرا بازن و فرزند خود نخوری شرم نداری معروف گفت از شرم نان بدو میدهم پس سر برآورد و مرغی را از هوا بخواند مرغ بیامد وبردست او نشست وبپر سروچشم خود بپوشید معروف گفت هر که از حق شرم دارد همه چیز از وشرم دارند گفت علامت جوانمردی سه چیز بود اول وفای بی خلاف دوم ستایشی بی جود سیم عطایی بی سؤال.

گفت علامت اولیای خدا سه چیز بود اول اندیشه ایشان از خدای بود دویم قرار

ایشان باخدای سیوم شغل ایشان در خدای بود

گفت چون خدای تعالی بکسی خیر خواهد بگشاید بروی در عمل و دربندد بروی در کسل از معروف سؤال کردند که تصوف چیست گفت گرفتن حقایق و گفتن بدقایق و نومید شدن از آنچه هست در دست خلایق.

گفت من راهی میدانم بخدای تعالی و آن آنست که از کسی چیزی نخواهی وهیچ چیزت نباشد که بکسی دهی.

شیخ سری گفت که چون ترا بخدای تعالی حاجتی باشد بگو یارب بحق معروف کرخی که حاجت من روا کن در حال اجابت افتد:

وفات ابو نواس - وفات اسباط بن محمد المحدث - وفات ابو البحتری وهب بن وهب

درین سال محمد بن شداد عامل هرات شد وشش ماه عامل بود بعداز آن هارون بن الحسین هفت ماه در هرات والی بود.

ولادت ابوسلیمان داوود بن حسن بن عقیل بن سعید الذهلی الباهلی بخسروجرد بیهق

وفات عمر بن عبدالواحد محدث.

ولادت سهل بن عبدالله التستری رحمة الله علیه.

وفات محمد بن یحیی بن خالد بن برمك فی جمادی الاولی وکان عمره خمسین سنه ودفن ببغداد فی مقبرة البرامکه بباب البردان.

خروج امام محمد بن امام جعفر الصادق بمکه مبارك بمدد حسین بن حسن الافطس و او مردی پیر عالم متدین بود واز هد زمان خود بود اورا باکراه حسین بن حسن المذکور وعلی پسر امام محمد مذکور برآن آوردند وبا او خلقی بیعت کردند و او علم از پدر خود روایت کردی و بنشر علوم مشغول بودی و افطس پسر حسین بن حسن افطس روزی زن شخصی که جمیله بود از سرای او بکشید و با او فساد کرد و علی بن امام محمد المذکور پسر قاضی مکه که پدر او را اسحاق بن محمد میگفتند واو بغایت نیکو روی بود در روز بکشید

و او را بر پیش اسب خود نشاند واز میان بازار بخانه خود برد ومردم بشوریدند ودوکانها ببستند و غوغا بدر خانه امام محمد بن جعفر آوردند و او ازیشان امـان طلبید وپیش پسر رفت وپسر قاضی راباز ستانید

آمدن اسحاق بن موسی بن عیسی العباسی بمکه مبارك بحرب امام محمدبن امام جعفر الصادق رضی الله عنهما ومردم مکه باتفاق امام محمدبن جعفر دربیرون مکه خندق کردند و با اسحاق حربها سخت کردند واسحاق بازگشت ورقاء بن جمیل و جمعی که با او بودند از اصحاب جلودی او را مددکار شدند واصحاب محمد بن امام جعفر باز جمع شدند ویکروز در بئرمیمون جنك کردند وروز دیگر هزیمت شدند ومحمد بن امام جعفر از اسحاق وورقا امان خواست که ازمکه برود وایشان اورا سه روز مهلت دادند وامام محمد واصحاب او پراکنده شدند .

سنه احدی ومائتین ۲۰۱

قتل هرثمه اعین که پیش مامون خلیفه می‌آمد حسن بن سهل مکتوب فرستاد که بی دستوری من مراجعت نمود وفضل بن سهل که وزیر بود اورا پیش خلیفه غمز کرد ومامون حکم بقتل او فرمود وقیل سنه مائتین .

بیعت کردن مامون خلیفه باستصواب فضل بن سهل برامام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی ابن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم که بعد از مامون او خلیفه باشد و اورا الرضا من آل محمد لقب فرمود در رمضان و مردم را بفرمود تا جامهٔ سیاه بنهند و جامهٔ سبز بپوشند و درین باب بهمهٔ ممالك نامه نوشت بعد از آن جمعی با مامون خلیفه گفتند که فضل بن سهل گفت که ابو مسلم سالها شمشیر زد تا دولت از خاندانی بخاندانی نقل کرد و من بیك تدبیر این کار را بکردم

متغیّر شدن مامون برفضل بن سهل اما ظاهر نکرد .

وفات علی‌بن عاصم‌المحدث .

وفات عبدالرحمن‌بن زیدبن اسلم‌المحدث

اتفاق نمودن اهل بغداد برآنکه منصوربن مهدی را خلافت دهند منصور ابا کرد گفتند پس امارت بتو دهیم تا در خطبه مامون را بخلافت یاد مـی کنی و تو امیر باشی منصور بدین طریق راضی شد و اجابت نمود .

حرب محمدبن ابی خالد با حسن‌بن سهل و شکسته شدن محمدبن ابی‌خالد و مراجعت او ببغداد و وفات او بواسطهٔ زخمها که در حرب حسن‌بن سهل بدو رسیده بود .

قتل زهیربن‌المسیّب که نزدیك جعفربن‌محمدبن ابی‌خالد محبوس بود باشارت خزیمةبن خازم‌بن خزیمه .

درین سال مطوعه خراسان بخصومت متهتکان و مفسدان بغداد برخاستند و مهتر ایشان خالد درپوش و سهل‌بن سلامةالانصاری بود و این مفسدان و متهتکان لشکرجعفربن محمدبن خالد بودند ومردم بیرون بغدادرا غارت میکردند و مال ایشان ببغداد می‌آوردند و می‌فروختند وهیچ کس منع ایشان نمیکرد تاخالد درپوش و سهل‌بن سلامةالانصاری و اهل خراسان اتفاق کردند و ایشانرا منزجر گردانیدند و این قضیه موجب مدد حسن‌بن سهل شد .

خروج بابك‌الخرّمی در جاوندانیه و جاوندانیه را بجاوندان‌بن سهل باز خوانند که صاحب بابك بود و بابك دعوی میکرد که روح جاوندان در وی ظهور کرده است و در اطراف ممالك دست بفساد برآورد .

سنه اثنی و مائتین ۲۰۲

رسیدن خبر ببغداد که بر امام علی‌بن موسی‌الرضا بیعت کردند که بعد از مأمون خلیفه باشد و بدین واسطه مامون را در بغداد خلع کردند

خلافت المنصور ابراهیم بن مهدی بن منصور عم مامون خلیفه در بغداد بعد از خلع مامون و قیل سنه ثلاث و مائتین

دادن مامون خلیفه دختر خودام حبیب را بامام علی بن موسی الرضا و دیگر دختر خود را ام الفضل به محمد الجواد بن امام علی بن موسی الرضا

خروج سهل بن سلامه در بغداد

قتل فضل بن سهل بر دست جمعی در حمام بسرخس صورت خط فضل بن سهل مادر فضل بن سهل طوماری بخط او پیش مامون خلیفه آورد که نوشته بود هذا ما قضی فضل بن سهل علی نفسه قضی انه یعیش ثمانیا و اربعین سنه ثم یقتل ما بین الماء و النار قتل جماعتی که فضل بن سهل را در حمام کشته بودند و ایشان گفتند که مارا مامون فرموده بود.

دادن وزارت مامون خلیفه بذوالریاستین حسن بن سهل برادر فضل وزیر

وفات حمزة بن ربیعة المحدث

وفات ابوشعیب صالح بن تیماد بن عبدالله بن اسماعیل الزیدی ثم الرسبی ـ السوسنی بخراسان.

وفات خواجه قطب الدین محمد رخبند صاحب خواجه احمد ابوالولید واورا در اندرون شهر هرات در خانه او دفن کردند و خانه او حالا مزار اوست و خواجه احمد ابوالولید بعد ازو سی سال بزیست و گویند هیچ کس سواره از زیادت او نمیتوانست گذشت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه بزیارت او آمد و برسر قبر او توجه کرد دیگر مردم از آنجا سواره گذشتند.

ولادت ابوسلیمان داوود بن علی الاصفهانی الفقیه امام اصحاب الظاهر.

سنه ثلاث و مائتین ۲۰۳

وفات امام علی الرضا بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد

الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز دوشنبه هفتم شوال بطوس وقیل سنه اثنی و ماتین و بعضی گویند که انگور بسیار خورد درموضعی که بدستجرد خوش انگور مشهور است ازحوالی طوس وبآن درگذشت وبعضی گویند که انگور مسموم بود.

بیت

ز هر چشید از عنب شیر خوردزان سبب همچو بنات بهشت بر لب جوی لبن

گرفتن ابراهیم بن المهدی عم مامون که او را در بغداد خلیفه ساخته بودند سهل بن سلامه را وحبس کردن.

عزیمت مامون خلیفه ببغداد رسیدن مامون خلیفه بری ودوبار هزارهزار درم از خراج ری جهت تخفیف رعایا وضع فرموده بدیشان بخشید.

حبس کردن ابراهیم بن المهدی عم مأمون خلیفه عیسی بن محمد بن ابی خالد را بعد از آنکه ادب کرده بود بواسطه آنك در سرّ با حسن بن سهل وحمید مکاتبات کرده بود که ابراهیم را روز آدینه سلخ شوال بدست شما باز دهم افرباء عیسی خروج کرده او را بیرون آوردند و بیعت باابراهیم بن مهدی کرده بحرب حمید رفت و در حرب عیسی مذکور گرفتار شد و گویند باختیار خود را گرفتار کرد.

متواری شدن ابراهیم بن مهدی که خلیفه بود و او عم مامون بود وهم در بغداد متواری شد در روز سه شنبه بیست و دوم ذی حجه وازاول کارابراهیم تامتواری شدن او یکسال و یازده ماه و دوازده روز بود.

خلافت مامون در آخر ذیحجه ببغداد.

وفات امام محمد بن جعفر الصادق رضی الله عنهما در جرجان که هم آنجا مدفونست و بگور سرخ مشهور و مردم برخلافت او بیعت کرده بودند ومامون خلیفه بر او نماز کرد.

دادن قضاء قیروان باسد بن الفرات الفقیه.

ولادت صالح بن امام احمد بن محمد بن حنبل بن هـلال بن ادریس بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابة بن صعب از بنی ربیعه .

چون حسن بن سهل که وزیر و صاحب جیش مامون خلیفه بود بحیثیتی که بند بر و نهادند و او را باز داشتند و مامون بفرمود که دینار بن عبدالله بکار لشکر قیام نماید تارسیدن او از خراسان ببغداد و این واقعه پیشتر از رسیدن مامون بود ببغداد .

وفات ابو داوود الخضرمی المحدث .

وفات هشیم بن بشیر المحدث ـ وفات آدم بن سلمان المحدث ـ وفات ابو احمد الزبیری .

سنه اربع و مأتین ۲۰۴

وفات امام اعظم شافعی المطلبی فی یوم الجمعه سلخ رجب الاصم وهومحمد بن ادریس رحمة الله علیه مدفنه وتربته فی مقبرةالمصر بالقرافه (۱) او بالفسطاط فی المقطم (۲) و مدت عمر او پنجاه و چهار سال بود .

وزارت دادن مامون خلیفه باحمد بن ابی خالد احول .

وفات السقفی رحمة الله علیه .

۱ـ القرافه بفتح القاف خطة بالفسطاط من مصر سمیت بقرافه بطن من المعافر نزلوها فسمیت بهم وهی الیوم مقبرة اهل مصر وفیها ابنیه جلیله ومحال واسعه وسوق قائم و مشاهد الصالحین و ترب الاکابر کابن طولون وبها قبر امام الشافعی
(مراصدالاطلاع)

۲ـ المقطم بالضم و تشدید وطاء مفتوحه هوجبل المشرف علی مقبرةالفسطاط و هی القرافه وهوجبل یمتد من اسوان وبلاد الحبش علی شاطی النیل حتی ینقطع فی طرف القاهره (مراصد)

دادن امارت بغداد بطاهر ذوالیمینین .

وفات ابو داوود سلیمان بن داوود الطیالسی صاحب‌المسند و او هفتاد و یکساله بود .

وفات حسن بن زیاد اللؤلؤی الحنفی - وفات امام ابوبکر الحنفی .

درین‌سال مامون بالتماس طاهر بن‌الحسین وهو ذوالیمینین جامهٔ سبز بیرون کرد و همان جامهٔ سیاه پوشید که شعار عباسیان است وطاهر مذکور وجمیع قواد را خلعت سیاه بخشید و همه کس جامهٔ سیاه پوشیدند .

وفات امام نضر بن شمیل المازنی اصله ببصره ومولده بمرو الروود وخرج به ابوه زمن الفتنه هاربا من مروالرود الی البصره مات بمرووبها قبره وکان من علماء الناس وفصحائهم و خیارهم .

دادن مامون خلیفه ایالت خراسان بغسان بن عباد و غسان بن عباد نوح بن اسد را سمرقند و احمد بن اسد را فرغانه و یحیی بن اسد را شاش واسروشنه و الیاس بن اسد را هرات داد و بعد ازین تاریخ طاهر بن‌الحسین والی خراسان‌میشود ونوح بن اسد وفات یافت .

طاهر عمل او را بر برادران او یحیی و احمد مقرر داشت و امیر الیاس بن أسد که والی هرات بود هم وفات کرد و هرات را بعبدالله بن طاهر دادند و نسب اسد وابناء او برین موجب است اسد بن سامان خداه بن حنمان‌بن طغاث بن‌نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام‌جشنش وکان بهرام جشنش من الری و او از قبل کسری هرمز بن انوشروان والی آذربایجان بود و مامون خلیفه ایالت خراسان و ماوراء النهر بر اولاد اسدبن سامان‌مقرر داشت وبعد ازین‌آل سامان‌خواهد آمد وحکومت خراسان وماوراءالنهر

سنه خمس و مائتین ۲۰۵

دادن مامون خلیفه حکومت خراسان باسرها تا باقصی بلاد مشرق بطاهر ذوالیمینین که بآخر عاصی شد و مامون را خلع کرد و نام او از خطبه بینداخت و بآخر کفران نعمت در و رسید و واسطه آن بود که روزی طاهر پیش مامون در آمد مامون شراب میخورد او را دید و بسیاری بگریست طاهر مذکور از موجب گریه پرسید مامون هیچ نگفت طاهر بعضی از خواص مامون را تقبلات نمود که کیفیت گریه او را معلوم کنند ایشان معلوم کردند گفت هر گاه که طاهر در نظر من می‌آید مرا از قتل برادرم محمد امین یاد می‌آید و بی تحمل میشوم این کرت سر خوش بودم خود را ضبط نتوانستم کرد بدان واسطه بگریستم چون طاهر این معنی معلوم کرد انگیز آن کرد که از درگاه دور شود وبخراسان آمد و عاصی شد.

بیت

سر تاجداران نبرد کسی　　　که بی‌تاج و بی‌تخت‌ماند بسی

فرستادن مامون خلیفه‌عیسی بن محمد بن ابی خالد را بارمنیه و آذربایجان بحرب بابك خرمی مباحی.

وفات شیخ ابو علی احمد بن عاصم الانطاکی آن مقدس عالم پاکی و او از کبار اولیاء بود بعلوم ظاهر و باطن آراسته مجاهده تمام داشت و عمری درازیافت اتباع تابعین را دریافته مرید محاسبی بودو بشر و سری را دیده‌بودو فضیل‌را دریافته و ابو سلیمان دارائی او را جاسوس القلوب خواندی از تیزی‌فراست او.

ازو پرسیدند که تومشتاق حق‌عزشانه هستی گفت نه گفتند چرا گفت بجهت آنکه شوق بغایب بود اما چون غایب حاضر بود کجا شوق بود.

بگفت نشان زهد چهارست‌اول اعتماد برحق‌عزاسمه دوم بیزاری از خلق‌سیم

اخلاص برای خدای تعالی چهارم احتمال ظلم از جهت کرامت دین.[۲]

گفت هر که بخدای تعالی عارف تر از خدای ترسان‌تر گفت چون صلاح دل خواهی یاری خواه بروی‌بنگاه داشت زبان.

گفت نافع ترین عقلی آن بود که ترا شناسا گرداند تا نعمت خدای‌تعالی بر خود بینی و یاری دهد ترا بر شکر آن و برخیزد بخلاف هوا.

وفات ابو محمد یعقوب بن اسحاق الخضرمی النحوی.

وفات یزید بن هارون بن زادان الواسطی و او هشتاد و نه ساله بود و از عظماء اصحاب حدیث بود.

وفات روح بن عباده محدث:

وفات جریر بن حازم المدنی - وفات حجاج بن محمد الاعور الفقیه.

وفات عبدالله بن النافع الصانع المدنی - وفات ابویحیی ابراهیم بن موسی الزیات الموصلی وکان قدسمع الحدیث من هشام بن عروة بن الزبیر وغیره.

سنة ست ومائتین ٢٠٦

وفات یحیی بن معاذ که والی جزیره و بصره بود.

وفات عبدالله بن عمر بن عثمان بن ابی امیه الموصلی وهو من اصحاب سفیان الثوری.

وفات ابو عمرو اسحاق بن مرار الشیبانی اللغوی.

تعیین عبدالله بن طاهر بحکم مامون خلیفه که از جزیره تا بمصر والی باشد و او را بر آن لوابستند و مامون بفرمود تاچوبهاو رسنها گازران وسایبانهای بازارها بکشادند تالواءاو بگذرد و عبدالله بن طاهر اسحاق بن ابراهیم را برهرچه پدر او را خلیفه کرده بود از شرطه و اعمال بغداد او را قایم‌مقام خود ساخت ودر

خراسان از قبل خود کسان مقرر کرده بود و خود برفته شد بحرب ابو نصر بن شیث (۱) خارجی .

وفات هشام بن محمد بن سایب بن بشیر الکلبی عالم بالنسب و اخبار ایامها و مثالبها و معایبها و وقایعها .

ولادت بحتری شاعر وهو ابوعباده ولید بن عباده بحلب .

وفات شبابة بن سوار المدنی ـ وفات وهب بن جریر .

وفات مؤیل بن اسماعیل ـ وفات هشیم بن عدی .

ولادت شیخ ابوالحسن الاشعری ـ وفات حجاج بن صواف المحدث .

وفات ابو جعفر محمدبن جعفر المداینی المحدث .

باز طلبیدن هارون بن حسین بن مصعب از هرات و فرستادن سکن بن ابراهیم البخاری الاسدی بایالت هرات و در ذی حجه همین سال نصر بن ایوب الحنفی بایالت هرات آمد .

سنة سبع ومائتين ۲۰۷

وفات شیخ محمدبن اسلم الطوسی واو از عربست در طوس ساکن شد و او را آنجا مسجدی است سخت بابرکت درسر بازار بمحله اسفلقان و گاهی به نیشابور میبود و مدفن او در نیشابور است .

نقلست که از اکابر طریقت یکی گفت من در روم بودم ناگاه ابلیس را دیدم که از هوا در آمد و نزدیك بود که از پای در آید گفتم ای ملعون این چه حالت است گفت این ساعت محمد اسلم تنحنحی کرد من از بیم در افتادم .

نقلست که او وام کردی و بدرویشان دادی جهودی بیامد و گفت قرضی بر تو دارم بده محمد اسلم قلم تراشیده بود و تراشه قلم آنجا بود گفت این بردار چون برداشت زر شد جهود گفت این دین که بنفس این عزیز چوب زر شد حق است

۱ـ ودرحبیب السیر دیدم شیث را شبیب نوشته است

ودر زمان مسلمان شد:

نقلست که عبدالله بن طاهر که والی خراسان بود به نیشابور بدیدن محمد بن اسلم طوسی رفت او را در خانه نگذاشت روز جمعه بود صبر کرد تا محمد بن اسلم بنماز بیرون آمد چون نظر عبدالله بر محمد بن اسلم افتاد خود را از اسب در انداخت و بوسه بر پای او داد وهمچنان سر بر قدم او نهاده گفت الٰهی او مرا از آنك مردی بدم دشمن میدارد و من او را از آنك مردی نیك است دوست میدارم بفضل خود این بدرا درکار آن نیك کن.

وفات طاهر ذوالیمینین در جمادی الاولی که خطبه بنام قاسم بن علی کرده بود و مامون را خلع کرده کفران نعمت درو رسید و هم درین هفته نماند هفت سال در خراسان بحکم مامون حاکم بود و در وفات او دو روایت گفته اند یکی آنك او را درجامهٔ خواب مرده یافتند و دیگری آنك همان جمعه که در خطبه نام مامون نبرد ابو سعید کلثوم بن ثابت حکایت کرد که نماز دیگر مرا طاهر طلب داشت بشدم چیزی بر چشم خانه و پلك او بر آمده بود همان ساعت بمرد طلحه مرا گفت آنچه پدرم در خطبه نگفت بنوشتی گفتم آری گفت وفات پدرم هم بنویس رفتم و بنوشتم و بمامون فرستادم و چون خبر خلع بمامون رسیده بود احمد بن ابی خالد که بوقت فرستادن خراسان ضمان کرده بود که اوترا خلع نکند طلب داشته بود و گفته که توضمان کردهٔ بروو طاهررا بیاور وهم امشب برو احمد مذکور التماس کرده بود که امشب کارخود بسازد و فردا برود خودخبر مرك طاهر در شب برسید:

جلوس طلحة بن طاهر ذوالیمینین در خراسان برجای پدرخود بحکم مامون خلیفه و احمد بن ابی خالد راهم جهت کار طاهر بخراسان فرستاد و احمد از آنجا بماوراء النهر رفت و اسروشنه بگشاد وکاووس وپسر را بگرفت و ایشان رابمامون خلیفه فرستاد و طلحة بن طاهر احمد بن ابی خالد را سه بار هزار هزار درم نقد و دو بار هزار هزار درم اجناس بخشید.

ولادت شیخ ابوسعید خراز وهو ابوسعید احمد بن عیسی الخرازدر بغداد
وفات یحیی بن حسین بن یحیی بن زیدبن علی بن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم دربغداد که مامون خلیفه بروی نماز کرد .
وفات از هربن سعد السمان المحدث .
وفات ابویحیی محمدبن عبدالاعلی - وفات جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حریث المخزومی الفقیه .
وفات محمد بن عمروبن واقد مولی لبنی هاشم المعروف بو اقدی واو هفتاد وهفت ساله بود .
وفات بشربن عمر الزاهد الفقیه - وفات عمربن حبیب العدوی القاضی
وفات عبدالعزیز بن ابان القرشی قاضی الواسط .
وفات الفراءالنحوی ابوزکریا یحیی بن زیاد الفرا مولی بنی منقر و توفی بطریق مکه

سنه ثمان ومائتین ۲۰۸

گرفتن ابراهیم بن مهدی عم مامون خلیفه که از و گریخته بود باچادر و موزه وهم درآن لباس او را پیش مامون آوردند و چون مامون او را بآن وضع دید برو ترحم کرد و رقت فرمود و او را خلعت داد وقیل شب شنبه سیزدهم ربیع الاول سنه عشر ومائتین و مامون او را راه ندمت ارزانی داشت و او آواز خوش داشت و در مجلس مامون عود نواختی .
وفات علی بن مبارك الاحمر النحوی صاحب الکسایی .
وفات فضل بن الربیع بن یونس بن محمد بن ابی فروه ابوالعباس وزرللرشید بعد البرامکه .
وفات سعید بن عامر المحدث .

وفات حسن بن موسی الاشیب المحدث قاضی طبرستان ومات بالری .

وفات ابو عمرونثیل بن محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن خالد بن سعید بن جرحه المکی المخزومی القاری بمکه .

آمدن خالد بن جنید الحنظلی بایالت هرات در ربیع الاخر

دادن قضاء بغداد باسماعیل بن حمادبن ابی حفصه .

سنهٔ تسع و مائتین ۲۰۹

خلعت ومثال فرستادن مامون خلیفه بطلحة بن طاهر ذوالیمینین،

تزویج مامون خلیفه با بوران دخت بنت حسن بن سهل وقیل سنه اثنی و مائتین ودر شب زفاف جدهٔ بوران دخت طبق طلا بر آنجا هزار دانه در نهاده بهرنثار آورده بود وبر سر مامون وبوران دخت نثار کرد ودر زیر مامون وبوران حصیری از شفشهاء طلا بافته انداخته بودند مامون از شعر ابونواس خواند مصراع.

حصباء در علی ارض من الذهب .

مامون فرمود تا درها را جمع کردند و از جدهٔ بوران پرسید که چند در بود گفت هزار بشمردند ده دانه کم بود مامون گفت ده دانه هر کس که دارد بدهد حسین خادم گفت یا امیرالمؤمنین این نثار جهت آن کرده‌اند که ما برچینیم فرمود که ترا عوض دهیم آن ده دانه را بیاورد مامون در همان طبق ریخت ودر کنار بوران نهاد و گفت این عطاء جده تست حاجتی که داری بخواه او سخن نمیگفت او را مبالغه کردند گفت آن میخواهم که از ابراهیم بن مهدی راضی شوی وام جعفررا دستوری دهی تابحج رود گفت هردو حاجت‌ترا برآوردم از ابراهیم راضی‌شدم وام جعفررا دستوری دادم ام جعفر پیراهنی مرصع که از آن بنوامیه بوده ببوران(۱) فرستاد

۱ــ ودرسه نسخه اصل همه‌جا تورانست

دادن امارت هرات بیعقوب بن عبدالله بن صاحب (۱) الحایط وعبدالله بن زیاد بن مرثد .

وفات فضل بن عبدالحمید الموصلی المحدث .

حصار دادن عبدالله بن طاهر نصر بن شیث الخارجی را وکار بر او تنگ گرفت تا امان خواست و درکار او بهمه غایتی برسید و چون از قلعه بیرون آمد عبدالله او را بنزدیك مامون خلیفه فرستاد .

وفات شیخ ابو حمزهٔ بغدادی ـ وفات یحیی بن عبیدالطیافسی الفقیه

سنه عشر و مائتین ۲۱۰

دعوت کردن حسن بن سهل مامون خلیفه را که مثل آن ضیافت و مهمانی نشان نداده‌اند او را با جملهٔ لشکر او مهمان کرد وقایدان را بر قدر مراتب ایشان چندان خلعت و صلت داد که قیمت آن پنجاه بار هزار هزار درم برآمد بیرون از آنکه نثار کرده بود ورقعه‌ها نوشته و بر هررقعهٔ اسم ضیاعی ثبت کرده که ملك او بود و بر بنی هاشم و قایدان نثار کرده که هر کس رقعهٔ بدو افتد آنچه از ضیاع که در آن رقعه باشد براو مسلم باشد تظلم نمودن اهل قم که خراج ایشان دوبار هزار هزار درم بود واز آن مبلغ تخفیفی طلب میکردند مامون ابا نمود ایشان از گزاردن خراج تخلف نمودند مامون علی بن هشام را بحرب ایشان فرستاد و در حرب ظفر علی بن هشام را بود ویحیی بن‌عمران را بکشت و دیوار قم خراب کرد و ایشان از دو بارهزار هزار درم مینالیدند ازیشان هفت‌بار هزار هزار درم‌بستاندند

فرستادن مامون خلیفه عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بمدد برادر اوطلحة بن طاهر که باتفاق بماوراء النهر بحرب رافع بن هاشم روند

وفات ابوسعید حسن بن حسن البصری

وفات یحیی بن غیلان المحدث .

درین سال عبدالله بن محمد بن یزیدبن مزید عامل هرات شد

آمدن احمد بن مصعب بن زریق الخزاعی بایالت هرات ومردم ولشکر بروی خروج کردند .

قتل ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم الامـام المعروف بابن عایشه ومحمد بن ابراهیم الافریقی ومالك بن شاهی که با ابراهیم بن المهدی بیعت کرده بودند بحکم مامون خلیفه وقتل جمعی کثیر که درین بیعت بودند بتحریك عمران القرابلی

سنه احدی عشر ومائتین ۲۱۱

خروج عبدالله بن السری بن الحکم الخارجی و گرفتن مصر .

حرب عبدالله بن طاهر ذوالیمینین باعبدالله بن السری بن الحـکم الخارجی المذکور و گریختن عبدالله خارجی مذکـور وپناه بقلعه از قلاع بردن ومحاصره کردن عبدالله بن طاهر قلعهٔ عبدالله خارجی را وطلب صلح کردن عبدالله خـارجی از عبدالله طاهر وبا یکدیگر عهد و بیعت کردن و عبدالله خارجی مذکور هزار غلام بر دست هر یکی هزار دینار بدل صلح بداد و از حصار بیرون آمد .

فرستادن عبدالله طاهر عبدالله خارجی را پیش مامون خلیفه .

گرفتن عبدالله بن طاهر مصررا ـ وفات ابو حذیفه موسی بن مسعود الزهری

منادی فرمودن مامون خلیفه که ذمت از آنکس بر خاسته باشد کـه او معاویه را بخیریاد کند اعتراف نمودن مـامون خلیفه بفضل علی المـرتضی کـرم الله وجهه .

آشکارا گفتن مامون که قرآن مخلوق است

وفات احمد بن اسحاق الخضرمی المحدث ـ وفات طالق بن غنام بن طالق المحدث .

وفات ابو العاصم النبیل وهو ضحاك بن مخلد بن سنان الشیبانی .

وفات محمد بن یوسف الفارابی :

سنهٔ اثنی عشر ومائتین ۲۱۲

ولی عهد کردن مامون خلیفه المعتصم بالله برادر خود را در خلافت

وفات عبدالرزاق بن همام الصنعانی المحدث وهو من مشایخ احمد بن الحنبل وکان یتشیع

وفات اسماعیل بن حماد بن امام اعظم ابی حنیفه .

وفات زکریا بن عدی المحدث ـ وفات طلحة بن طاهر ذوالیمینین بخراسان

آمدن علی بن طاهر بایالت هرات ودر غره ربیع الاول همین سال احمد بن خالد الذهلی وحسان بن حبیب بهرات آمدند و سرهنگان که بر احمد بن مصعب فتنه کرده بودند بندکرده بمرو بردند و دفترها بسوختند .

سنهٔ ثلاث عشر ومائتین ۲۱۳

فرستادن مامون خلیفه محمد بن حمید الطوسی را بحرب بابك خرمی مباحی وشکسته شدن محمد بن حمید و مراجعت او با بغداد .

فرستادن مامون خلیفه محمد بن حمید را باز بحرب خرمی مباحی وقتل محمد بن حمید مذکور در حرب بابك و بابك مذکور زندیق بود وحق جل وعلا را انکار میکرد وبحلال و حرام ایمان نداشت و مادر او از دیهی بود ازاعمال

آذربایجان٬غبطیی (۱) بسفاح باوی نزدیکی کرد بابك از وی متولد شد و چون بزرك شد از زنادقه و بددینان بیست هزار بروی جمع شدند وهزار هزار مسلمان‌را بقتل آوردند ولشکر محمد بن حمید طوسی بیشتری در هزیمت بقتل آمدند و کار بابك مذکور بلند گشت .

ودلات عبدالله بن امام احمد بن حنبل .

وفات عبدالله بن موسی بن العبسی الفقیه وهو من مشایخ البخاری وکان شیعیاً

وفات ابو مروان عبدالملك بن عبدالعزیز - وفات ابو محمدبن عبدالسلام المالکی .

فرستادن‌مامون‌خلیفه‌برادرخود ابواسحاق‌را بمصر و شام واورا درآنجا والی گردانید

فرستادن‌مامون پسرخود عباس را بجزیره که او نیز آنجا والی باشد

دادن خراسان بمحمد بن طاهر که آنجا والی باشد و بوقت عزیمت ایشان ابو اسحاق وعباس و محمد بن طاهر هریك را پانصد هزار دینار بخشید و هیچکس این قدر مالدر یکساعت نبخشیده

آمدن محمد بن خالد بن جنید الحنظلی بایالت هرات در غره محرم‌الحرام

وفات ابراهیم الموصلی المغنی وهو ابراهیم بن ماهان والد اسحاق بن ابراهیم وکان ابراهیم هذا کوفیاً وسافرالی الموصل فلما عادقیل له الموصلی ولزمه

سنه اربع عشر ومائتین ۲۱۴

ولادت امام ابوالحسن علی النقی بن محمد الجواد بن علی الرضاء بن‌موسی الکاظم‌بن جعفر الصادق‌بن محمد الباقر‌بن زین العابدین علی‌بن امیرالمؤمنین‌حسین

۱- غبطیی (کذا) وشاید قبطی باشد چون‌در غبط‌معنای مناسب مقال دیده نشد و استاد نفیسی در صفحه ۱۱ کتاب‌بابك خرم دین بنقل از جوامع الحکایات عوفی‌نبطی نوشته‌اند .

بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ورضی الله عنهم در روز سه‌شنبه پانزدهم رجب الاصم (۱) وقیل سنه اثنی عشر ومائتین .

وفات ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی رضوان الله علیهم عمره تسعاً و اربعین سنه بالمغرب وقام بعده ابنه محمدبن ادریس المذکور

فرستادن مامون خلیفه اسحاق بن ابراهیم ویحیی بن اکثم را نزدیك عبدالله بن طاهر و اورا مخیر کردن میان عمل خراسان واعمال جبال و ارمنیه وآذربایجان و عبدالله بن طاهر عمل خراسان اختیار کرد وباخراسان آمد

وفات شیخ ابو عبدالرحمن حاتم اصم رحمة الله علیه وقیل سنه سبع وثلاثین و مائتین آن زاهد زمانه آن عابد یگانه آن معرض دنیا آن مقبل عقبی از بزرگان مشایخ بود ودر همه خراسان بر سر آمده ومرید شقیق بود وپیر خضرویه ودر زهد و ریاضت وورع و ادب وصدق واحتیاط بی بدل بود توان گفت که بعد از بلوغ یك نفس بی مراقبه ومحاسبه ازوبر نیامده بود ویك قدم بی صدق واخلاص بر نگرفته تا بحدی که جنید گفت صدیق زماننا حاتم الاصم

نقلست که زنی پیش اوآمد تا مسئلة بپرسد مگر بادی أزورها شد زن خجل شد حاتم گفت آواز بلند کن که گوش من گراست زن آواز بلند کرد گفت بلند تر کن که نشنودم تازن رامعلوم شد که نشنوده است و تاآن زن درحیات بودخود را کر ساخته بود واو را از آن جهت اصم گویند

نقلست که روزی مجلس میگفت در مناجات گفت الهی هر که درین مجلس گناه‌کارتر است او را بیامرز نباشی حاضر بود چون شب در آمد بنباشی رفت چون سر گوری باز کرد آوازی شنید که شرم نداری که امروز در مجلس حاتم آمرزیده شدی باز با سر کار میروی نباش توبه کرد .

* محمد رازی گفت چندین سال در خدمت حاتم بودم هر گز ندیدم که درخشم

۱ـ روایت دیگر نیمه ذیحجه است .

شد مگر یکبار وآن چنان بود که در میان بازار میگذشت بقالی شاگرد خود را بگرفته بود و میگفت کالای من گرفتهٔ بده حاتم چون آن بدید گفت ای عزیز مواسا کن گفت نمیکنم حاتم درخشم شد و ردا از دوش برداشت و برزمین‌زد میان بازار پرسیم شد گفت آنچه حق تست بردار و زیادت مگیر که دستت خشك شود بقال آنچه حق او بود برداشت و حرص او را بر آن داشت که دست‌بزیادتی دراز کرد در حال دستش خشك شد.

نقلست که چون حاتم اصم ببغداد رسید خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان آمد او را بخواند چون در آمد گفت زاهد خراسان توئی حاتم گفت من زاهد نیم بلك تو زاهدی خلیفهٔ گفت چگونه حاتم گفت حق‌جل‌جلاله میفرماید قل متاع الدنیا قلیل و توباندك قناعت کردهٔ زاهد تو باشی نه من که سر بدنیا وعقبی فرو نمی آرم.

سنهٔ خمس عشر ومائتین ۲۱۵

وفات شیخ ابو سلیمان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه الدارانی الداران قریة من غوطة الدمشق شیخ احمد حواری مرید اوبود شیخ ابو سلیمان گفت وقتی خفته ماندم ورد من فوت شد حوری دیدم که مرا میگفت خوش می‌خسبی وپانصد سال است که مرا در پرده از بهر تو می‌آرایند.

یك روز ابوسلیمان احمد حواری را گفت بترس از خدای تعالی ترسیدنی که درو نومید نشوی از رحمت او و امیدوار بخدای تعالی امید داشتنی که در آن ایمن نباشی از مکر او گفت مادر رضا بجائی رسیدیم که اگر هفت طبقه دوزخ در چشم راست ما نهند در خاطر ما بگذرد که چرا در چشم چپ ننهاد.

وفات اخفش المجاشعی ابوالحسن سعیدبن‌مسعده مولی لبنی مجاشع بن

دارم و قیل سنه احدی عشر و ماتین وکان بصریا وهو الاخفش الا وسط وهو من اهل بلخ وکان اجلع والاجلع هو الذی لاینطبق شفتاه وهو القصر الشفة العلیا وکان معتزلیا وهو من اکابر ایمة النحویین البصریین.

وفات ابو زید اللغوی النحوی وهو سعید بن اوس الانصاری من الخزرج وکان عالما باللغه والنحو.

وفات قبیصة بن عقبه الفقیه الکوفی - وفات یعقوب الطباخ.

وفات سوده بن خلیفه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابی بکره.

رفتن مامون خلیفه بغزو روم و چند حصن گشاده بادمشق آمد.

در وقت رفتن مامون بروم امام الجواد محمدتقی بن امام علی الرضا در تکریت بمامون خلیفه ملحق شد و آنجا با ام الفضل دختر مامون که پیشتر نکاح فرموده بود زفاف ساخت و در ایام حج با اهل خود بمدینهٔ مبارك فرمود و آنجا مدتی مقام فرمود و باز با کوچ خود ببغداد آمد.

وفات محمد بن عبدالله المثنی بن عبدالله بن انس بن مالك الانصاری.

وفات ابی عمرو معاویة بن عمرو - وفات اسحاق بن الطباع.

سنه ست عشر و ماتین ۲۱۶

باز عزیمت مامون خلیفه بروم ورسیدن بلب رود جریدون در زمین روم و تا سی حصن بگشاد و بر اهل طوانه (۱) غارت کرد و بهری را بکشت و بهری را اسیر کرد و بهری را بسوخت و از آنجا مراجعت نمود و بادمشق آمد.

۱- طوانه بضم اوله و بعد الالف نون بلد بثغور المصیصه ... وکان المامون لما قدم الثغر غازیاً امر ان یسور علی الطوانه قدر میل فی میل وعینه مدینه وهیا له الرجال و المال فمات بعد شروعه بقلیل فبطله المعتصم (معجم البلدان) و المصیصة بالفتح ثم الکسر ... هی مدینه علی شاطی جیحان من ثغور الشام بین انطاکیه و بلاد الروم تقارب طرسوس (معجم البلدان)

وفات زبیده ام جعفر والدهٔ محمد امین زوجهٔ هارون الرشید.

زیارت کردن مامون خلیفه انوشروان عادل را و درین زیارت کردن در تاریخ فناکتی سخنان نقل کرده چون معقول نمی‌نمود نقل آن نکرد اگر کسی خواهد که معلوم کند از تاریخ فناکتی باز طلبد.

دادن عمل هرات بخلف بن محمد بن الجنید.

درین سال مامون خلیفه در خلق قرآن سخن گفت.

دادن ایالت هرات در محرم بالیاس بن اسد پس لشکرکشی خراسان بدو دادند و سرهنگان و دهاقین را بدو سپردند و او بیست و شش سال والی بود.

سنه سبع عشر ومائتین ۲۱۷

وفات اصمعی وهو عبدالملك بن قریب بن عبدالملك بن علی بن اصمع بن مطهر بن عمرو بن عبدالله الباهلی یکنی اباسعد واسمه قریب عاصم.

رفتن مامون خلیفه بمصر وقتل عبدوس.

وفات امام ابو حفص الکبیر البخاری رحمة الله علیه.

عزیمت مامون خلیفه بغزو روم دیگر بار و لشکرهای اطراف جمع کرد و پسر خود را بطوانه بگذاشت وکارکنان راباأو مسمی کرد تا بر سه فرسنگی طوانه قلعه بزرگ بر چهار در بساختند و اسلحه و آلات حرب بسیار در آنجا نهادند ودرآنجا معتمدان نشاندند.

وفات شریح النعمان.

امتحان فرمودن مامون خلیفه قضاة وفقها و بزرگان ممالك خود را وبدین مهم اسحاق بن ابراهیم را بفرستاد که هر که بنفی تشبیه و خلق قرآن نگوید اورا بند کرده پیش او فرستند و درین باب نامه‌های بلیغ نوشت وتهدید و وعید بسیار در آنجا ثبت کرد

سنه ثمان عشر و مائتین ۲۱۸

وفات مامون خلیفه درسابع عشر رجب الاصم بموضع بذندون (۱) که رودی است از زمین روم و در خستگی فرمود که بر این موجب نامه‌ها نوشتند من عبدالله عبدالله مامون امیر المؤمنین عباس بن مامون واسحاق بن ابراهیم و عبدالله بن طاهر بدانند که اگر مارا درین بیماری وفات رسد بعد از من خلیفه برادرم ابواسحاق بن الرشید باشد ومهر کردند وفرستادند وابواسحاق بعمل برین موجب نامه نوشت من ابی اسحاق اخی امیرالمؤمنین والخلیفه بعد امیرالمؤمنین و ایشانرا بحسن سیرت و تخفیف مؤنت وصیت کرد و ابو اسحاق المعتصم بالله برادر مامون که او را ولی عهد کرده بود بر او نماز کرد و مامون چهل ونه ساله بود ومرقد او را بطرطوس بردند و آنجا دفن کردند و مدت خلافت او بیست وپنج سال وپنج ماه وبیست و دو روز بود واز خلفا کسی که هزار هزار درم بیك کس بخشید او بود واو خلیفه هفتم بود

خلافت المعتصم بالله ابو اسحاق محمد بن هارون الرشید که اورا خلیفه مثمن خواندند بواسطه آنکه بطن هشتم است از امیرالمؤمنین عباس رضی الله عنه وخلیفه هشتم وهشت سال وهشت ماه وهشت روز خلافت کرد ومولد اودر سنه ثمان وسبعین ومایه بود وهشت هزار غلام خرید وعمراو چهل وهشت سال بود وهشت پسروهشت دختر داشت و اول کسی که ترکان را تربیت کرد او بود وعظیم شجاع ودلاور بود شغب کردن مردم وطلب داشتن عباس بن مامون و معتصم خلیفه فرستاد وعباس بن مامون را آورد و عباس بر معتصم بیعت کرد و بیرون آمد و آواز داد که این چه

۱ـ بفتحتین وسکون ون ••• قریه بینها و بین طرسوس یوم من بلاد الثغر مات بها المامون فنقل الی طرسوس ودفن بها ولطرسوس باب یقال له باب بذندون عنده فی وسط السور قبر امیرالمومنین المامون عبدالله بن هارون کان خرج غازیا فادرکته وفاته هناك و ذلك فی سنة ۲۱۸ (معجم البلدان)

شفقت بار دست و محبت ناخوش من باعم خود بیعت کردم و خلافت بدو سپردم‌مردم آرام گرفتند .

فرمودن معتصم خلیفه تا عمارتی که مامون در طوانه ساخته بود خراب کردند وآنچه‌آنجا نهاده بودند ازآلات حرب نقل کردندوآنچه نقل‌آن میسر نشد بسوختند و جمعی که آنجا مقیم کرده بودند بگذاشتند تا بخانه‌های خودروند

وزراء المعتصم بالله اول فضل بن مروان بوده واو بسیارمتکبر بود ومحمد بن عبدالملك زیات پیش فضل بن مروان درآمد او را تکریم نکرد وجهت او بر نخاست گفت.

شعر

تفرعنت یافضل بن مروان فاعتبر وقبلك كان الفضل والفضل والفضل

وپیشتر از وزارت فضل بن مروان فضل برمکی وفضل ربیع وفضل سهل وزیربودند و چون فضل بن مروان را عزل کردند وزارت بمحمد بن عبدالملك زیات مذکور دادند دویم احمد بن عمار سیم محمد بن عبدالملك زیات .

وفات بشر المریسی وهو بشر بن غیاث وهو یقول بخلق القرآن والارجاء وغیرهما من‌البدع .

درین سال مردم بسیار در مذهب خرمیه در آمدند و اجتماع کرده باهمدان شدند و معتصم اسحاق بن ابراهیم بن مصعب را بحرب ایشان فرستاد و اسحاق شصت هزار نفر ازیشان بقتل آورد ودیگران بگریختند و با بلاد روم شدند

دادن ایالت هرات بعبدالله بن محمد المعیدی و در زمان ایالت او در هرات قحطی عظیم شد و او چهار سال در هرات والی بود

سنة تسع عشر و مائتین ۲۱۹

ابتدای‌عمارت سرمن رآ بر دست معتصم خلیفه .

وفات عبدالله بن الزبیر الحمیدی صاحب الشافعی رحمة الله علیه

وفات العالم بالحق عبدالله بن محمد امین بن هارون الرشید که بوقت

قتل محمد امین او را زنده در گور کرده بودند وروستائی برو مطلع شده او را بیرون آورد و تااین غایت که نماند مخفی بود خشم گرفتن معتصم با فضل بن مروان که وزیر بود واو را در[۱] خانه نشاند

دادن وزارت المعتصم بالله بمحمد بن عبدالملك زیات

درین سال معتصم خلیفه امام احمد بن حنبل را سی و هشت تازیانه بزد که قرآن را مخلوق گوید و نگفت و دستهای بر بسته برهنه او را بر عقابین کشیده بودند در اثناء این حال بند از ارش گشاده شد دو دست از غیب پدید آمد و بندازار او ببست چون این خرق عادت مشاهده کردند او را بگذاشتند

خروج محمد بن القاسم بن محمد بن عمر بن علی بن حسین بن علی المرتضی بطالقان خراسان و از طالقان جمعی بر او گرد آمدند وقایدان عبدالله طاهر با او حرب کردند واوهزیمةشد وچون بنسا رسید عامل نسا او را گرفته با بند پیش عبدالله بن طاهر فرستاد وعبدالله مذکوراورا بمعتصم فرستاد معتصم اوراحبس کرد واوازحبس بگریخت و هیچ کس از و نشانی نداد .

وفات ابونعیم الفضل بن رکین مولی طلحة بن عبدالله بکوفه

وفات عبدالرحمن بن رجاء البغدادی .

فرستادن المعتصم بالله عجیف بن عنبسه را بحرب زط که در راه بصره قطع طریق میکرد و جمعی بر خود گرد کرده بود وبر آن ناحیت استیلا یافته وعجیف جمعی از ایشان گرفته بقتل آورد وسرهاء ایشان پیش معتصم فرستاد و بازط نه ماه حرب کرد

وفات ابوبکر عبدالله بن زبیر بن عیسی القرشی الاسدی الزبیری المکی

المعروف بالحمیدی بضم الحاء رجل مع الشافعی من مکه الی مصر ویلزمه حتی مات فرفع الی مکه یفتی الی ان توفی بها کذاذکره البخاری فی تاریخه

سنه عشرین ومائتین ۲۲۰

وفات الجواد امام محمد التقی بن امام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضوان الله علیهم روز سه‌شنبه سیم رجب الاصم [1] ببغداد مدفونا بمحله کرخ عند موسی الکاظم مدت عمر او بیست و پنج سال و سه ماه بود و او داماد مامون خلیفه بود.

وفات عثمان بن المسلم ابو عثمان الصفار البصری ببغداد وهو من مشایخ البخاری وله خمس و ثمانون سنه.

وفات عفان بن مسلمه الفقیه ـ وفات ابومصعب مطرف بن یسار الاصم.

وفات ابوعیسی خلان بن خلید الکوفی القاری.

حرب بغاءالکبیر با بابك خرمدین بناحیت هشتاد سر وهزیمت بغاء الکبیر و تاراج لشکر او وقیل سنه احدی و عشرین و مائتین.

آوردن عجیف زط را بـا بیست وهفت هزارهزار از زنان و مردان و کودکان و ایشان‌را در کشتیها نشانده ببغداد آوردند و معتصم خلیفه در کشتی که آنرا زو میگفتند نشست و زط واصحاب او بر خلیفه بگذشتند وایشان را سه روزدر کشتی موقوف کردند بعدازآن ببشر بن السمیدع سپردند تا بروم برد وچون بروم رسیدند رومیان برایشان غارت کردند و تمامت را بکشتند چنانك یك‌تن ازیشان خلاص نشد

وفات شیخ ابوالفتح الموصلی وهو ابو الفتح بن سعید الموصلی وهو ابو

۱ـ روایت معروف تردر وفات امام جواد روز آخر ذیقعده است

محمد وقیل ابو نصر ویعرف بفتح الکاری نسبة له الی القریة الکار وهی قریة علی شاطی دجلة الشرقی .

سنه احدی وعشرین ومائتین ۲۲۱

فرستادن المعتصم بالله حیدر بن کاوس المعروف بافشین را بحرب بابك خرم‌دین مباحی در جمادی الاخره و حرب افشین با بابك در برزند و هزیمت بابك مذکور .

وفات عبدالله بن مسلمة بن قعنب الحارثی صاحب امام مالك .

وفات احمد بن محرز قاضی القیروان و او از علماء عامل زاهد بود .

وفات آدم بن ابی ایاس العسقلانی وهو من مشایخ البخاری فی صحیحه

وفات عیسی بن ابان بن صدقه ابوموسی قاضی البصره وهو من اصحاب محمد بن حسن الشیبانی صاحب ابی حنیفه .

سنه اثنتین وعشرین ومائتین ۲۲۲

فرستادن معتصم خلیفه جعفر بن دینار الخیاط را بمدد افشین و ایتاخ را باسی هزار هزار درم جهت ارزاق لشکر بفرستاد و چون بافشین رسیدند ایتاخ مال بدیشان داد و مراجعت نمود و جعفر بن دینار به برزند با افشین حیدر بن الکاوس مقام کرد ومدینه بذ (۱) را بگشادند و آن شهر را غارت کردند و بابك خرمی بگریخت و بقلعه سهل بن سنباط رفت .

سهل بن سنباط بافشین پیغام کرد که بابك پیش من است کس بفرستید تا او را بفرستم افشین جمعی را پیش سهل بن سنبـاط فرستاد و او بابك را برسم

۱ـ بذ بتشدید ذال المعجمه شهری است بین آذربایجان و اران که محل خروج بابك خرمی بوده است در ایام معتصم (معجم البلدان)

شکار بیرون آورد تا کسان افشین او را در شکار بگرفتند و بند کرده پیش افشین بردند .

باز داشتن معتصم عباس بن مامون را وبفرمود تا بر او لعنت کردند بواسطه آنکه خود را خلع کرده بود و بازاز آن بگشت وجمعی را آورده بر خلافت خود و خلع معتصم بیعت گرفته .

گرفتن لشکریان افشین عبدالله برادر بابك را .

ولادت ابن درید و هو ابوالحسن الدریدی به بصره .

دادن ایالت هرات با براهیم بن الحصین بحکم عبدالله بن طاهر و ترجمه حکم او این بود .

اما بعد :

بدانید که ولایت‌را دوام نباشد واگر دوام بودی بهیچکس نرسیدی پس چون چنین‌است آنچه در دست‌تست ازکارمسلمانان باابراهیم الحصین تسلیم کن :

درین سال در آسمان‌ستاره بزرك دم دراز پیدا شد در جانب‌مشرق که هرگز کسی‌چنان ندیده بود (۱)

سنة ثلث وعشرین و مائتین ۲۲۳

ولادت عبدالله بن عبدالله بن طاهر بن حسین مصعب .

آوردن افشین ـ حیدر بن الکاووس (۲) بابك خرم دین و برادر او عبدالله راپیش معتصم‌خلیفه و معتصم بفرمود تا بابك‌را برفیل نشانده در میدان بگردانیدند تامردم اورا بدیدند .

بعدازآن معتصم در سرّ من‌رآ بفرمود ـ نود ـ که‌سیاف‌بابك بود ومسلمانانرا

۱ـ این خبر ستاره از نسخه پ ساقط است

۲ـ در نسخه ب عبارت این‌است : آوردن‌حیدر بن‌الکاووس المعروف بافشین . . .

او میکشت بیاوردند و ـ نودرا بفرمود تا اول دستهاو پاهای بابك ببرید وشکمش بشکافت و سرش ببرید و جثهٔ او را در سامره بردار کردند و سر او را در جسر بیاویختند و عبدالله برادر او را ببغداد هم برین منوال قتل کردند و جثهٔ او را بردار کردند و خلیفه بفرمود تا جهة سهل بن سنباط هزار هزار درم و کمری مرصع بجواهر الوان و تاجی فرستادند وافشین را تاج دادند و دو وشاح مکلل در بر او افکندند و ده بار هزار هزار درم انعام کردند و لشکریان او را ده بار هزار هزار درم برسم صله انعام فرمود .

(قتل عباس بن مامون و امرای او و جمعی کثیر که با او بیعت کرده بودند بر قصد معتصم و اسامی امراء او که بقتل رسیدند برین موجب است : وهم: شاه بن سهل ، عمر فرخا ، عجیف‌بن‌عنبسه ، احمد بن الخلیل و دیگر امراواعیان و مردم که در بیعت ایشان بودند بقتل‌آمدند که شرح آن بسیار است .

از جمله دوکس خلاص شدند یکی حارث سمرقندی که این‌صورت اوظاهر کرد و دیگری هرثمة بن النضر الختلی که اورا افشین ـ حیدر بن‌الکاووس التماس کردو او را دردینور حکومت داد .

وفات عمرو بن مرزوق الباهان ـ وفات جماعه محدثان وهم .

ابو نعمان حازم بن محمد بن فضل السدوسی ، ابو ایوب سلیمان بن جریر الراسبی الازدی البصری . سعید بن الحکم بن ابی مریم البصری ، محمدبن عبدالله المرابی .

آمدن توفیل بن میخائیل ملك الروم به ـ زبطره ـ واز انجا به ـ ملطیه ـ و بچند حصن دیگر واز ایشان اسیر بسیار گرفت و آنچه مردان بودند بعضی را چشم بکند و بعضی را گوش و بینی ببرید و بعضی را بکشت و زنان و فرزندان ایشانرا برده کرد و مراجعت نمود .

و سبب آمدن توفیل آن بود که بابك خرمی بدو نامه نوشته بود که تمام لشکر خود راخلیفه بحرب من فرستاده و مملکت خالی است اگر او قصد مملکت خلیفه خواهد کرد بهتر ازاین محل نخواهد یافت

چون معتصم از کار بابك خرمی دل فارغ کرد برقصد مملکت روم برشکلی وهیئتی که هیچ خلیفه نرفته بود از بسیاری سلاح وعدت وآلت وآلات نفط و آتش و غیر ذلك . و از ـ طرطوس ـ و ـ انقره ـ گذشته افشین (حیدر بن کاوس) که چند منزل در پیش لشکر بود به ـ ارمیتاق نزول کرد و در لامس (نام موضعی) ملك الروم لشکر گاه زده بود . خبر افشین بدو رسید در ساعت او روق خود بیکی از اقرباء خود سپرده متوجه افشین شد و لشکر افشین را بشکست و پیادگان اورا بقتل آورد و بتاراج مشغول شدند افشین مراجعت نموده عطفهٔ کرد (۱) و ملك الروم را بگریزاینده .

و چون ملك الروم باوروق خود پیوست مردم خود را متفرق دید شخصی را که بر سر لشکر گذاشته بود بقتل آورد و مراجعت نمود .

چون این خبر بمعتصم رسید شادمان شد و لشکر خود را بسه قسم کرده متوجه عموریه شد و در عموریه بیکدیگر ملحق شدند ومحاصره عموریه نمودند و عموریه را بگشادند .

گرفتاری ناطس که از قبل ملك الروم والی آنجا بود . و اسیر و برده گرفتن مردم عموریه و فروختن ایشان :

وفات سلیمان الشاذکونی وعلی المدنی که از نقلهٔ اخبار و عظماء اصحاب حدیث بودند

۱ــ منظور این است که مجددا برگشت و حمله نمود عطف یعنی برگشت و عطف علیه یعنی حمله نمود بر او ولیکن عطفه بصورت مصدری باین معنی در قاموس ومنتهی الارب و المنجد و فرنودسار وغیره دیده نشد

سنه اربع و عشرین و مائتین ۲۲۴

وفات ابراهیم بن المهدی ببغداد و او یکسال و یازده ماه و دوازده روز خلافت کرده بود. بزمانی که مامون را در بغداد خلع کرده بودند و معتصم خلیفه بر او نماز کرد.

وفات ابوعبید القاسم السلام..

مخالفت کردن مازیار بن قارن بن ونداهرمز که ملك طبرستان بود بامعتصم خلیفه و گرفتاری او بر دست عبدالله بن طاهر ذوالیمینین.

عاصی شدن منکجور اسروشنی که قرابت افشین حیدر بن کاووس بود بآذربایجان و فرستادن لشکر بحرب او و گرفتاری منکجور مذکور..

ولادت محمد بن جریر الطبری المورخ صاحب تاریخ الطبری.

سنه خمس و عشرین و مائتین ۲۲۵

گشادن المعتصم بالله خلیفه قسطنطنیه را بر اسبان ابلق وخلاص عورتی مسلمان که او را اسیر کرده بودند و کفار با او ظلم و تعدی می‌نمودند. و گفته بودند خلیفه را بگوی که او و لشکر او بر اسبان ابلق نشینند و بیایند و ترا خلاص دهند. و چون این خبر بخلیفه رسید در حال برفت.

سوختن غنّام مرتد را بحکم خلیفه.

تربیت فرمودن معتصم خلیفه - اشناس - را که او را بر کرسی نشاند و تاج و وشاح داد.

وفات علی بن محمد بن عبدالله المداینی - ابوالحسن - وله ثلث وتسعون سنه وله کتب في المغازي و ایام العرب وکان بصریّا فاقام بالمداین فنسب الیها.

درین سال مازیار بن قارن بن ونداهرمز را بسامره آوردند و بر پیل نشانده بگردانیدند و معتصم خلیفه بفرمود تا مازیار و افشین حیدر بن کاووس را باهم بنشاندند و مکتوبات که افشین بمازیار ومنکجور اسروشنی نوشته بود ایشانرا بر عصیان اغرا کرده مواجهه کردند و معتصم بفرمود تا مازیار را چهار صد چوب بزدند و او آب طلبید . آبش ندادند تا بمرد .

باز داشتن حیدر بن کاروس المعروف بافشین و جمعی را بر او اغرا کردند تا روشن کردند که او گبر است و ختنه ندارد .

گرفتن حسن بن افشین و او را نیز بند کردند و بحبس فرستادند .

خروج ابو حرب برقعی .

وفات شیخ ابوتراب عسکر بن محمد بن حصین النخشبی رحمة الله علیه وقیل سنه خمس و اربعین و مائتین .

گفت : مدت بیست سال است از هیچکس چیزی نگرفتم و بهیچ کس چیزی ندادم . گفتند چگونه ؟

گفت : اگر میگرفتم ازو میگرفتم و اگر میدادم بدو میدادم .

گفت : توکل آن است که خود را در دریای عبودیت افکنی و دل در خدای تعالی بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی .

گفت : حقیقت غنا آن است که مستغنی باشی از هر که مثل تست و حقیقت فقر آن است که محتاج نباشی بهر که مثل تست .

نقلست که از ابو تراب پرسیدند که ترا هیچ حاجتی هست گفت مرا بتو و مثل تو هیچ حاجت نباشد از آنکه مرا بخدای تعالی هیچ حاجت نیست یعنی در مقام رضایم راضی راباحاجت چکار .

گفت : فقیر آن بود که قوت او آن است که بیابد و لباس او آنکه عورت پوشد و مسکن او آنکه در انجا بباشد .

او در بادیه باسباع انس گرفته بود و صحبت حاتم الاصم در یافته و با ابو حاتم البصری صحبت داشته.

ابو العباس سیاری گفت با ابوتراب در بادیه بودیم یکی از اصحاب گفت تشنه‌ام ابو تراب پای در زمین زد چشمه آب پدید آمد. درویش گفت مرا آرزوست که این آب بقدح خورم. دست بر زمین زد و قدحی آبگینه سفید بوی داد و آن قدح تا مکه باما بود:

پس با من گفت اصحاب تو چگویند درین کار که خدای تعالی با اولیای خویش میکند از کرامات. گفتم - هیچکس ندیدم که بدین ایمان دارد مگر اندکی - شیخ ابوتراب گفت هر که بدین ایمان ندارد کافر گردد.

آمدن شجاع بن صبیح الابرسی بایالت هرات و او دو سال و دو ماه والی بود او را عزل کرده بند کردند و بر او اصحاب او استخفافها کردند.

سنة ست وعشرین ومائتین ۲۲۶

فرستادن المعتصم بالله سپاه بحرب ابو حرب برقعی وهزیمة ابو حرب مذکور و گفته‌اند که ابو حرب مذکور گرفتار شد بر دست رجا نام و او را پیش خلیفه برد و واسطهٔ خروج ابو حرب مذکور آن بود که یکی از لشکریان بخانه او در می آمده خواهر یا عورت او مانع شده چه ابو حرب مذکور در خانه نبوده چون ابو حرب بیامد آن عورت ازلشگری شکایت کرد و دست خود که بدان تازیانه رسیده بود بدو نمود برقعی بر بست و برفت ولشکری را بقتل آورد و خود بکوه رفت وبا هر کس که ملاقات کردی او را بخود خواندی تا جمعی را بر خود راست کرد

قتل افشین حیدر بن کاووس بحکم المعتصم بالله و گویند که او در حبس بمرد و خلیفه فرمود که او را بپسرش نمودند و پسرش ریش خود بکند و بسیاری

بگریست و افشین را بباب عامه بیاویختند تا مردم او را بدیدند و بعداز آن او را بسوختند و خاکستر او در دجله ریختند وچون متاع او احتیاط کردند بتدر میان آن یافتند و او راختنه نکرده بودند و درمیان متاع او کتابهای صنم‌پرستان یافتند

وفات محمد بن عبدالله بن‌طاهر ذوالیمینین و معتصم خلیفه بر او نماز کرد

وفات ابوالهیثم الرازی النحوی

نقل فرمودن المعتصم بالله از بغداد بسرمن‌رآ بواسطهٔ آنك غلامان‌ونوکران او زحمت مردم بغداد میدادند مردم بفغان آمدند جهت تخفیف زحمت بغدادیان بدانجا فرمود.

وفات ابو دلف القاسم بن عیسی العجلی

وفات قالون عیسی بن مینا المدنی القاری.

سنه سبع وعشرین ومائتین ۲۲۷

وفات معتصم بالله ابو اسحاق محمد بن هارون الرشید بن محمد المهدی بن عبدالله المنصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس و قیل سنه ثمان و عشرین‌و مائتین و مدت خلافت او هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود و او خلیفه هشتم بود و چهل وهشت سال عمر داشت‌وهشت‌پسر و هشت دختر ازو ماندند

جلوس الواثق بالله ابوجعفر هارون‌بن‌المعتصم بالله محمدبن هارون‌الرشید خلیفهٔ نهم

وفات عبدالرحمن بن عبیدالله بن محمد بن حفص بن عمر بن موسی بن عبیدالله بن معمر التیمی المعروف بابن عایشه البصری و انما قیل لابن عایشه بنت طلحه وتوفی ابوه عبیدالله بعده بسنة

وفات ابراهیم بن بشار المیعادی الرمادی

وفات ابو الهذیل المتکلم

وفات ابو الولید هشام بن عبدالملك الطیالسی و او نود و سه ساله بود

وفات ابو عبدالله اسماعیل بن ابو أویس المالکی

وفات عبدالله بن عبدالوهاب الحجتی ـ وفات احمد بن عبدالله بن یونس

رسیدن ایالت هرات بعباس بن عبدالله بن طاهر

سنه ثمان و عشرین ومائتین ۲۲۸

خروج قوم بنی‌سلیم بر حاج و آمدن ابو الوفا بوقاء الکبیر که غلام المعتصم بالله بود و با بنی سلیم حرب کرد وقتل وپراکندگی قوم بنی سلیم

رفتن بغاء الکبیر بحج و حج گزارده مراجعت کرد

وفات عبدالملك بن عبدالعزیز ابونصر التمار الزاهد وکان عمره احدی وتسعین سنه

خروج احمد بن نصر بن مالك بن الهیثم الخزاعی الخارجی

سنه تسع وعشرین و مائتین ۲۲۹

گرفتن ابراهیم امیر بغداد أحمد بن نصر بن مالك بن الهیثم الخزاعی را و پیش الواثق بالله فرستاد و او بدست‌خود احمد بن نصر مذکور را بکشت بدان‌واسطه که بر او خروج کرده بود و نیز گفته‌اند خارجی بود و گفته‌اند که بخلق قرآن قایل‌نبود .

وفات ابو محمد خلف بن هشام الکوفی از قراء ببغداد

باز داشتن الواثق بالله دبیران خود را وازیشان بر این موجب وجه ستانید از سلیمان بن وهب که وزیر ایتاخ بود چهار صد هزار دینار بستد و از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار بعد از آن که اورا هرروز ده تازیانه میزد تا هزار تازیانه بزد واز احمد بن الخضیب و دبیران او هزار هزار دینار بستد و از ابراهیم بن ریاح و دبیران او صدهزار دینار واز نجاح شصت هزار دینار وازحسن بن‌وهب و بوالوزیر دویست هزار دینارو این بیرون مبلغی‌است که از عمال گرفتند

دادن الواثق بالله وزارت بمحمد بن عبدالملك زیات واو احمد بن ابی‌داوود

و دیگر اصحاب مظالم را بگرفت

وفات خلف بن هشام البزار المقری فی جمادی الاولی البزار بالزاء المعجمه والراء المهمله.

سنهٔ ثلاثین و مائتین ۲۳۰

وفات ابوالعباس عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بخراسان که حاکم خراسان وسواد عراق وشرطه و ری و طبرستان و کرمان و هرچه بدین ولایات مضاف بود او داشت:

جلوس پسر او طاهر بن عبدالله بن طاهر برجای پدر خود بحکم الواثق بالله

وفات شیخ ابو الحسین احمد بن ابی میمون الخواری من اهل الدمشق مرید شیخ سلیمان الدارانی.

نقلست که میان سلیمان الدارانی واحمد خواری عهدی بود که احمد بهیچ چیز او را مخالفت نکند یك روز سلیمان در حال بود احمد گفت تنور تافته است چه میفرمائی جواب نداد باز گفت هم جواب نداد بارسیوم گفت برو و درآنجانشین احمد برفت و در تنور نشست چون سلیمان از حال بازآمد احمد را طلب کرد گفتند نمیدانیم که کجاست گفت در تنور طلب کنید که او بامن عهد دارد که خلاف نکند چون نگاه کردند در تنور بود که موئی از ونسوخته بود

گفت هر که بدنیا نظر کند بدوستی وارادت حق تعالی نور فقر و زهد از دل او بیرون کند.

گفت هر که عاقلتر بود بخدای عارفتر بود و هر که عارفتر بود زود تر بمنزل رسد.

درین سال والی هرات جبرئیل بن عبدالله بود و او را دردیه باشان خطه ایست

و از وی فرزندان اند .

وفات علی بن الجعد ابوالجوهری وکان عمره ستاً وتسعین سنه وهومن مشایخ البخاری وکان شیعیاً .

سنه احدی وثلاثین ومائتین ۲۳۱

حبس امام احمد بن محمد بن حنبل و عباس بن مسلویه همدانی که الواثق بالله فرمود که قرآن مخلوق گویند و نگفتند وبدین واسطه چهاردندان عباس بن مسلویه را کندند .

وفات حسن بن حسین بن مصعب برادر طاهر ذوالیمینین بطبرستان فی رمضان

وفات أبی عبدالله النحوی الاعرابی الراویه سن او هشتاد سال بود

وفات واصل بن عطا ویکنی ابی حذیفه شیخ و مقدم معتزله که گفت فاسق از اهل ملت نه مؤمن است ونه کافر .

درین سال میان مسلمانان و رومیان مفادات تمام واقع شد و یك مسلمان که در دست رومیان اسیر بود میدادند ویك اسیر رومی باز میگرفتند و اسیران مسلمان بیشتر از اسیران رومی بودند بعضی از اسیران مسلمانان در دست رومیان ماندند الواثق بالله فرمود که ایشان را باز خریدند در بغداد و خلاص فرمود

سنه اثنتین وثلاثین و مائتین ۲۳۲

ولادت امام حسن العسکری بن امام علی النقی بن امام الجواد محمد التقی بن امام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیرالمؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم فی عاشر ربیع الثانی بسر من رآ

وفات الواثق بالله أبو جعفر هارون بن المعتصم بالله محمد بن هارون الرشيد در آخر ذیحجه بسامره بعلت استسقا عمر او سی وشش سال بود و مدت خلافت او پنج سال و نه ماه و سیزده روز و او نهم خلفاء بنی العباس بود .

جلوس المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم بالله محمدبن هارون الرشید بن محمدبن عبدالله بن محمدبن علی بن عبدالله بن عباس

وفات ابو یعقوب یوسف بن یحیی القرشی النویطی من نویط وهی قریة من صعید مصر الادنی وکان خلیفة الشافعی فی حلقته بعده و قال الشافعی لیس احد احق بمجلسی من ابی یعقوب ولیس احد من اصحابی اعلم منه وکان کثیر الصیام و القراءة و اعمال الخیر کان ابن ابی اللیث الحنفی قاضی مصر یحسدفسعی به الی الواثق بالله ایام المحنة بالقول بخلق القرآن فامر بحمله الی بغداد مع جماعة آخرین من العلماء فحمل الیها علی بغل مغلولا مقیداً مسلسلا فی اربعین رطلا من حدید و از یدمنه القول بذلك فامتنع فجلس ببغداد علی تلك الحالة الی ان مات ..

وفات یحیی بن معین المحدث .

سوختن محمد بن عبدالملك زیات وزیر رادرتنور آهنین که در ایام المعتصم بالله جهت هلاك مردم ساخته بود و اموال او باتصرف کرفت .

حرب بغاء الکبیر بابنی نمیر وبنی نمیر بغاءالکبیر را بشکستند وهزیمت شد بغادویست مرد نگاه داشته بود که از عقب برسند دویست مرد رسیدند و بنی نمیر چون مددرسیدن بوقا و مراجعت او مشاهده کردند روی بگریز نهادند و بغا قرب هزار و پانصد کس از بنی نمیر قتل کرد و بعضی ازیشان با خود ببصره آورد .

وفات ابو الرجا احمدبن ابو الولید محمدالهروی الحنفی از شاگردان امام احمدبن حنبل و او از مشایخ بخاری است وسی هزارمردم بروی نماز کردند المعروف بخواجه احمد ابوالولید روز چهار شنبه بار اوست و اهالی هرات هر چهار شنبه بزیارت او روند .

سنه ثلاث وثلاثین ومائتین ۲۳۳

وفات امام احمد بن محمدبن حنبل بن هلال بن ادریس بن اسد بن‌عبدالله بن حیان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن‌بن شیبان‌بن ذهل بن‌ثعلبة‌بن عکابة بن صعب از بنی ربیعه که او را حبس کرده بودند که قرآن را مخلوق گوید و نگفت و هم در حبس وفات او وقیل فی ربیع الاول سنه احدی و اربعین ومائتین .

نقلست که امام را میبردند پیش خلیفه که قرآن را مخلوق گوید چون بدر سرای خلیفه رسید سرهنگی پیش او آمد و گفت یا امام مسلمانان مردانه باشی که من دزدی کرده بودم مرا پانصد چوب بزدند اقرار نکردم و خلاص‌شدم تو خود بر حقی‌امام گفت مرا آن‌سخن‌مددی تمام شد و چون قرآن‌مخلوق نگفت او را بر عقابین کشیدند و تازیانه میزدند و اورا برهنه کرده بودند درین حال بندازارش گشاده شد از غیب دو دست پیدا شد و بندازارش ببست چون این خرق عادت مشاهده کردند او را ترك کرده بحبس فرستادند و هم ازین زخم وفات کرد

نقلست که در آخر عمر از و سؤال کردند که چه گوئی در حق آن قوم که ترا بزدند گفت ایشان پنداشتند که من بر باطلم و ایشان برحق از برای‌خدا مرا میزدند بمجرد آن قصور بقیامت با ایشان هیچ خصومت ندارم .

نقلست که جوانی مادری داشت زمن (۱) شده باپسر گفت ای فرزنداگر میخواهی که ترا بحل کنم و از تو خشنود شوم پیش احمد حنبل شو و بگو تا مرا دعا کند باشد که حق تعالی مرا ازین رنج خلاص دهد آن جوان بدر خانه احمد آمد و آواز داد گفت کیست گفت محتاج است احمد گفت چه میخواهی جوان حال بگفت برخاست و طهارت کرد و بنماز مشغول شد خادمهٔ بیامد و گفت

۱ــ زمن بفتح اول و کسر ثانی از ماده مزمن یعنی بیماری طولانی داشته و زمین گیر شده

تو برو که امام بکار تو مشغول است جوان باز گشت چون بدر خانه رسید و در بزد مادر او آمد ودر باز کرد صحت یافته بود .

بیرون آوردن المتوکل علی الله عباس بن مسلویه را از حبس که او نیز قرآن را مخلوق نگفت و بدین جهت چهار دندان او راکنده و حبس کرده بودند

وفات قاضی محمد سماعه صاحب امام محمد بن حسن الشیبانی و او صد ساله بود .

آمدن امیر عباس بن عبدالله بایالت هرات .

مفلوج شدن اباعبدالله قاضی احمد بن ابی‌دواد القاضی ببغداد فی جمادی الاخره .

وفات یحیی بن‌معین البغدادی فی‌المدینه وهو صاحب الجرح والتعدیل موالده سنه ثمان و خمسین و مائه .

سنة اربع وثلاثین وماتین ۲۳۴

وفات سلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز وقیل سنه احدی و ستین و ماتین و قیل سنه‌احدی وثمانین وماتین وقیل سنه اربع وماتین وهو ابو یزید طیفور بن عیسی بن‌سروشان بن موبد البسطامی عمر او صد و سه‌سال بود و جد او مجوسی بود محمدبن علی السهلوکی در کتاب‌نور آورده که ابو یزید چهارند اول سلطان العارفین ابویزید طیفوربن‌عیسی بن سروشان که‌سروشان‌مذکور والی قومس بود دوم القاضی ابو یزید طیفوربن ابی‌موسی یعقوب‌بن آدم بن‌عیسی بن سروشان سیم ابو یزید طیفور بن علی بن‌آدم بن عیسی بن سروشان چهارم از قبیله دیگر ابو یزید طیفور بن حسن بن عامر البسطامی رحمة الله علیهم و نیز گفته‌اند که ولادت سلطان العارفین ابو یزید قدس‌الله سره در سنه احدی و ثلاثین ومائه در

بسطام بود و وفات او در سنه اربع و ماتین بود و هفتاد و سه سال بزیست .

در خبرست که بایزید قدس‌سره صد و سیزده پیر را خدمت کرد آخر ایشان امام جعفر صادق بود (ع) و رضی الله عنه که جهت او سقائی کردی روزی صادق او را گفت آن کتاب از طاق فرو گیر گفت کدام طاق صادق گفت مدتیست که درین خانهٔ طاق ندیدهٔ گفت که من بنظاره نیامده‌ام مرا با طاق چه کار امام گفت ببسطام رو که که کار تو تمام شد بعضی نقل میکنند که سلطان العارفین را با امام ملاقات صوری دست نداد چه ولادت سلطان العارفین ابو یزید در سنه احدی و ثلاثین و مائه بود و وفات امام جعفر الصادق در سنه ثمان و اربعین و مائه و او در زمان وفات امام هفده ساله بوده باشد و بعضی گفته‌اند که بتحقیق پیوسته که در وقت وفات امام سلطان العارفین بایزید سیزده ساله بوده اما امام الهمام قدوة المشایخ خواجه محمد پارسا قدس الله سره در رساله قدسیه آورده که بنقل صحیح ثابت شده که ولادت سلطان العارفین بعد از وفات امام جعفر الصادق است رضی الله عنهما و ابو یزید تربیت از روحانیت امام جعفر الصادق یافته .

نقلست که در همسایگی سلطان العارفین گبری بود کودکی داشت شب این کودك میگریست که چراغ نداشتند بایزید برخاست و چراغ بدست گرفت و بخانه ایشان آورد کودك خاموش شد گفتند چون روشنائی با یزید در آمد دریغ بود که ما باسر تاریکی خود بازشویم در حال مسلمان شدند .

نقلست که جمعی بیامدند که ای شیخ باران نمیاید و بیم قحط است شیخ سر فرو برد و سر بر آورد و گفت هلا ناودانها راست کنید که باران آمد در حال باران گرفت چنانك یك شباروز برداشت .

نقلست که سلطان العارفین باماهی اقتدا کرد چون سلام داد امام از شیخ سؤال کرد که باید که بدانم که تو کسبی نمیکنی و چیزی نداری چیزی از کجا

میخوری سلطان بایزید گفت باش تا این‌نماز که از پس تو گزاردم قضا کنم گفت چرا گفت امامی که اورازق را نداند از پس او نماز روا نبود .

نقلست که وقتی در روم لشکراسلام ضعیف شدند ونزدیك بود که شکسته شوند آوازی شنیدند که یا بایزید در یاب درحال از جانب خراسان آتشی بیامد چنانك هراسی در لشکر کفار افتاد و هزیمت شدند و لشکر اسلام نصرت یافتند

نقلست که کسی گوش میداشت تا سحرگاه که ببیند که با یزید چکند یکبار گفت الله و بیفتاد و خون از وی روان شد گفتند این چه حالت بود گفت ندا آمد که تو کیستی که حدیث ما کنی .

نقلست که سلطان العارفین را بخواب دیدند گفتند تصوف چیست گفت در آسایش برخود بستن و در پس زانوی محنت نشستن .

نقلست که سلطان طریقة ابو سعید ابو الخیر بزیارت سلطان العارفین ابو یزید آمد ساعتی بایستاد چون باز می‌گشت گفت این جاییست که هر که درعالم چیزی گم کرده باشد اینجا باز تواند یافت .

گریختن محمد بن البغیث‌از حبس‌خلیفه که از آذربایجان‌او را اسیر کرده آورده بودند و حبس کرده و محمد مذکور را در آذربایجان دو قلعه در تصرف کسان‌او مانده بود که‌یکی را شاها و دیگری‌را یکدر و شاها در میان بحیره‌ایست که طول این بحیره بیست فرسنك است و یکدر در بیرون بحیره است و والی آذربایجان درین وقت محمدبن حاتم بن هرثمه بوده است والمتوکل علی الله‌جمعی رابالشکری بحرب محمد بن البغیث فرستاد و بآخربغاء شرابی را نیز بفرستاد و قلعهٔ مرند بگشادند و محمد مذکور گرفتار شد و او را پیش المتوکل علی الله فرستادند اورا حکم قتل کرد واورا معتز التماس کرد بدو بخشیدند .

وفات ابن مقلاص وهو ابو علی عبدالعزیز بن عمران بن ایوب بن مقلاص الخزاعی مولاهم المصری قال ابن یونس فی تاریخ المصریین کان فقیهاً زاهداً فاضلاثقة فی شهر ربیع الاول .

وفات ابوبکر شیبه ـ وفات یحیی بن ایوب ـ وفات علی بن جعفر المقری

حج کردن ایتاخ و حکم شدن از خلیفه که والی مکه و مدینه باشد .

دادن المتوکل علی الله راه حجابت که بیشتر ایتاخ داشت بوصیف .

وفات ابوایوب سلیمان بن داوود بن بشر المقری البصری المعروف بالشاذکونی مات باصفهان .

وفات ابو خثیمه زهیر بن حرب فی شعبان وکان حافظاً للحدیث .

وفات احمد بن اسماعیل الطالقانی .

وفات جعفر بن مبشر بن احمد بن محمد الثقفی المتکلم احد ایمة المعتزله البغدادیین وله مقالة ینفرد بها .

سنه خمس و ثلاثین ومائتین ۲۳۵

ولی عهد کردن المتوکل علی الله پسران خود را اول المنتصر بالله دوم المعتز بالله سیم المؤید بالله .

قتل محمود بن فرج نیشابوری بظاهر سامره که دعوی نبوت کرده بود و بابیست و هفت کس بیعت کرده او را گرفته پیش متوکل آوردند فرمود که او را زدند تاهلاك شد و اصحاب او را حبس کردند تاتوبه کردند و خلاص شدند .

عزل کردن المتوکل علی الله قاضی احمد بن ابی دواد و پسرش ابوالولید محمد بن احمد بن ابی دواد را از قضاء بغداد و از ابو الولید مذکور صد و بیست هزار دینار زر وجوهری که قیمت آن چهل هزار دینار بود بستد .

دادن قضاء ممالك خود المتوكل على الله بابو احمد يحيى بن اكثم و اورا قاضى القضاة گردانيد.

مراجعت ايتاخ از حكومت مكه ومدينه مبارك و چون بدار الخلافه رسيد او را بحكم متوكل قتل كردند و دو پسر او منصور و مظفررا محبوس كردند و تا متوكل زنده بود در حبس بودند و چون منتصر خليفه شد ايشان را اطلاق كرد.

وفات اسماعيل بن عليه المحدث.

وفات اسحاق بن ابراهيم بن حسن بن حسين بن مصعب برادر زادهٔ طاهر ذواليمينين و او صاحب شرطهٔ بغداد بود در زمان مامون و معتصم و واثق ومتوكل و دروفات او متوكل جزع بسيار نمود.

وفات اسحاق بن ابراهيم الموصلى صاحب الالحان و الغناء وكان فيه علم و ادب و له شعر جيد.

وفات حسن بن سهل الملقب بذى الرياستين لانه كان صاحب السيف و القلم وكان وزير المامون و صاحب جيشه وقيل سنه ست و ثلاثين وماتين و مامون خليفه دختر او را بخواست و او برادر فضل بن سهل بود كه وزير مامون خليفه بود ووزارت ازو بحسن مذكور منتقل شد

درين سال المتوكل على الله ترسايان و اهل ذمت را الزام كرد تازنار بر بندند و ايشان را از كمر بستن منع فرمود وفرمود كه ركابهاى اسبان ايشان چوبين كنند و دو گوى بر پس زين بندند و كلاه بر گونهٔ ديگر بر سر نهند و زنان ايشان زى خويش بگردانند و مماليك ايشان را هم چنين فرمود تا مردم ايشانرا بشناسند و فرمود كه چون بحمام روند زنك بر خود بندند و بفرمود تا ازمنازل و خانه‌هاى ايشان ده يكى بگيرند اگر جايى فراخ باشد آنجا مسجدى بنا كنند و اگر تنگ باشد بكوبند و فضا بگذارند و بفرمود تا از چوب صورتهاى ديوان

بکنند و بمسمار بردر سرایهای ایشان دوزند تا میان منزل ایشان و منزل مسلمانان فرقی باشد و نهی فرمود که ایشان را شغل دیوانی فرمایند و ایشان مرجع مردم باشند بچگان ایشان را بمکتب نگذارند و همچنین بتمام ممالك نوشتند که درهر جا ذمی باشد همچنین کنند .

سنه ست و ثلاثین و مائتین ٢٣٦

خراب کردن المتوکل علی الله قبر منور و مرقد معطر و مشهد معنبر امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه و نا پدید کردن وآب در آن زمین انداختن و منازل و مساکن مجاوران و غیر ذالك که در حوالی مرقد بود نیز خراب کردند و مردم را از زیارت منع کردند و باز داشتند و در موضع قبر منور آن حضرت حرث وزرع کردند .

وفات مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر بن العوام .

وفات جریر بن شریح القفّال .

و جاهت یافتن فتح بن خاقان پیش المتوکل علی الله و اعمال بزرك بدو مفوض شد از جمله مقرر شد که اخبار خاصه و عامه او بخلیفه رساند .

وفات ابو سعید بن محمد که والی آذربایجان بود که یك پای موزه در پای کرد ودیگری خواست که در پای کند بفجاءِ بمرد

مقرر فرمودن المتوکل علی الله پسر او یوسف بن ابوسعید بن محمد را بر جای پدر او بحکومت آذربایجان .

وفات جعفر بن حرب الهمدانی احدایمة المعتزله البغداد یین و اخذالکلام عن ابی هذیل العلاف البصري

سنه سبع و ثلاثین و مائتین ۲۳۷

خروج یعقوب بن اللیث الصفار بسجستان.

وفات عبیدالله بن عمر بن میسرة الجشمی (۱) القواریری و قیل سنه خمس و ثلاثین و ماتین.

وفات عبدالرحمن بن الحکم بقیة بنی امیه بالاندلس

باز داشتن المتوکل علی الله احمد بن ابی دواد و برادران و فرزندان او را و باز صد و بیست هزار دینار و جواهر بسیار ازیشان بستد و بعد از آن بر شانزده بار هزار هزار درم صلح کردند و تمامی ضیاع او بگرفتند و احمد بن ابی دواد مذکور مفلوج شده بود.

وفات احمد بن حاج ن القاسم بن قطبة العامری ابو عبدالله الفقیه صاحب امام محمد بن حسن الشیبانی.

درین سال اهل ارمنیه بر یوسف بن ابو سعید بن محمد بن یوسف که والی آذربایجان بود خروج کردند و یوسف را بکشتند و بسیاری از لشکریان او بقتل آوردند چون خبر بمتوکل رسید بغاء الکبیر را بفرستاد که طلب خون ایشان کند موسی بن زراره با کشندگان یوسف هم زبان بود موسی مذکور و برادر او را بگرفت و پیش متوکل فرستاد و بارمنیه حرب کرد در حویبیه و قرب سی هزار ازیشان بکشت و خلقی برده گرفت و بفروخت و از آنجا ببلاد الماق (۲) شد و ابو العباس اشوط بن قرة را بگرفت و از آنجا بدبیل شد و از دبیل (۳) بتفلیس و خلقی دیگر را بکشت

۱- جشم من قری بیهق من اعمال نیسابور (مراصد)

۲- التاق یا الاطاق شهری است نزدیک دریاچه وان ودر نسخه ب الیاق نوشته است

۳- دبیل کرسی ارمنستان مسلمان درزمان قدیم دبیل بود ... و اکنون بجای آن دهکده کوچکی درجنوب ایروان نزدیک رود ارس قرار دارد (جغرافیای تاریخی

سنه ثمان و ثلاثین و مائتین ۲۳۸

راه نیابت دادن المتوکل علی الله بوصیف و فتح بن خاقان

وفات عبدالله بن محمد الثوری الراویه النحوی ابو محمد و او با ابوعبیده واصمعی صحبت داشته .

ولادت الطحاوی بمصر وهو ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی

وفات ابو محمد یحیی بن الاکثم القاضی ببغداد .

وفات ابن راهویه وهو ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم بن مطر الحنظلی فی لیلة النصف من شعبان المعظم وکان اماماً عالماً وجرت له مع الشافعی مناظره فی بیوت مکه وکان عمره سبعاً وسبعین سنه .

حرب بغاء الکبیر با اسحاق بن اسماعیل مولاء بنی امیه بشهر تفلیس و گریختن اسحاق مذکور و بشهر در آمدن وبغاء الکبیر محاصرهٔ شهر تفلیس کرد و در آنجا درختان بسیار بود بغا نفاطان را بفرمود تا آتش در آن درختها زدند و آتش درقصر اسحاق مذکور و کنیزکان او افتاد وترکان اسحاق و پسر اورا بگرفتند و بنزدیك بغا آوردند و بغا فرمود تا اسحاق را قتل کردند و سر او را ببغداد فرستاد و جثه او را در شهر بیاویختند و قرب پنجاه هزار آدمی سوخته شدند

حرب بغاء الکبیر باعیسی بن یوسف که خواهرزاده اصطفانوس بود بسلقان و گرفتاری عیسی مذکور که گریخته بقلعه کیقش شد و بغا آنرا بکشاد و او را و پسر او را وسنباط بن اشوط بطریق اران را و آذر نرسی پسر اسحاق بن اسماعیل را گرفته با خود ببرد

سنه تسع و ثلاثین و مائتین ۲۳۹

بیعت کردن وصیف وبغا و موسی بن بغاء و مهتران بر قتل المتوکل علی

الله وخلافت پسر أو المنتصر بالله .

وفات ابو احمد محمود بن غیلان المروزی و او از مشایخ بخاری و مسلم و ترمدی است و احادیث غیلانیات ازو منقول است

سنه اربعین ومائتین ٢٤٠

وفات ابو حامد شیخ احمد بن خضرویه البلخی رحمة الله علیه و کنیت ابو حاتم نیز گفته‌اند و او نودوپنج ساله بود وشیخ احمد را زنی بود فاطمه نام دختر امیر بلخ در طریقت آیتی بود باشیخ احمد بزیارت سلطان العارفین با یزید رفت و نقاب از روی بر داشت و گستاخ وار سخن می گفت وچون احمد در می‌آمد روی‌میپوشید احمد گفت بر عکس این می باید فاطمه گفت چنین می‌بایداز آنك تو محرم طبیعت منی وبا یزید محرم طریقت از تو بهوا رسم واز وبخدا

از شیخ ابو حفص حداد پرسیدند که ازین طایفه کرادیدی گفت هیچ کس را ندیدم بلند همت تر وصادق احوال تر از احمد خضرویه که اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی و احمد جامه برسم لشکریان داشتی یکی از بزرگان گفت احمد را دیدم بر گردونی نشسته بز نجیر زرین فرشتگانش میکشیدند این گردون‌را در هوا گفتم یا شیخ چنین کجا میروی گفت بزیارت دوستی گفتم ترا با چنین مقام چه حاجت زیارت کسی گفت اگر من نروم او بیاید درجه ز ایران‌او را باشد نه مرا .

نقلست که چون شیخ احمد را وفات نزدیك رسید هفتصد دینار وام داشت و همه بمساکین و درویشان و مسافران داده بود در حال نزع غرما (١) جمع شدند احمد در آن ساعت در مناجات آمد و گفت الهی مرا میبری و گرو ایشان جان‌من

١ــ تقسیم مال کسی بطور نسبت میان طلبکاران ووامداران‌وی (فرهنك نفیسی) ودرتذکرة الاولیا غریمان نوشته است بمعنی وام‌خواه ودائن واین مناسب‌تر است

است چون وثیقت ایشان میستانی یکی را بر گمار تابحق ایشان قیام نماید آنگاه جان من بستان در حال یکی بیامد وغرمـا را بیرون برد وزر ایشان تمام بداد چون وام گزارده شد جان تسلیم کرد .

نقلست که یکبار در خانقاه می‌آمد با جامهٔ خلق و از رسم صـوفیان فارغ بوظایف عبادت مشغول شد اصحاب آن خانقاه او را بباطن انکار کردند و بـا شیخ گفتند که او اهل خانقاه نیست تا روزی احمد بسر چاه رفت تا آب بر کشد دلو خانقاه در چاه افتاد خادم او را برنجانید احمد پیش شیخ آمد و گفت فاتحهٔ بخوان تا دلو از چاه بر آید شیخ توقف کرد و گفت این چـه التماس است احمـد گفت اگـر تو نمیخوانی اجازت ده تامن بخوانم شیخ اجازت داد احمد فاتحه بخواند دلو بر آمد شیخ چون آن بدید کلاه بنهادو گفت ای جوان تو کیستی که خرمن جاه مادر برابر دانهٔ توکاه شد احمد گفت یاران رابگوی تابچشم حقارت در مسافران ننگرندمن خود رفتم

وفات قتیبه بن سعید بن جمیل ابو رجا الثقفی واو از خراسان بود ومشـایخ بخاری ومسلم و احمد بن حنبل وتمام ایمة خراسان او بود کـه در زمان او بودند .

وفات ابوثور ابراهیم بن خالد الکلبی البغدادی من رواة القدیم قال الامام احمد بن حنبل وهو عندی کسفیان الثوری

وفات قاضی ابا عبدالله احمد بن ابی دواد قـاضی قضـاة بغداد بعد از پسرش ابوالولید به بیست روز و ایشان قضاة بغداد بودند ایشانرا پیشتر عزل کرده بودند وقاضی احمد بن ابی دواد المذکورمعتزلی بود وبخلق قرآن قائل بود

وفات ابوشعیب احمد بن عوف الزهری المالکی

وفات ابوجعفر محمد بن عبدالله الاسکافی

وفات ابوالحسن احمد بن محمد بن عبدالله بن القایم بن نافع بن ابی برزه

المؤذن القاری ٭

سنه احدی و اربعین ومائتین ۲۴۱

وفات شیخ ابو عبدالله احمد بن یحیی بن حرب وقیل نهم رجب الاصم سنه اربع وثلاثین و قیل سنه تسع و خمسین ومائتین وهـو احمد بن حرب بن عبدالله بن سهل الزاهد النیسابوری الفقیه المحدث .

بزرگی گفت بر مجلس احمدبن حرب بگذشتم کلمهٔ گفت که دل من روشن شد چهل سال است تا در آن ذوق مانده‌ام واز دل من محو نمیشود

نقلست که شبی بصومعهٔ خود رفت بعبادت وبـارانی عظیم می آمد خـاطرش با آن افتاد که مبادا که باران در خانه افتد و کتاب تر شود درحال آوازی شنود که احمد بر خیز و بخانه شو که آنچه از تو بکار می آید بخانه فرستادی احمد از آن خاطر توبه کرد

نقلست که احمد حرب در شب هیچ نخفتی شبی گفتند اگـر دمی بیاسایی چه باشد گفت کسی را که بهشت از بالای سر می‌آرایند ودوزخ در زیر می‌تابند و او نداند که اهل کدام است چگونه خوابش آید

گفت کاشکی بدانمی که مرا که دشمن میدارد و که عیب‌میکند تا اورا زر و سیم فرستم تاچون کارمن میکنند ازمال من خرج کنند

گفت از خدای تعالی بترسید چندانکه توانید وطاعت دارید چندانك توانید و گوش دارید تا شما را دنیا فریفته نکند وچنانك گذشتگـان ببلا مبتلا شدند شمانشوید.

فرستادن المتوکل علی الله محمدبن عبدالله القمی را بحرب بجه که جنسی مردم اندازحبشه که درمملکت ایشان معدنهای زر باشد وهر سال خراجی مقرر

باعمال مصر گزارندی ودر زمان المتوکل علی الله درادای خراج مقرر درنیامدند وترك انقیاد کرده بعضی مسلمانان که در بلاد ایشان بودند بقتل آوردند در جرش واهل صعید مصر ازیشان استغاثه نمودند و خمسی که از معدن میدادند منقطع شده بود و پادشاه ایشان علی بابا نام بود با محمد قمی حرب کرد محمد قمی فرموده بود تاجرس بسیار بر اسبان بسته بودند وبا ایشان حرب پیوستند شتران ایشان ازآواز جرس بگریختند وبر پی رفته خلقی بی حساب ازیشان بقتل آوردند وعلی بابا باقمی صلح کرد بر آنك هرچه از خراج مقرر که درین چند سال باز گرفته بدهد وبااوپیش المتوکل علی الله آید بشرط آنکه اورا امان دهند وبرین موجب قرار دادند واورا پیش المتوکل علی الله آوردند و مملکت او که بجه است وما بین مصر ومکه بسعد خادم داد و سعد محمد بن عبدالله القمی المذکور را از قبل خود بفرستاد وقمی علی بابارا باخود ببرد

آمدن عبدالله بن علی بایالت هرات بوکالت امیر عباس برعبدالله

سنه اثنتین و اربعین و مائتین ۲۴۲

وفات ابوعبدالله شیخ محمد الترمدی

وفات محمد بن مقاتل الرازی ـ وفات ابوالحسین سلیم الرازی المحدث

وفات زیدبن بشر المالکی ،

وفات ابوعمر و عبدالرحمن بن أحمد بن ذکوان القرشی الدمشقی

وفات الیاس بن اسدالسامانی بهرات درشب جمعه هفدهم رجب و اوبیست وشش سال والی هرات بود .

آمدن عزیز بن السری بن هناد الشیبانی بایالت هرات ،

درین سال در قومس زلزله عظیم واقع شد و درین واقعه داوود قصیدهٔ گفته

است چند بیت اینجا ثبت افتاد

شعر

تتابعت الانباء عن ارض قومس ... یحدث عنها طول لیلی سمیرها
بان مبانیها (۱) تداعت و زلزلت ... وطحطح منها بالقبیل دبیرها
واضحت بقیعاً صفصفاً بعدانسها ... وصارت خرابا دورها و قصورها
واهلك فیها ساوها و رعاوها ... ودمدم فیها خیلها و حمیرها

سنه ثلاث واربعین وماتین ۲۴۳

وفات شیخ حارث المحاسبی در بغداد وهو حارث بن اسد المحاسبی کنیته ابو عبدالله اصل او از بصره بود وشیخ المشایخ بغداد در خبرست از شیخ ابو عبدالله الخفیف که گفت از پیران ما اقتدا بپنج کس کنید و بحال ایشان متابعت نمایید و دیگران را تسلیم کنید زیرا که ایشان اعتقادرا شایند واین پنج هم اعتقاد را شایند و هم اقتدارا که ایشان جمع کردند میان علم و حقایق ؛

اول شیخ حارث محاسبی دوم شیخ جنید بغدادی سیم شیخ رویم بن احمد چهارم شیخ عباس بن عطا پنجم شیخ عمرو بن عثمان المکی حارث گفت مراقبه علم دل است در حضرت الله تعالی و رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام و صبر نشانهٔ تیر بلاها شدنست و تفکر اسباب را بحق قایم دیدنست و تسلیم ثابت بودنست در وقت نزول بلایی تغیری در ظاهر وباطن و علامت انس بحق وحشت از خلق و گریز از هر چه دون حق است .

و متفرد شدن بحلاوت ذکر و او را محاسبی جهت آن گفتند که بانفس دایم در محاسبه بود گفت اگر کسی او را در نماز بیند و او بدان شاد شود متوقف

۱ـ نسخه ن و پ معانیها

بودم تا نمازم او باطل شود یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل شود.

گفت علامت انس بحق آنست که وحشت جوید از خلق و گریزان بود از هرچه خلق در آنست ومتفرد شدن بحلاوت ذکر حق تعالی بر قدر آنك انس حق در دل جای میگیرد بعد از آن انس بمخلوقات از دل رخت برمی بندد.

گفت صادق آن بود که او را باك نبود اگرش بنزدیك خلق هیچ مقدار نماند و جهت صلاح خویش بداند و دوست ندارد که مردمان ذره اعمال او بینند

وفات یعقوب بن اسحاق ابی یوسف اللغوی المعروف بابن السکیت النحوی اللغوی و سبب موت او آن بود که او پیش المتوکل علی الله آمد از وسؤال کرد که معتز ومؤید پسران من دوسترداری یا حسن و حسین را او نقص پسران او گفت واجلال حسن و حسین کرد متوکل در غضب شد چه در دشمنی علی مرتضی واولاد او رضوان الله علیهم غلو داشت و ترکان را بفرمود که او را بزدند و او بخانه رفت و وفات کرد.

وفات حرمله صاحب الشافعی فی شوال وهو حرملة بن یحیی بن عبدالله بن حرملة المصری التجیبی الی تجیب بتاء مثناة من فوقه مضمومه وقیل مفتوحه ثم جیم بعدها یاء بنقطتین من تحت ثم باء موحده وهی قبیلة نزلت مصر و اصلها اسم امرة کان حرمله اماماً حافظاً للحدیث والفقه صنف المبسوط و المختصر المعروف.

وفات ابراهیم بن العباس بن محمد بن صول الصولی وکان ادیباً شاعراً.

سنه اربع و اربعین و ماتین ۲۴۴

وفات اسحاق بن موسی بن عبدالله ابوموسی الانصاری وهو امام فی الحدیث وقیل سنه ثلاث واربعین و ماتین.

وفات امام ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی ساکن دمشق .

ولادت ابوسعید الحسن بن احمد الاصطخری .

وفات علی بن حجر السعدی المروزی وهو امام فی الحدیث .

وفات عمرو بن عبید شیخ معتزله .

فرمودن المتوکل علی الله تاجهت او در دمشق عمارات عالی ساختند بر عزیمت آنك آنجا ساکن شودوبدانجا نقل فرمودهوائیدید سرد و با، وباّونم بسیار و آبی گران و کیك انبوه و برفهای سنگین افتاد وبواسطهٔ بودن متوکل ولشکرها گرانی شد ومردم بتنگك آمدند متوکل مراجعت نموده بسامره نزول فرمود وبودن او بدمشق دو ماه وچند روز بیش نبود .

ولادت امام ابو علی الثقفی وهو محمد بن عبدالوهاب الامام المقدم المقتدی به فی الفقه و الکلام و الوعظ و الورع ونسبه هکذا محمد بن عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن عبدالوهاب بن عبدالاحد بن ابی کعب محمد بن الحجاج بن یوسف بن حکم بن ابی عقیل عمرو بن مسعود بن سعد بن عمرو بن عوف بن نفیل بن منبه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمة بن حفصة بن قیس غیلان بن مصر بقهستان فی امارت و الده بقهستان .

سنه خمس واربعین ومائتین ۲٤٥

وفات شیخ ذوالنون المصری وهو ابو الفیض ثوبان بن ابراهیم وقیل سنه خمسین و مائتین و او را جهت آن ذاالنون گویند که در کشتی بود در آن کشتی از بازرگانی دانهٔ گم شد مردم کشتی را خلافت دادند باخر اتفاق بر ذا النون کردند و اورا در خلافت(۱) گرفتند او صبر میکرد درآخر گفت الهی تو دانا تری در

۱- چنین است درهرسه نسخهٔ مجمل وخلاقت در اینجا معنی مناسبی ندارد ودر تذکرة الاولیا بجای این کامه رنجانیدن واستخفاف نوشته

حال صد هزار ماهی از دریا سر برآوردند هر یك دانهٔ در دهان گرفته یك دانه از ماهی بگرفت وبدان بازرگان داد مردم کشتی همه در پای او افتادندو ازوعذرها خواستند و بعد ازین او را ذا النون خواندند.

نقلست که وقتی شخصی پیش او آمد و گفت وام دارم و هیچ ندارم که وام بگذارم سنگی از زمین برداشت و بدو داد آن مرد آن سنگ را ببازار برد زمرد گشته بود بچهار صد درم بفروخت و بوام داد.

آورده‌اند که جوانی بود که پیوسته برصوفیان انکار کردی یك روزذاالنون انگشتری خود بدو داد و گفت این را بنزدیك نابینا برو بیك دینار گرو کن آن جوان برفت و انگشتری بنابینا داد بدرمی زیادت نمیگرفت بازآورد ذاالنون اورا گفت بجوهریان برو بنگر که چه میخواهند برد بهزاردینار خواستندخبر بازآورد ذوالنون گفت علم توبحال صوفیان چنان است که علم نابینا بدین انگشتری.

آن شب که از دنیا برفت هفتاد کس حضرت‌رسالت‌را(ع) بخواب دیدند که میفرمود دوست خدای عزوجل ذوالنون بخواهد آمدن باستقبال او آمده‌ام.

نقلست که چون ذوالنون وفات کرد برپیشانی او نوشته دیدند بخط سبز که هذا حبیب‌الله مات فی حب الله قتیل الله.

چون جنازه‌اش بر گرفتند آفتاب عظیم گرم بود مرغان هوا بیامدند و پر در پر بافتند از خانه تا سر خاك او را سایه میداشتند در راه که او را بقبرمیبردند مؤذنی بانك نماز میگفت چون بکلمه شهادت رسیدانگشت بر آورد فریاد از مردم بر آمد که او زنده است چون جنازه بنهادند و وی را در قبر نهادند انگشت او همچنان بود هر چند کردند فراز نشد.

گفت علامت خشم‌خدای تعالی بر بنده ترسیدن بود از درویشی.

بناء متوکلیه‌در بغداد که آخر بجعفریه‌موسوم شد و المتوکل علی‌الله هر موضعی

یکی ازقایدان بازبست ودر بناءآن اجتهادتمام‌نمود ودو بار هزار هزار دینار برآن خرج کرد تا باتمام رسید.

قتل کردن نجاح بن سلمة الکاتب که او بر جمعی‌تقریر کرد و بامتوکل گفت که چهل بار هزار هزار درم از حسن بن مخلد و موسی بن‌عبدالملك بستانم و عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر بود و همه کارها بدو مفوض و حسن بن‌مخلد دیوان ضیاع داشت و موسی بن عبدالملك دیوان‌خراج خلیفه‌باعبیدالله وزیرمشورت کرد عبدالله منع این معنی نمود و نجاح بامداد خواست که با ایشان سخن گوید عبیدالله وزیر او را طلب کرد و گفت من کار تو باحسن بن مخلد و موسی بن عبدالملك بسازم تو بخلیفه بنویس که من مست بودم مرا سخنی افتاد و تقریری ندارم نجاح بنوشت عبیدالله وزیر حسن بن مخلد و موسی بن عبدالملك را بخواند و گفت نجاح بر شما تقریر دارد شما نیز چیزی بنویسید که دو بار هزار هزار دینار از نجاح و اصحاب او حاصل کنیم و ایشان بنوشتند عبیدالله وزیر بنزدیك المتوکل‌علی‌الله رفت‌و گفت که‌نجاح پشیمان شده و برین‌موجب‌رقعه نوشته متوکل از نجاح بغضب رفت و گفت وظیفه چیست عبیدالله گفت که حسن بن مخلد و موسی بن عبدالملك دو بار هزار هزار دینار خط داده‌اند که از و حاصل‌کنیم چون حسن بن مخلد و موسی بن عبدالملك از وزر حاصل کنند او را نیز ضرورت شود در باب ایشان سخن گفتن متوکل گفت همچنین کنند نجاح را گرفتند ودر یکروز صد و چهل هزار دینار از وبستدند که پسر او بدان معترف شد.

بیرون قیمت ضیاعها و قصرها و فرشها و مستغلات و آلات او و مردم او و چون وجه ازوبزیاده حاصل شد خصیه او بیفشاردند و بکشتند.

وفات ابو الولید هشام بن عمار بن نصر بن ابان بن میسره‌السلمی القاضی الدمشقی.

وفات بوعلی الحسین بن علی بن یزید البغدادی المعروف بـالکرابیسی صاحب الشافعی کان من الایمة الجـامعین بین الفقه و الحدیث وله مصنفات کثیرة وسمی بالکرابیسی لانه کان یبیع الکرابیس وهی الثیاب الغلیظ :

سنه ست و اربعین و مائتین ۲۴۶

وفات شیخ ابوبکر وراق الترمذی :

نقلست که شیخ ابوبکر وراق گفت عمردراز درآرزوی خضر علیه‌السلام بودم و او هر روز بگورستان رفتی و در رفتن و باز آمدن جزوی از قرآن بخواندی یك روز چون از دروازه بیرون شدپیر نورانی پیش‌آمد و سلام کرد جواب‌داد پیر گفت صحبت خواهی؟ گفت خواهم پیر با او روان شد تا بگورستان و در راه با او سخن میگفت و همچنان سخن گویان آمد تا بدروازه رسید چون بازخواست گشت گفت عمری میخواستی تا مرا ببینی من خضرم امروز که بامن صحبت داشتی از خواندن یك جزو قرآن محروم ماندی چون صحبت خضر چنین است صحبت دیگران چون خواهد بود تابدانی که عزلت و تجرد و تنهائی بر همه‌کارها شرف دارد .

نقلست که فرزندی داشت او را بدبیرستـان فرستاد یکروز او را دید که میلرزید گفت ترا چه‌بوده‌است که رنك رویتو زرد شده ومیلرزی گفت‌استادآیتی بمن آموخت که حق عز شانه میفرماید یوم یجعل الولدان شیبا آن روز که کودکان را پیر گرداند از بیم این آیت چنین شدم و هم در آن وفات کرد پدرش بر سر خاك او میگـریست و میگفت ای ابوبکر فرزند تو بیك آیت چنین شد که جـان بداد توچندین سال خواندی و ختم کردیو در تو اثر نمیکند .

وفات احمد بن ابراهیم الدورقی ببغداد .

وفات محمد بن داوود الاصفهانی .

وفات دعبل بن علی الخزاعی الشاعر وکان یتشیع .

وفات ابو محمد الربیع الجیزی وهو ربیع سلیمان بن داوود الازدی انه توفی بالجیزه و دفن بهاوالجیزه بجیم مکسوره ثم یاء ساکنه بنقطتین من تحت بعدها زاء معجمه هی البلدة المعروفه المقابله لمدینه مصر وکان اماماً فی الحدیث والفقه .

سنه سبع و اربعین و مائتین ۲۴۷

قتل المتوکل علی الله در منتصف شوال مدت خلافت او چهارده سال و نه ماه و نه روز بود واو چهل و چهار ساله بود وخلیفه دهم بود وکان ناصبیاً فی غایة البغض لعلی المرتضی .

قتل فتح بن خاقان بر دست غلامان او بارشاد پسرش بجعفری سامره و گویند بوقتی که متوکل را میکشتند خود را بر بالای اوانداخت واو را ومتوکل را پاره پاره کردند چنانچه گوشت ایشان بایکدیگر بیامیخت .

جلوس المنتصر بالله بن المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید بخلافت .

دادن وزارت باحمد بن الخضیب بن ضحاك القاضی .

خلع کردن معتز و مؤید پسران المتوکل علی الله خود را بعد از چهل روز قتل پدر برملا و خلافت ببرادر خود منتصر گذاشت .

وفات ابو عیسی محمد بن هارون الوراق ببغداد .

فرستادن المنتصر بالله وصیف را بغزو روم و حکم کرد که احمد بن الخضیب او را ساخته گرداند و مصالح او و لشکر او داده او را روان گرداند .

سنه ثمان و اربعین و مائتین ۲۴۸

وفات المنتصر بالله در منتصف ربیع الاخر و عمر او بیست و پنج سال و

شش ماه بود و مدت خلافت او شش ماه بود و او خلیفه یازدهم بود چون پدر را بکشت شش ماه بیش خلیفه نبود و شیرویه پدر را بکشت و اونیز زیادت از شش ماه نزیست منتصر گفت پدر خودرا بخواب دیدم گفت ویلك یا محمد مرا بکشتی و بس من ظلم کردی بخدای که ازین خلافت الا روز چند اندك تمتع نیابی و بدوزخ شوی و مادر منتصر فرمود که گور او آشکارا کردند و پیشتر گور خلفا را آشکارا نبود و اول گور که آشکارا شد از آن او بود.

گویند که محمد بن هارون را کشته یافتند تفحص کردند غلامی اقرار کرد که من کشتم منتصر گفت چرا کشتی گفت تو پدر خود را کشتی بفرمود تا غلام را کشتند و نیز هم در آن نزدیك او را وفات رسید و مردود و زبان زدهٔ خلایق شد و کار او باخالق جل وعلا افتاد که من قتل مومناً متعمداً فقد کفر.

جلوس المستعین بالله پسر عم منتصر مذکور وهو ابوالعباس احمد بن محمد بن المعتصم بالله برادر زادهٔ متوکل در اول وزیر او ابوموسی او تامیش وکاتب شجاع بن القاسم بود هر دو را بکشت ووزارت باحمد بن صالح بن شیرزاد داد و او خلیفهٔ نیکو اخلاق کریم بود.

وفات ابو هشام محمد بن یزید الرفاشی وفات ایوب بن محمد الوراق.

وفات احمد بن خالد الدمشقی وفات محمد بن سلیمان الجهنی بمصیصه.

وفات ابو کریب محمد بن علاء الهمدانی بکوفه وهومن مشایخ البخاری ومسلم

وفات ابوموسی احمد بن صالح المصری بمصر.

وفات ابو جعفر بن سواد الکوفی وفات حسن بن صباح البزاز از کبار محدثان.

وفات بغاء الکبیر الترکی از غلامان معتصم و او نود و اند ساله بود:

لوا بستن مستعین خلیفه موسی بن بغارا برجمیع اعمال پدر او و او را قایم مقام پدر کردن خریدن مستعین جملهٔ آنچه معتز و موید پسران المتوکل علی الله

را بود از سرایها و منزلها و قصرها و فرشها و آلتها و غیر ذالك از ضیاع وعقار وصامت و ناطق بغیر آنك معتز را بقیمت بیست هزار دینار و مؤید را بقیمت پانزده هزار دینار چیزی بگذاشت و بهاء آنچه ازمصر خریده ده‌بار هزار هزار دینار وده دانه مروارید بر آمد و از آن مؤید سه بار هزار هزار دینار و سه دانه مروارید و قباله خریدن بر نام حسن بن مخلد نوشتند بوکالت مستعین و موکلان پس از آن بر معتز و مؤید گماشتند و کار ایشان ببغاء صغیر مفوض کردند و ایشانرا بحبس فرستادند و احمد بن صالح بن شیرزاد حامی ایشان بود .

وفات عبدالرحمن بن عبدویه ابومحمد الرافعی الزاهد وکان مجاب الدعوة وهو من اهل افریقیه .

سنة تسع واربعین ومائتین ۲۴۹

وفات طاهر بن عبدالله بن طاهر بخراسان .

جلوس محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بخراسان بحکم المستعین بالله که جهت او لوابسته فرستاد و عم او محمد بن عبدالله بن طاهر را نیز فرستاد که بعراق رود و جرس و شرطه (۱) ومعونت سواد خاص برسم او کرد .

گرفتن یعقوب بن اللیث الصفار سیستان را .

شغب کردن موالی و متجنده وشاکریه در بغداد و سر مرزآوفتنه عوام که درهای زندانها شکستند و زندانیان را بیرون آوردند و دیوانها غارت کردند و دفترها بسوختند و بعضی گویند او تامیش ودبیر او شجاع بن القاسم را که بکشتند درین واقعه بود و درین غوغا وصیف و بغاء صغیر متفق بودند .

آمدن حسین بن عبدالله بن طاهر بایالت هرات .

۱- جرس بمعنی زندان باشد (برهان) شرطه بمعنی محافظ وقراول (فرهنگ نفیسی)

سنه خمسین ومائتین ۲۵۰

خروج الداعی الی الحق حسن بن زید بن احمد الباقر و قیل حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بطبرستان و گرفتن جرجان و گیلان و آمل و ساری و ری .

وفات خلیع الشاعر حسن بن الضحاك وهو مشهور الاخبار و الاشعار وله نظم صریح ونثر ملیح .

وفات ابو عمرو حفص بن عمر بن عبدالعزیز بن صهبان الازدی الدوری القاری النحوی .

وفات ابوالحسین احمد بن یحیی بن اسحاق الراوندی وله من الکتب المصنفه مائة و اربع عشر کتاباً .

وفات ابونعیم ابراهیم العباس الصولی الکاتب الشاعر .

وفات ابراهیم بن محمد التیمی القاضی ببصره .

خروج ابو الحسین یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی المرتضی از کوفه مادرش فاطمه از نسل جعفر الطیار بود و مستعین خلیفه لشکری بحرب او فرستاد و درحرب اورا قتل کردند و سر او ببغداد فرستادند و آنجا بیاویختند و او مردی عادل و جوانمرد بود و متورع مردم او را دوست میداشتند و شعرا در واقعهٔ او مراثی بسیار گفته‌اند .

سنه احدی و خمسین ومائتین ۲۵۱

وفات شیخ ذوالکفل برادر شیخ ذوالنون المصری .

وفات اسحاق بن منصور بن بهرام ابو یعقوب الکوسج النیسابوری که مسند از و مرویست فی جمادی الاولی .

وفات ایوب بن الحسن الفقیه النیسابوری تلمیذ الامام محمد بن الحسن الشیبانی فی ذی قعده بمیدان زیاد وکان ایوب صاحب المقامات و الکرامات.

خروج اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی بمکه.

قتل باغر ترکی که یکی از کشندگان المتوکل علی الله بود و چون متوکل را قتل کردند او را در میان ترکان وجودی و راه و رسمی پیدا شد وخود را در صدد امارت آورد و او باجمعی اتفاق کرده بود که بغا و وصیف ومستعین را بکشند ایشان خبر یافتند و او را بقتل آوردند و ترکان ازین معنی متوهم شدند و با معتز بیعت کرده بسرّ من رآ رفتند و خواستند که اهل بغداد نیز بر معتز بیعت کنند و ایشان بز بیعت مستعین تغییر نکردند.

خروج حسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی المرتضی و خلاف کردن با او محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی المرتضی در کوفه.

خروج حسین بن احمدبن اسماعیل بن محمدبن اسماعیل ارقط بن محمدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم المعروف بکوکبی در ناحیت زنجان و قزوین وعمال آل طاهر اورامنهزم گردانیدند.

سنه اثنتین و خمسین ومائتین ۲۵۲

خلع کردن المستعین بالله از خلافت در او اخر محرم الحرام بر دست غلامان او.

جلوس المعتزبالله ابو عبدالله محمد اوجعفر بن المتوکل علی الله.

قتل المستعین بالله درراه سامره درنماز بعد از خلع او بنه ماه و او سی وپنج

ساله بود و مدت خلافت او سه سال و نه ماه بود و او خلیفه دوازدهم بود .

وزارت دادن المعتز بالله محمد بن المتوکل علی الله بعبدالله بن محمود و بعد از وهم درین سال وزارت بمحمد بن شوارب البغدادی داد وبعد ازو همدرین سال وزارت باحمد بن اسرائیل داد والمعتز بالله فرمود که او را خلعت پوشانیده تاج بر سر اونهادند .

وفات شیخ ابوبکر محمد بن بشاربن عثمان بن بندار البصری المعروف ببندار وهو من مشایخ البخاری ومسلم فی الصحیحین .

قتل وصیف ترکی در غوغاء لشکریان ترك وفرغانیان

تعیین بغاء الشرابی بعملی که وصیف داشت

وفات محمد بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین لیلة خسوف القمر لثلاث عشرة خلت من ذی قعده آن شب ماه تمام بگرفت و محمد مذکور در آخر خسوف بمرد

وفات ابو موسی محمد بن مثنی الزمن البصری وهو من مشایخ البخاری و مسلم فی الصحیحین .

مقرر کردن المعتز بالله عبیدالله بن عبدالله بن طاهررا بر جای محمد بن عبدالله مذکور .

وفات اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی المرتضی که بمکه خروج کرده بود .

سنة ثلاث و خمسین و مائتین ۲۵۳

استیلاء یعقوب بن لیث الصفار بر تمام سیستان وحوالی آن .

فرستادن المعتز بالله موسی بن بغاء الکبیر را بحرب الداعی الی الحق حسن بن زیدبن احمد بن الباقر المعروف بکوکبی و حرب ایشان در یك فرسنگی

قزوین واقع شد و داعی هزیمت نموده پناه با دیلم برد وموسی بن بغا باقزوین شد

وفات صفوان العقیلی صاحب دیار مصر در حبس سامره

فرستادن المعتزبالله موسی بن بغاءِ الکبیر را بحرب عبدالعزیز بن ابی دلف و اورا برجبال لوابست واز ترکان و غیر ذلك دوهزار وچهار صد وچهل و سه مرد با موسی بودندموسی مفلح را با هزار وصد وسی مرد درمقدمه بفرستاد ومفلح در اواخر رجب بر عبدالعزیز زد و با او بیست هزار مرد بودند مفلح با او جنك سخت بکرد بظاهر همدان و عبدالعزیز بگریخت و ازیشان بسیار بکشتند و بگرفتند و غنیمت و افر یافتند و فتح نامه بخلیفه فرستادند و در ماه رمضان موسی لشکر را تعبیه کرد وروی در کرجیان نهاد و عبدالعزیز بن ابی دلف چهار هزار مرد بفرستاد و بیشتری ازین چهار هزار مرد او را بکشتند و عبدالعزیز خود بحرب می آمدچون بلشکر شکسته خود رسید مراجعت نمود وکرج را باز گذاشت و موسی بکرج فرو آمد وهفتاد خروار سربا علمهای ایشان پیش خلیفه فرستاد

سنة اربع وخمسین و مائتین ۲۵۴

خلع کردن المعتز بالله برادر خود المؤید بالله را بروز و بشب او رادر برف کرفت تا بمرد .

کرفتن ترکان بی‌اذن و رخصت المعتز بالله احمد بن اسرائیل وحسن بن‌مخلد وعیسی که‌وزراءِ معتز بودندومال تحمیل کردن

وفات ابو الولید عبدالملك بن قطر النحوی القیروانی کان اماماً بالنحو واللغه بقیروان

قتل بغاء الشرابی که او را بغاءِ الصغیر گفتندی وعمل وصیف او داشت و قصد کرفتن معتز کرده بود .

فرستادن ابراهیم بن نصر السجستانی یعقوب بن لیث الصفار را بمحاربه عمار بن یاسر که در هرات بود و ظفر یافتن یعقوب بن اللیث ودرهرات ساکن شد و بعد ازین شوکتی عظیم یافت سجستان وکرمان وخراسان و فارس و خوزستان بگرفت ودر نیشابور ساکن شد

رفتن دلف بن عبدالعزیز بن ابی دلف بفرمان پدر خویش باهواز و خراج اهوازوجند سابور وتستر دویست هزار دینار بستد وباز گشت .

آمدن سلیمان بن عبدالله بن طاهر از خراسان و معتز اورا خلعت پوشانیده عمل شرطه و سواد بغداد بدو داد .

سنه خمس وخمسین و مائتین ۲۵۵

وفات امام ابوالحسن علی النقی بن امام الجواد محمد التقی بن امام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم روز دو شنبه سیم رجب الاصم و او چهل ویکسال وهفت ماه عمر یافت وقیل سنه اربع وخمسین و مائتین و ابواحمد بن المتوکل علی الله برو نماز کرد .

ولادت امام محمد المهدی شب پنجشنبه منتصف شعبان المعظم بسامره وهو ابوالقاسم محمد بن امام حسن العسکری بن امام ابوالحسن علی النقی بن امام الجواد محمد التقی بن امام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضوان الله علیهم اجمعین ویلقبه الامامیه الحجه والقایم والمهدی والمنتظر وصاحب الزمان وهو عندهم خاتم ایمة اثنی عشر وانهم یزعمون انه دخل

السرداب الذی بسرمن رآفاختفی الی‌الآن علی زعمهم[۱]

گرفتن صالح بن وصیف احمد بن اسرائیل وحسن بن مخلد وبو نوح عیسی بن ابراهیم راو احمد بن صالح بن شیرزاد بگریخت و در بغداد در خانه ابن واضح پنهان شد وصالح این سه کس رابند نهاده مطالبه مال فرمود

خلع کردن المعتز بالله محمد زبیر بن المتوکل در اول رجب وقتل المعتز بالله در سابع عشر رجب که بزهرش هلاك کردند در حمام و او خلیفه سیزدهم بود و بیست وچهار ساله بودو مدت خلافت‌او سه سال و سه‌ماه بود واوراپسری بودالمنتصف بالله ابوالعباس با او بیعت کردند و از نماز پیشین تا نماز دیگر خلیفه بود او را نیز هلاك کردند

جلوس عمزادهٔ او المهتدی بالله بن‌الواثق بالله ابوعبدالله محمدبن هارون و او مردی عظیم زاهد و عابد بود جبه پشمینه پوشیدی‌وشب زنده داشتی‌و نماز کردی و اوخلیفه چهاردهم بود .

خروج علوی برقعی صاحب الزنج وهو علی بن محمد بن احمد بن علی بن عیسی بن زیدبن‌علی‌بن حسین‌بن علی‌المرتضی وخروج زنگیان در بصره‌برخواجگان خود باتفاق علوی برقعی مذکور که چهارده سال در بصره حاکم بود

قتل صالح ترك در حمام

وفات ابو عثمان الجاحظ وهو عمرو‌بن بحر عمره ست و تسعین سنه وهومن المتکلمی المعتزله‌المعروف بجوحی[۲]

۱ـ نسخه لون . واختفی الی آن خروج من السرداب الذی بخانقاه الامام جعفر الصادق رضی‌الله عنه بحله .

۲ـ در وفیات الاعیان در ترجمه جاحظ ودرمقدمه کتابهای التاج جاحظ والحیوان جاحظ والبیان و التبیین جاحظ والبخلاء جاحظ ودر الاعلام زرکلی و در معجم الادباء یاقوت این جمله (المعروف بجوحی) درباره جاحظدیده نشد جوحی و جحی نامی‌است ضرب المثل مسخره .

وفات ابو حاتم السجستانی اسمه سهل بن محمد بن عثمان امام جامع بصره

حرب یعقوب بن اللیث الصفار باطوق بن مقلس در کرمان و گرفتاری طوق مذکور .

گرفتن یعقوب اللیث فارس را و گرفتاری علی بن حسین بن قریش که حاکم فارس بود وطوق که در کرمان با یعقوب مذکور حرب کرد ازقبل او لشکر بکرمان آورده بود وعلی بن حسین را بند کرده با خود بسیستان برد

پیدا شدن قبیحه مادر معتز که در حین خلع معتز گریخته بود و بر مال و جواهر و چیزهائی که داشت ایشان را دلالت کرد .

رفتن قبیحه مذکور که او را برعکس قبیحه گفته‌اند که در هیچ زمان زنی بصورت او نبوده بکعبه معظم و آنجا مقیم شدن

قتل احمد بن اسرائیل و بو نوح که وزراء معتز بودند بر دست صالح بن وصیف باز گشتن مفلح و موسی بن بغاء الکبیر از طبرستان وری بعد از آنکه حسن بن زید را بیرون کرده بودند و طبرستان بگرفته وری موسی بن بغاء الکبیر داشت

وفات ابو عبدالله محمد بن کرام بفتح الکاف وتخفیف الراء هکذا صححه الامام النواوی و او از رستاق سجستان است بجانب باب الطعام از قریه ختك کرام که پدر او بود با کوچ بهم بمکه مبارك رفت وآنجا مجاور شد ودر مکه ابو عبدالله محمد بن کرام متولد شد و پدر او را در خرقهٔ بپیچید و در کعبه طواف داد و پیش زهاد وعباد و معتکفان مسجد حرام برد و ایشان او را دعای خیر کردند و کرام با کوچ بهم مراجعت نمود بسجستان آمد و ابو عبدالله محمد بن کرام را آنجا بتحصیل مشغول کرد و ابوعبدالله از آنجا بهرات آمد ودر هرات نیز تحصیل کرد واز هرات بنیشابور رفت وآنجا مدتی بود و منجمان طاهر بن عبدالله طاهر را گفتند که شخصی از سیستان خروج کند و خراسان و مملکت او از وبستاند وبا او گفتند که ابو عبدالله غلبهٔ برخود جمع کرده و از سیستان است طاهر بن عبدالله بن طاهر که

والی خراسان بود او را حبس کرد بعد ازآن که او را زهد وورع او معلوم شد اورا ازحبس اطلاق فرمود باز مردم برو غلبه عظیم کردند حاسدان مجال طعن یافتند واو را غمز کردند باز طاهر مذکور او را حبس کرد واز وشرطی ستانید که درخراسان نباشد او از حبس بیرون آمد ویراق خود راست کرد و متوجه قدس وبیت المقدس شد وهم آنجا ساکن بود تاروز وفات و وفات او درعشرین صفر سنه مذکور بود و او امام کرامیه است و کرامیه را بدو باز خوانند وکان عمره سبعا و ثمانین سنه ووفاته ببیت المقدس .

سنه ست و خمسین و مائتین ۲۵٦

قتل صالح بن وصیف فی اواخر صفر

آمدن موسی بن بغاء الکبیر الترکی وسلام کردن المهتدی بالله وهم دزین مجلس مهتدی را گرفتند و باز با او بیعت کردند

قتل المهتدی بالله بر دست غلامان ترك بعد از آنکه او را خلع کرده بودند در ثامن عشر رجب الاصم و او خلیفه چهاردهم بود و مدت خلافت او یازده ماه بود وسی وهشت سال عمر یافت .

جلوس المعتمد علی الله ابو العباس احمد بن المتوکل علی الله واو خلیفه پانزدهم بود وزیر او عبدالله بن یحیی بن خاقان بود بعد از و حسن بن مخلد بعد از وسلیمان بن وهب بعداز وصاعد

وفات الامام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن الاحنف الحنفی البخاری المحدث صاحب صحیح فی لیلة الفطر بسمرقند و او شصت و دو ساله بود و او گفت صد هزار حدیث صحیح یاد گرفتم و دویست هزار غیر صحیح و کتاب صحیح را بشانزده سال استخراج کردم از سیصد هزار حدیث و بده هزار

نمیرسد حدیثی که اختیار بخاری است وفاته بقریه خرتنك (۱) من قری سمرقند

فتح کابل بر دست یعقوب بن اللیث الصفار

وفات حسن بن الصباح الزعفرانی الشافعی وقیل سنه ستین ومائتین

گرفتن علوی صاحب الزنج ابله را وچون ابله از چوب ساج بود آتش در آن زود عمل کرد و از شهر ابله بعضی بسوخت و بعضی را غارت کرد واز مردم آنجا اندکی ماندند بعضی بسوختندو بعضی غرقه شدند وبعضی را قتل کردند

منقاد شدن اهل عبادان علوی صاحب الزنج را وشهروحصن خود بدو دادن

گرفتن علوی صاحب الزنج اهواز را

خروج علی بن زید الطالبی بکوفه وآمدن شاه بن میکال بالشکر جرار بحرب علی بن زید المذکور وهزیمت شاه بن میکال

آمدن یعقوب بن اللیث الصفار بهرات وحسین بن عبدالله بن طاهر رابگرفت که او حاکم هرات بود با جمله معارف ومعتبران او و مال بسیار از و بر داشت و ایشان را بسیستان برد وخود بکابل رفت وچون ازکابل بازگشت حسین بن عبدالله ن طاهررا باخودبیاورد و در هرات و فوشنج میبود بعدازآن بطرف بلخ رفت وعزیزبن عامر را درهرات خلیفت خود کرد بعدازآن داوود بن منصورالعادل بروی اودرآمد.

وفات زبیربن ابی بکر بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن العوام ابو عبدالله من اهل المدینه اخباری واحد النسابین وکان شاعرا صدوقاً.

آمدن سعیدبن صالح الحاجب ببصره دررجب که باصاحب الزنج مقاتله کند

خروج محمد بن واصل بن ابراهیم التمیمی ازاهل فارس بایکی از کردان فارس که اورا احمدبن اللیث میگفتند بر حارث بن سیماء الشاریانی که والی فارس

۱- بفتح اوله ... قریة بینها و بین سمرقند ثلاثة فراسخ بها قبر امام اهل الحدیث محمدبن اسماعیل البخاری (معجم البلدان)

بود ضربی‌زد و اورا قتل کردند ومحمد بن واصل مذکور فارس بگرفت

سنه سبع و خمسین و مائتین ۲۵۷

وفات ابو داوودسلیمان بن اسحاق الازدی السجستانی‌المحدث‌صاحب السنن فی سابع عشر شوال ببصره وقیل مدفوناً بقریة ازد من اعمال فراه که گفت پانصد هزار حدیث بنوشتم و چهار هزار و هشتصد جمع کردم .

وفات شیخ سری سقطی وهو سری‌بن مغلس‌السقطی خال‌الجنید و استاده ببغداد واو نودو هشت ساله بود .

گفت عارفان آفتاب صفتند که بر همه بتابند و زمین‌شکلند که بار کش همه موجودات اند و آب نهادند که حیات همه دلها بدیشان باشد و آتش رنگند که خامان را پخته گردانند :

نقلست که یك بار یعقوب پیغمبر را (ع) بخواب دید گفت‌ای‌پیغمبر خدای این‌چه شور است که در جهان انداختهٔ‌چون ترا از حضرت‌محبت بر کمال است‌حدیث یوسف بباد برده‌ندایی شنید که یا سری دل نگاه دار و یوسف را بوی نمودندنعرهٔ بزد و بیهوش شد و سیزده شبـاروز بی عقل افتاده بود چون بهوش باز آمد ندائی شنود که این جزاءِ آنکس است که عاشقان درگاه مارا ملامت کند .

گفت هر که خواهد که دین او بسلامت بود و دل او براحت رسد و تن او و اندك شود غم او گو از خلق عزلت کن که اکنون زمان عزلت است و روزگار تنهائـی .

نقلست که جنید گفت چون بیمار شد بعیادت رفتم باد‌بیزنی برداشتم و باد میکردم گفت ای جنید بنه که آتش از باد تیزتر میشود .

گفتم چگونهٔ گفت عبداً مملوکاً لا یقدر علی شی و وفات کرد

مرغاب بود که بنهر معقل کشد حرب کرد و آن لشکر را بشکست و زنان که در دست ایشان اسیر بود بستد و سعیدرا در آن حرب جراحتها رسید و از آنجا بمنزلی شد که بعسکر بوجعفر معروف است و آن لشکررا نیزبشکست وعمران نامی که یکی از قواد صاحب الزنج بود وقرابت او نیز بود بامان نزدیك ابوسعید رفت و بآخر صاحب الزنج شبیخونی بر ابوسعید زد و لشکر او را خراب کرد واو را ضعیف ساخت .

تعیین فرمودن معتمد خلیفه برادر خود بواحمد را بر کوفه و طریق مکه و او را بر آن لوابست و بعد از آن او را بر بغداد و سواد و واسط و شهرهای دجله و بصره و اهواز و فارس لوابست و او هر جا از قبل خود خلیفة بفرستاد .

گرفتن علی بن ابان از قبل صاحب الزنج بصره را و قتل عام و خرابی که علی بن ابان در بصره کرد .

حرب بو احمد الموفق بالله باعلوی صاحب الزنج وفرار نمودن الموفق‌بالله و رفتن بابله .

قتل مفلح بردست زنگیان بتیر و او از قواد معتمد بود .

قتل یحیی بن محمدالبحرانی قاید الزنج که او را اسیر کرده پیش الموفق بالله آوردند و موفق او را پیش المعتمد فرستاد و آنجا بصورت شنیع بقتل آمد .

افتادن آتش بریك طرف لشکر ابو احمد الموفق بالله و بعضی از لشکریان او بسوختند .

وفات عبدالله بن عبدالوهاب الحجبی .

وفات ابراهیم بن بشار الرمادی وفات محمد بن کثیر العبدی .

آمدن داوود بن منصور العادل بایالت هرات و بادغیس و فوشنج و حرب او باخوارج و هم درین‌سال وفات او وبرادر او عباس خلیفه او شد .

هم درین سال عزیز بن السری بایالت هرات آمد بر جمله اعمال داوود بن منصور العادل .

وفات شیخ ابو نصر بشر الحافی و او مرید خـال خود ابوعلی (۱) حشرم بود و در علم اصول و فروع عـالم بود ومولد او از مرو بود و ببغداد بودی ابتدای توبهٔ او آن بود که یك روز مست میرفت کاغذی یافت برآنجا نوشته که بسم‌الله الرحمن الرحیم عطـری خرید ومر آن کاغذرا معطر کرد وبتعظیم جـایی بنهاد بزرگی بخواب دید که گفتند برو وبشر را بشـارت ده و بگوی طیبت اسمنا فطیبناك و بجلت اسمنافبجلناك و طهرت اسمنافطهرناك فبعزتی لاطیبن اسمك فی الدنیاوالاخرة آن بزرك برخاست واورا طلب کرد گفتند در مجلس شرابست رفت بخانهٔ که وی در آنجا بود و او مست بیخبر بود گفت بگوئید که بتو پیغـامی دارم بشر گفت پیغام که داری گفت پیغام خدای عزوجل گریان شد گفت آه عتابی دارد یاعنایتی کند (۲) گفت نی گفت بـاش تابایـاران بگویم بریاران در آمد و گفت ای یاران ما را خواندند رفتیم و شما را بدرود کردیم که بیش هرگز مرا درین کارنه بینید و بدین سبب توبه کـرد و چنـان شد که کس نـام او نشنید الا که راحتی بـدل وی رسید .

نقلست که ابو عبدالله جلا گوید ذوالنون را دیدم او را عبادت بود سهل را دیدم او را اشارت بود بشر را دیدم او را ورع بود مرا گفتند بکدام مـایل تری گفتم ببشر بن الحارث که استاد ماست .

نقلست که هفت صندوق از کتب حدیث سمـاع داشت در خـاك دفن کرد و حدیث روایت نکرد و گفت از آن روایت نمیکنم که در خود شهوت روایت حدیث می‌بینم اگر شهوت درخاموشی بینم روایت کنم .

۱ـ و در تذکرة الاولیا علی بن حشرم نوشته است

۲ـ و در تذکرة الاولیا چنین است گفت آه عتاب دارد یا عقابی کند

نقلست که مدت چهل سال بود تا او را آرزوی بریان میکرد و سالها بود تا دلش باقلا می‌طلبید و هیچ یك را نخورده بود گفت یك شب مرتضی را بخواب دیدم گفتم یاامیر المؤمنین مرا پندی بده گفت چه‌نیکوست شفقت‌توانگران بردرویشان برای طلب رضای رحمن و از ان نکوتر تکبر درویشان بر توانگران از اعتماد بر کرم کردگار جهان.

نقلست که تا بشر زنده بود هیچ ستور در بغداد روث نینداخته بود حرمت او را که پای برهنه بودی یکشب ستوری در بغداد روث در راه بینداخت بزرگی بدید فریاد بر آورد که بشر نماند و چنان بود.

سنه ثمان وخمسین ومائتین ۲۵۸

وفات یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه وهو یحیی بن ابوزکریا جعفر الرازی او ازری ببلخ شد وآنجا مدتی‌مقام کردوازآنجا بنیشابورشد وفاته بنیشابور

گفت هر که شرم دارد از خدای تعالی در وقت طاعت حق تعالی شرم‌دارد که ویرا عذاب کند از بهر گناه.

نقلست که یکبار نامهٔ نوشت بدوستی که دنیا چون خوابیست و آخرت چون بیداری هر که در خواب بیند که میگرید در بیداری شاد گردد و بخندد تو در خواب دنیا بگری تا در بیداری آخرت شاد باشی و بخندی گفت تکبر کردن بر آنکس که بر تو بمال تکبر کند تواضع بود وگفت مرید را از سه چیز گزیر نیست اول خانهٔ که در آنجا متواری بود دوم کفافی از تو کل سیم حریف او عبادت.

گفت چون مرید مبتلا گردد ببسیار خوردن ملایکه بروی‌بگریند و هر کرا بحرص و خوردن مبتلا کردند زود باشد که باتش شهوت سوخته گردد.

وفات محمد بن یحیی بن خالد الذهلی ابو عبدالله النیشابوری کان امام اهل عصره ولادت الشیخ امام الزاهد صاحب کرامات المشهوره ابو محمد عبدالله بن محمد بن یعقوب بن حارث الجلیل الحارثی الکلابادی الفقیه من کلا باداالبخاری

ابتدای عمارت شهر مهدیه در زمین قیروان بردست عبدالله المهدی که گویند از فرزندان عبدالله بن میمون القداح الاهوازی بود و خود را از فرزندان اسماعیل بن جعفر الصادق گفت و مذهب الحاد او در مغرب و قیروان ظاهر کرد و بعضی گفته‌اند که او از فرزندان عبدالله بن سلام البصری است .

خروج محمدبن واصل بن ابراهیم التمیمی از اهل فارس و احمد بن اللیث از جمع کردان آن مملکت ومملکت فارس بگرفتند و حارث بن سیماء الشاریانی که عامل فارس بود بکشتند وقیل سنه ست و خمسین وماتین .

باز گشتن یعقوب بن اللیث الصفار از بلخ و آمدن بنزدیك هرات .

ولادت امام ابوبکر احمد بن اسحاق بن ایوب بن یزید بن عبدالرحمن بن نوح الفقیه الامام المفتی المتکلم .

سنه تسع وخمسین و ماتین ۲۵۹

وفات احمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بخراسان .

وفات حسن بن علی بن حرب الموصلی الطایی وکان محدثاً .

آمدن یعقوب بن اللیث بنیشابور و گرفتن محمد بن طاهر بن محمد بن طاهر ذوالیمینین و کس پیش المعتمد علی‌الله فرستاد که محمد بن طاهر از مملکت باخبر نبود و خارجیان سر بر آورده بودند من با آنجا شدم خلیفه فرمود که باید که او باسر عمل خود شود که او را فرموده‌ایم والا حال او حال دیگر مخالفان تواند بود .

حرب عبدالرحیم ماوقی باعزیز بن السری و جمله مردم هرات بسر پل انجیل رفتن یعقوب بن اللیث بکوه عبدالرحیم بقلعهٔ کالیون وازآنجا بسیستان شد و اصرم بن سیف را در هرات خلیفه خود ساخت.

وفات ابن حسنویه وهو محمدبن یحیی بن موسی ابوعبدالله بن ابی زکریا الاسفراینی المعروف بابن حسنویه.

سنه ستین ومائتین ۲٦۰

وفات امام ابو محمد حسن العسکری بن امام علی النقی بن امام الجواد محمد التقی بن امام علی الرضاء بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن امیرالمؤمنین علی المرتضی رضوان‌الله علیهم در هشتم ربیع الاول بسامره و مدت عمر او بیست و هشت سال بود.

وفات شیخ محمد بن اسماعیل النساج.

ولادت ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر الاشعری المتکلم صاحب مذهب المشهور وهو من ولد ابوموسی الاشعری وهو ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی برده بن ابی موسی الاشعری فی تاسع ذی حجه.

وفات محمدبن مسلم ابوبکر القنطری من اهل بغداد کان ینزل قنطره بردان(۱) وکان یشبه فی الزهد و الورع و الشغل عن الدنیا و اهلها ببشر بن الحارث فی

۱- بردان - صفحه ۳٤ و ٥٥ جغرافیای تاریخی دروازه بردان واقع در محله شماسیه در سمت خاور بغداد شروع میشد و پس از طی چهار فرسخ بشهر کوچك بردان میرسید که هنوز بنام بدران موجود است

ذی حجه .

قتل علی بن زید العلوی صاحب الکوفه بردست علوی برقعی صاحب‌الزنج

وفات حنین بن اسحاق الحکیم ناقل کتب حکماء یونانیه از لفظ یونـان بعربی دادن المعتمد علی‌الله وزارت بعبدالله بن‌یحیی‌بن خاقان .

ولادت ابن کامل وهو ابوبکر بن احمد بن کامل بن خلف بن شجره احد المشهورین فی‌علم القرآن‌مولده بسر من رآ .

وفات محمد بن سعید الصانع الاندلسی المحدث .

آمدن یعقوب بن اللیث الصفـار بطلب عبدالله السجزی بری و عبدالله را از صلابی که از قبل موسی بن بغاء ترکی والی ری بود طلب کرد که باز گردد صلابی عبدالله سجزی را بدوداد و یعقوب عبدالله السجزی رابکشت ومراجعت‌نمود

سنه احدی وستین ومائتین ۲۶۱

جلوس نصر بن احمد السـامانی بحکومت مـاوراء النهر بحکم المعتمد علی الله خلیفه .

وفات ابو الحسین‌مسلم بن الحجاج ابی مسلم القشیری النیسـابوری‌صاحب صحاح مسلم در حدیث عمره خمس و خمسین سنه قـال صنفت هذا المسند الصحیح من ثلاث مائة الف حدیث مسموعه و جمیع مـا رواها مسلم من شیوخه احد عشر الف حدیث وله مصنفات کثیره هذا تفصیلها کتاب مسند الکبیر علی الرجال کتاب جامع الکبیر علی الاموات کتاب الاسامی والکنی کتـاب التمییز کتـاب العدل کتاب الوجدان کتـاب الافراد کتـاب الا قرآن کتـاب سؤالات احمد بن الحنبل کتاب الانتفاع باهب السباع کتاب عمرو بن شعیب و فیه ذکر من لم یحتج بحدیثه کتاب ذکر من لیس له الاراو واحد کتاب مشایخ السفیان الثوری کتـاب مشایخ

تمالك بن انس کتاب طبقات التابعین کتاب افراد السامیین فی الحدیث کتاب المعرفه کتاب تفصیل السنن کتاب اولاد الصحابه و من بعد هم من المحدثین کتاب ذکر اوهام المحدثین کتاب المخضرمین .

وفات محمد بن عبدالله بن حنون الاندلسی ـ وفات ابو عبدالله محمد بن عبدوس المالکی .

نامه نوشتن المعتمد علی الله بتمام ممالك که یعقوب بن اللیث بی اجازت ما بخراسان شد و درنامه‌ها برو لعنت کرد .

والی کردن معتمد خلیفه نصر بن احمد را بر ماوراءِ النهر و بلخ و درین باب عهد نامه از زبان معتمد نوشتند .

رفتن یعقوب بن اللیث الصفار بفارس و ابن واصل از اهواز برفت و با او حرب کرد و ابن و اصل شکسته شد وقلعه ابن واصل بخرمه (۱) بگرفت و هرچه در قلعه بود بدست یعقوب افتاد و قیمت آن چهل بارهزار هزار درم بود و مرداسارا که خال ابن واصل بود أسیر کرد .

ولی عهد کردن معتمد پسرش را جعفر و او را المفوض الی الله لقب داد واعمال مغرب بدو داد و موسی بن بغاءِ الکبیررا بااو ضم کرد و او را برافریقیه و مصر و شام و جزیره و موصل و ارمنیه و طریق خراسان و حلوان لوابست و برادر خویش ابو احمد الموفق بالله را پس از جعفر ولایت عهد داد و او را ببلاد شرق والی کرد و مسرور بلخی را با او ملحق ساخت و اعمال بغداد و سواد و کوفه و

۱ـ خرمة ناحية من نواحی فارس قرب اصطخر (مراصد) خرامه بکسر اول قصبه‌ایست از کربال فارس و این قصبه در سمت شرقی شیراز واقع‌شده بمسافت چهارده‌فرسخ تقریباً

(آثار عجم فرصت صفحه ۱۲۸)

طریق مکه ومدینه ویمن و کسکر و شهرهای دجله و اهواز و فارس و قم‌واصفهان و کرخ و دینور وری وزنجان و قزوین و خراسان و طبرستان و کرمان و سیستان و سند بدو داد و بر آن لوابست .

آمدن طاهر بن حفص جد محمد بن ابی‌القاسم الکالیونی بهرات و خالد بن احمد در هرات بود بگریخت و طاهر مذکور بر هرات استیلا یافت .

خروج احمد بن عبدالله الخجستانی در نیشابور بوقتی که یعقوب بن اللیث از نیشابور بسیستان رفت و خجستان از اعمال باد غیس است از جبال هرات واحمد بن عبدالله الخجستانی از اصحاب محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر بود .

سنه اثنتین وستین وماتین ٢٦٢

عزیمت المعتمد علی الله بنفس خود بحرب یعقوب بن اللیث و حرب الموفق بالله ابو احمد با یعقوب بن اللیث بدیر عاقول بر کنار دجله میان واسط و بغداد روز پنجشنبه پنجم رجب و هزیمت یعقوب‌بن‌اللیث الصفار .

خلاص شدن محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین از بند یعقوب بن اللیث و رفتن بسر مهم بغداد و عملی که داشت .

گرفتن ابو احمد الموفق بالله مال ابو الساج را از خان و مان وضیعت و باقطاع بمسرور بلخی داد و مسرور را تربیت فرمود .

وفات حسن بن محمد بن عبدالملک بن ابی الشوارب قاضی القضاة فی رمضان وقیل سنه احدی و ستین و ماتین .

وفات علی‌بن حسین بن عبدویة البیهقی فی خامس جمادی الاولی

فرستادن‌علوی صاحب الزنج لشکرهای خویش را ببطیحه ودشت میسان

درین سال طاهر بن حفص الکالیونی بحرب معمر بن مسلم شد و بقتل آمد و یعقوب بن اللیث بفارس رفته بود در غیبت او معمر بن مسلم بر هرات استیلا یافت

سنهٔ ثلاث و ستین و مائتین ۲۶۳

وفات ابو عصمه عاصم بن عصام بن منیع بن ثعلبة القشیری البیهقی الملقب بخزان وکان مجاب الدعوة وقیل سنه احدی و ستین و مائتین.

وفات عبیدالله بن یحیی بن خاقان که وزیر بود و الموفق بالله برو نماز کرد و باجنازهٔ او پیاده برفت؛

دادن وزارت بحسن بن مخلد بحکم المعتمد علی الله وچون موسی بن بغاء الکبیر الترکی در رسید حسن مخلد که وزیر شده بود بگریخت و سلیمان بن وهب را وزیر کرد.

سنهٔ اربع و ستین و مائتین ۲۶۴

غایب شدن امام محمد المهدی بسامره گویند که او را پنهان میداشتند هفتاد و چهار سال بعد از آن متوفی شد نقل از تاریخ فنا کتی اما شیعه بر آنند که هنوز زنده است و ظهور خواهد کرد وهو ابوالقاسم محمد بن حسن المنتظر.

وفات ابو ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی المزنی المصری صاحب الشافعی رحمهما الله بمصر وکان ورعاً زاهداً مجاب الدعوة متقللا من الدنیا و کان معظماً بین اصحاب الشافعی و قال الشافعی فی حقه لوناظر الشیطان لغلبه و المزنی صاحب مذهب مستقل وصنف المبسوط والمختصر و المنثور و المسایل المعتبره و الترغیب فی العلم و کتاب الوثایق و العقارب سمی بذلك لصعوبته وصنف کتاباً مفرداً علی مذهبه لاعلی مذهب الشافعي و دفن بالقرافه بالقرب من قبر الامام شافعي وجعل علیه بناء دار قصیر ضیق

و المزنی منسوب الی مزینه وهی قبیلة معروفه .

وفات ابو موسی یونس بن‌عبدا لاعلی الصدفی المصری صاحب الشافعی فی ربیع‌الثانی

وفات موسی بن‌بغاء الکبیر الترکی غلام خلفاء العباسی مدفوناً بسرمن‌رآ

وفات ابوعبدالله احمد بن عبدالرحمن بن وهب بن اخی عبدالله‌بن وهب بمصر و او صاحب العلامه مالك بن انس ویونس بن عبدالاعلی بود و او نود ودو ساله بود .

وفات خالدبن یزیدبن سنان بمصر

دادن معتمد خلیفه واسط را بمحمد بن المولد و آمدن سلیمان بن حاج و حرب او با محمد المولد وهزیمت محمد المولد و گرفتن سلیمان بن حاج واسط را

بند کردن معتمد خلیفه سلیمان بن وهب و برادرش حسن را بسرمن رآ و سرأیها او واتباع او را غارت فرمود و وزارت بحسن بن مخلد داد بعد از آن هم درین سال حسن بن مخلد و احمد بن صالح بن شیرزاد را بگرفتند و سلیمان بن وهب را بگذاشتند وبا جوسق شد وبا حسن بن مخلد واحمد بن صالح بن شیرزاد بقبض اموال‌و اسباب ایشان و متصلان ایشان نامه‌ها روان‌شد و میان حسن بن‌مخلد و سلیمان بن وهب‌کار باصلاح آوردند و عبیدالله بن سلیمان بن وهب که دبیر موفق بود میان ایشان صلح داد

سنه خمس وستین و ماتین ٢٦٥

وفات یعقوب بن اللیث الصفار در رابع عشر شوال بعلت قولنج بجندی‌شاپور از کورهٔ اهواز و مدت ملك اویازده سال و پنج ماه بود و در عهد او احمد بن عبدالله خجستانی با او عصیان نمود و خراسان را بگرفت وکاراو بدرجهٔ رسید که‌درنیشابور

یکشب سیصد هزار دینار و پانصد اسب و هزار جامه ببخشید و از ملوك قاهره یکی اوست .

جلوس عمرو بن اللیث الصفار بعد از یعقوب وکار او بمرتبهٔ رسید که در بغداد بعد از خلیفه خطبه بنام او کردند و او تمام ممالك در تصرّف آورد و مسجد عتیق در شیراز او بنا کرد .

وفات علی بن موفق الزاهد ابوالحسن العابد حدث عن ابن منصور عمار

وفات ابوبکر احمد بن منصور الرمادی عمره ثلاث و ثمانین سنه

وفات ابو الفضل صالح بن احمد بن حنبل

حرب احمد بن لیثویه با سلیمان بن جامع قاید الزنج و درین حرب چهل وهفت قاید از اصحاب سلیمان جامع با خلقی بسیار از لشکریان که عدد ایشان کس نداند کشته شدند و اصحاب احمد بن لیثویه لشکر سلیمان جامع را غارت کردند و کشتیهای او بسوختند وسلیمان بهزیمت با طمیثا (۱) شد

دادن ابو أحمد الموفق بالله خراسان وفارس و اصفهان وسیستان و کرمان و سند بعمرو بن اللیث و او را عهد وخلع گرانمایه فرستاد .

گرفتن الموفق بالله عبدالله بن سلیمان بن وهب و پدرش را وضیاع و اسباب ایشان بستد و بعد از آن بر مبلغ نهصد هزار دینار صلح کردند که بدهند والموفق بالله صاعد بن مخلد را دبیری خود فرمود و اسماعیل بن بلبل را وزارت داد

آمدن عباس بن احمد الطولون صاحب دیار مصر ببرقه(۲) بمخالفت پدرش

۱ــ چنین است بثاءمثلثه ودر صفحه (۳۵۱) طمیسا وچون باسوق الخمیس نزدیك بوده مینماید که یکی از آبادیهای خوزستان یاعراق بوده باشدودر کتب جغرافیا طمیسا وطمیسه وتمیشان آبادی ومحلی رانزدیك آمل مازندران مینویسند که با محل جنگهای موفق و صاحب الزنج مناسبت ندارد .

۲ــ برقه بفتح اوله ... اسم صقع کبیر یشتمل علی مدن وقری بین الاسکندریه و افریقیه واسم مدینتها انطابلس . (مراصد)

وآن چنان بود که احمد بن طولون بشام میرفت پسر را بمصر خلیفت خود ساخت وچون از شام بازگشت عباس هرچه در بیت المال بود باهرچه پدرش را بمصر بوداز مال و متاع وغیر ذلك برگرفت و ببرقه آمد واحمد لشکری ببرقه فرستادتااورا بگرفتند و با نزدیك پدر بردند و پدر او را باز داشت وخلقی که با او متفق‌شده بودند بکشت .

رفتن زنگیان بعمانیه و جبل وخلقی را برده گرفتند و خان ومان ایشان بسوختند واز آنجا بجرجرایا (١) شدند و اهل سواد ببغداد گریختند

خلاف کردن عبدالله بن لیثویه بنیل (٢) و فرستادن خلیفه مسرور بلخی‌را بنیل تا او را باطاعت آورد وچون مسرور بنیل نزدیك رسید عبدالله و متابعان‌پیش باز آمدند و عبدالله شمشیر و کمر باز کرد و در گردن انداخته پیاده شد وپیش مسرور عذرخواست مسرور عذر او قبول کرده‌اوراوچند کس‌ازقایدان اوراخلعت‌داد

وفات ابراهیم بن هانی ابو اسحاق النیسابوری وکان من الابدال قدصحب امام احمد بن حنبل

وفات عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی‌صاحب المسند توفی فی‌ذی حجه‌عمره خمس و سبعون سنه .

سنه ست و ستین و مائتین ٢٦٦

وفات شیخ‌ابوحفص حداد وهوابو حفص عمر الحداد النیسابوری عثمان‌حیری مرید او بود وشاه بن شجاع از کرمان بزیارت او آمد ودر صحبت او ببغداد رفت .

١- جرجرایا بفتح الجیمین ... بلدمن اعمال النهروان الاسفل بین واسط وبغداد من جانب الشرقی‌کانت مدینه وخربت مع ماخرب من‌النهروانات (مراصدالاطلاع)

٢- نیل فی‌مواضع احدها بلیدة فی‌سواد الکوفه قرب‌حله «مراصد»

گویند ابوحفص روزی در دوکان نشسته بود نابینائی در بازار میگذشت و این آیت میخواند وبدالهم من الله مالم یکونوا یحتسبون «۱» چیزی بوی فرود آمد و بجای انبر دست در آتش کرد و شوشه آهن تافته بگرفت و بیرون آورد و بر سندان نهاد شاگردان نگاه کردند بانك بریشان زد که پتك زنید شاگردان گفتند بر کجا زنیم پس بوحفص با خود آمد آهن تافته در دست خود دید بینداخت و دکان بغارت داد و گفت ما چندین گاه خواستیم که بتکلف این کارها کنیم نکردیم تا آنگاه که این حدیث حمله آورد و ما را از ما بستد و اگر چه من دست از کار میداشتم تا کار دست از من نداشت فایده نبود پس روی بریاضت سخت نهاد و عزلت ومراقبت پیش گرفت

نقلست که هر وقت که در خشم شدی سخن از خلق نیکو گفتی تا خشم او ساکن شدی درخبرست که شیخ ابوحفص روزی بایاران بصحرا رفته بود وشیخ را وقت خوش بود ناگاه آهویی بیامد و سردر کنار شیخ نهاد شیخ قلق نمود وطپانچه برروی خود زد از موجب قلق و اضطراب (۲) پرسیدند گفت مرا در خاطر گذشت که اگر گوسفندی بود نیکو بودی فی الفور آهو برسید از موجب ملالت پرسیدند گفت مراد در کنار نهادن از در بیرون راندن است همچون نیل که در حکم فرعون کرده بودند.

نقلست که یکروز میگذشت یکی را دید متحیر وسر گردان و گریان گفت حال تو چیست وترا چه بوده گفت خری داشتم وبغیر آن هیچ نداشتم گم شده است شیخ توقف کرد و گفت بعزت تو که گام بر ندارم تا خر بدو نرسد در حال خر پدید آمد

شیخ عبدالله سلمی وصیت کرد که چون وفات کند سر او بـر پای شیخ نهند گفت در وقت نزع شکسته دل باید بود .

۱ــ سوره مبارکه الزمر آیه ٤۷

۲ــ ودر نسخ سه گانه مجمل قلق غلق نوشته شده

کس فرستادن عمرولیث الصفار پیش المعتمد علی الله باطاعت و او قبول نکرد و بر منبر او را لعنت کرد

وفات محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین و سپری شدن دولت آل طاهر فی هذه السنه او قریباً من هذه السنه

بیت

در خراسان ز آل مصعب شاه   طاهر و طلحه بود و عبدالله

باز طاهر دگر محمد آنك   کو بیعقوب داد تخت و کلاه

مقرر کردن عمرو بن اللیث عبیدالله بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بر شرطه بغداد و سرمن رآ بخلیفتی خود و موفق بالله او راخلعت دادو با خلعت بسرمن رآ شد و عمرو بن اللیث نیز او را خلعت باعمود زرین فرستاد

دست یافتن اساتکین بری وعامل ری را بیرون کرد وبا پسرش اید کوتکین بقزوین شد وبایرون که والی قزوین بود نیز بعد از محاربات بیرون کردو قزوین رابپسرخود اید کوتکین داد واساتکین باری شد

قتل ابو الساج در راه که از لشکر عمرو بن اللیث ببغداد میرفت

والی گردانیدن عمروبن اللیث احمدبن عبدالعزیز بن بود لف رادراصفهان دادن طریق مکه وحرمین شریفین بمحمد بن ابوالساج

دربن سال مسرور اغرتمش ومطربن جامع واباراىحرب علی بن ابان فرستادند و علی بکمین بر ایشان دست یافت و خلقی را بکشت ومطربن جامع را گرفته پیش علی بن ابان بردند و او بدست خود گردن او بزد

حرب کردان با علی بن ابان وجماعت کردان بسیاری از زنگیان را بقتل آوردند رفتن علی بن ابان که یکی از قایدان علوی صاحب الزنج بود که قلعه متوث بگیرد(۱) و نردبانها و آلات گرفتن حصار با خود ببرد و مسرور خبر شد و

۱ـ متوث بالفتح ... وآخره ثاءمثلثه قلعه حصینه بین الاهواز وواسط وقیل مدینه بین الاهواز وقرقوب مراصد» .

پیشتر بسر او رفت و خلقی از علی بن ابان کشته شد وهرچه داشتند غارت شددرین حال خبر متواتر شدکـه الموفق بالله بسوق الخمیس وطمیسا رسید وآن را بستد صاحب الـزنج بعلی بن ابان نامـه نوشت تا بتعجیل بالشکر بنزدیك او شود

درین سال بوعمروحفص بن اللیث بایالت هرات آمد

رفتن عمروبن اللیث از هرات به نیشابور بحرب احمدبن عبدالله الخجستانی و علی بن حسن الدر همی را بنیابت خود در هرات بگذاشت و از احمد بن عبدالله الخجستانی عمروبن اللیث هزیمت کرد و بقهندزهرات آمد وچندروزآنجا مقام کرد

سنه سبع وستین و مائتین ۲۶۷

ولادت البتکین مولی نصربن احمد السامانی .

گرفتن ابو العباس بن ابو احمد الموفق بالله جملگی دیهها دجله را کـه سلیمان بن جامع قاید علوی صاحب الزنج داشت

حرب ابو العباس بن ابو احمد الموفق بالله باسلیمان بن جامـع قاید علوی صاحب الزنج و شکستن سلیمان جامع و لشکر علوی صاحب الزنج و فرار ایشان که بعضی در آب غرقه شدند و بعضی بشمشیر و تیر هلاك شدند و بعضی که ماندند بزنهار پیش الموفق بالله آمدند وبعد ازین واقعه با اصحاب صاحب الزنج ابو العباس بن الموفق بالله و پدر را چند حرب اتفاق افتاد و در همه ظفر ابوالعباس را بود

آمدن ابواحمد الموفق بالله بمدد پسر خود ابوالعباس

گرفتن شهر منیعه بر دست ابوالعباس که از اصحاب صاحب الزنج شعرانی نام قایدی آنجا بود و شعرانی هزیمت شد و منیعه را قتل و اسر و غارت کردند

قتل جبایی از قواد لشکر صاحب الزنج رسیدن الموفق بالله بشهری کـه علوی صاحب الزنج در نهر الخضیب ساخته بود

رفتن عمرو بن الليث از قهند زهرات بسیستان

سنه ثمان و ستین و مائتین ۲٦٨

وفات امام ابوالحسن احمدبن سیار المروزی در اواسط ربیع الاول امام اهل الحدیث الحافظ الادیب الزاهد الفقیه الشافعی

قتل فرمودن عمرو بن الليث الصفار بعضی از غلامان خود را در شوال

ولادت ملك اعظم آخشیج (۱) ابوبکر محمد بن طغج صاحب مملکت و دیار مصر.

رفتن ابو احمد الموفق بالله در ماه صفر بمحاربهٔ صاحب الزنج و بشیر را در مقدمه بفرستاد وحرب بسیار کردند

گریختن جعفر السجان و ریحان بن صالح المغربی از صاحب الزنج و با نزدیك الموفق بالله آمدندو تربیت بسیار یافتند

قتل بهبود از قواد لشکر صاحب الزنج و تربیت فرمودن الموفق بالله آن جماعت را که قتل بهبود کرده بودند وصلات و عطایاء بسیار داد و صاحب الزنج طمع در مال بهبود کرد و سرایها و خانهای او را بشکافت و کسان او را شکنجه و عقوبت کرد و مال و افرا زیشان بستد و الموفق بالله کسان بهبود را امان داد وهمه بنزدیك او شدند.

قتل احمد بن عبدالله الخجستانی بر دست غلامان او در شوال ولشکر او پیش رافع بن هرثمه رفتند

سنه تسع و ستین و مائتین ۲٦٩

گرفتن رافع بن هرثمه نیشابور راودرآمدن درنیشابوروبیرون کردن اصحاب

۱ـ ودروفیات الاعیان اخشید است

عمرو بن اللیث از نیشابور .

وفات سلیمان بن جفص بن ابی عصفور الفراء الافریقی و او معتزلی بود وبخلق قرآن قایل و ارادهٔ اهل قیروان آنك او کشتنی است .

وفات محمد بن عبدالله بن عبدالسلام الشافعی درین سال از قلعه صاحب الزنج رومیی قرطاس نام تیری برسینهٔ الموفق بالله زد و مدتی آنجا بماند تا آن جراحت مندمل شد .

غرقه شدن نصیر از قایدان واصحاب الموفق بالله .

گرفتن الموفق بالله قلعه علوی صاحب الزنج و فرار نمودن او وخزاین و اموال خود گذاشتن .

آمدن شعرانی از قواد صاحب الزنج بزنهار الموفق بالله وتربیت یافته بجنك او شد

آمدن صاعدبن مخلد وزیر که دبیر الموفق بالله بود با ده هزار سوار وپیاده نزدیك موفق از سرمن رآ درذی حجه

آمدن لؤلؤ غلام احمدبن الطولون صاحب دیار مصر بالشکری که ازابن طولون خشم گرفته آمده بود والموفق بالله اورا تربیت بسیار نموده وبا لشکر در برابر نهر بوالخضیب فرود آوردند و او را وصد وپنجاه کس از قایدان او را جامه‌های فاخر پوشانیدند و اسبان بازین واجام زر و سیم پیش کشیدند و از اصناف مال و جامه چندانك صد غلام بر دارد با او بفرستاد وبسوی او واخراجات اصحاب او اقطاعات و علوفات مقرر فرمود

گرفتن زنان وفرزندان صاحب الزنج وببغداد آوردن

لقب دادن الموفق بالله صاعدبن مخلد را بذوالوزارتین .

رفتن المعتمد علی الله بر جانب مصر

وفات احمد بن مجالدمولی المعتصم وهو من دعاة المعتزله وقد اخذالکلام عن جعفر بن مبشر .

سنة سبعين و مائتين ۲۷۰

وفات الداعی الی الحق حسن بن زیدبن احمد الباقر بطبرستان

جلوس برادرش محمد بن زیدبن احمد الباقر بطبرستان

قتل علوی برقعی صاحب الزنج وهو علی بن احمد بن علی بن عیسی بن زیدبن علی بن حسن بن علی المرتضی ببصره بردست الموفق بالله ومدت‌ایام صاحب الزنج پانزده سال بود و از قایدان صاحب الزنج انکلایی و علی بن ابان را گرفته بند برنهادند.

جلوس الموفق بالله در بصره وحجاز

وفات ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار المرادی صاحب الشافعی فی شوال

وفات ابو سلیمان‌داوود بن‌علی الاصفهانی الفقیه ببغداد‌امام اصحاب‌الظاهر

وفات ابو ایوب سلیمان‌بن وهب الکاتب

وفات احمد بن طولون صاحب مصر فی یوم السبت عاشرذی قعده و او شصت و پنج سال‌بود ومدت پادشاهی‌او هفده‌سال

امان خواستن درمویهٔ زنگی که یکی از ابطال زنگبار بود وبنهر الفرج که از بصره بر غربی دجله است مدتها حاکم بود چون امان نامه بدو رسیدباعده‌ی بسیار وتجمل وعدتی‌بیشمار پیش‌الموفق‌بالله‌آمد و اورا الموفق بالله رعایت‌تمام فرمود و اعتبار بسیار یافت.

فرستادن الموفق بالله سر صاحب الزنج را بردست‌پسرخود ابوالعباس‌ببغداد وگرد شهر گردانیدن وخروج صاحب الزنج در سنه خمس و خمسین و ماتین بوده وهلاکش درین سال.

وفات ابوالهیثم الرازی واو خال یزید بن ابی سوء الرازی بود و او درشیوهٔ صلابت در راه سنت ودر علم لغت بی نظیر بودوقبر او بمزار بیرون درب خوش است و آنرا تریاق آزموده خوانند واو را امیر الیاس بن اسد جهت تادیب فرزندان خود آورده بود

سنه احدی و سبعین و مائتین ۲۷۱

وفات امیر نصر بن احمد السامانی حاکم ماوراء النهر ببخارا

جلوس امیر اسماعیل بن احمد السامانی بماوراءِ النهر

وفات احمد بن عبدالجبار بن محمد بن عطار دالعطاردی وهو یروی مغازی ابن اسحاق عن یونس عن ابن اسحاق وقیل سنه اثنتین و سبعین و مائتین

وفات عبدالله بن اسحاق بن سلام

حرب ابو العباس بن الموفق بالله با خمارویه بن الطولون حاکم مصر و هزیمت خمارویه که برخری نشسته با مصر شد و اصحاب ابوالعباس دست بغارت بردند و ابو العباس بضرب خمارویه شد ناگاه لشکر خمارویه از کمین بیرون آمدند وبر ابو العباس زدند وابو العباس را هزیمت کردند وابو العباس باطرطوس شده وهرچه در لشکر ابو العباس و خمارویه بود غارت کردند

وفات شیخ ابو صالح حمدون بن احمد بن عماره القصار النیسابوری ببصره و او صحبت شیخ سلم باروسی وشیخ ابوتراب نخشبی دریافته بودوقیل سنه احدی وستین ومائتین و شیخ ابو صالح حمدون مذهب سفیان ثوری داشت و مرید ابو تراب نخشبی بود وپیر عبدالله مبارك بود و بملامت خلق مبتلا بود و مذهب ملامتیان در نیشابور از و منتشر شد و جمعی از طایفه متصوفه که بدو تولا میکنند ایشانرا قصاریان میخوانند ،

گفت توکل دست‌در خدا زدن‌است اگر توانی که‌کار خود بخدا باز گذاری بهتر از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی .

گفت جزع نکند در مصیبت مگر کسی که خدای تعالی را متهم داشته‌بود

عبدالله بن مبارك نقل کند که چون حمدون بیمار شد او را گفتند فرزندان را وصیتی کن گفت من بر ایشان از توانگری بیش میترسم که از درویشی.

در آمدن محمد وعلی ابناءِ حسین بن جعفر بن‌موسی بن جعفر بن محمدبن علی‌بن حسین بن علی‌المرتضی در مدینه‌مبارك وجمعی را ازمردم مدینه‌بقتل‌رسانیدند و از جمعی مال بسیار بستدند و در مسجد رسول صلی‌الله علیه و سلم تا چهار جمعه نماز نکردند نه جمعه‌ونه جماعت

سنه اثنتین و سبعین و مائتین ۲۷۲

ولی عهد کردن المعتمد علی الله پسر خود المعتضد بالله را وبیعت کردن بندگان الموفق بالله براو

وفات سلیمان بن وهب در حبس الموفق بالله فی شهر صفر

خلاف کردن مازیار واهل طرطوس با ابو العباس و او را از طرطوس بیرون کردند وبا بغداد شد

آمدن صاعد بن مخلد از فارس بواسط و استقبال کردن قایدان لشکر او را و دست وآستین اوبوسه دادند .

گرفتن الموفق بالله صاعد بن مخلد را واسباب و تعلقات او را در بغداد و سرمن‌رآ متصرف‌شدند .

دادن الموفق بالله کدخدایی خویش ببوالصقر اسماعیل بن بلبل

سنة ثلاث و سبعین و مائتین ۲۷۳

وفات ابو محمد سهل بن عبدالله التستری و قیل سنه ثلاث و ثمانین و مائتین و او از علماء مشایخ بود وامام عهدو معتبر و در ریاضت و کرامت و معاملات و اشارت بی نظیر و در حقایق و دقایق بی همتا و علماء ظاهر چنین گویند که میان شریعت و طریقت او جمع کرد مرید ذاالنون مصری بود درآن سال که بحج میرفت او رادر یافت وهیچ شیخی را از طفلی این واقعه نبود که اورا چنانچه نقل کنند که گفت یاد دارم که حق عزشانه گفت الست بربکم و من گفتم بلی و گفت خود رادر شکم مادر یاد دارم و گفت سه ساله بودم که مرا قیام شب بود تاچنان شدم که خال خود را گفتم که مرا حالتی میباشد صعب چنانك می‌بینم که سر من در سجودست پیش عرش گفت تا کی گفتم تا ابد گفت ای کودك نگاه دار این حالت را وبا کس مگوی

نقلست که چون سماع شنیدی او را وجدی پدید آمدی بیست و پنج روز در آن وجد بماندی که طعام نخوردی و اگر سرما بود عرق کردی در آن حال چون علما از وی سؤال کردندی گفتی این ساعت شما را از من و کلام من هیچ‌فایده نباشد

نقلست که روزی در مسجد کبوتری از هوا در افتاد سهل گفت این‌ساعت شاه بن شجاع کرمانی وفات کرد حاضران تاریخ نوشتند چون احتیاط کردند چنان بود

بزرگی گفت روز آدینه پیش سهل‌رفتم ماری دیدم عظیم سهمناك در خانه‌او ترسیدم گفت در ای کس بحقیقت ایمان‌نرسد تا ازآن چیزی که برروی زمین‌است ترسد پس در شدم مرا گفت در نماز آدینه چه گوئی گفتم تا جامع مسافتی هست گفت دست بمن ده دست بوی دادم یك ساعت بر آمد خود را در جامع دیدم نماز

گزاردم و بیرون آمـدیم من در خلق نگـاه میکردم سهل گفت اهل لااله الاالله بسیارند اما مخلصان اندك‌اند .

در خبرست که عمروبن اللیث الصفار رابیماری طاری شدکه اطبا ازمعالجه آن عاجز شدند .گفتند که‌این کار سهل است که او مستجاب الدعوه است سهـل را حاضر کردند گفت دعا در حق کسی مستجاب شود که او توبه کند و بخدای بـاز گردد و ترا مظلومان در بنداند اول ایشان را رها باید کرد عمـرو گفت تا چنان کردند و توبه نصوح کرد سهل گفت خداوندا چنانك ذل معصیت او بمن نمودی عز طاعت مرا بدو نمای و چنانك باطنش را لباس انابت پوشانیدی ظاهرش لباس عافیت پوشان در حال عمرو صحت یافت مال بسیار برو عرض کردند نگرفت چون بیرون آمد خادم گفت اگر چیزی قبول کردی دروصلهٔ نشستی [۱] شیخ گفت‌ترا زر میباید بنگر نگاه کرد تمام صحرا پراز زر دید شیخ گفت کسی را کـه با خالق این حال باشد چرا از مخلوق چیزی قبول کند

نقلست که روزی سهل نشسته بود بایاران مردی بگـذشت سهـل گـفت این مرد سری دارد چون نگـاه کردند آن مرد را ندیدند بعد از آنکه سهل وفات کرد مردی برسر خاك او مقیم بود روزی همان مرد بگذشت مرید سهـل گفت ای خواجه این شیخ که اینجا مدفونست گفته است که ترا باحق عزاسمه سریست بحق آنك ترا این سر داده است که چیزی از اسرار او بمابنمای آن مرد بگور شیخ اشارت کرد و گفت ای سهل بگوی سهل بآواز آمد و گفت لااله‌الا الله وحده لاشریك‌له گفت میگویند که اهل لااله‌الا الله را تاریکی گور نبود راست‌است یانه گفت راست است .

---

۱) ودر تذکرة‌الاولیا چنین‌است مریدی گفت اگرچیزی قبول کردی‌تادروجه‌اوام که کرده بودیم بگزاردیمی بهنبودی

وفات احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم ابی‌بکر البرقی الفقیه .

وفات محمد بن یزید ماجة القزوینی المحدث المعروف بابن الماجه صاحب السنن وکان اماماً عالماً

وفات امیر خراسان وهو خالد بن احمد بن خالد السدوسی الذهلی و او قصد حج کرده‌بود چون ببغداد رسید المعتمد علی‌الله او را بگرفت و در بغداد حبس کرد و او درین حبس متوفی شد .

وفات هشام بن حاتم ابوحاتم الفقیه بمدینه قسطنطنیه وکان من الصالحین العلماء المجاب الدعوه .

وفات محمد الاموی القایم بالاندلس .

گرفتن ابوالعباس بن الموفق بالله لؤلؤ را که از مصر آمده بود ومبلغ چهار صدهزار دینار ازو بستد لؤلؤ گفت هیچ گناه نداشتم الا آنکه مال بسیار داشتم طمع در مال من کردند .

سنه اربع و سبعین و ماتین ۲۷۴

درین سال در بغداد قحطی عظیم واقع شد .

وفات عبدالله بن یعقوب بن اسحاق العطار الموصلی التمیمی وکان کثیر الحدیث و الروایة وقیل سنه خمس و سبعین و ماتین .

وفات ابو العباس بن عبدالاعلی المالکی .

باز داشتن الموفق بالله ابو العباس پسر خود را و اصحاب او در شغب آمدند و سلاح بر گرفتند و غلامان او بر نشستند و الموفق بالله بباب الرصافه و مردم ابو العباس را گفت من پسر خود را تادیبی میفرمایم شما چه کاره‌اید .

سنة خمس و سبعين و مائتين ٢٧٥

وفات شیخ ابواسحاق ابراهیم بن یحیی کدایان (١) التبریزی .

وفات ابوبکر محمد بن حجاج المزورودی وهو صاحب احمد بن حنبل

رفتن الموفق بالله از بغداد بجبال و از آنجا بکرج و خواست که باصفهان شود و قصد احمد بن عبدالعزیز کند احمد بن عبدالعزیز عمال و لشکر خود را از اصفهان ببرد و سرای خود بافرش همچنان بگذاشت تا الموفق بالله آنجا فرود آمد :

سنة ست و سبعين و مائتين ٢٧٦

وفات شیخ ربیع بن سلیمان المرادی من مشایخ فارس .

وفات ابو قلابه عبدالملك بن محمد الرقاشی البصری ساکن بغداد .

وفات صاعد بن مخلد الوزیر در حبس بغداد .

وفات عبدالله بن مسلم بن قتیبه ابومحمد الدینوری صاحب کتاب ادب الکاتب و کتاب المعارف وهو کوفی و انما قیل له الدینوری لانه کان قاضیها .

وفات ابو جعفر محمد بن علی ابوجعفر القصاب الصوفی وهو من اقران السری وجد صحبت الجنید کثیرا .

درین سال بتل القبله که بتل بنی شقیق معروف است هفت قبر پدید آمد و هفت شخص درست در آن قبرها بودند با کفنهای تازه و ریشهای کفن بجای و بوی مشك اذفراز آن میدمید یکی جوانی بود که گیسوان درست داشت و لبش تری داشت چنانك همان ساعت آب خورده باشد وموی یکی از ایشان بکشیدند محکم بود چنانك موی زندگان باشد و هم برین تل حوضی پدید آمد در سنگی

١ـ و نسخه پ کرایان

بلون سنگ افسان خطی بر آن نوشته که معلوم نبود که چه زبان است اصحاب ادیان را بیاورده‌ند هیچ کس ندانست که این چه زبانست .

سنه سبع و سبعین و ماتین ۲۷۷

وفات شیخ مرشد ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید البغدادی اصل او از نهاوند بود و مولد و منشاء او در بغداد فقیه بود در مذهب سفیان ثوری صحبت سری سقطی و حارث محاسبی و محمد بن علی القصاب دریافته بود وقیل سنه سبع وتسعین و ماتین مدفوناً بشونیزیه .

سخن او در طریقت حجت است و بهمه زبانها ستوده و هیچ کس بر ظاهر و باطن او انگشت نتوانست نهاد بخلاف سنت و اعتراض نتوانست کرد ومقتدای اهل تصوف بود و او را سید الطایفه گفتند ولسان القوم خواندند و أعبدالمشایخ نوشتند و طاووس العلما و سلطان المحققین در شریعت و حقیقت باقصی الغایه بود درزهد و عشق بی نظیر در طریقت مجتهد و بیشتر مشایخ بغداد در عصر او و بعد ازو مذهب او داشتند معروف‌ترین طریقی در طریقت و مشهور ترین مذهبی مذهب جنید است و او را تصانیف بسیارست عالی در اشارات و حقایق و معانی و اول کسی که علم اشارت منتشر کرد او بود و خواهر زادهٔ سری سقطی بود و مرید او .

روزی از سری پرسیدند که هیچ مرید را درجه از درجه پیر بلندتر باشد گفت باشد درجه جنید از درجه من بلندتر است .

یك روز جنید از دبیرستان بخانه آمد پدر خود را دید گریان گفت ای پدر ترا چه بوده است گفت امروز از زکوة مال خود چیزی پیش خال تو سری بردم قبول نکرد میگریم که عمر خود درین پنج درم بسر بردم و این خود هیچ دوستی

از دوستان خدای تعالی را نمیشاید جنید گفت بمن ده تا بدو دهم ببرد و در خانه خال خود بزد گفت کیست گفتم منم جنید در بگشای و این قراضه بستان سری گفت نمیستانم گفت بدان خدای که باتو این فضل کرد و بـاپدرم این عدل که بستانی سری گفت ای جنید بامن چه فضل کرد و با او چه عدل جنید گفت با تو این فضل کرد که درویشی داد و باپدرم آن عدل کرد که بدنیا مشغول گردانید تو اگر خواهی قبول کنی و اگر خواهی رد او اگر خواهد و نی زکوة مال بمستحق باید رسانید سری گفت ای پسر پیش از آنکه این زکوة را قبول کنم ترا قبول کردم در بگشاد و آن قراضه بستد و او را در دل خود جای داد و او هفت ساله بود که سری اورا بحج برد در مسجد حرام مسئله شکر میرفت در میان چهار صد پیر در شرح بیان شکر چهار صد قول گفتند سری باجنید گفت تو نیز چیزی بگوی گفت شکر آنست که نعمتی که خدای تعالی ترا داده است بدان نعمت در وی عاصی نشوی و نعمت او را مایهٔ معصیت نسازی چون جنید این بگفت هر چهار صد پیر نعره احسنت یا قره العین للصدیقین بر آوردند و همه اتفاق کردند که به ازین نتوان گفت یا غلام زود باشد که حظ تو از حق عز شانه زبان تو باشد

گفت ما تصوف از قیل و قال نگرفتیم از گرسنگی و ترك دنیا و قطع مالوف گـرفتیم گفت جمله راههـا بـرخلایق بسته است الا انـك بر متـابعت حضرت رسول عليه السلام است.

گفت اگر سالکی هزار سال روی بحق آورد پس از آنك یك لحظه روی بگرداند آنچه از وفوت شده باشد بیشتر بود از آنچه دریافته باشد.

نقلست که جنید پیوسته روزه داشتی چون یاران در آمدندی و طعام خوردی با ایشان روزه گشادی و گفتی فضل مساعدت بایاران و برادران کم از فضل روزه نبود

نقلست که میان جنید و ابوبکر کتانی هزار مراسله بود چون کتانی وفات

کرد فرمود که مسایل را بامن در خاك نهید جنید گفت من چنان میخواستم که آن مسایل بدست خلق نیفتد .

نقلست که گفت یك روز دلم گم شده بود گفتم الـهی دل من باز ده ندائی شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده‌ایم که تا باما بمانی تو باز میخواهی تا باغیر ما بمانی .

نقلست که کسی‌یك روز پیش جنیدآمد و گفت ساعتی حاضرباش تا سخن گویم گفت ای عزیز تو از من چیزی می‌طلبی که مدتی است تا من می‌طلبم و میخواهم که یك نفس بحق تعالی حاضر شوم نیافته‌ام این زمان بتو چون حاضر توانم شد .

نقلست که یکبار بعیادت درویشی رفت درویش می‌نالید جنید گفت از که مینالی درویش دم در کشید گفت این صبربا که میکنی درویش فریاد بر آورد گفت نه سامان نالیدنست ونی قوت صبر کردن .

نقلست که‌جنید را پای درد کرد فاتحهٔ خواند و بر پای خود دمیدهاتفی آواز داد که شرم نداری که کلام ما در حق نفس خویش صرف کنی .

نقلست که شریح بمجلس جنید بگذشت گفتند آنچه جنید میگوید بعلم باز میخواند گفت نمیدانم ولیکن آن میدانم که سخن او را صولت است که گوئی حق جل و علا بر زبان او میراند گفت هر که قرآن حفظ نکند و حدیث ننویسد پیشوائی را نشاید از بهر آنك علم ما محکم بکتاب و سنت است .

نقلست که‌پیرزنی پیش جنیدآمد و گفت‌پسرم غایب است دعائی کن تابیاید جنید گفت صبر کن روزی چند صبر کرد و باز آمد شیخ گفت صبر کن و تاچند نوبت‌صبر فرمود روزی‌زن بیامد و گفت هیچ صبرم نمانده است که أمن یجیب‌المضطر

اذاوعاه پس دعا کرد پیر زن چون بخانه آمد پسرش آمده بود .

نقلست که جنید را دیدند که میگفت یارب فرداء قیامت مرا نابینا برانگیز (۱) گفتند این چه دعاست گفت آنك تا کسی که ترا نباید دید نبیند (۲)

نقلست که چون وفاتش نزدیك رسید گفت خوان را (۳) بکشید وسفره بنهید تا بجمجمهٔ خوردن دهن اصحاب جان بدهم چون کار تنگ در آمد گفت مرا وضو دهید مگر در وضو تخلیل فراموش کردند (٤) فرمود تا تخلیل بجای آوردند پس در سجود افتاد ومیگریست گفتند ای سید طریقت با این همه طاعت و عبادت که از پیش فرستادهٔ چه وقت سجوداست گفت هیچ وقت جنید محتاج تر ازین ساعت نیست وحالی قرآن آغاز کرد و میخواند مریدی گفت قرآن میخوانی گفت اولیتر ازین بمن که خواهد بود که این ساعت صحیفه عمر من خواهند در نوردید

و هفتاد ساله طاعت و عبادت خود را می بینم از هوا بیك موی آویخته وبادی در آمده و آنرا می جنباند نمیدانم که باد قطیعت است یا باد و صلت بریك جانب صراط و دیگر جانب ملك الموت و قاضیی که عدل صفت اوست میل نکند و دو راه پیش نهاده ونمیدانم که بکدام راه خواهند برد پس قرآن ختم کرد و از سورهٔ البقره هفتاد آیت بر خواند و کار تنك در آمد گفتند بگوی الله گفت فراموش نکرده‌ام پس در تسبیح انگشت عقد میکرد تا چهار انگشت عقد کرد وانگشت مسبحه رافرو گذاشت و گفت بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ودیده فراز کرد و جان تسلیم

۱ـ در نسخه لون مرا باانبیا

۲ـ ودر جلد دوم تذکرة الاولیا صفحه ۱۹عبارت اختلاف دارد (گفت ازآنکه تا کسی را که ترا نبیند او را نباید دید

۳ـ ودرسه نسخه‌مجمل (خانرا)

٤ـ تخلیل ـ خلال کردن دندان

کرد غسال خواست تا آبی بچشم او رساند هاتفی آواز داد که دست از دو دیده دوست مابدار که چشمی که بنام ما بسته است جز بلقاء ما باز نگشاید پس خواست که انگشت که عقد کرده بود باز گشاید آوازی آمد که انگشتی که بنام ما عقد شد جز بفرمان ما گشاده نگردد و چون جنازه او برداشتند کبوتری سفید بر گوشهٔ جنازه نشست او را میراندند آواز آمد خود را و مرا رنجه مدارید که چنك من بمسمار عشق بر گوشهٔ جنازه بسته است من از بهر آن نشسته‌ام شما رنج مبرید که امروز قالب او نصیب کروبیان است اگر غوغاء شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا پریدی با ماو کسی او را بخواب دید گفت جواب منکر ونکیر چون دادی گفت چون مقربان درگاه عزت باآن هیبت بیامدند و گفتند من ربك من دریشان نگریستم و خندیدم و گفتم آنروز که پرسنده او بود از من که الست بربکم من بودم که جواب دادم که بلی کسی که جواب سلطان داده باشد ازغلام کی اندیشد هم امروز بزبان او میگویم الذی خلقنی فهو یهدین (۱) بحرمت از پیش من برفتند و گفتند او هنوز در سکر محبت است .

دیگری بخواب دید گفت کار خود را چون دیدی گفت کار غیر آن بود که ما دانستیم که صد واند هزار نقطه نبوت سر افکنده و خاموش شده مانیز خاموش شدیم تا کار چگونه شود .

جریری گفت جنید را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد و آنهمه اشارات و عبارات باد بود (۲)

وفات احمدبن محمد بن ابو المثنی ابوجعفر الموصلی وکان کثیر الحدیث وهو من اهل الصدق .

وفات ابو حاتم الرازی المحدث وهو من کبار المحدثین واسمه محمد بن

۱- سورة الشعرا آیهٔ ۷۸

۲- ودر تذکرة الاولیا ـ بادبرد

ادریس بن المنذرو من اقران البخاری و مسلم .

سنه ثمان و سبعین و مائتین ۲۷۸

غالب شدن امیر اسماعیل السامانی بر عمرو بن اللیث الصفار .

وفات ابو طلحه محمد الموفق بالله وقیل کنیته ابو احمدببصره و اورابرصافه دفن کردند و غلامان او بر ابو العباس بعد از المفوض بالله بیعت کردند و او را المعتضد بالله لقب دادند :

آمدن قرمط و قوم او بسواد کوفه که قرامطه را نسبت بدومیکنندوپیشتر نام او کرمیته بوداو را معرب و مخفف کردند و ظهور قرامطه درین وقت شد و گویند که در اصل نام اوقرمطه بود وهو حمدان بن محمدو گویند سبب پیداشدن مذهب قرامطه آن بود که امام جعفر الصادق رضی الله‌عنه را پسری بود نام‌اواسماعیل و او پیش از پدر وفات کرد واسماعیل را پسری بود محمد نام واین بزیست تا روزگار هارون‌الرشید بهارون رسانیدند که محمد سر خروج دارد هارون الرشید محمد را از مدینه ببغداد آورد وحبس کرد و اودر آن حبس سپری شددر گورستان قریشش دفن کردند و این محمد را غلامی بود حجازی نام او مبارك یعنی باریك داشت که آنرا قرموط خوانند و مردی از شهر اهواز با این مبارك بود و دوستدار محمد بن اسماعیل بود و نام او عبدالله بن میمون قداح بود روزی عبدالله مذکور با مبارك قرموطنشسته بوداو را گفت این‌خداوند تو بامن دوست بود و اسرارخویشتن با من بگفت و مبارك را سوگندها داد که آنچه من با تو بگویم باهیچ کس نگوئی الا باید که با کسی گوئی که اهل باشد پس سخنی چند برو عرضه کرد ازحروف معجم از زبان‌ایمه آمیخته با کلام اهل طبایع والفاظ فلاسفه وبیشتر از ذکر رسول و ملایکه ولوح و قلم و عرش و کرسی آنگاه از و مفارقت کرد و مبارك قرموط

سوی کوفه شد وغبدالله میمون قداح سوی کوهستان و عراق و درین حالت شیعه‌را طلب میکردند و حضرت موسی بن جعفر رضی‌الله عنه محبوس بود و مبارك قرموط پنهان دعوتی میکرد تا در سواد کوفه دعوت او پراکنده شد وهر که دعوت او قبول میکرد اهل سنت بعضی را مبارکی خواندند و بعضی را قرمطی گفتند وعبدالله بن میمون قداح نیز در کوهستان بپنهان بدین مذهب دعوت میکرد پس عبدالله بن میمون نیابت خود در دعوت مذکور بمردی داد خلف نام و اورا بری فرستاد و گفت آنجا دعوت کن که اهالی ری و قم وکاشان همه رافضی باشند و سخن‌توزودا-زود قبول کنند وخود بجانب بصره شدو خلف بری آمد و باکس اظهار مافی‌الضمیر خود نمیتوانست کرد عاقبت در دیهی کلی نام یکی را بدست آورد واین مذهب او را در آموخت وچنان نمود با او که این مذهب اهل بیت است و پنهان داشتنی است که چون مهدی بیرون آمد این مذهب آشکارا شودوبیرون آمدن او نزدیك‌است باید که ازین مذهب بوقت ظهور اوبی خبر نباشند ومهترده را خبر شد و منع‌وزجر خلف کرد آخر این مذهب درآن ده بر دوکس ماند یکی بر عبدالملك کوکبی و دیگری اسحاق نامی که در ری مقیم بود وعبدالملك بکرد کوه بود و عبدالله بن میمون القداح را پسری بود بشام رفت واز شام بمغرب ونام خود بگردانید وخودرا عبدالله بن الحسین نام کرد و تمام حکام اسماعیلیه ازنسل اویند و خلقی بسیار بکشتند تا همه را در آن ممالك طوعاً او کرهاً بمذهب خود آوردند و الحاد آشکارا شد.

فرستادن وصیف غلام ابو الساج را بفرمان ابوالصغر وزیر بواسط گرفتن‌ابو الصغر وزیر ـ گریختن ابن‌الفرات.

دادن وزارت بعبدالله بن سلیمان بن وهب و خلعت وزارت پوشانیدن.

فرستادن احمد بن ابی الساج رابواسط تاغلام خود وصیف را بیاورد و چون

احمد بواسط شد وصیف بـا هواز رفت و بسوس مردم را برنجـانید و طیب (۱) را غارت کرد :

سنة تسع وسبعين ومائتين ۲۷۹

وفات المعتمد علی الله خلیفه در اواسط رجب الاصم در شط در جشنی کـه شراب خورده بود و طعام بسیار در شب خناق شد و در گذشت و او خلیفه پانزدهم بود وزیر او عبدالله بن یحیی بن خاقان که وزیر پدرش نیز بود بعد ازو حسن بن مخلد بعد ازو سلیمان بن وهب بعد ازو صاعد بن مخلد واو چهل وهشت ساله بود ومدت خلافت او بیست و سه سال و یازده ماه بود .

خلافت المعتضد بالله احمد بن ابو احمد طلحة بن المتوکل علی الله وزیر او عبیدالله بن سلیمان بن وهب و چون او وفات یافت قاسم بن عبدالله وزیر شد وچون خلافت با ابوالعباس المعتضد بالله رسید در خـزانه دوازده درم بیش نبود و پیش ازو قحطی عظیم بود و حروب و فتنهٔ بسیار در عهد او خزانه مملو شد و ولایت معمور و رعایا آسوده .

خواب دیدن المعتضد بالله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه را که بر بلندیی نماز کردی و اوازآنجا میگذشت او راطلب کرد و گفت مرا میشناسی گفت نی گفت منم علی وپیش او بیلی افتاده بود گفت آن بیل بردار و برزمین زن من چند بار آن بیل بر زمین زدم حضرت مرتضی علی گفتی بهر یکبار که تو این بیل بر

۱ـ طیب بالکسر ثم السکون ... بلیدة بین واسط وخوزستـان واهلها نبط و لغتهم نبطیه وکان اهلها قبل اسلامهم علی ملة الصابئه ... وبنیها بین واسط ثمانیة عشر فرسخـا

(مراصد الاطلاع)

زمین زدی فرزندی از ان تو برین کار خلافت والی خواهد شد باید که ایشانرا در حق فرزندان من بخیر وصیت کنی.

دادن المعتضد بالله شرطه بابوالنجم غلام خود و حرس بمحمد بن شاه میکال و حاجبی خاص و عام بصالح الامین و صالح خلیفه خود خفیف سمرقندی را مقرر کرده.

وفات ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة السلمی الترمدی المحدث بترمدفی رجب الاصم و کان اماماً حافظاً له تصانیف حسنه منها الجامع الکبیر الترمدی فی الحدیث وهو من احسن الکتب وکان ضریراً.

لوابستن المعتضدبالله خلیفه عمرو بن اللیث را بالتماس أو بر عمل خراسان و عمرو بن اللیث لوارا سه روز در سرای خویش بر پای کرده و خلیفه رسول عمرو بن اللیث را که بالتماس و طلب لوا آمده بود خلعت وصلت فرموده.

سنه ثمانین و مائتین ۲۸۰

وفات شیخ ربانی شیخ علی سهل اصفهانی وقیل سنه سبع و ثلاثمائه اوبس بزرک بود و معتبر و از کبار مشایخ و جنید را بوی مکاتبات لطیف است و صاحب ابو تراب بود و سخن او در حقایق عظیم بلنداست و معاملات و ریاضات او کامل و بیانی شافی داشت در طریقت.

کفت عاقلان بر حکم خدای تعالی و ذاکران در رحمت الله تعالی وعارفان در قرب حق تعالی زندگانی کنند.

کفت حرام‌است کسی راکه میخواندو میداند او باچیزی‌دیکرآرام کیرد.

کفت شما می پندارید که مرك من چون‌مرك شما خواهد بود که بیمارشوید و مردمان بعیادت شما آیند نی مرا بخوانند اجابت کنم روزی میرفت کفت لبیك

و سر بنهاد .

شیخ ابوالحسن مزین گفت من میگفتم او را که بگوی لا اله الا الله تبسمی کرد و مرا گفت میگوئی بامن که کلمه بگوی بعزت او که میان من و او نیست الا حجاب عزت و جان بداد ابوالحسن مزین بعد از آن محاسن خود بگرفتی و گفتی چون من حجامی اولیای خدای تعالی را شهادت تلقین کند واخجلتا .

وفات احمد بن سیار بن ایوب الفقیه المروزی و کان عالما زاهدا :

وفات احمد بن ابی عمران الفقیه الحنفی ابو جعفر توفی بمصر .

رسیدن حسین بن عبدالله المعروف با بن الجصاص رسول خمارویه بن احمد الطولون صاحب دیار مصر باهدایا و تحف بسیار بالتماس آنك دختر ابوالجیش بن خمارویه را بعلی المکتفی پسر معتضد دهند و ده استر و ارزروده خادم خصی و دو پلنك در دو صندوق و بیست غلام بر بیست اشتر نجیب بزینهای مغرق بسیم بر هر یکی انبانی نقره و با هر یك قبائی دیبا و کمری بسیم و هفده اسب بازین ولجام زر و سیم از آن جمله پنج بزر وباقی بسیم وبیست و هفت اسب بجلها مشهر وپنج استر با زین و لگام بزر و زرافهٔ هدیه آورد و ابن الجصاص جهت تزویج دختر خمارویه با علی بن المعتضد سفارت کرد معتضد فرمود که این تزویج جهت خود بکنم و دختر خمارویه را بزنی کرد و ابن الجصاص و هفت نوکر ایشان را خلعت داد .

مثال فرستادن معتضد خلیفه باحمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف که بحرب رافع بری شود احمد مذکور بری شد و بارافع حرب کرد و رافع هزیمت شد .

گرفتن المعتضد خلیفه عبدالله بن المهتدی را ومحمد بن حسن بن سهل المعروف بشبلمه و شبلمه مذکور بیشتر با صاحب الزنج بوده و سبب گرفتن ایشان آن بود که معتضد را گفتند که شبلمه دعوت بـا کسی میکند و نامش نمیگوید از شبلمه

تفحص کردند بهیچ وجه مقر نیامد او را گفتند که توجهت عبدالله بن المهتدی بیعت میگرفتی گفت که جهت علوی بیعت میگرفتم برادر زادهٔ او مقر شد که جهت عبدالله بیعت می‌ستد بااو گفتند که برادر زاده تو مقرشد او گفت برادرزادهٔ من بچه است واز ترس کشتن گفته است او را برستون خیمه بستندوآتش در و زدند چنانك پوست او بسوخت واواقرارنکرد بعد ازآن کردن او بزدند ونزدیك جسر بیاویختند و عبدالله بن مهتدی را بازداشتندوبآخر بگذاشتند و برادر زادهٔ شبلمه رانیز بگذاشتند

وفات محمد بن اسماعیل بن یوسف ابو اسماعیل الترمدی فی رمضان وله تصانیف حسنه رسیدن خبر که محمد بن ابی الساج مراغه را بعد از حصار در از بگشاد و عبدالله بن حسین را بعد از آن که امان داده بود مال بستد وبکشت.

وفات احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف در اصفهان که در آنجا والی بود جلوس عمرو برادر او بقایم مقامی او دراصفهان وبکر برادراو بااودرحکومت نزاع کرد.

وفات المفوض بالله جعفر بن المعتمد علی الله.

آمدن خبر که اسماعیل بن احمد السامانی بغزو ترك شد وشهر ملك ایشان بگشاد و اسیر و مال بی حد غنیمت گرفت و از غنیمت هر سواری را قیمت هزار درم داد و ملك ترك وزنش را اسیر کرد و بیاورد

وفات امام عثمان بن سعید بن خالد ابو سعید الدارمی که بهرات آمد در سنه ثلاث و اربعین و ماتین بوقتی که فتنه خوارج در سیستان واقع شد و او هفت سال در هرات در خانهٔ بنشست و کتب بسیار تصنیف کرد و مشایخ هرات بسراه استفادت بدو تقرب نمودند و ازو حدیث شنودند و مذهب امام شافعی در هرات بواسطه او منتشر شد و درین سال فوت شد و او در خیابان هرات مدفون است.

رفتن معتضد خلیفه بسر جماعتی از بنو شیبان که بناحیتی از جزیره شده

بودند و آنرا پناه خود ساخته ومعتضد در شب بر ایشان زد و خلقی از ایشان بکشت و بهری در زابین غرقه شدند و معتضد زنان و فرزندان ایشان را بیاورد و بر ایشان موکلان گماشت و اهل لشکر از مالهای ایشان چندان غنیمت گرفتند و براندند که از حمل آن عاجزشدند و شتری بپنج‌درم‌و گوسفندی بیک‌درم‌میفروختند و جماعتی از بنوشیبان آمدند و آمان خواستند و رهینه قبول کردند و معتضد پانصد مرد بنوا ازیشان بگرفت :

سنة احدی وثمانین وماتین ۲۸۱

والی گردانیدن المعتضد بالله در خراسان عمرو بن الليث الصفار را .

وفات عبدالله بن‌محمد بن‌عبید بن‌ابی الدنیاصاحب تصانیف‌الکبیره‌المشهوره الکثیره کنیته ابی‌بکر .

وفات ابو عبدالله محمد بن ابراهیم المواز المالکی .

رفتن المعتضد بالله بجبال و از آنجا بدینور فرود آمد .

دادن المعتضدبالله ری و قزوین‌و ابهر و زنجان وقم بپسرش علی بن‌المعتضد واحمدبن ابی الاصبع رامتولی نفقات لشکر و دبیر پسر کرد .

دادن المعتضد بالله اصفهان و نهاوند و کرج (۱) را بعمر بن عبدالعزیز بن ابی دلف و او بواسطهٔ گرانی نرخ و عسرت زود مراجعت نمود و ببغداد آمد .

-۱

۱- کرج بفتح اوله و ثانیه وآخره جیم واهلها یسمونها کره ... اکبرقریة فی ناحیة رود راور بالقرب من همدان من‌نواحی الجبال بین همدان و نهاوند بینهاوبین کل واحدة منهما سبعة فراسخ وهذه کرج ابی دلف

(مراصد الاطلاع)

رفتن المعتضد بالله بر قصد حمدان بن حمدون بموصل که شنیده بود که او بهارون بن شاری میل کرده ودرخطبه نام او درآورده ودر راه‌بااعراب واکرادجنك کرده و خلقی‌ازیشان‌بکشت وغارت کرده و مالی که داشتند ازیشان براندو بعد ازین قصد قلعهٔ ماردین کرد که‌در دست حمدان‌بن حمدون بودوحمدان‌از آن قلعه‌بگریخت و پسراو را از آن قلعه بیرون آوردند و او را نیز بدست آورده‌بگرفتند و ازآنجا قصد مدینهٔ حسنیه (۱) کرد که شداد نام والی آنجا بود و ده هزار مرد داشت. برو دست یافته او را بگرفت و قلاع ایشان خراب کرد.

درین سال محمد بن زید العلوی از طبرستان سی و دوهزار دینار بمحمد بن برورد العطار فرستاد تا بر علویان بغداد وکوفه و مدینه مبارك تفرقه کند و محمد عطاررا سعایت کردند و بسرای پدر صاحب‌شرطه آوردند از و بپرسید محمد عطار معترف شد وگفت او هرسال این مبلغ بمن میفرستد و من آن بعلویان میدهم پدر خبر بامعتضد داد وگفت مرد ومال در دست من است معتضد خواب که دیده‌بود با یاد آورد وگفت بمحمد بن زید پیغام کنید که بعد ازین وجه آشکارا بفرستدو بهرکس که خواهد بدهد و محمد مذکور رابگذارند که آن وجه بهرکس که فرستاده بدهند

وفات شیخ عمرو بن عثمان المکی واواز اهل علم‌بود واز ایمه مشایخ صاحب‌مقام وکلام بود وباجنید وشبلی معاصر بود واو سالها پیرحرم محترم بود و روزگار ستوده داشت وهرگز سکر رابر خود دست نداد ودرصحو رفت ودرین طریق‌تصانیف لطیف دارد وکلمات عالی صحبت وارادت او باجنید بود

نقلست که حسین منصور حلاج را دید که چیزی می نوشت او را گفت چه می نویسی گفت چیزی می‌نویسم که با قرآن مقابله و موازنه کنم عمرو او را دعاء

---

۱) حسنیه بضم اول بلدفی‌شرقی‌موصل (مراصد)

بد کرد و اورا مهجور کرد پیران گفتند هرچه برحسین آمد از اثر دعای او بود و اودر بغداد وفات کرد .

سنة اثنتین و ثمانین و مائتین ۲۸۲

رفتن عبدالعزیز بن بودلف العجلی بحرب رافع بن هرثمه و او را از ری بیرون کردن.

ولادت المقتدر بالله ابوالفضل جعفربن معتضد بن موفق بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید در رمضان .

وفات ابوالعینا محمد بن القاسم ـ وفات القاضی اسماعیل بن اسحاق

وفات ابوسهل الرازی .

رسم نوروزی نهادن معتضد خلیفه .

آوردن دختر خمارویه بحرم المعتضد بالله که پیشتر نکاح کرده بودبوکالت ابن الجصاص .

آوردن خبر قتل خمارویه بن احمد الطولون صاحب دیار مصر که او را در جامهٔ خواب کشته یافته‌اند وچند کس که بریشان تهمت بود کشتند و گویند بر دست ابوالجیش پسرخود بقتل آمد در دمشق واو را بمصر بردند

جلوس ابوالجیش بن خمارویه بن احمد بن الطولون بمصر.

طلب فرمودن معتضد خلیفه در زمانیکه در موصل بود اسحاق بن ایوب و حمدان بن حمدون را وآمدن اسحاق بن ایوب در ساعت که بدوخبر رسیدونیامدن وعاصی شدن حمدان بن حمدون وپناه باقلاع خود بردن .

رفتن لشکر بطلب حمدان بن حمدون و او ازلشکر گریخته پناه باسحاق‌بن ایوب آورد واسحاق اورا پیش خلیفه آوردوخلیفه‌اوراسپرده و بطلب مال او مشغول شد

وفات ابوحنیفه احمدبن داوود الدینوری اللغوی صاحب کتاب النبات وغیره -

ولادت ابومنصور الازهری وهوابومنصور احمد بن الازهر المعروف بالازهری بهرات.

وفات حارث بن ابی اسامه وله مسند یروی عالیاً

سنه ثلاث و ثمانین و مائتین ۲۸۳

وفات ابواسماعیل العسکری الفقیه

قتل ابوالجیش بن خمارویه بن احمد بن الطولون صاحب دیار مصر که لشکر اواو رابکشتند وآن چنان بود که لشکر اواو راخلع میکردند که عم او را مقرر کنند او درشب عم خود وعمال خود رابکشت ولشکراواورا با مادرش بکشتند بخون عم او ومیگویند که پدر خود رانیز او کشته بودو یکسال پادشاهی نکرد و جزای فعل بد او بدو رسید.

جلوس هارون بن خمارویه بن احمد الطولون بحکومت مصر

آمدن معتضد خلیفه بموصل بحرب هارون الشاری واز آنجا فرستادن معتضد خلیفه حسین بن حمدان بن حمدون رابحرب هارون الشاری و اوحرب کرد وهارون را بگرفت وپیش معتضد آورد و معتضد حسین بن حمدان بن حمدون را خلعت و طوق زرین داد وکسان او را خلعت فرمود وپدر اورا که در بند بود خلاص فرمود و خلعت رضا دادوهارون الشاری رابرپیل نشانده در شهر بگردانیدند.

حرب ملك الروم باصغالبه و اول صغالبه که بروم آمده بودند نصرت یافتند وملك الروم باقسطنطنیه شد واز مسلمانان که در مملکت او بودند نصرت طلبید و ایشانرا سلاح داد و باصغالبه حرب کردند و ایشان هزیمت شدند ملك الروم از

مسلمانان بترسید وسلاح ازیشان بازستد و ایشانرا در شهرهای روم پراکنده کرد تا ازیشان خرابی واقع نشود ·

رسیدن نامهٔ بدروعبیدالله بن سلیمان پیش معتضد خلیفه که عمر بن عبدالعزیز بن بود لف بامان بنزدیك ما آمد وبرادرش بکر بن عبدالعزیز بگریخت وچون مقرر کرده بودیم که عمر بن عبدالعزیزرا بگیریم جای او بتو دهیم وچون عمر بن عبدالعزیز بامان بیامد گفتیم که هر دوبرادر پیش خلیفه آیند تاچه حکم فرماید اوبگریخت و خلیفه فرمود تاوصیف موشکیررا بطلب او فرستادند که هرجا که بکررا بیابد بدرگاه آورد وچون عمر بن عبدالعزیز بنزدیك بغداد رسید معتضد بفرمود تااو رااستقبال کردند و بدرگاه آمد او را بار داد وبا خلعت واسب ساخت زرو دو پسر اوو پسر برادر او احمد بن عبدالعزیز وجمعی از قایدان اوراخلعت فرمود وبسرای عبیدالله بن عبدالله بسرپل نزول کرد .

رسیدن نامه (۱) عمروبن الليث الصفار که بارافع بن هرثمه جنك کردم و اورا بشکستم وبخوارزم گریخت وآنجا بقتل آمد وسر او ببغداد فرستاد

وفات بحتری شاعروهو الولیدبن عباده ابوعباده بحلب او بمنبج

ولادت ثابت بن ابراهیم الحرانی المتطبب الصابی بالرقه وکان حاذقاً فی الطب

سنه اربع و ثمانین ومائتین ۲۸۴

وفات اسحاق بن موسی بن عمران ابو یعقوب الاسفراینی الفقیه الشافعی.

وفات ابوالحسن علی بن عباس بن جریح الشاعر المعروف بابن الرومی و قیل سنه ثلاث وثمانین ومائتین ودیوانه مشهور

وفات شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن خواص الزاهد في جامع الري

۱ـ کلمه نامه ازنسخه ن ساقط شده

و او در توکل یگانه بود وباریك فرا گرفتی وبا این هرگز سوزن و ریسمان و مقراض ورکوه از وی غایب نبودی و گفتی که از دنیا این مقدار توکل را زیان نکند

گفت وقتی در سفر خضر از من صحبت خواست من نخواستم که یك ساعت بغیر ازحق کسی را دردلم حظ ویا مقدار باشد

نقلست که بامریدی وقتی در بیابانی میرفت آواز غریدن شیر بر خاست درختی بود مرید بر آنجا جست واز بیم میلرزید ابراهیم سجاده بیفکند و در نماز ایستاد شیر فرارسید وچشم در اونهاد ومیدید دانست که توقیع خاص داره پس چون از آنجا برفتند پشه او را بگزید فریاد درگرفت مرید گفت دوش از شیر نترسیدی و امروز از پشه فریاد میکنی گفت زیرا که دوش مرا ازمن ربوده بودند و امروز بخودم باز داده‌اند.

حامد اسود گفت که باخواص در سفر بودم بجائی رسیدم که آنجا ماران بسیار بودند رکوه بنهاد وبنشست چون شب درآمد ماران روی در ما نهادند شیخ را آواز دادم گفتم خدا را یاد کن همچنان کرد ماران همه برگشتند چون روز شد نگاه کردم (۱) ماری بروطای شیخ حلقه کرده بود فروافتاد گفتم یاشیخ تودانستی گفت هرگزمرا شبی خوشتر ازدوش نبود یکی ازمشایخ ابراهیم‌را بخواب‌دید گفت با توچه کردند گفت چون ازدنیا برفتم باطهارت ووضو رفتم بواسطه آنکدرزمانی که غسل‌میکرد درمیان آب فوت‌شدبهر عبادتی که کرده بودم‌ثوابی‌میدادندامابسبب‌طهارت مرابمنزلی فروه‌آوردند که ورای‌همه‌درجات‌بهشت بود پس ندا کردند که یاابراهیم این‌زیادتی مکرمت که با تو کردیم ازآن‌بود که پاك بحضرت‌ما آمدی پاکان رابراین

۱ـ نسخه پ نگاه کردنم

درگاه محل ومرتبهٔ عظیم است .

گفت دوای دل پنج چیز است اول خواندن قرآن بتانی دوم تهی داشتن شکم سیم برخاستن بشب چهارم زاری کردن نزدیك سحر پنجم صحبت باصالحان .

آوردن سر رافع بن هرثمه را ببغداد وآویختن .

حکم کردن معتضد که بر معاویه لعنت کنند یوسف بن یعقوب القاضی او را منع کرد .

قتل شفیع خادم بر دست ابو لیلی حارث بن عبدالعزیز بن بودلف که در بند بود در قلعه که بودلف ساخته بود و شفیع مذکور موکل او بود شفیع را بقتل آورده مردم بر خود جمع کرد و بحرب اصفهان شد و در حرب تیری بر حلق او آمد و بقتل رسید و گویند در حرب شمشیری برهنه بر گردن نهاده اسبش بسر درآمد و بشمشیر خود کشته شد و سر او را ببغداد فرستادند و عمر بن عبدالعزیز بن بودلف که در بغداد بود از خلیفه التماس سر او نمود و ستانید و دفن کرد و عمر بن عبدالعزیز بن بودلف را خلعت رضا پوشیدند .

وفات ابو عمرو المستملی وهو احمد بن المبارك الزاهد النیشاوری فی الحادی عشر من جمادی الاخره بنیشابور و دفن فی مقبرة حسین بن معاذ .

آمدن بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف بطبرستان پیش محمد بن زید علوی و ابو النجم بدر در انتظار کار بکر ایستاد درین اثنا خبر وفات بکر رسید .

سنه خمس و ثمانین و مائتین ۲۸۵

دادن المعتضد بالله همدان و نواحی آن براشد و هم درین سال راشد وفات یافت بشهر دینور .

وفات ابراهیم بن اسحاق بن محمد الحربی روز پنجشنبه سیم ذی حجه وهو من اعیان المحدثین و او هشتاد واند ساله بود .

وفات احمد بن عیسی بن شیخ و او عامل آمد بود و پسر او آمد را فرو گرفت و عاصی شد .

عزیمت المعتضد بالله بآمد (۱)

آمدن رسولان پسر خمارویه هارون که والی مصر بود تا مصر را مقاطعه کند از معتضد خلیفه :

فرستادن المعتضد بالله ازقبل خود رسولان بمصر باهر گونه شروط و مشافهات درباب مقاطعه مصر باهارون بن خمارویه

خلعت فرستادن المعتضد بالله جهت محمد بن ابی الساج که حکومت آذربایجان بتغلب فرو گرفته بود

وفات ابوالعباس محمد بن یزید النحوی المعروف بالمبرد ببغداد و او هشتاد و نه ساله بود .

وفات اسحاق بن ابراهیم الدبری صاحب عبدالرزاق مات بصنعاء الیمن حدث بنیسابور ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم المعروف بابی اسحاق الاشج

وفات ابو عبدالله شریك المحدث ببغداد .

وفات ابو محمد حسن بن جنید .

سنه ست وثمانین ومائتین ۲۸۶

محاصره نمودن المعتضد بالله آمد را وحرب او بامحمد بن احمد بن عیسی

۱ـ آمد بکسر م نام شهری قدیم و مستحکم در شمال بین النهرین ... و دجله آنرا چون ه ن احاطه کرده ... و امروز بدیار بکر معروف است (لغت نامه دهخدا)

بن شیخ که بآخر بصلح بیرون آمد در آخر ربیع الاول .

رسیدن مکتوب هارون بن خمارویه بن احمد الطولون بمعتضد خلیفه بالتماس آنك اعمال قنسرین و عواصم بذل کند و هر سال مبلغ چهار صد وپنجاه هزار دینار ببیت المال فرستد و عهد ولایت مصر و شام جهت او بنویسند معتمد او را بدین ملتمسات اجابت فرمود واعمال قنسرین وعواصم بگرفت و مراجعت نمود .

لشکر دادن معتضد خلیفه بپسر خود علی و او را بآمد بگذاشت که ضبط آن ناحیت و اعمال قنسرین و عواصم و دیار ربیعه و مضر بکند و بفرمود تا باروی آمد خراب کنند .

دبیر علی بن المعتضد حسین بن عمرو النصرانی بود .

هدیه فرستادن عمرو بن اللیث از نیسابور بقیمت چهار بار هزار هزار درم با بیست اسب با زین و لجام مغرق وپنجاه اسب باجلهای مشهر و جامهای رنگارنك و چند انبان مشك و چند دست باز .

ظهور ابو سعید جبایی ببحرین برمذهب قرامطه وجمعی از اعراب وقرامطه بر او جمع شدند و قصد بصره کردند و معتضد فرمود تا گرد بصره بارویی کشیدند و چهارده هزار دینار خرج آن شد و وجه آن بحکم المعتضد بالله از بیت المال بدادند و بر عمال و بزرگان بصره کار آنرا قسمت کردند و معماران ومعتمدان بر سر آن کار گماشتند و بجد وقدغن تمام بدان قیام نمودند .

وفات عبد العزیز بن ابی دلف بطرستان .

وفات ابو سعید یحیی بن منصور الزاهد العابد الهروی امام جامع البلدة توفی بهرات وقیل فی شعبان سنه سبع و ثمانین و مائتین .

وفات ابو العباس محمد بن یوسف الکریمی المحدث ببغداد روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخره و او صد و شصت و شش ساله بود .

فرستادن محمد بن ابی الساج ابو المسافر را ببغداد باتحف وهدایا درغیبت خلیفه بوقتی که او عزیمت آمد کرده بود ،

رسیدن نامهٔعامل بصره بمعتضد خلیفه که جبائی که خروج کرده ببصره خواهد آمد و بر باروئی که ساخته‌اند چهارده هزار دینار خرج آن شد و اکنون باتمام رسیده اما جهت محافظت بصره مددی میباید ·

سنهٔ سبع و ثمانین وماتین ۲۸۷

ابتدای دولت سامانیان و خروج اسماعیل بن احمد السامانی و ایشان نه تن بودند مدت پادشاهی ایشان صد و سه سال و نه‌ماه ویازده روز بود وهم درین‌سال ماوراءِ النهر وخراسان و فارس و کرمان و عراق و سیستان وبعضی از هندوستان فتح کرد ·

بیت

نه تن بودند آل سامان بظهور — گشته با مارت خراسان مشهور
اسماعیلی و احمدی و نصری — دو نوح و دو عبدالملک‌ودومنصور

گرفتار شدن عمرو بن اللیث الصفار بر دست اسماعیل بن احمد السامانی واورا بالتماس او ببغداد فرستاد واورا دربغداد بر شتر نشانده گرد شهربگردانیدند و بحبس فرستاد ·

جلوس طاهر بن عمرو بن اللیث بسیستان و بعد از مدتی بشیراز رفت و معتضد خلیفه بدر را که امیر الا مراء بغداد بود بفرستاد بالشکری طاهر بن عمرو ازو بگریخت و بسیستان رفت ،

فرستادن المعتضدبالله منشور خراسان و طبرستان‌وجرجان‌باسرها باسماعیل بن احمد السامانی و خلع فاخره و ده بار هزار هزار درم جهت او فرستاد و کار

اسماعیل بالا گرفت .

وفات شیخ ابو حمزه محمد بن ابراهیم البزاز البغدادی و او از اولاد عیسی بن ابان بود واو ازطایفه کبار بود و از اجله ابرار و در کلام خطی تمام داشت ودر علم تفسیر و روایات حدیث بکمال بود و شیخ او حارث محاسبی بود و صحبت سری یافته بود وبا نوری وخیر نساج قرین بود و بسیاری از مشایخ بزرك را دیده بود امام احمد بن حنبل ازو مسایل سؤال کردی .

نقلست که او سخن نیکو و خوش گفتی روزی هاتفی آواز داد که بسی سخن نیکو گفتی اگر خاموش باشی نیکوتر گویند که تا بوقت وفات دیگر سخن نگفت و خود پس از آن بهفته نکشید که وفات یافت و نیز گویند که در جامع سخن میگفت او را واردی رسید (۱) از منبر در افتاد و وفات کرد .

دادن وزارت امیر اسماعیل بن احمد السامانی بوزیر الفاضل ابوالفضل البلعمی و او وزیری فاضل بزرگوار باوجود بوده است و تا زمان امیر نوح السامانی وزارت کرد و امیر نوح اورا بقتل آورد و صاحب ترجمه تاریخ طبری او بود .

مقرر فرمودن معتضد خلیفه عباس بن عمرو الغنوی را که والی یمامه بحرین باشد و باقرامطه حرب کند .

حرب عباس بن عمرو الغنوی با ابو سعید جبایی و گرفتار شدن عباس بن عمرو المذکور باهفتصد کس و حبس عباس مذکور و قتل هفتصد کس که با او گرفته بودند وبعد از چندروزعباس را گفت میخواهی که خلاص شوی گفت میخواهم گفت با معتضد بگوی که مملکتی از آن تو نگرفته‌ام وپادشاهی تو از شهری نگردانیده‌ام در بیابانی نشسته‌ام وتو برمن دست نیابی وبامن حرب کردن ناموس ترا زیان دارد وهر کس که بحرب من فرستی بکشم وموجب بی ناموسی تو شودو اگر مقاومت نتوانم کرد در بیابان روم و کس از عقب من نتواند آمد

———

۱- ودرنسخه پ اوراحالی پیدا شد

رفتن معتضد خلیفه بشام در طلب وصیف خادم و او را اسیر کرد.

دادن عمل ضیاع وخراج فارس که عمرو بن اللیث الصفار داشت بحامد بن ابو العباس و اورا بر آن عهدنوشتند.

آمدن ابو علی حسین بن علی المرو رودی که عامل آن سامان بود بهرات و سیمجور دواتی بیامد بر عمل خراج و ضیاع و حسین بن علی المذکور اسماعیل بن محمد الدهستانی را بهرات خلیفت خود کرد و خود بنیشابور رفت.

سنه ثمان و ثمانین و مائتین ۲۸۸

قتل محمد بن زیدبن احمد الباقر والی طبرستان بجرجان بر دست محمد بن هارون که خلیفت رافع بود واسماعیل السامانی او را بحرب محمد مذکور فرستاد و محمد بن هارون پسر او زیدبن محمد بن زید مذکور را پیش اسماعیل السامانی فرستاد و خود بطبرستان شد.

رفتن عباس بحکم معتضد خلیفه ببحرین بحرب ابن القواس که بعضی او را ابن ابی الفوارس گفته‌اند وجماعت قرامطه که بر حاج غلبه کرده بودند و گرفتار شدن ابن القواس مهتر قرامطه وبردن پیش المعتضد بالله و معتضد فرمود که او را قطعه‌قطعه کردند.

وفات ابوالقاسم عثمان بن سعدبن بشار وقیل هو عبدالله بن احمد بن بشار البغدادی الانماطی صاحب الشافعی.

وفات ابو علی بشربن موسی بن صالح بن عمیرة المحدث الاسدی ببغداد و او نود وهفت ساله‌بود.

وفات محمد بن ابی الساج والی آذربایجان.

جلوس دیو داد بن محمدبن ابی الساج المذکور بقایم مقامی پدر

خلاف کردن یوسف بن ابی الساج با برادر زاده خود دیو داد المذکور و حرب ایشان وشکستن دیو داد و یوسف بن ابی‌الساج دیو داد مذکور را گفت که با من مقام کن اوابا نمود وقبول نکرد و بجانب معتضد روان شد و یوسف مذکور قدری راه با او بیامد و مبالغه تمام کرد راضی نشد و ببغداد پیش معتضد آمد.

سنة تسع و ثمانین و مائتین ۲۸۹

وفات المعتضد بالله لیلة الاثنین آخر ربیع الاول از افراط مباشرت در بغداد واو چهل ونه ساله بود و مدت خلافت او نه سال ونه ماه بود ویوسف بن یعقوب القاضی برو نماز کرد وقاسم عبیدالله وزیر تعزیت‌داشت ومردم اورا پرسیدند وجهت مکتفی از مردم بیعت ستانید تا مکتفی از رقه‌بیامد و عبدالله وزیر را بلقب خواند واو اورا بکنیت خواند.

و ازسیاستهای معتضد یکی‌آن‌بود که ابوالحسین‌محمدبن عبدالواحدالهاشمی در بغداد حکایت کرد که پیری از تجار گفت که بر یکی از قواد معتضد خلیفه مالی داشتم و نمیداد و هر کس را بحمایت آوردم نشنید پس جحود کرد گفتم این حال با خلیفه بگویم یکی از دوستان من گفت ترا بکسی نشان دهم که مال تو بستاند و مرا بخیاطی برد که مقام در سوق الثلثاء بغداد داشت بردر مسجدی نشسته بود وجامهٔ میدوخت و قرآن میخواند و احوال من با او بگفت خیاط با ما بیامد تا قاید را بدید گفت شیخ بچه رنجه شده است سخن من با او بگفت او گفت خدای را که من این وقت پیش از پنج هزار درم ندارم بگوی تا این وجه از من بستاند وبباقی گروی بدهم تا غلهٔ من در رسد وجه مذکور و گرو بمن داد و من‌باز گشتم بعد از آن شیخ خیاط را گفتم حاجتی دیگر دارم گفت بگوی گفتم وزیر و هر کس که التماس قضیه من کردند با این قاید مفید نبود وسخن‌تو پیش اوهمچون حکم بود واسطهٔ این میخواهم که بدانم بعد از الحاح بسیار گفت من درین مسجد

امامت میکنم نماز شامی از مسجد بیرون آمدم بمن گفتند که ترکی عورتی را بکشید ودرین خانه برد و او فریاد میکرد وهیچ کس بفریاد او نرسید من رفتم و با آن ترك سخن گفتم گرزی بر سرمن زد وسرم بشکست آمدم وسر بشستم وببستم وچون نماز خفتن بکردم باجماعتیان بدرخانه آن ترك رفتیم باز بیرون آمد ومرا چندان بزد که بیهوش شدم وآن عورت میگفت که شوهر او سوگند خورده که اگر شب بخانه او نرود طلاق باشد نیم شب بر مناره رفتم وبانك نماز گفتم که تصور کند که مگر روز است وآن عورت بگذارد خود ساعتی را جمعی آمدند و مرا پیش معتضد آوردند او بامن غضب کرد که چرا نیم شب بانك گفتی من احوال بشرح باز نمودم فرستاد وآن ترك را بیاورد واز آن عورت سؤال کرد او هم برین موجب تقریر کرد ترك را بقتل رسانید وآن عورت را بخانه او فرستاد وبشوهرش سفارش نمود ومرا هزار درم داد و گفت هر گاه که منکری بینی بانك بی وقت کن وجثه آن ترك را فرمود که در شط انداختند و مال او بدیوان گرفتند ·

قتل ابو النجم بدر غلام المعتضد بالله که امیرالامراء بغداد بود وجثه او را بمکه مبارك بردند وسراو رادر خزانة الرؤس سپردند در یوم الجمعه سادس رمضان المبارك قتل شبل (۱) دیلمی مولی معتضد بناحیت رصافه در غربی فرات از دیار مصر و سوختن مساجد ومواضع رصافه وقتل اهالی آنجا

حرب اسماعیل بن احمد السامانی با محمد بن هارون بری وهزیمت محمد بن هارون ·

جلوس المکتفی بالله ابومحمد علی بن احمد

وفات عمرو بن اللیث الصفار در حبس که گفته‌اند بحکم المعتضد بالله که در حالت نزع اشارت بقتل او فرمود و گویند که او را درحبس فراموش کردند وچیزی ندادند و از گرسنگی وتشنگی وفات کرد و گویند که معتضد بالله در وقت

۱ـ ودرنسخهٔ پ شبلی

وفات صافی را اشارت بقتل عمرو کرد واو در آن تعلل نمود وچون مکتفی بیامد از وسؤال کرد که عمرو زنده است گفت آری گفت من بااو نیکوئی خواهم کرد چه او در زمان‌معتضد جهت من چیزها فرستاده و همیشه جانب من مرعی داشته‌قاسم بن عبیدالله از عمرو میترسید چون این سخن بشنید بفرمود تا عمرو را در حبس قتل کردند

عزل طاهر بن عمرو بن اللیث از حکومت سیستان بحکم وسعی اسماعیل بن‌احمدالسامانی وزیرالمکتفی بالله هم قاسم‌بن عبدالله که وزیر المعتضد بالله بودبود

مرض امام ابوبکر الاسماعیلی وهو محمد بن اسماعیل بن مهرأن بن عبدالله النیسابوری واورا مرض متمادی شد وبا آن لقوه‌یار شد واو از کبار اصحاب حدیث بود[1] وبآخر بدان‌رسیده بود که‌لا بزبان‌میگفت ونعم‌جز باشارت‌سر نمیتوانست گفت ومرض او شش‌سال بماند تا وفات او

وفات ابراهیم بن محمد الصوفی وهو ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الصوفی وهو من اقران السری سقطی .

مقیم شدن یحیی بن زکرویه بمصر و او چندکرت باطغج حرب کرد وطغج را هزیمت کرد وبآخر طغج را درمدینهٔ دمشق حصار داد واز مصر بدر الکبیر غلام ابن طولون برفت وبا طغج پیوست و در نزدیك دمشق بر یحیی بن زکرویه زدند و او را بکشتند ولشکر او طغج و مصریان را هزیمت کرد و حسین برادر یحیی بن زکرویه بر جای او نصب شد ویحیی دعوی نبوت وکهانت میکرد علیه اللعنه

وفات امام علی المعرب الکسائی شیخ القراء

قتل وصیف خادم که او را بی سر صلب کردند وهمچنان بود تازمان مقتدر

۱ـ درنسخهٔ پ خدمت بود

سنه تسعین و مائتین ۲۹۰

وفات شیخ بزرگوار ابو الفوارس شاه بن شجاع الکرمانی قدس الله سره گفت علامت تقوی ورع است وعلامت ورع توقف است در شبهتها و اواز اولاد ملوك بود و شانی بزرك داشت و او بسیاری از مشایخ را دیده بود واو قبا پوشیدی چون بنیشابور آمد ابوحفص حداد با عظمت خود چون او رابدید برخاست وپیش اوآمد و گفت یافتم در قبا آنچه در عبا می‌طلبیدم

نقلست که چهل سال نخفت و نمك درچشم میکرد تا چشم‌های او چون خون شده بود بعد از چهل سال شبی بخواب رفت حق عزشانه‌را بخواب‌دید گفت بارخدایا من ترا به بیداری می جستم در خواب یافتم خطاب آمد که ای شاه مارا در خواب از آن بیداریهایافتی اگر آن بیداریهانبودی تو چنین خوابی ندیدی بعد ازین اورا دیدند که هر جا رفتی بالشی می نهادی و می خفتی وگفتی که باشد یك بار دیگر چنان بخواب بینم عاشق خواب خود شده بود و گفتی یك‌ذره ازین خواب به بیداری همه عالم ندهم

نقلست که خواجه علی سیرجانی بر سر تربت شاه نان میداد یك روز مهمان خواست سگی درآمد او را براندسك بیرون‌رفت هاتفی آواز داد که مهمان‌خواهی چون بفرستیم برانی وباز گردانی در حال برخاست و گردمحلات بگشت‌نیافت در بیرون شهر طلب کرد او رادید که در گوشهٔ خفته ماحضری که داشت پیش اونهاد التفات نکرد خواجه علی خجل شد ودر مقام‌استغفار بایستاد وبگریست و گفت‌توبه کردم سك گفت احسنت ایخواجه علی مهمان خواهی چون بیاید برانی ترا چشم میباید اگر نه سبب شاه بودی دیدی آنچه دیدی

وفات شیخ ابوحمزه خراسانی وهوشیخ ابوحمزه عبدالرحمن از نیشابوردفن

فی جوار شیخ ابوحفص حداد .

نقلست که در بادیه بتوکل میرفت بی دلو و رسن ونذر کرده بود که بهیچ آفریده التفات نکند وچیزی نطلبد ناگاه در چاهی افتاد شخصی آمد که سر چاه بگیرد نفس باوی گفت ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ابو حمزه گفت توکل از آن عالی تر است که بعجز وسالوس نفس باطل شود روی بقبله آورد وسر فرو برد ناگاه شیری بیامد و سر چاه باز کرد وپایها بچاه فرو گذاشت ابو حمزه گفت همراهی گربه نکنم الهامش دادند که دست در زن پای شیر بگرفت وبیرون آمد شیر روی بر خاك مالید وبرفت شیخ آوازی شنید که نجیناك من التلف بالتلف

نقل است که روزی جنید میرفت ابلیس را دید که برهنه بر گردن مردم میجست گفت شرم نداری ای ملعون ازین مردم گفت کدام مردم مردمان آنها اند که در شونیزیه‌اند که جگر مرا سوخته‌اند جنید گفت بر خاستم و بشونیزیه رفتم بوحمزه را دیدم سرفرو برده سر برآورد و گفت دروغ گفت آن ملعون که اولیاءِ خدای تعالی از آن عزیز تراند که ابلیس را برایشان اطلاع باشد

یکی وصیت خواست گفت توشهٔ بسیار ساز این سفر را که در پیش داری

خلع کردن المکتفی بالله احمدبن نصر را از وزارت .

وفات عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل فی جمادی الآخره .

وفات شیخ ابوالعباس احمد بن‌محمدبن مسروق الطوسی ببغداد واوصحبت حارث‌محاسبی وسری سقطی دریافته بود .

گفت هرگاه نگاه داشت حق تعالی کند در خطرات دل خود حق تعالی‌وی را نگاه دارد در حرکات اعضاءِ وی واو از طوس بود اما در بغداد نشستی و باتفاق همهٔ اولیا از جمله گزیدگان واولیای خدای تعالی بود و او را باقطب المدارصحبت بود واو خود از اقطاب بود از وپرسیدند که قطب کیست ظاهر نکرد اما بحکم اشارت چنان نمود که جنیداست واو چهل‌اهل تمکین را خدمت کرده بود وفایده‌ها

گرفته و در علوم ظاهر وباطن بکمال و درمجاهده وتقوی بغایت

نقلست که پیری بنزدیك مسروق آمد و سخنی پاکیزه میگفت وخاطری نیکو داشت گفت هر خاطری که شما را درآید بامن بگویید مسروق گفت مرا در خاطر آمد که او جهود است با جریری گفتم او را موافق نیامد او را گفتم گفتهٔ که هر خاطر که شما را درآید بامن بگویید اکنون مرا چنین در خاطر آمد که تو جهودی ساعتی سردر پیش افکند و گفت راست گفتی شهادت آورد آنگاه گفت همه دینها و مذاهب نگاه کردم گفتم اگر باهیچ قوم نیست باآین قوم است بنزدیك شما آمدم تا بیازمایم شما را بر حق دیدم گفت زاهد آنست که جز خدای تعالی هیچ سببی بروی پادشاه نگردد .

آمدن رسول طاهر بن محمد بن عمرو بن اللیث بالتماس مقاطعه کردن مال فارس ازقبل طاهر مذکور ومکتفی التماس او مبذول داشته طاهررا بر فارس لوا بست ورسول او را خلعت داد وجهت اوخلع گرانمایه فرستاد

آمدن حسن بن زکرویه قرمطی المعروف بصاحب الشامه بدمشق وباایشان خراج مقرر کرده بصلح مراجعت نمود وحمص بگرفت وحماة و معرة النعمان بقهر بستد ودر حماة و معرة النعمان قتل عام کرد و زنان و کودکان را نیز بکشت و بعلبك بگرفت واهل بعلبك را نیز بکشت وبسلمیه شدواهل سلمیه با اوحرب کردند و بصلح در آنجا شد واز بنوهاشم ابتدا کرد وتمامی مردم را بکشت وزنان وچهار پایان و کودکان نیز بکشت واطراف ونواحی سلمیه رابتمامی بکشت واباحیت ظاهر کرد ومکتفی بنفس خود بحرب قرامطه متوجه شد وازشام خبررسید که قرامطه را هزیمت کرده اند در شام وبعضی از ایشان را کشتند

سنه احدی و تسعین و مائتین ۲۹۱

فرستادن قاسم بن عبیدالله وزیر محمد بن سلیمان الکاتب که صاحب دیوان

الجیش بود بالشکرها بحرب صاحب الشامه ومکتفی از رقه بدو نامه نوشت که با همه‌لشکر بیکبار بزود وباصاحب الشامه حرب کندوحرب‌محمد بن‌سلیمان باصاحب الشامه وهزیمت‌لشکرصاحب‌الشامه واوومدثر ومطوق گرفتارشدند بقریهٔدالیه«۱» وصاحب ظفر حسین بن حمدان بود ومحمد بن سلیمان او را در نامه فتح بستود و مکتفی از رقه بازگشت وصاحب الشامه ومدثر ومطوق را بابغداد برد وبر شتر دو کوهان نشانده در بغداد بگردانیدند واین فتح‌در اوایل صفربود وبعد ازین‌قرامطه ذلیل شدند

خلعت پوشیدن محمد بن سلیمان الکاتب وتربیت یافتن و رفتن باده هزار مرد بحرب هارون بن خمارویه بن احمد الطولون صاحب دیار مصر :

وفات احمد بن‌یحیی بن ابوالعباس ثعلب الشیبانی النحوی ببغداد و دفن‌فی جوار داره بنزدیك باب الشام .

ولادت ابوالحسین عبدالرحمن بن عمرالصوفی المنجم لعضدالدوله بالری

سنه اثنتین و تسعین و مائتین ۲۹۲

قتل بدر الکبیر بحکم المکتفی بالله بعد از آن که از حکومت ری آمده بود

وفات عبدالجمیل بن عبدالعزیز بن ابو حازم عبدالحمید کان من افاضل القضاة ببغداد و اونود واند ساله بود .

غالب شدن ابن الخلجی در مصر و سوختن مصر را .

حرب محمد بن سلیمان الکاتب بحدود مصر با هارون بن خمارویه بن احمد بن‌الطولون صاحب مصر وقتل‌هارون بن خمارویه مذکور بر دست‌یکی ازلشکریان خودوفتح نامهٔ بمکتفی فرستادند و از مکتفی حکم شد که هر کس که از آل

۱ــ دالیه مدینة علی غربی‌الفرات بین عانه‌والرحبه صغیرة لا تعرف‌الیوم (مراصد)

طولون مانده باشد و متعلقان ایشان بتمام ببغداد فرستند و بردن محمد بن سلیمان الکاتب متغلمان ابناء طولون را ببغداد

گریختن خلجی قاید مصر ازمحمد بن سلیمان و بمصر رفت و یاغی شد.

فرستادن مکتفی فاتك و بدر حمامی و لشکری بحرب خلجی.

ولادت محمد بن حسن بن عبدالله بن ابی الشوارب قاضی بغداد ببغداد.

وفات ابوبکر عبدالملك بن عبدالحلیم بن عبدالملك المعروف بعبدان الخسروجردی البیهقی فی خامس عشر شعبان.

سنة ثلاث وتسعین و ماتین ۲۹۳

وفات شیخ ابو الحسین محمد بن احمد بن محمد النوری ببغداد شیخ الصوفیه و قیل سنه خمس و تسعین و ماتین واو را نوری ازان میگفتند که چون در شب تاری سخن گفتی نوری از دهان او بیرون آمدی که خانه روشن شدی و نیز بنور فراست از اسرار باطن خبر دادی و او را صومعهٔ بود در صحرا که همه شب آنجا عبادت کردی و خلق آنجا بنظاره شدندی بشب نوری دیدندی که میدرفشیدی و ازصومعه او ببالا برشدی گفت نوری درفشان دیدم در غیب پیوسته در وی نظر میکردم تا همه آن نور شدم.

نقلست که در بازار بغداد در نخاسی آتش افتاد و خلقی بسوختند بر یك دوکان دو غلامبچه رومی بودند سخت باجمال و آتش گرد ایشان در گرفته بود خداوند غلامان گفت هر که ایشان را بیرون آورد هزار دینار مغربی بدودهم هیچکس را یارای آن نبود که گرد آتش گردد ناگاه نوری برسید آن دو غلام را دید که فریاد میکردند گفت بسم‌الله الرحمن الرحیم و پای در نهاد وهر دو را بیرون آورد بسلامت خداوند غلامان هزار دینار مغربی پیش نوری نهاد گفت بردار و حق‌تعالی را شکر کن که این مرتبه که ما را داده‌اند بما گرفتن داده‌اند که ما دنیا را

بآخرت داده‌ایم (۱)

نقلست که نوری میگذشت یکی را دید که بار افتاده و خرش مرده و او زار میگریست نوری پای بر خر زد و گفت برخیز چه جای خفتن است حالی خر برخاست مرد بار بر نهاد وبرفت .

نقلست که نا بینائی الله الله میگفت ابوالحسین نوری پیش او رفت و گفت تو اورا چه دانی و اگر بدانی زنده نمانی و ازان شوق بیهوش شد چون بهوش آمد بصحرا افتاد در نیستانی در و ده چرخ میزد وآن نی در پای اومیرفت و خون روان شد واز هر قطرهٔ خون الله الله پدید می‌آمد ابونصر سراج گوید چون او را از آنجا بخانه آوردند گفتند بگوی لااله الاالله گفت آخر آنجا میروم و وفات کرد هیچ کس در حقیقت صدق سخن نگفت که صدیق زمانه او بود .

ولادت المستکفی‌بالله ابوالقاسم عبدالله‌بن‌المکتفی‌بالله فی منتصف‌صفر .

وفات شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق بن عیسی بن سلمه بن سلیمان بن عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بن عبدالله الانصاری توفی یفوشنج مدفوناً بشارع شکیدبان .

وفات ابو علی حنبل بن اسحاق الحنبلی .

وفات طاهر بن محمد بن عمرو بن اللیث در سیستان‌مدت پادشاهی اوشش سال بود .

حرب خلجی بالشکری که سر ایشان فاتك وبدر حمامی بود و خلیفه‌ایشان را بحرب او فرستاده بود و هزیمت فاتك و بدر مذکور وشکست‌لشکر ایشان .

آمدن بوالقابوس که قاید طاهربن‌عمرو بن اللیث بود و از لشکر سجزیان خلقی بسیار بزنهار ببغداد آورد و طاهر مذکور بخلیفه نامه نوشت که بوالقابوس مال فارس گرفته متوجه شده یا او را بفرستند یا مال فارس که او دارد ما رامجری

۱- ودرتذکرةالاولیا ـ بآخرت بدل کرده‌ایم

دارند خلیفه بدین سخن التفات نکرد .

ظهور برادرحسین‌بن زکرویه قرمطی صاحب الشامه در طریق فرات وجمعی از اعراب بر او گرد آمدند و بادمشق و طبریه شد و بااهل طبریه حرب کرد و طبریه بستد و قتل عام کرد و دیگر شهرهای یمن بگرفت و شهراردن را غارت کردند و مردان را بکشتند و زنان‌و کودکان را برده گرفتند .

حرب اسحاق بن عمران و اصحاب کوفه با پسر زکرویهٔ مهرویهٔ قرمطی و در اول‌هزیمت قرمطی مذکور و بعد ازهزیمت مراجعت کرده اهل کوفه‌را بشکستند

گرفتن فاتك‌وبدروقایدان که‌بحرب‌خلجی رفته بودند بمصر و خلجی را واو را بموجب حکم مکتفی ببغداد بردند و بر سر نیزه بسته ببغداد در آوردند و بر دو جانب بغداد بگردانیدند و بحبس فرستاد .

وفات ابو سلیمان داوود بن‌حسن بن عقیل‌بن سعید الذهلی الباهلی المحدث بخسروجردبیهق .

سنة اربع و تسعین و مائتین ۲۹۴

رسیدن پسر زکرویه مهرویه قرمطی بمکه مبارك و بر عقب قافله خراسان که از مکه مراجعت نموده بودند برفت و ایشان‌را قتل و غارت کرد و زنان رااسیر و برده گرفت و بقافله دوم رسید و همان عمل کرد و بقافله سیم رسید که همان عمل کند ایشان با اهل فید در قلعه رفته بودند حرب‌بسیار کردو بریشان دست‌نیافت و بنباج شد و از آنجا بحفر بوموسی ووصیف بن سوار تکین و جماعتی از قایدان که مکتفی بحرب پسر زکرویه فرستاده بود روز شنبهٔ بیست و دویم ربیع الاخر بهم رسیدند و همه روز جنك کردند و وصیف و جماعت حرب کرده بر قرامطه دست یافتند وخلقی‌ازایشان بکشتند و شمشیری بر سرپسر زکرویه زدند که تابدماغ او رسید و اورا و خلیفهٔ او را وپسر و دبیر و زن او را وجمعی ازاقرباء او بگرفتند

و ز کرویه پنج روز بزیست و بعد از آن بمرد لاشه او را براشتران ببغداد بردند و بیاویختند و پراکنده قرامطه را بکشتند و زکرویه کان من غلاة القرامطه و کبار قواد جیوشهم .

وفات شیخ ابو اسحاق شیبان القومسی .

وفات ابو العباس عبدالله بن محمد الناشی الشاعر الکاتب الانباری .

وفات ابو عبدالله محمد بن نصر المروزی الشافعی .

وفات ابو جعفر محمد بن احمد الضبی الترمذی الشافعی

قتل محمد بن اسحاق المعروف براهویه در راه مکه بر دست قرامطه بوقت نهب قافله حجاج در راه کعبه معظم .

سنه خمس و تسعین و مائتین ۲۹۵

خروج عبدالله بن ابراهیم المسمعی از اصفهان باده هزار مرد از کردان و غیر ایشان و جمعی او را از خلاف کردن منع کردند و بترسانیدند و عبدالله بادرگاه مکتفی آمد و مکتفی از و راضی شد و او را خلعت و صلت فرمود .

درین سال والی هرات محمد بن هرثمه امیر اسماعیل بن احمد السامانی را خبر کرد که در کوه پایهٔ غور و غرجه شخصی خروج کرده بلال نام و مذهب قرامطه آشکارا میکند و ازهر طبقه مردم بر او جمع میشود و خویشتن را دارالعذاب نام نهاده و عدد اتباع او از ده هزار زیاده گشته و میگویند که این ابو بلال است که ندیمی یعقوب بن اللیث کردی امیر اسماعیل لشکری را متوجه او گردانید و تتش نامی را از حجاب خود امیر آن لشکر ساخت و تتش بنزدیك ایشان آمد و حرب کرد و ایشانرا بالکلیه بقتل رسانید که هیچ یك ازیشان امان نیافتند

وفات امیر اسماعیل بن احمد بن نصر السامانی در چهاردهم صفر و مدت

پادشاهی او هشت سال بود.

جلوس أبو نصر احمد بن اسماعیل بن احمد السامانی در ماوراءِ النهر و خراسان.

وفات المکتفی بالله ابو محمد علی بن احمد در سیزدهم ذی قعده و او خلیفه هفدهم بود و سی و یکسال عمر داشت و مدت خلافتش شش سال و شش ماه و بیست روزبود.

جلوس المقتدر بالله أبو الفضل جعفر بن المعتضد بالله.

دادن وزارت المقتدر بالله بعلی بن محمد بن موسی بن الفرات.

وفات محمد بن المعتمد بالله.

وفات ابو علی حسین بن عبدالله بن احمد الخرقی الفقیه الحنبلی فی یوم عیدالفطر

وفات ابو الحسین از فرزندان المتوکل علی الله خلیفه.

وفات ابو جعفر محمد بن احمد بن نصربن احمد بن نصر الترمدی فی محرم و کان اولا حنفیا فحج فرای مایقتضی انتقاله الی مذهب الشافعی فتفقه علی الربیع و غیره من اصحاب الشافعی و سکن بغداد و کان و رعاً زاهدا متقللا جدا کانت نفقته فی الشهر اربعة دراهم و ترمدمدینة علی طرف نهر جیحون.

فرستادن علی بن عیسی بحکم المقتدر بالله بجانب عراق عجم و خراسان ذکر وزراءِ المقتدر بالله اول عباس بن الحسن الوزیر دوم ابن الفرات که از کبار وزراء بود سیم حامدبن ابوالعباس چهارم ابو عبدالله محمدبن داوود بن الجراح پنجم ابوالحسن علی بن عیسی بن داوود الجراح ششم ابو الحسن محمدبن عبدون هفتم ابوعلی علی بن مقلهواضع الخط هشتم فضل بن جعفر بن موسی الفرات که آخرین وزراءِ بود

وفات الامام ابوبکر الاسماعیلی وهو محمد بن اسماعیل بن مهران بن عبدالله النیشابوری احد ارکان الحدیث بنیشابور کثرة و رحلة و اشتهاراً.

سنه ست و تسعین و مائتین ۲۹۶

خروج المهدی محمد بن قاسم بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق که او سر اسماعیلیانست و ایشان اورا مهدی میدانند در مصر ودر نسب اوطعن کرده‌اند

حرب سبکری غلام عمرو بن اللیث با طاهر بن محمد و اسیر کردن طاهر بن محمد مذکور .

وفات ابو الحسن احمد بن ایوب بن عبدالرحمن المروزی کان من مشاهیر اهل مرو و محدثیهم فی منتصف ربیع الاول

وفات شیخ محمد بن جنید بن محمد القواریری الخراز والد شیخ جنید البغدادی قتل عباس بن الحسن الوزیر و فاتك معتضدی بر دست حسین بن حمدان بواسطهٔ آنك میخواست که بعد از قتل ایشان خلافت بر عبدالله بن معتز قرار دهد و این صورت او را میسر نشد .

مصادرهٔ قاضی بوعمرو بن قاضی یوسف بن یعقوب که با عبدالله بن المعتز بیعت کرده بود بر مبلغ صد هزار دینار و بالتماس پدرش قاضی یوسف چون نود هزار دینار بداد او را اطلاق کردند و بباقی خطابی با او نکردند و این فتنهٔ بود که از عبدالله بن المعتز واقع شد و عباس بن حسن الوزیر و فاتك (۱) را جهت این واقعه که بوقوع پیوندد قتل کردند و بر عبدالله بن المعتز بیعت کردند و خلع مقتدر کردند و غلامان مقتدر حرب کردند و حسین بن حمدان بن حمدون که این فتنه انگیخته بود بگریخت و وصیف (۲) و صرطامش - ویمن و ابوالمثنی احمد بن یعقوب و محمد بن خلف بن وکیع و جمعی که در سرای ابن المعتز رفته بودند بکشتند خلاص شدن جمعی که در بیعت عبدالله بن المعتز بودند وهم علی بن عیسی ،

۱ــ ودر نسخه پ فاتك همه جا قاتك نوشته شده

۲-نسخه پ ووصیف بن صوارتکین

محمد بن عبدون وزیر - بو عمرو قاضی - محمد خلف قاضی .

دادن وزارت بابوالحسن علی بن‌محمد بن الفرات وخلعت وزارت پوشانیدن

وفات عبدالله بن‌المعتز در حبس و او را در زیلویی پیچیده باهل‌اوفرستادند

مصادرهٔ بو عبدالله بن الجصاص که عبدالله بن المعتزرا در خانهٔ خود پنهان کرده بود .

مصادرهٔ علی بن عیسی و محمد بن عبدون که ایشان وزراءِ مقتدر بودند ودر سرای ابن معتز با او بیعت کرده بودند .

قتل ابو عبدالله محمد بن داوود بن الجراح که وزارت عبدالله بن المعتز قبول کرده بود .

قتل سوسن حاجب که با عبدالله المعتز بیعت کرده بود وچون او را امارت ندادند باز باطرف مقتدر آمد و چون بر او روشن کردند که قصد کشتن ابن الفرات وزیر کرده بود و پیش مقتدر بظهور پیوست حکم بقتل او کرد .

درین سال ماجرایی میان سلیمان بن حسن بن المخلد و ابن الفرات واقع شد و آن چنان بود که سلیمان مذکور مکتوبات نوشته بود بمحمد بن داوود جراح وزیر عبدالله بن معتز و در آن باز نموده که ما بر خلاف عبدالله و خلع‌مقتدر راضی‌ایم و بسیاری ازین‌مقوله قصه‌ها ثبت کرده و این مکتوبات بدست ابن‌الفرات افتاد و او رعایت جانب سلیمان مذکور نموده ازمقتدر پنهان داشت و بآخر سلیمان رقعهٔ بمقتدر نوشت و در وزارت ابوالحسن احمد بن‌عبدالحمید سعی پیوست ودرکار ابن الفرات و مال او و کتاب او سعایت کرد و این رقعه در سرای ابن الفرات از آستین‌او بیفتاد و بابن الفرات رسانیدند و از سعایت او واقف‌شد و سلیمان مذکور را بگرفت و بواسط فرستاد و بمصادره مالی از و بستد وبآخر اورا به‌بخشید ورقم عفو بر گناه او کشید .

سنه سبع و تسعین و مائتین ۲۹۷

وفات شیخ ابو القاسم حیدر بن محمد النهاوندی .

حکومت لیث بن علی بسیستان :

ولادت الراضی بالله ابی العباس در رجب الاصم وهو محمد بن جعفر بن المقتدر .

وفات شیخ العالم الامام الفقیه محمد بن داوود بن علی الا خباری الظاهری که از کبار فقهاء وایمه حدیث است .

وفات القاضی یوسف بن یعقوب والدقاضی ابو عمرو ببغداد .

وفات ابو سعید احمد بن عیسی الخراز البغدادی و اوصاحب ذا النون المصری و ابو عبدالله النباجی (۱) و اباعبید بسری وسری سقطی و بشر حافی بود .

گفت ابلیس را بخواب دیدم دور از من میرفت گفتم بیا گفت با شما چه کنم آنچه مردم را بدان می‌فریبم شما از نفس خود انداخته‌اید گفتم آن چیست گفت دنیا الا مرا باشما لطیفه دیگر هست که شما را بدان بفریبم گفتم آن چیست گفت صحبت جوانان گفت شبی بخواب دیدم که دو فرشته از آسمان بیامدند و با من گفتند صدق چیست گفتم الوفا بالعهود گفتند صدقت و بر آسمان رفتند .

گویند که او را دو پسر بود یکی پیش ازو وفات کرد شبی او را بخواب دید گفت ای پسر خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا در جوار خود فرود آورد و گرامی کرد گفتم ای پسر مرا وصیتی کن گفت ای پدر ببد دلی باخدای تعالی معاملت مکن گفتم زیادت کن گفت طاقت نداری گفتم از خدای تعالی یاری خواهم گفت ای پدر میان خود و خدای تعالی یك پیراهن مگذار گویند سی سال دیگر

۱- النباج بکسر اوله وآخره جیم قیل فی بلاد العرب نباجان احد هما علی طریق البصره یقال له نباج بنی عامر

بزیست که هرگز پیراهن دیگر نپوشید .

گفت یك چندی هر روز طعامی خورده میدر بادیه شدم بسه روز هیچ نیافتم روز چهارم در من ضعفی پدید آمد طبع بر عادت خود طعام‌خواست بر جای بنشستم هاتفی آواز داد که اختیار کن تا سببی خواهی‌دفع سستی را یا طعام سکونت‌نفس را گفتم الهی سببی پس قوتی در من پدید آمد و دو منزل (۱) دیگر برفتم .

گفت هر کرا معرفت در دل قرار گرفت درست آنست که در هر دو سرای نبیندجزاو ونشنود جزاو ومشغول نشود بجز او

اسیر کردن طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو بن اللیث را و هر یك را در قبه بر اشتری نشانده بشهردر آوردند ودر بغداد بگردانیدند و ابوالفضل عبدالرحمن بن جعفر الشیرازی دبیر سبکری‌غلام عمرو بن اللیث که والی فارس بود با ایشان بیامد و مقتدر را بدید و خلعت پوشیده تربیت یافت وطاهر ویعقوب را بند بر گرفتند و سبکری مملکت فارس بتغلب داشت چون ابو الفضل دبیراو بیامد قرار مال فارس داده مراجعت نمود .

آمدن لیث بن علی بفارس‌از سیستان وفرار سبکری .

فرستادن‌مقتدرخلیفه مونس خادم را تابالیث بن علی‌باتفاق‌سبکری‌حرب کند و مونس باسبکری پیوست ولیث بن علی باوجان شد و آنجا حرب کردند ولیث مذکور گرفتار شد و اورا بابند ببغداد فرستادندوسبکری باشیراز آمد وابوالفضل عبدالرحمن‌بن جعفررا که وزیراوبود بگرفت بتهمت‌آنك او باخلیفه یکی‌است و قصد سبکری دارد و ابوالفضل مذکور این صورت باابن الفرات نوشت .

فرستادن مقتدر خلیفه مونس خادم را بحرب سبکری وچون مونس بشیراز نزدیك شد سبکری پیش او فرستاد ومال شیراز که چهار بار هزار هزار درم بود بده بار هزار هزار درم قبول کرد ومونس این معنی عرضه داشت خلیفه نمودوزیر بدان راضی نشد ومونس‌بمیل سبکری متهم کرد ومونس از حرب سبکری‌مراجعت

۱ـ و در تذکرة‌الاولیاء ده‌منزل دیگر

با بغداد نمود .

فرستادن محمد بن جعفر العبرتائی (۱) را باوصیف‌کامه وچند قاید دیگر بحرب سبکری وبعد از حروب که بین الفریقین واقع شد فرار سبکری ورفتن ببم وبقلعهٔ بم متحصن شدن ورفتن محمد بن جعفر العبرتائی ببم وفرار نمودن سبکری و رفتن به بیابان خراسان تربیت‌فرمودن متقدر خلیفه ابن الفرات وزیر راوخلعت فرمودن ونواخت یافتن که اجتهاد وسعی تمام نمود تاشیراز را مستخلص کرد .

دادن محمد بن جعفر العبرتائی اعمال فارس و کرمان را بفتح خادم محمد بن ابی الساج ومحمد بن جعفر مذکور بسبب جمالی که فتح داشت بدو مایل‌بودی

گرفتن احمد بن اسماعیل بن احمد السامانی سیستان را و گرفتار شدن محمد بن علی بن اللیث وسبکری وحکم فرستادن خلیفه پیش احمد بن اسماعیل‌بن احمد السامانی که محمد بن علی بن اللیث وسبکری را بدارالخلافه فرستد و در آوردن ایشان بدارالسلام بغداد بدوپیل مشهر نشانده در شوال ومقتدر خلیفه‌فرمود که دیگر باره ابن الفرات را خلعت دادند

فرستادن مقتدر خلیفه جهت احمد بن اسماعیل السامانی همراه رسولان او که محمد بن علی‌بن‌اللیث وسبکری‌را آورده بودند خلعتهاوهدایا وعطرها وجواهر

وفات محمد بن جعفر العبرتائی ـ وفات فتح والی فارس و کرمان

دادن ایالت فارس و کرمان بحکم مقتدر خلیفه بعبدالله بن ابراهیم المسمعی

سنه ثمان وتسعین ومائتین .

وفات شیخ ابوالقاسم او ابوالحسن سمنون بن حمزه بن محب واو را از غایت محبت سمنون المحب خواندندی و او خود را سمنون الکذاب گفتی صحبت سری یافته بود واز اقران جنیدبود واو را درمحبت‌مذهب‌خاص‌است واو تقدیم‌محبت کرده است بر معرفت وبیشتری از مشایخ معرفت را برمحبت تقدیم داده‌اند واو

۱ ـ عبرتا بفتح اوله وسکون الراء ... قریة کبیره من نواحی النهروان ببغداد (مراصد)

تقدیم محبت برمعرفت کرده‌است واومی گوید که‌محبت اصل وقاعدهٔ راه خدای‌تعالی عزاسمه. است

نقلست که چون بحجاز رفت اهل فید (١) گفتند که ما را سخنی بگوی برمنبر شد وسخن می گفت مستمع نیافت روی بقنادیل کرد و گفت سخن محبت باشما میگویم در حال آن قنادیل در حرکت آمده بریکدیگر میامدند وپاره پاره می شدند .

نقلست که یکروز در محبت سخن میگفت مرغی ازهوا فرود آمد وبرسراو نشست پس بردست اونشست پس بر کنار اونشست پس چندان منقار در زمین زد که ازمنقار او خون آمد وبطپید وبمرد (٢)

گفت تصوف آنست که هیچ چیز ملك تونباشد وتو ملك هیچ چیز نباشی

وفات شیخ ابوعثمان‌سعیدبن‌اسماعیل‌بن منصورالحیری(٣) النیشابوری‌فی‌ربیع‌الاول واو ازری بود صحبت شاه‌بن شجاع کرمانی در یافته وبصحبت یحیی‌بن معاذ رازی رسیده ودختر ابوحفص حداد در خانه اوبود وبعد ازابوحفص سی‌سال زنده بود

گفت مرد کامل نشود الاوقتی که در دل وی چهار چیز برابر بود ـ منع ـ عطا ـ عز ـ ذل ـ ودر زمان اواتفاق کردند که‌دردنیا سه مردند که‌دراین زمان ایشان راچهارم نیست عثمان حیری‌درنیشابور وجنید دربغدادوابو عبدالله جلا درشام‌وعبدالله الرازی گفت

جنید ورویم‌ویوسف بن‌الحسین ومحمدفضل وابوعلی‌جرجانی و غیر ایشان‌راازمشایخ بسی‌دیدم وهیچ کس ازمشایخ شناساتر بخدای تعالی ازابوعثمان‌حیری نبودواظهار

١ـ فید . بالفتح ثم‌السکون ودال مهمله بلیدة فی‌نصف‌طریق مکه من‌الکوفه (مراصدالاطلاع)

٢ـ چنین‌است درنسخه لون ودرنسخه پ وتذکرةالاولیاء ، پس‌بیفتادو بمرد

٣ـ درنسخ مجمل خیری بخاء ودرتذکرةالاولیا حیری بحاء مهمله‌است

تصوف در خراسان ازو بود وباجنید ورویم ویوسف بن حسین ومحمد فضل صحبت داشته بود واو راسه پیر بزرگوار بود اول یحیی بن معاذ رازی دوم شاه کرمانی سیم ابوحفص حداد

گفت هنوز جوان بودم که ابوعثمان مرا ازپیش خود براند وگفت نخواهم که دیگر . بنزدیك من آئی من هیچ نگفتم ودلم نداد که پشت بروی کنم وهمچنان روی سوی او بـاز پس رفتم گریان تااز چشم اوغایب شدم ودر برابر اوجائی ساختم وسوراخی بریدم وازآنجا اورا میدیدم عزم کردم کهازآنجا بیرون نیایم مگر بفرمان شیخ وچون مرا چنان دیدوآن حال مشاهده کرد مرابخواند ومقرب گردانیدودختر خود بمن داد .

وفات احمدبن سعیدبن مسعودبن عصام ابوالعباس

آمدن ابونصراحمدبن اسماعیل بن احمدالسامانی بهرات ازما وراء النهر

سنه تسع وتسعین و مأتین ۲۹۹

وفات شیخ ممشادالدینوری من کبار المشایخ صحبت یحیی بن الجلاء ومن فوقه من المشایخ دریافته

وقیل سنه تسع وسبعین ومـاتین گفت ادب مریدآنست که لازم گرداند بر نفس خویش احترام مشایخ وخدمت برادران وبیرون آمدن از اسباب ونگاه داشتن ادبها شریعت گفت تا دانستم که کارهای درویشان همه حقیقت باشد دیگر باهیچ درویش مزاح نکردم که وقتی درویشی نزد ماآمد وگفت ایهاالشیخ میخواهم که مرا عصیدهٔ کنی ناگاه برزبانم برفت که ارادت وعصیده (۱) آن درویش روی در بادیه نهاد ومیگفت ارادت وعصیده، تادرهمان وفات یافت

۱ــ عصیده ، اسم نوعی ازحلواست

وفات لیث بن علی بفارس ـ جلوس برادرا ومعدل بن علی بفارس وفات معدل بن علی مذکور هم درین سال

ولادت المتقی بالله ابواسحاق ابراهیم بن احمد

وفات الحکیم ابوعلی مسکویه صاحب تجارب الامم و غیره .

ظهور ابی محمد عبدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی المرتضی واو اول اسماعیلیانست که درمصر وافریقیه ومغرب خروج کرد ومدینه مهدیه درافریقیه اوبنا کرد ودرنسب ایشان طعن کرده اند ودر سنه ثمان وسبعین وماتین آمد .

وفات ابوعمرو الحافظ النیسابوری المعروف بالخفاف الرئیس وهواحمد بن نصر بن ابراهیم وله جلالة ورياسة وزهداً وعبادة وسخاء نفس وموته بنیسابور وکان الناس یقولون فی شانه زین الاشراف ابوعمر والخفاف

وفات ابوعلی حسن بن عبدالله الخوافی الحنبلی

وفات ابوعبدالله محمد بن اسماعیل المغربی من کبار المشایخ واصحاب التصوف والطریقه توفی علی جبل الطور ودفن الی جنب شیخه علی بن رزین وعاش کل واحد منهما مائة وعشرین سنه

وفات ابراهیم شیبان واورا صدوبیست سال عمر بود .

وفات شیخ ابوعلی احمد الانطاکی .

خلع کردن مقتدر خلیفه که اورا باستخفاف تمام ازدار الخلافه بیرون آوردند وبحبس فرستادند ومحمد بن معتضد رابدار الخلافه آوردند وبااو بیعت کردند واورا القاهر بالله لقب دادند وبازوك حاجب اوشد وروزدوشنبه هفدهم محرم معارف راجهت بیعت احضار کردند دراثناء این حال جمعی ازپیادگان حشم بدر کوشك آمدند وبابازوك در مکالمه بودند ناگاه بازوك وابوالهیجا راازاسب درانداختند وبکشتند وسرهای ایشان برنیزه ها کردند وبدارالخلافه آمدند وقاهر را مقهور کرده بهمان محبس او

باز فرستادند ومقتدر را از حبس بیرون آوردند وباز بیعت اورا تجدید کردند و اورا سه روز نکبت بود ودولت اوباز ازسرجوان شد .

وزارت دادن مقتدر خلیفه بابوعلی علی بن مقله واضع خط وفات ابو محمد داودبن علی بن خلف الاصفهانی الفقیه واو مصنف کتاب‌الوصول الی‌معرفةالاصول وکتاب الانذار وکتاب الانتصاراست ونظم مرغوب داره

وفات ابویعقوب اسحاق‌بن حنین الطبیب ـ وفات ابوعلی‌بن سیبویه

گرفتن مقتدر خلیفه ابن‌الفرات الوزیررا ومصادره کردن و بزشت ترین وجهی پرده حرمتیان او گرفتند ومو کلان‌درسرای اوبنشاندند ومدت وزارت اول ابن‌الفرات سه‌سال وهشت ماه وسیزده روزبودوابن ثوابه باتو مناظره کرد ودر اثناء مناظره اورا دشنام داد وجوابهای سخت گفت واین سخن باخلیفه گفتند اجازت‌داد که باابن‌الفرات‌عقوبت کنند ابن‌ثوابه‌اورا بند کرد واز جمله عقوبات که بااو کرد چهار ساعت بابند اورا در آفتاب بداشتند بدرحرمی این صورت بامقتدربگفت مقتدر باابن ثوابه بدشد وبفرمود تاابن‌الفرات راسوگند دادند که چیزی دیگر نداره و اورا دیگر زحمت ندادند

دادن مقتدر خلیفه وزارت رابابوعلی خاقانی واواز بسیاری تعظیم که بامردم کردی ودست برسینه نهادی اورا دق صدره لقب نهاده بودند و پیشتر حسین‌بن ابی البغل وحسن برادر اورا جهت مناظره ابن‌الفرات طلب کرده بودند حسین تصور کرد که اوراجهت وزارت طلبیده‌اند واین خبر بخاقانی رسید وبا خلیفه گفت که کارهانه برنهج استقامت میرود خلیفه پرسید که چرا شهرت وزارت ابن‌ابی‌البغل را بعرض رسانید (٤) حکم شد که حسین‌وحسن‌بن ابی‌البغل را از بغداد بیرون کنند

۱ــ وعبارت نسخهٔ ب چنین‌است باخلیفه گفت که کارها نه بر نهج صواب میرود از واسطه پرسید شهرت وزارت ابن‌ابی‌البغل را بعرض رسانید

وام‌موسی القهرمانه حمایت ایشان پیش‌خاقانی بکردوخاقانی ازسخن ام‌موسی‌تجاوز نتوانست کرد اعمال وضیاع اصفهان بحسین‌بن ابی‌البغل داد واعمال صلح ومنازل برادرش حسن تاام‌موسی القهرمانه راضی‌شد .

دادن دیوان بریدواشراف وزیر واصحاب دوآوین وقضاة واصحاب شرطه بشفیع‌لؤلؤ

وفات ابوبکر محمدبن داوود الاصفهانی امام اصحاب الظاهر وکان فقیهاً ادیباً شاعراً ظریفاً .

پایان

فهرست کنی و اعلام

از بخش اول جلد اول مجمل فصیحی

القاب وانساب مندرجه در کتاب ، فهرست نشده مگر بندرت ، خواننده گرامی با مطالعه کتاب در خواهد یافت که التزام بآن متعسر و بلکه متعذر بوده است[1]

١ـ چون نام مبارك حضرت محمد ص درغالب صفحات بخش اول این کتاب بصورتهای مختلف ازقبیل محمد ـ نبی ـ رسول ـ حضرت رسالت ـ حضرت سید وغیره آمده است فهرست کردن آنها ضرور دانسته نشد

پ

ث

ج

ح

خ

د

ذ

ر

ز

---

(۱) در تواریخ عربی رتبیل ضبط شده و مرحوم استاد ملك الشعراء بهار در تاریخ سیستان اصل‌کلمه‌را زنده‌پیل دانسته وآقای استاد نفیسی درجلد سوم تاریخ‌بیهقی این نظررا تایید فرموده وآقای استاد فیاض در تاریخ بیهقی خود چندین‌املای مختلف را نقل فرموده‌است

س

ش

ص

ف

ن

و

ه

فهرست کتب

فهرست اسامی کتبی که در متون و ذیول صفحات
بخش اول از جلد اول این کتاب ذکر شده است

فهرست قبائل و طوایف



فرهنگ جغرافیائی

فهرست امکنه بخش اول از جلد اول(۱)

آتشگاه

۱۶

کوهی است در اصفهان (متن)

آمد

۳۷۹

بکسر میم نام شهری قدیم در شمال بین‌النهرین که با سنگهای سیاه بنیادشده وشطدجله آنرا چون هلالی احاطه کرده امروز بدیاربکر معروف است (لغت نامه دهخدا)

آمویه

رودجیحون و دشتی و شهری در کنار جیحون درماوراء النهر (لغت نامه دهخدا)

ابله

۳۳۵_۳۳۷

بضم اول شهری است بر کنار دجله در زاویه خلیج که ببصره داخل شود و پیش از بصره بنا شده‌وآنرا ابلةالبصره نیز گویند (لغت نامه دهخدا)

---

(۱) دراین‌فهرست، ولایات وامکنهٔ مشهوره که‌هریك دربسیاری از صفحات این‌کتاب تکرار شده درج نشده‌است

ابواء

۴۶ـ۱۹۸

بمتن صفحه۴۶رجوع شود بفتح
اول قریه نزدیك ودان ازاعمال
فرع ازمدینه مدفن آمنه بنت
وهب مادر حضرت رسول

ابوقبیس

۹

کوهی مشرف بمکه از جانب
غربی در حکایات و اشعار و
روایات مکرر ذکر آن رفته
است (بلغت نامه رجوع شود)

ابهر

۳۷۲

شهریست میان قزوین و زنجان
و همدان اهل محل اوهر گویند
(لغت نامه)

ابیورد

۲۴۸

موضعی میان نسا و سرخس
شاید همین شهری است که فعلا
محمدآباد گویند درمغرب مرو
(لغت نامه)

احد

۷۱-۷۲-۷۳

نام کوهی است نزدیك مدینه و
نام غزوهٔ که در لغت نامه هجده
صفحه ۱۱۴ ـ ۱۴۴ شرح آن
نگاشته شده است

اران

۳۱۳

بتشدید راء اقلیمی است که
روسها آنرا آذر بایجان نام
نهاده اند (لغت نامه)

ارجان

۲۲۰

بتشدید راء در شصت فرسنگی
شیراز مسافتش تا دریا یك روز
راهست(لغت نامه دهخدا)

اردن

۳۹۳

هم بفتح اول وسوم وهم بضم آند
و رودو ناحیهٔ نزدیك دمشق
(لغت نامه)
و امروز یکی از کشورهای
عربی است

ارض المقدسه

۲۲۰

بهمان صفحه ۲۲۰ رجوع شود

ارم

۱۲۹

بذیل همان صفحه رجوع شود

ارمینیه

۱۴۶ـ۲۷۵ ۲۸۵ـ۳۱۲

بارمنستان بلغت نامه رجوع شود

۳۴۳ـ۳۴۴

اسدآباد

۱۹۰ـ۱۹۴

مکرراست ولی چنانکه از متن
برمیاید مراد اسدآباد بلخ است

اسروشنه

۲۴۲ـ۲۷۴ـ۲۷۸

موضعی است در ماوراءالنهر متن
صفحه ۲۷۸

اسفراین

۳۶

یکی از بخشهای سه گانه شهرستان
بجنورد از جنوب بجوین از شمال
بشیروان و بجنورد محدود است

(فرهنگ جغرافیائی ایران)

اسناباد

۲۵۶

در متن همان صفحه مینویسد
که حالا بمشهد معروف است
علیهذا مراد سناباد است

اصطخر

۱۵ـ۲۲ـ۲۴ـ۳۱

بالکسر وسکون خاء معجمه بلدة
بفارس یقال ان کور فارس خمسة
اکبرها واصلها کورة اصطخر
(مراصدالاطلاع)

اطمیثا

۳۴۷

بذیل همان صفحه رجوع شود

اوجان

۳۹۹

یکی از دهستانهای بخش بستان
آباد تبریز است (فرهنگ
جغرافیائی ایران)

مغولها در آنجا ییلاق داشته‌اند
(و نیز دهی است در بیرجند

اوزاع

۲۲۴

بمتن همان صفحه رجوع شود

ایوان

۳۲

مراد ایوان مداین است که به
قولیکه ابن مقفع نقل کرده
شاپوربن اردشیرساخته (بمعجم
البلدان‌رجوع شود)

ب

بئرمعونه

۷۳-۷۵

بذیل‌صفحه ۷۳ رجوع‌شود

بئرمیمون

۲۲۴-۲۶۹

نزدیك مکه بمتن ۲۲۴رجوع
شود

باب الابواب

۲۴۵

در بند شروان یا شهری در
کنار بحرخزردرمعجم‌البلدان
نزدیك پنج صفحه شرح داده
شده

باب‌الانبار

۲۶۳

انبار یکی ازشهرهای معروف
عراق در کناررودفرات سفاح
اولین‌خلیفه‌عباسی دارالخلافه
را در انبار قرار داده بود و
باب‌الانبار ظاهراً اسم یکی
از دروازه‌های بغدادبوده

باب البردان

۲۶۸

مدفن برامکه‌در بغدادمتن۲۶۸

باب الرصافه

۳۵۹

در بغداد است (متن۳۵۹)

باب‌الشام

۳۹۰

محله‌ٔ است در جانب غربی
بغداد (معجم البلدان)

باب الطعام

۳۳۳

یا دروازه خـوار بار یـکی از
سه‌دروازه مشهرو ونج سجستـان
بوده بصفحه ۳۹۰ جغرافیـای
تـاریخی رجوع شود و زرنج
در تاریخ سیستـان زرنگ هم
ضبط‌شده‌وباب الطعام درقصیده
محمدبن وصیف هم آمده‌صفحه
۲۱۱ تاریخ سیستان

باب‌الفراديس

۲۲٤

موضعی در دمشق

باخرز

در جنوب‌جام است ومشرق آن
مرز افغانستان است

بادیه

۲۹۹

بطور مطلق‌صحراست ولی در
حکایات و روایـات منظور
بادیه شام یابرّعرب است و
قریهٔ ازقراء یمامه نیزهست

بازارخوش

۲۲۱

درداخل‌شهرهرات‌است (متن)

باصریه

۲٦٦

شاید باصر باشد کـه از قـراء
زمـار است در یمن (معجـم
البلدان)

باوانه

۱۸۱

بذیل صفحه ۱۸۱ رجوع شود

بجه

۳۱۷

بمتن همان صفحه رجوع‌شود

بدر

٦۷ـ۷۰

آبی است مشهور بین مکه و
مدینه و موضعی که جنگ
حضرت رسول‌با کفار قریش
در سال دوم هجرت واقع
شد و مسلمین فاتح شدند
(معجم البلدان)

بذ

۲۹۳

بذیل همان صفحه رجوع شود

بذندون

۲۸۹

بذیل همان صفحه رجوع شود

بردان

۳٤۱-٤۰۲

بذیل صفحه ۳٤۱ رجوع شود

بردسیر

۲۹

از کرمان است (متن) حمزه اصفهانی گوید بردسیر تعریب اردشیر است

و اهل کرمان آنرا گواشیر مینامندبزرگترین‌شهر کرمان است(معجم البلدان)در فرهنك جغرافیائی‌ذکری از آن‌نیست ودر تاریخ جغرافیائی سر زمینهای خلافت شرقی مفصل معلوم کرده که فعلا محلی‌بنام بردسیروجود ندارد اوصاف آن‌برشهر فعلی کرمان مطابق است

برزند

۲۹۳

شهری ازنواحی تفلیس است و ازاعمال جرزان از ارمینیه که‌خرابهٔ بود وافشین آنجارا معسکر قرار داده وآباد کرد (معجم البلدان)

برقه

۳٤۷-۳٤۸

بذیل صفحه ۳٤۷ رجوع‌شود

بصرا یابصری

٤۷ - ٤۸

بضم‌اول دوموضع‌است یکی‌در حوالی‌شام که مراد در مجمل همانجاست ودیگری‌درحوالی بغداد (مراصد)

بطیحه

۳٤٤

ارض‌واسعه بین‌الواسطوالبصره (مراصد)

بطن نخله

۲۱٦

دهی است از دهستان ریوند
نیشابور (فرهنگ جغرافیائی)
مثل پوشنگ که بعدا فوشنج
شده وشهریست درمغرب هرات

ت

تبوک

۹۳ـ تا ۹۶ـ ۱۰۱

بفتح اول موضعی بین وادی
القری وشام وقیل برکة لابناء
سعدمن بنی عذره وقال ابوزید
تبوک بین الحجر واول الشام
علی اربع مراحل من الحجر
(معجم البلدان)

ترمد

۳۹۵

بکسر اول یا بفتح یا بضم شهر
مشهوریست بجانب شرقی
نهر جیحون
(متخذاز معجم البلدان)

تستر

۳۲ـ۱۲۵ـ۳۳۱

معرب. ششتر از شهرهای
معروف خوزستان

تکریت

۱۲۵-۲۸۷

شهری است بین بغداد وموصل
درسی فرسخی بغداد
(معجم البلدان)

تل بنی شقیق

۳۶۰

تل القبله

۳۶۰

تهامه

۳۸ـ۴۵ـ۴۹ـ۵۵

تهامه بالکسر تهامة سائر
البحرمنها مکه و الحجاز ما
حجز بین تهامه
والعروض (العروض المدینه
والمکه و الیمن وقیل مکه و
الطایف وماحولها وقیل العروض
خلاف العراق (مراصد)

ث

ثغور

۲۶۶

بالفتح حصن بالیمن (مراصد)

ج

جبل جیلویه

۳۰

درمتن خیل جیلویه چاپ شده و نقل از نسخه لندن است و غلط است ومعرب کوه گیلویه است که ناحیه کوهستانی فارس میباشد

جبال

۲۸۵-۳٦۰-۳۷۲

ایالت جبال شهرهای بزرگی داشت در باختر آن کرمانشاه وهمدان درشمال خاوری آن ری و در جنوب خاوری آن اصفهان بود (جغرافیای تاریخی صفحهٔ٦)

جحفه

٤٦

نزدیك مدینه

جرش

۳۱۷

بضم اول وفتح ثانی از روستاهای یمن بطرف مکه (مراصد)

جرف

۱۳٤

بالضم ثم السکون موضع علی ثلاثة امیال من المدینه نحو الشام (ذیل صفحهٔ ۲۳٤)

جزیره

۲۹-۲۲۳

جزیره - بین النهرین علیا (جغرافیای تاریخی صفحهٔ ٤)

جزیره ابن کاوان

۲۰۷

یا ابن کوان یا ابر کافان یا ابر کمان نیز ذکر شده و یاقوت گوید که جزیره مزبور بنام لافت نیز معروف بوده جزیره بزرگی است در قسمت تنگ خلیج فارس (جغرافیای تاریخی صفحهٔ۲۸۲)

جعرانه

۹۰

منزلی است بین طایف و مکه (مراصد)

جعفریه
۳۲۱
از بناهای متوکل در بغداد
(متن ص۳۲۱) ومحله بزرگی
در بغداد وقریه نزدیك بغداد
(مراصد)

جندشاپور
۳۰-۳۳۱-۳٤٦
و جندی سابور یکی ازشهرهای
قدیم خوزستان که در زمان
ساسانیان کرسی خوزستان بود
تا زمان منصور خلیفه مدرسه
پزشکی که بختیشوع طبیب
معروف تاسیس کرده بود باقی
بود درهشت فرسخی شمال باختری
شوشتر سر راه دزفول واقع
بوده که امروز شاه آباد
میگویند در قرن چهارم
بوسیلهٔ کردها خراب شده
(جغرافیای تاریخی ص٢٥٦)

جور
۲۹
یاشهر گورنام قدیم فیروزآباد
است (جغرافیای تاریخی)

جوزان
۱۱۸
بذیل همان صفحه رجوع شود

جوزجانان
۱۹٦
ناحیهٔ باختری بلخ بود سرراه
مروالرود این ناحیه درقرون
وسطی پرجمعیت ترین نواحی
بود (جغرافیای تاریخی)

جیزه
۳۲٤
بلدة معروفه المقابلة لمدینة
مصر (متن ص۳۲٤)

چ

چاچ
۱۷٦
تاشکندامروز است که کرسی
جمهوری ازبکستان میباشد
(جغرافیای تاریخی ص٥١١)

چشمه سبز
۳۳
در فضائی در حدود ده هزار
متر واقع است که نصف آنرا آب
گرفته و میگویندقسمتی از آن

بخش آبدان تا ۱۸ متر عمق
دارد اطراف آن به کوههای
بلندمحصوراست که‌درتابستان
نیز برفهای آن آب نمیشود
آب آن از دره شمالی خارج
میشود و قریه گلمکان نه
فرسنگی مشهدرا
مشروب میکند

چشمه سو
۳۳
همان چشمه سبز است که از
قدیم چشمه‌سو نوشته‌اند

ح

حانوت
۳٦
شهری است بموصل (متن
ص۳٦)

حجون
٦۱
بذیل‌صفحه٦۱رجوع‌شود

حدیبیه
۸۰ــ۱۱٤
دریك‌منزلی‌مکه است(مراصد
الاطلاع)

حجر
٩٤
بکسرثم‌السکون اسم‌دیارثمود
بوادی‌القرابین‌المدینه والشام
(مراصد)

حرا
۵۲ـ۵۵ـ۵٦ـ۵۹
بتشدیدموضعی‌دربادیه کلب‌و
به‌تخفیف کوهی در سه میلی
مکه (مراصد)

حران
۱۳ـ۱۲۵
قصبه قدیمه بین‌رها ورقه قیل
اول مدینة‌بنیت بعدالطوفان و
حران ایضا من قری حلب و
ایضاًقریةبغوطه‌دمشق(مراصد)

حره
۱٦۰
نزدیك مدینه (متن ص۱٦۰)

حسنیه
۳۷۳
بضم اول بلدفی شرقی موصل
(مراصد)

حضرموت
۱٤٦

بذیل صفحه ۱٤٦ رجوع شود

حفر ابوموسی

۳۹۳

علی جادة البصره الی مکه من النباج (مراصد) الحفر بفتح اوله وثانیه وراء مهمله موضع بالبصره وهو حفر ابی موسی بین فلج وفلیج و هو علی خمس مراحل من البصره (معجم ما استعجم)

حلوان

۳٦-۱۲٤-۲۰۱

مؤلف درمتن از عراق میداند صفحهٔ ۳٦ ولی لسترنج مینویسد از ایالت جبال است و گاهی ازخاك عراق عرب شمرده اند

حمات (حماة)

۳۸۹

بین او وبین شیزر یکروز راه است وشیزر قلعه ایست در شام نزدیك معره (بشیزر رجوع شود در المعجم مااستعجم)

حمراءالاسد

۷۲

درسه میلی مدینه است (معجم البلدان)

حمص

۱۲٤-۱۳٤-۱٤۸-۱۷۳

بکسر اول شهر مشهوری درشام است (المعجم مااستعجم)

حمیر

۱۰٤-۲۲٤

بکسر اول و فتح یا موضعی در غربی صنعاء (محل نزول قبیله حمیر) (مراصد)

حمیمه

۱۹۳

تصغیر الحمه بلد من ارض السراة من اعمال عمان فی اطراف الشام کان منزل بنی-العباس (مراصد)

حنین

۸۸ تا ۹۱

بصیغه تصغیر واد قریب من الطایف بینه و بین مکه بضعة عشر میلا

۱۳۳-۱۳٦

(المعجم مااستعجم)

جوادیم

۱۶۱

از حوالی مصر (درمتن صفحه (۱۶۱)

جوبیه

۳۱۲

در المعجم مااستعجم ومراصد دیده نشدآنچه ازمتن مستفاد است درارمنیه بوده

حیره

۳۳-۷٤

شهری در سه میلی کوفه (مراصد)

خ

ختاك

۳۳۳

قریهٔ از روستای سیستان است بطرف باب الطعام که یکی از سیزده دروازه سیستان است

خجستان

۳٤٤

من جبال هرات و قیل قریة من بادغیس (مراصد)

خرتنک

۳۳٥

بذیل همان‌صفحه رجوع شود

خرمه

۳٤۳

بذیل همان‌صفحه رجوع شود

خزر

۱۷

بلاد ترك پشت باب الا بواب معروف بدربند نزدیك‌سد ذی‌القرنین و نیز طایفهٔ که در آن حدود سکنا دارند و بحر خزر را هم بهمان مناسبت بحر خزر نامیده‌اند

خسروجرد

۲٦۸

یکی از دوقصبه‌قدیم بیهق‌بوده و اکنون دهی نزدیك سبزوار است و از آثار کهنه آن منارهٔ باقی مانده که میل خسرو جرد میگویند

خطه

۲۹

خطه شهری در بحرین (متن)

خفر

۲۳

نام‌یکی از بخشهای چهار گانه
شهرستان جهرم (فرهنگ
جغرافیائی‌ایران)

خندق

۱۱٤

الحفر حول المدینه (مراصد)
و چند موضع دیگر نیزهست
ولی مراددر متن همان خندق
دور شهر مدینه است

خواف

درجنوب باختری باخرزناحیهٔ
خواف (خواب قدیم) است که
کرسی آن بهمین نام میباشد
.... و شهر سلومك که بعدها
آنرا سلام نوشتند در زمانهای
قدیم‌بزرگترین شهرهای آن
ناحیه بوده (جغرافیای‌تاریخی
سرزمینهای خلافت شرقی)

خورنق

۳٤

بمتن ۳٤ رجوع شود

خیبر

-۷٤-۸۳

نزدیك‌مدینه که‌یکی‌ازغزوات
حضـرت نبی در فتح آنجا
واقع شد
۸٤-۸٦-۱۸۵
هفت‌حصن‌داشت‌یاقوت مینویسد
الخیبر بلسان الیهود الحصن

د

دارابجرد

۱۲۷

ولایت دارابجرد خاوری‌ترین
ولایت‌ازپنج‌ولایت‌فـارس‌است
وتقریباً همان ایالت شبانکاره
است که در زمـان مغولـها
از فارس جـدا شده بود و
حکومتی جدا گانه داشت
(جغرافیای‌تاریخی)

دارالارقم

۱۱٤

دارالارقم وارقم رادر مراصدو
جغرافیای تاریخی ومعجم
مااستعجم نیافتم

داران

۲۸٦

بمتن رجوع شود سطر ۱۴.

دالیه

۳۹۰

مدینةعلی غربی الفرات (ذیل صفحه ۳۹۰)

دبیل

۳۱۲

کرسی ارمنستان مسلمان در قدیم بود اکنون دهکده کوچکی در جنوب ایروان است نزدیك رود ارس (جغرافیای تاریخی)

دستجرد خوش انگور

۲۷۲

امروز باین نام دستجردی نیست ولی چندین دستجرد هست و مطلب متن مربوط بدستجردی است که ۵۸ کیلومتری مشهد کنار جاده قوچان واقع است (فرهنگ جغرافیائی رجوع شود)

دشت ارژن

۴۹

دهستانی است جزء بخش کازرون فارس

دشت میشان

۳۴۴

یکی از شهرستانهای خوزستان است که از باختر بمرز کشور عراق منتهی میشود (جغرافیای تاریخی)

دومةالجندل

۷۶ـ۹۹

بذیل صفحه ۹۹ رجوع شود

دهلك

۲۱۳

بذیل همان صفحه رجوع شود

دیاربکر

۲۵٦

دیاربکر ودیار ربیعه ودیار مضر سه ناحیه اند در کنار دجله و محل کوچ طایفه عرب بکرو ربیعه ومضر که درزمان سلاطین ساسانی به بین النهرین علیا کوچانده شده اند موصل بزرگترین شهردیار ربیعه ورقه

بزرگترین شهردیار مضر و آمد
بزرگترین دیار بکر است
(جغرافیای تاریخی)

دیرجماجم

۱۷۰-۱۷۲

بذیل صفحه ۱۷۰ رجوع شود

دیرعاقول

۳۴۴

بر کناردجلهمیان واسط وبغداد
(متن۳۴۴) حمدالله مستوفی نیز
مینویسد شهر کی است میان
واسطو بغداد وبواسطه نخلستان
هوای متعفنی دارد

دیرسمعان

۱۸۳

بذیل صفحه رجوع شود

دیلم

۳۳۰

درجنوب باختر ایالت گیلان
آن قسمت از اقلیم جبال را
که محاذی کوههای طالقان
وطارم است بلاددیلم و گاهی
بصیغه جمع دیلمان مینامیده اند
وموطن اصلی آل بویه یا دیالمه
بوده (جغرافیای تاریخی)

دینور

۲۹۵-۳۴۴

۳۷۲-۳۷۸

نزدیک صحنه کرمانشاه تاقرن
چهار هجری آباده بوده است
(جغرافیای تاریخی)

ذ

ذات السلاسل

۹۳

نام موضعی در دیار عرب و
بمشارق درزمین بلی و عذره و
میدانی گوید نام آبیست بزمین
بنوجذام (لغت نامه دهخدا)

ذوطوی

۲۲۰

بفتح اوله مقصور منون علی
وزن فعل- وادبمکه (معجم ما
استعجم

ذوالمجاز

۴۷

ذوالمجاز نام‌بازار گاهی میان مجنةومکـه بمنابیك‌فرسنگی عرفه از ناحیت کبکب و در مستدرکات تاج العروس آمده ذوالمجاز منزلی است در راه مکه میان ماویة وینسوعه بر طریق بصره(لغت‌نامه دهخدا)

ر

رافقه

۲۲۳

بمتن رجوع شود- شهری‌بوده که در دیار مضر (بین‌النهرین علیا)درسیصدذراعی‌خرابه‌های رقه ساخته شده بوده است مغولهاخراب کـردند (ازمـراصد)

ربذه

۱۰۲-۱۳۰-۱۳۳

موضعی است بر دو فرسخی مدینه

رصافه

۱۹۷-۲۲۱-۳۶۶ - ۳۸۵

بمتن صفحه ۲۲۱ رجوع شود بضم‌اول (مراصد)

رقه

۱۸۵-۲۴۳-۲۵۵- ۲۵۷

بزرگترین شهر دیار مضر در بین النهرین علیا (جغرافیای تاریخی)

رکن‌شامی

رکن عراقی

۵۴

ازچهار رکن کعبه اند

رکن‌یمانی

۵۴

یکی ازچهار رکن کعبه که حجر درآن واقع‌است ورکن چهارم بصری است (مراصد الاطلاع)

رمله

۱۳۵-۱۴۸

در متن ۱۳۵ مینویسد رمله بشام ویاقوت مینویسد مدینه

بفلسطين

رود جريدون

۲۸۷

بمتن رجوع شود

ز

زاب اعلی

۲۴۸

لسترنج درجغرافیای تاریخی صفحه ۷۹ مینویسد یاقوت در قرن هفتم گوید مجرای نهر ازشهر نیل تا نعمانیه موسوم است بنهر زاب بالا درحالیکه قسمتی ازنهر کهوی آنرازاب پائین نامیده (ومنشق از دجله است در عراق) بفتح باء است وبصورت تثنیه کهزاب بالاوزاب پائین است که فوقاً اشاره شده ودرمتن این‌دونهر راازکارهای زو طهماسب از فرزندان منوچهر نوشته

زبطره

۲۹۵

بلاذری و اصطخری میگویند زبطره (یاویران شهر) قلعهٔ عظیم است نزدیك بمملکت روم که چند بار بدست رومیان خراب شده

زنبویه

۲۶۵

قرية من قرى الرى متن مجمل

زنگبار

۳۵٤

درساحل شرقی افریقا جزیره‌ای است.

زورو

۲۵

گویند در بابل و گویند در دامغان (متن)

زهره

۷٤

قریه‌ایست از ناحیت فرع نزدیك مدینه (متن)

س

ساوه

٤۲

در نیمه راه همدان وری در
سال ۱۲۰۶ از دست مغول
مصیبت فراوان کشید آنان
شهر را بکلی خراب کردند
و ساکنین آن همه را کشتند
یاقوت گوید بزرگترین
کتابخانه دنیا در آنجا بود
(اقتباس ازجغرافیای تاریخی

سبیع

۱۹۸

محله‌ایست در کوفه بذیل‌صفحه
۱۹۸ رجوع‌شود

سدیر

۳٤

یکی از دوقصر یکه سنمارمعمار
بامرپادشاه‌حیره ساخه بودبمتن
صفحه ۳٤ رجوع شود

سرات

۱۹۳

من اعمال عمان بحمیمه ذیل
صفحهٔ ۱۹۳ رجوع شود

سرانديب

۹

نام جزیره‌ایست که امروز
بسیلان‌معروف است

سرف

۸۵ ـ ۱۵۰

بذیل صفحه ۸۵ رجوع شود

سطیح

۸٤

نام‌یکی‌ازهفت‌حصن خیبر(متن
ونصاب‌الصبیان)

سغد

۱۵۳

ایالت‌سغد بین جیحون وسیحون
است بزرگترین شهرهای آن
سمرقندوبخارااست (بجغرافیای
تاریخی رجوع شود)

سفیدرود

۲۱۱

سفید رود وشعب‌متعددآن تمام
نواحی مشرقی آذربایجان را
سیراب میکندوقسمت عمده‌از
مسیر سفیدرود مرزآذربایجان
وایالت جبال راتشکیل‌میدهد
وپس از عبور از ایالت گیلان
بدریای خزر میریزد حمدالله

مستوفی مینویسد در زمان او مغولان آنرا هولان مولان میگفته‌اند یعنی رود سرخ اکنون هم قسمتی از آنرا قزل اوزن میگویند (جغرافیای تاریخی صفحه ۱۸۲)

سلالم

۸٤

یکی ازحصن‌های خیبر (متن ومعجم البلدان و نصاب الصبیان)

سلقان

۳۱۳

متن بقاف است ودر معجم ما استعجم سلفان بفاء ضبط کرده ومینویسد علی لفظ تثنیه سلف موضع بالحجاز ویاقوت سلفین ضبط کرده وصفحه بعد سلمقان ضبط کرده ومینویسد موضعی درسرخس است وعجمان سلمکان میگویند وازمتن چنین برمیاید که موضعی دراران یا قفقاز بوده وچون مؤلف مجمل این قسمترا ازکامل ابن اثیر نقل کرده ودر آنجا ضمن وقایع سنه ۲۳۸ بیلقان نوشته شده ظاهراً سلقان بایدسهوقلم کاتب باشد واصح بیلقان است وبیلقان شهری بوده معروف در آذربایجان شوروی که بعدها خراب شده

سمیساط

۱۵۷

بضم اول و فتح ثانی شهری در ساحل فرات در طرف روم بر غربی فرات (مراصد و معجم مااستعجم)

سند

۷۹ـ۱۲۷ ۳٤۷ـ۳٤٤

سند بلاد بین الهند و الکرمان وسجستان(مراصد الاطلاع)

سواد

۳۳ـ۳٤۳ـ۳٤۸

ناحیهٔ در بین النهرین است (متن) و (مراصد)

سوس

۱۲۵

معرب شوش‌است وشهری‌قدیم
است نزدیك اهواز مزاری در
آنجاست‌معروف بقبردانیال

سوق الخمیس

۳۵۱

محلی بنام سوق الخمیس در
کتب موردمظنه ضبط آن
دیده نشدبقرینه سوق الاربعاء
و دوسوق دیگر که یاقوت
در اهواز ذکر کرده چنین
بنظر میآید همان باشد که
در فرهنگ جغرافیائی‌ایران
از اعمال بهبهان ذکر شده و
فحوای متن دال براین است
که در خوزستان‌بوده است

ش

شاد شاپور

۳۰

از متن چنین برمیاید که در
سجستان‌بوده درتاریخ‌سیستان
و جغرافیای تاریخی
محلی بااین نام دیده نشد و
در معجم البلدان چنین است
که کورة فیهاعدةاستانات‌منها
کسکروهی واسط و الزند
رودو منهاالجوازو در مراصد
بجای استانات آسیابات
دیده شد

شادروان بالا و پائین

۳۲

در کنار نهر نهروان که یکی
از مشتقات دجله است بوده
ازصفحه۶۵جغرافیای تاریخی
ودر(۲۵٤) مینویسد: شادروان
عظیم‌شوشتررابرای بالاآوردن
آب رودخانه ساخته بودند تا
آب از کارون وارد نهری که
حفر کرده بودندشود این‌نهر
اکنون به نهر گر گرمعروف
است

شاش

۲۷٤

یا چاچ همان تاشکند است که مرکز جمهوری ازبکستان میباشد

شاها

۳۰۸

جزیره‌ایست در میان بحیرهٔ در آذربایجان (متن)

شعب

٦۰

بکسر اول ما بین عقبه وقاع در سه میلی طریق مکه و بفتح اول کوهی در یمامه و بضم اول و ادیی بین مکه و مدینه (مراصد)

شق

۸٤

یکی از هفت حصن خیبر (نصاب الصبیان)

شکیدبان

۳۹۲

شکیدبان و درحبیب السیر جزء اول از مجلد سوم صفحه ۸٦ سکبدیان و در روضات الجنات بخش اول صفحه ۱۲۱ در متن نوشته است - دیگر قریهٔ شکبدان از مضافات ولایت فوشنج است موضعی است وسیع بامنازل رفیع و از آثار خیرات و نشان مبرات و مداخل و موقوفات آن بعضی هنوز باقیست و در ذیل صفحه مصحح محترم نوشته‌اند حافظ ابرو در فهرست اسامی دهکده‌های بلوك فوشنج دهکده‌های شکیبان و سکوان را یاد کرده است و ظاهراً دهکده سکوان همان شکبدان است که بدست نساخ بدین صورت تحریف شده است.

شماسیه

۲٦۳

بفتح اول موضعی نزدیك بغداد (متن و مراصد)

شوان

۲۴۳

یکی از دو کوه نزدیك مکه نزد
وادی تربه

شونیزیه

۲۵۹ـ۳۶۱ـ۳۸۸

بضم اول مقبره‌ایست در مغرب
بغداد که مدفن مشاهیری است
مانندجنید (معجم البلدان) و
قبرابونواس نیز در آنجـاست
(متن صفحه ۲۵۹

ص

صرصر

۲۶۶

صرصر علیا و صرصر سفلی دو
قریه اند نزدیك بغداد که بین
صرصرسفلی و بغداد دو فرسخ
است(معجم البلدان)

صعب

۸۴

قلعه‌ایست از قلاع خیبر کـه
بسال‌هفتم هجری سپاهیان‌اسلام
در نبرد خیبر آنرا بگشادند
(لغت نامه دهخدا)

صعید مصر

۳۱۷

بلادی بزرگ وواسع بود بمصر
ودر آن چند شهر بزرگ است
و ازآن‌جمله اسوان و آن اول
این بلاد از ناحیه جنوب است
(لغت نامه دهخدا)

صفین

۱۲۳ـ۱۳۵ـ۱۳۹ـ۱۴۰

موضعی‌است‌نزدیك رقه درساحل‌فرات
که جنگ‌معروف حضرت علی
و معاویه در آنجا رخداد

صنعاء یمن

۴۱

دو موضع است یکی در یمن و
یکی‌دردمشق (معجم‌البلدان)

صور

۱۷

شهریست بر ساحل بحر متوسط
دارای هفتهزار سکنه این شهر
دو قسمت است یکی جزیره و دیگر
صوری که بر ساحل است صور
اکنون جزء متصرفات دولت
لبنان است (لغت نامه دهخدا)

ط

طالقان

۲۹۱

قزوینی در آثار البلاد مینویسد:
کورة ذات قری بقهستان بین
قزوین وجیلان و درفرهنگ
جغرافیائی جلد دوم مینویسد
دهی ازدهستان شفت شهرستان
فومن
یعقوبی واصطخری در قرن سوم
و چهارم ازطالقانی یادمیکنند
که در سه منزلی مروالرود
بوده و یاقوت مینویسد در ۶۱۷
بوسیلهٔ چنگیزخان قتل عام
و خراب شد وباخاك یكسان
و بمناسبت جنگ مهمی که
بین ابومسلم خراسانی ومأمورین
بنی امیه واقع شد در تواریخ
اسلامی نام طالقان خراسان
مشهور شده است
(جغرافیای تاریخی صفحهٔ ۴۵۰)

طائف

۶۱-۹۰-۹۸-۱۳۶-۱۹۳

بعدالالف همزة فی صورة الیاء
ثم فاء... هو وادی وج و هو
بلادثقیف بینها وبین مکه اثنا
عشر فرسخاً (معجم البلدان)

طبریه

۳۹۳

قصبهٔ طبریه دراردن واقع است
در کنار بحر المیت وسابقاً آن
دریاچه را بحر الطبریه میگفته
اند (آثار البلاد)

طبس

۱۷

شهری‌است معروف در جنوب خراسان که هوای آن گرم و سالم‌است وخرما ومرکبات فراوان دارد و نزدیك کویر لوت واقع‌است

طرابلس

۱۲۷

طرابلس الغرب... یحدها شمالا البحرالابیض المتوسط وجنوباً الصحراءالکبری وشرقاًالخدیویة المصریه وغرباً ایالة تونس و اقلیم الجزائر مساحتها نحو ملیون کیلومتر مربع (منجم العمران)شهری برساحل بحر-الروم بزرك وآباد(ازآثارالبلاد)

طرسوس

۲۸۸_۲۹۶_۳۵۵_۳۵۶

از مرزهای اسلام در کنار بلاد روم و لشکرگاه بوده و مامون در آنجا دفن شد ودر جغرافیای تاریخی بتفصل ذکر آن رفته‌است

طمیسا

۳۵۱

در کتب جغرافی قدیم وجدید که دردسترس بود چنین‌جایی درعراق وخوزستان دیده نشد و چون درمتن بسوق الخمیس عطف شده و ما در ذیل سوق-الخمیس احتمال دادیم که در خوزستان باشد شایدطمیساهم در همان نواحی بوده‌ودرکامل ابن اثیر ضمن‌وقایع سال۲۶۶ صفحهٔ ۱۳۲ سوق الخمیس و طهثا نوشته شده علیهذا شاید طمیسا تحریف طهثا باشد

طوانه

۲۸۷_۲۸۸

بذیل صفحه ۲۸۷ رجوع شود

طوی

۲۲۰

طواء بفتح اوله وثانیه ممدود

علی وزن فعال وادٍ بین‌مکـــه
والطائف (معجم‌مااستعجم)

طیب

۳٦۸

بذیل صفحه ۳٦۸ رجوع شود

طیسفون یاطیفسون

۳۱-۳۹

یکی ازپنج شهری که مداین
ازآن تشکیل میشده است
(جغرافیای تاریخی)

طیسوان

۳۲

همان طیسفونست

ع

عبادان

۳۳۵

یکی‌از بنادر معروف خوزستان
که امروز آبادان میگویـــند

عراقین

۱٦۸

اعراب در قدیـم مرادشان از
عراقین بصره و کوفه بوده از
نیمه قرن پنجم مرادشان بخش
سفلای‌بین‌النهرین (عراق‌عرب)
و ایالت جبــال یعنی نواحی
کرمانشاه و همدان واصفهان
و ری بوده (عراق عجم)
(جغرافیای تاریخی‌صفحه۲۰۱)

عرفات

۱۵٤

موضعی معروف در مکه کـه
موقفی است درحج

عسکر بوجعفر

۳۳۷

در ساحل خاوری شط‌العرب
منزلی بود بـرای مسافرانی
که بخوزستان میرفتند چون
وقتی‌اردو گاه ابوجعفرمنصور
خلیفه عباسی بـوده بعسکر
بوجعفر مشهور شده بود

عقبهٔ‌حلوان

۲۵٦

در مجمل التواریخ والقــصص
صفحه ۳٤۹ نوشته است مامون
اندر خراسان با پــدر بود و
رشید خراسان از عقبه حلوان
بمامون داده بود ومرحوم بهار
در ذیل صفحه نوشته است عقبهٔ
حلوان جائیست کــه امروز
از ذهاب شروع میشود وآنرا
طاق و یا پاطاق میگویند

عك

۲٦۱

روستائی در یمن (معجم البلدان)
عكّ بفتح اوله وتشدید ثانیــه
مخلاف (روستا) من مخالیف
مکه التهامیه وقدذکر نامخالیفها
التهامیه والنجدیه فی رسم تربة
و قیل اول من نزلها عك بن
عدنان واسمه الحارث فسمیت
به قال الزبیر من کان من عك
بالیمن والشام و مصر والمغرب
فهم ینتسبون الی عدنان
(معجم ماستعجم)

عکه

۳۲

در متن مصرح است از حــدود
بغداد ودر کتب جعرافی مثلا
معجم البلدان مینویسد اسم بلد
علی ساحل بحر الشام من عمل
الاردن عکاء او عکــة... میناء
(بندر و لنکرگاه کشتی)
علی البحر الابیض المتوسط تبعد
عن مدینــه صور مسافــة ۱۵
ساعت وهی بغایة الحصانــة و
مرکز تجاری مهم للبلاد التی
حولها واراضیها خصبه
(منجم العمران)

علی آباد

۲۵۵

درمتن مصرح است شهری در بلخ
بوده که علی بن عیسی بن ماهان
والی خــراسان بنا نهاده بود

عمان

۲۰۷-۱٤۸

بضم عین وتخفیف میم نام چند
قریه متصل بهم برساحل بحر
یمن والهند در گرمی ضرب
المثل است وقصبه عمان صحار
است و نیز عمان بفتح عین
پایتخت مملکت اردن هاشمی
است (معجم البلدان)

عمواس

۱۲٤

نام موضعی است دریمن(متن)
عَمَواس رواه الزمخشری بکسر
اوله وسکون الثانی ورواه غیره
بفتح اوله و ثانیه وهی کورة
من فلسطین بالقرب من بیت
المقدّس ... و قال المهلبی
کورة عمواس هی ضیعة جلیله
علی ستة امیال من الرمله علی
طریق بیت المقدس
(معجم البلدان)

عموریه

۲۹٦

شهر آبادی در روم (آسیای
صغیر) بوده که انگوریه نیز
گفته میشده (جغرافیای
تاریخی صفحه ۱٦۳)

عواصم

۲۵۷ - ۲٦٦ - ۳۸۰

دژی است بین حلب وانطاکیه
(معجم البلدان)

عیساباد

۲۳٦

محلی در شرق بغداد بوده
که عیسی بن مهدی قصری
در آن ساخته بوده (مراصد
الاطلاع)

عین الشمس

۲۰٤

شهر فرعون بذیل صفحه ۲۰٤
رجوع شود

عین شوك

۹۵

چشمه‌بوده در راهی که بتبوك

منتهی میشده (متن)

عين القريب

۱٦٤

موضعی درراه ازدمشق بعراق

(متن)

عين الورد

١٦٢

یاقوت عين الورده ضبط کرده

مینویسد هوراس عين المدينة

المشهور بالجزيره

غابه

۷۹ ـ ۸۰

بذیل صفحه ۷۹ رجوع شود

غار

٦٤

درجبل ثور نزدیك مکه بوده

که شبی حضرت رسول با

ابوبکر در آنجا خوابیده‌است

غرا

١٤٦

موضعی در دیـار بنی اسد

(ذيل صفحه ١٤٦)

غرجه

٣٩٤

از توابع غور (متن)

غور

٣٩٤

ناحیه‌ایست کوهستانی نزدیك

هرات که سالها مستقل بوده

وپایتخت آن فیروزکوه است

(مراصد)

ف

فراديس

٢٢٤

موضع بدمشق هوالان محلة

كبيره ينسب اليها احدابواب

دمشق والفراديس موضع

بحلب قرب تربة (مراصد)

فدك

٨٥

قریه‌ایست در حجاز که تا

مدینه دوروزراه‌است (مراصد)

فراه

۳۳۶

درمتن صفحه۲۸ تاریخ سیستان فراه را یکی از بلاد سیستان ذکر میکند و در ۲٤ صفحه بتکرار فراه ضبط شده ولی در مقدمه درة الیتیمه (شرح نصاب الصبیان) فراهه بر وزن صباحه ذکر میکند و مینویسد دهی است ازسجستان (سیستان) هم اکنون نیز درنقشه جغرافیائی افغان بین سبزوار و چخانسور مرتسم است

فرع

۷٤

بذیل صفحه ۷٤ رجوع شود

فرغانه

۱۷٦ ـ ۲۷٤

بالفتح ثم السکون وغین معجمه ... مدینة وکورة واسعه بماوراء النهر متاخمه لبلاد ترکستان فی زاویه من ناحیة هیطل من جهة مطلع الشمس علی یمین القاصد لبلاد الترك کثیرة الخیر واسعة الرستاق ... بینها و بین سمرقند خمسون فرسخا و من ولایتها خجنده (معجم البلدان)

ایالت فرغانه که تا زمانهای اخیر بخان نشین خوقند معروف بود اکنون بدستور دولت روسیه رسماً بهمان نام سابق که فرغانه باشد خوانده میشود کرسی این ایالت در اوائل قرون وسطی شهر اخسیکث بود ...ودرساحل شمالی رود سیحون واقع بود و خرابه‌های آن هنوز معلوم و مشخص است (جغرافیای تاریخی)

فسا

۱۲۷

یکی ازباستانی‌ترین شهرهای ایرانست فاصله‌اش تا شیراز ۱٦٤ کیلو متر است (فرهنگ جغرافیائی ایران)

فسطاط

۲۷۳

بذیل همان صفحه رجوع‌شود

فوشنج

۱۵ - ۱۳۲ - ۲٤۷ - ۳۳۵ -
۳۹۲ در اصل پوشنك بوده و
در ده فرسخی هرات واقع
(معجم البلدان)

فید

۲۹۳

شهر کوچکی است در نیمه راه
مکه و کوفه که تاکنون آباد
مانده‌است(معجم‌البلدان)

فیروزآباد

۲۹۰

فیروز آباد از شهرهای قدیمی
فارس است بنا بمشهور محل
اولیه آن در سه کیلو متری
باختر شهرفعلی وموسوم بشهر
گوریاجوربوده وامیرعضدالدوله
دیلمی نام آنرا فیروز آباد
گردانیده از شهر قدیمی یك
برج مرتفع وچند خرابه باقی
مانده و بطوریکه معروف است
در اثر طغیان آب رودخانه
فیروزآبادخراب گردیده‌فاصله
شهر فعلی از شیراز ۱۱٦ کیلو
متر است (فرهنگ جغرافیائی
ایران)

فیروز شاپور

۳۲

از بناهای شاپور است و هواسم
لمدینة الانبار و ما اتصل بهامن
قری بغداد (معجم البلدان)

ق

قادسیه

۳۹

شصت میلی شمال بغداد (صفحه
۵۵ جغرافیای تاریخی) قریه‌
ایست‌در۱۵فرسنگی کوفه بطرف
صحرا(مراصد)
در۵ فرسنگی باختر کوفه شهر
قادسیه است که جنگ

معروف مسلمین و ایرانیان در
آنجا واقع شد و آن غیر از
قادسیه کنار دجله است
(جغرافیای تاریخی) صفحه۸۲

قاین

۱۶

یکی از پنج بخش شهرستان
بیرجنـــد است (فرهنگ
جغرافیائی ایران) بزرگترین
شهرهای قهستان بوده (جغرافیای
تاریخی)

قبا

۶۴ ـ ۱۰۷

بضم اول قریه‌ایست بردو میلی
مدینه بطـــرف مکه (معجم
البلدان) وشهری در ترکستان
(جغرافیای تاریخی)

قبرس

۲۵۴

یکی ازجزایرمعروف مدیترانه
شرقی یاقوت حموی بضم قاف
وراء ضبط کرده وامروز بکسر
قاف وراء میگویند

قرزم

۱۴۰

قریهٔ در عرض راه از عـراق
بمصر بوده که مالك اشتر در
آنجا در گذشته و بقول حبیب
السیر وغیـره مسموم شده در
چند کتاب جغرافی که مراجعه
شد محلی باین نام دیده نشد
ولی درسه نسخه مجمل بهمین
املا ضبط است وظاهراً لهجه
دیگریست از قلزم که یاقوت
و دیگران ضبط کرده‌اند در
سنه ۱۲۹۲ قمری معتمدالدوله
فرهاد میرزا بحج میرفته از
ترعهٔ سوئز عبور کرده نوشته
استودرسوئز ازقلزم پرسیدم
گفتند که نیم فرسخی سوئز
در طرف شمال کوهی است و
مزاریست و آثار آبادی قدیم
دارد اورا قلزم میگفتند معلوم

میشود که بعد از خرابی قلزم بندر سوئیز آباد شده است (سفرنامه فرهاد میرزا صفحه ۱۹۸)

قرن

۱۱۹ ـ ۱۲۰

بفتحتین یاقوت از قول جوهری مینویسد (میقات اهل نجد و منه اویس القرنی (مراصد الاطلاع)

قموص

۸٤

بفتح اول و هو جبل بخیبر علیه حصن ابی الحقیق الیهودی (معجم البلدان)

قنسرین

۲۰٦ ـ ۲۵۷ ـ ۳۸۰

شهری در یک منزلی حلب (مراصد)

قومس

۱۲۷ - ۲۰۳ - ۳۰٦ - ۳۱۷

بایالتی میگفته اند که شمال آن جبال البرز بوده و جنوب آن کویر لوت وازری تا نیشابور امتداد داشته و کرسی آن دامغان بوده (جغرافیای تاریخی)

قهستان

۳۲۰

معرب کوهستانست بایالتی از توابع خراسان میگفته اند که مارکوپولو آنرا (تونوکاین) نامیده که مراد تون وقاین بوده (جغرافیای تاریخی

قهندز

۱٦ـ۲۰۷ـ۲۵۲

معرب کهن دژ است یاقوت مینویسد در بسیار جا ازقبیل مرو و بلخ و بخارا و سمرقند و نیشابور و هرات قلعه‌ای بنام قهندز بوده و در صفحه ۱٦ مراد قهندز مرو است وصفحات دیگر مقصود قهندز هرات است که بعدها مصرخ گفته‌اند

قیروان

۲۳۸ـ۲۷۲ـ۲۹۳ـ۳۳۰ـ۳٤۰

۳٥۳

شهر بزرگی بوده در افریقا
که بعد از تسلط عرب خراب
و بایر شده (مراصدالاطلاع)

قیس

٤۱ بذیل صفحه رجوع شود)

قیساریه

۱۲٥

بفتح اول... بلد علی ساحل
بحرالشام تعدفی اعمال فلسطین
و قیساریه ایضاً مدینة کبیره
عظیمه فی بلادالروم وهی کرسی
ملك بنی سلجوق ملوك الروم
(معجم البلدان)

قیقان

۱٤٦

بذیل صفحه ۱٤٦ رجوع شود

ك

کار

۲۹۳

کار قـریة مقابل الموصل من
شرقیها قرب دجله ینسب الیها
ابومحمدالفتح بن سعیدالکاری
الموصلی کان زاهداً (معجم ـ
البلدان)

کازرون

۳٦

یکی از هشت شهرستان فارس
است که حدود آن از شمال
و شمال باختری بهبهان است
و از شمـال خاوری و خاور
شهرستان شیراز (فـرهنگ
جغرافیائی ایران)

کاشغر

۱۷۹

هی مدینة و قـری و رساتیق
یسافر الیها من سمرقند وتلك
النواحی و هی فی وسط بلاد ـ
الترك واهلها مسلمون (معجم
البلدان)
کاشغر درحال حاضر نام مرکز

سنجاقی از ترکستان شرقی
تابع دولت چین میباشد ونیز
قصبات آرتوش - اوپال -طالش
بالق - بشکرم قزیل بوی - و
فیض آباد را دربر دارد - و
بنژادی قریب بجنس ترك
منسوب میباشند وبشغل زراعت
مشغول (لغت نامه دهخدا)

کالیون

۳٤۱

در جغرافیای تاریخی کالوون
ضبط شده و نوشته است که
امروز اثری از آن نیست و
در مراصد کالوان ضبط کرده
و یکی از قلاع بین هرات و
بادغیس بوده و بین جبال ودر
کوه عبدالرحیم و در تاریخ
وجغرافی دانشمندمعاصرافغانی
آقای خلیل‌الله خلیلی صفحه
۷۳ نیز کالیون ضبط است

کرج

۳۳۰-۳٦۰-۳۷۲

بذیل صفحه ۳۷۲ رجوع شود

کرخ

۲٤۵-۲٦۷-۲۹۲-۳٤٤

متن صفحه۲٤۵ویاقوت حموی
مینویسد کرخ باجدا قیل هو
کرخ سامرا و کرخ البصره
حدث ابوعلی المحسن و کرخ
البغداد بناهاالمنصور و کرخ
خوزستان و دوسه کرخ دیگر
نام میبرد و یکی از محالات
هرات نیز موسوم بکرخ است
بصفحه ۹۹ تاریخ و جغرافی
هرات تالیف استاد خلیلی
رجوع شود و یاقوت آنجا را
کروخ ضبط کرده

گردکوه

۳٦۷

حمدالله مستوفی گوید گرد
کوه را دز گنبدان گفته‌اند
سه فرسنگ است بدامغان و

در فرهنگ جغرافیائی ایران
اینطور ضبط شده دهی از دهستان
جومه بخش مرکزی شهرستان
لاهیجان

کسکر

۲۲۸_۳۴۴

یاقـوت مینویسد نـاحیهٔ بین
کوفه و بصره است وحد شرقی
آنرا مصب دجله بدریا میدانند
و از متن هم بر میاید که در
عراق بوده است و نیز قزوینی
در آثار البلاد مینویسد کسکر
ناحیة بین واسط والبصره علی
طرف البطیحه و هی نیف و
ثلاثون فرسخاً فی مثلها
ولسترنج ازقول ابی الفدا مینویسد
همان دولاب است واز نقاط مهم
طالش در دومنزلی سفید رود
گیلان و در فرهنگ جغرافیائی
گسگره بدو کاف فارسی ضبط
شده ویکی ازدهستانهای فومن

کشماهن

۲۱۲

بذیل همان صفحه رجوع شود

کلاباد

۳۴۰

محله ایست ببخارا (مراصد) و
در متن نیز مینویسد کلابـاد
بخارا

کلواذا

۲۶۳-۲۶۶

بذیل صفحه ۲۶۳ رجوع شود

کند

۱۴۳ ؟

والکند موضع من الیمن (متن
صفحه ۱۴۳)

کنعان

موضع من ارض شام کان منزل
یعقوب (مراصد الاطلاع) کنعان
درسه فرسنگی اورشلیم است...
در زمین فلسطین
(نزهة القلوب)

گوار

۲۳۴

بضم اول شهری در ده فرسنگی
شیراز (مراصد)

کوره اردشیر

۲۹۰

ایالت فارس به پنج کوره تقسیم
شده کوره اردشیر خره یکی
از آن کور پنجگانه است که
شیراز کرسی آنست (جغرافیای
تاریخی صفحه ۲۶۷)

کوهستان

۲۴۲-۳۶۷

همان قوهستان وقهستان است
که امروز قسمتی از آن بقاینات
معروف است

کوه عبدالرحیم

۳۴۱

بمتن و بتوضیحات مربوط به
(کالیون) رجوع شود

کیقش

۳۱۳

آنچه ازمتن برمیاید قلعهٔ در
نزدیکی بیلقان بوده دراران
و نواحی قفقاز و در کتب
جغرافی قدیم دیده نشدازقبیل
معجم البلدان و جغرافیای
تاریخی و آثارالبلاد ودرکامل
ابن اثیر کبیش ضبط شده
واصح است ویاقوت نیز نوشته
است کبیش تصغیر الکبش اسم
موضع

گ

گور سرخ

۲۷۲

حمدالله مستوفی مینویسد :
تربت محمد بن جعفر
الصادق (علیه السلام) آنجاست
(در جرجان) وآن مزار بگور

سرخ مشهور است (نزهة القلوب
صفحه ۱۹۸)

ل

لامس

۲۹۶

قریه‌ایست برساحل بحر الروم
از ناحیه سرحدی طرطوس
(معجم البلدان)

ماردین

۳۷۳

ماردین دژی که قبلا (باز) نام
داشته در بین النهرین علیا که
عرب جزیره میگفته‌اند و
پناهگاه امرای حمدانی بوده
(جغرافیای تاریخی) حمدالله
مستوفی مینویسد ماردین از
دیار ربیعه است... بر روی
پشته ساخته‌اند ودروقلعه‌ایست
برسر سنگی که برشهر مشرف
است (نزهة القلوب صفحه ۱۲٤

متوث

۳۵۰

بذیل همان صفحه رجوع شود
و اصطخری گوید از شوش تا
متوث یك منزل است (تاریخ
جغرافیای خوزستان)

متوكليه

۳۲۱

المتوكليه مدينة بناها المتوكل
علی‌الله قرب سامرا بنی فیها
قصراً و سماه الجعفری ایضاً
سنه ۲٤٦ و بها قتل فی شوال
سنه ۲٤٧ فانتقل الناس عنها الی
سامرا وخربت (معجم البلدان

مرج دابق

۱۸۰

دابق بكسر الباء وروی بالفتح
قرية بحلب من عزاز بينها
وبين حلب اربعة فراسخ عندها
مرج مشعب نزه كان ينزله
بنومروان

مرغابرود

۳۳۷

در كامل ابن اثیر نهر مرغاب
ذكر نشده معلوم نیست مؤلف

مجمل که ظاهراً خبر صفحهٔ
۳۳۷ را ازکامل نقل نموده نهر
مرغاب را از کجا داخل مطلب
کرده، یاقوت مینویسد المرغاب
نهر بالبصره

مرو الرود

۱۳۱ـ۱۷۱ـ۲۰۷ـ۲۷٤

مرو الرود از جبال غور در
شمال خاوری هرات سرازیر
شده بمرو کوچك میرسد و
ازآنجا بسمت شمال منحرف
میشود و بطرف مرو بزرگ
میرود و آنجا بنهرهای بسیار
منشعب شده در ریگستان
بیابان غز نا پدید میشود

مریسیع

۸۰ـ۱۲٤ـ۱۵۳

بذیل صفحه ۸۰ رجوع شود

مسجد عتیق درشیراز

۳٤۷

در میان مورخین معروف است
که این مسجد را عمرو بن
اللیث صفار ساخته است

مسجد هانی

۱٤٦

در نیشابور مسجدی بنام هانی
معروف بوده

مسرقان

۳۰

بفتح اوله وضم الراء . . .
قریة من عمل البصره (معجم
ماastعجم) ویاقوت مینویسد
هونهر بخوزستان علیه عدة
قری و بلدان و نخل یسقی
ذلك کله ومبدؤه من تستر
(معجم البلدان)

مصرخ

۲۰۷

موضعی است در هرات که
مدفن معاریفی است و قبلا
قهندز گفته میشده (متن)

معرة النعمان

۳۸۹

وهی مدینة کبیره قدیمه

مشهوره من اعمال حمص بین
حلب وحماة (معجم البلدان)

مغرب

٢٦٤ـ٣٤٠

بر بلادی اطلاق میشده که
در دوسوی تنگه جبل الطارق
در افریقا و اروپا بکنار بحر
الروم واقع بوده است و
أندلس غربی دیار مغرب است
(اقتباس از مسالك و ممالك
أصطخری)

مقام ابراهیم

٨٩-٢٦٦

سنگی در مسجد الحرام است
که حضرت ابراهیم بر آن
ایستاده و علل مختلف برای
آن قیام ذکر شده

مقبرة المصر

۲۷۳

بمتن و ذیل صفحه۲۷۳رجوع
شود

مقطم

۲۷۳

بذیل همان صفحه رجوع شود

مکران

۱۲۷

یکی از ده ایالت ایران است
در جوار پاکستان

ملتان

۱۷۹

لسترنج مینویسد مولتان واقع
در بالاترین شعبه رود سند که
دارای بزرگترین بتخانه بوده

ملطیه

۲۹۵

ملطیه رو میان آنرا ملیتین
گویند درقدیم مهم‌ترین حصن
مرزی مسلمانان در مقابل
رومیان بوده (جغرافیای
تاریخی) ص۱۱۵

منبج

۳۷٦

منبج (هیراپلیس) ازتوابع
ایالت حلب(جغرافیای تاریخی

صفحه ۱۹۵ سطر ۱۷)

منیعه

۳۵۱

شهری ما بین واسط و بصره بوده که صاحب الزنج نام آنرا منیعه گذاشته که در ربیع الاخر ۲۶۷ بدست ابوالعباس بن موفق بالله فتح وخراب شده بطوریکه هیچیك از جغرافی نویسان قدیم مثل اصطخری و صاحب حدود العالم و معجم البلدان و آثار البلاد و معجم ما استعجم و ابن حوقل نامی از آن نبرده‌اند

مهدیه

۲۱۶ـ۳۴۰ـ۴۰۳

شهری در مغرب بمتن هرسه شماره رجوع شود

میدان زیاد

۳۲۸

نام محله‌ایست در نیشابور (معجم البلدان)

ن

ناعم

۸٤

نام یکی از هفت حصن خیبر

نباج

۳۹۳

بکسر اول در بلاد عرب دو نباج است یکی بر راه بصره که نباج بنی عامر گویند و در اینجا مقصود همان است

نجد

۱۲۰

نام موضعی است در یمن و نیز بمواضع متعددی بصورت اضافه مثل نجد کبکب ونجد مریع و نجد عفر و غیره رجوع شود معجم البلدان و معجم ما استعجم

نجران

۷۱ـ۱۰۲ـ۲۰۵

بفتح اوله مدینة بالحجاز من شق الیمن معروفة (معجم

ما استعجم)

نخشب

۱۷٤-۲۳۲-۲۹۸

امروز قرشی خوانند در ترکستان است اعراب قرون وسطی آنرا نسف و ایرانیان نخشب میگفتند نزدیك شهر سبز که در قرون وسطی کش میگفته‌اند(جغرافیای تاریخی صفحه ٤۹۹.)

نخله

۹۲

بذیل همان صفحه رجوع شود

نسا

۲٤۷-۲۹۱

مدینة بخراسان بینها و بین سرخس یومان و بینها و بین مرو خمسة ایام و بین ابیورد یوم و بین نیسابور ستة اوسبعة (معجم البلدان)

نصیبین

۳۰

مدینةعامره من بلاد الجزیره علی جادة القوافل من الموصل الی الشام . . . بینها و بین سنجار تسعة فراسخ و بینها و بین الموصل ستة ایام (معجم البلدان)

نطاط

۸٤

نام یکی از قلاع هفتگانه خیبر

نویط

۳۰٤

در نسخ مجمل همچنان نویط نوشته شده بود ما هم بالتبع نویط نوشتیم ولی یاقوت حموی بویط ضبط کرده (بالضم ثم الفتح . . . قریة فی کورة سیوط بالصعیدمصر ینسب ابو یعقوب یوسف بن یحیی البویطی المصری الفقیه صاحب الشافعی(معجم البلدان) و نیز ابن خلکان مینویسد

(جلد دویم صفحه ۵۱۸)
البویطی بضم الباء الموحده
و فتح الواو . . . هذه النسبة
الی بویط وهی قریة من اعمال
الصعید الادنی من دیار مصر

نهر ابو الخضیب

۳۵۱-۳۵۳

یاقوت ولسترنج بصاد مهمله
ضبط کرده اند که بنام یکی از
غلامان آزادشده منصور خلیفه
عباسی میباشد بین نهرابله و
دهانه شط العرب واقع و
دارای اهمیت بوده

نهر الفرج

۳۵۴

که از بصره بر غربی دجله
است (متن)

نهر معقل

۳۳۷

بفتح میم و کسر القاف بالبصره
معروف قال ابن شبه لماحفر
زیاد نهر معقل ولم یبق الا
اطلاقه تیمن بمعقل بن یسار
صاحب النبی فامره بفتقه
فنسب الیه (معجم مااستعجم)

نهروان

۲۰۱

و اکثرمایجری علی الالسنه
بکسر النون وهی ثلاث نهروانات
الاعلی والاوسط و الاسفل وهی
کورة و اسعة بین بغداد و
واسط من الجانب الشرقی حدها
الاعلی متصل ببغداد وفیها
عدة بلاد متوسطه منها اسکاف
و جرجرایا و الصافیه و دیر
قنی و غیر ذلك وكان بهاوقعه
لامیر المؤمنین علی بن ابیطالب
رضی الله عنه مع الخوارج
مشهورة (معجم البلدان)

نیل

۳۴۸

شهر کوچکی در سواد کوفه
نزدیك حله ایضاً نهری از
انهار رقه که هارون الرشید

حفر کرده و رودخانه معروف
مصر که معرب نیلوس است
(معجم البلدان)

وادی عرفه

۱۲۰

آنچه ازمتن برمیایدجائیست
در نجد و نیز رجوع شود
معجم ما استعجم صفحه۱۱۹۰

واسط

۱۷۷-۲۰۱-۲۰۶-۲٤٦

در چند موضع است که‌اعظم
واشهر آنها واسط‌الحجاج‌است
و باین جهة واسط الحجاج
گفته شده که وسط بصره و
کوفه‌است باپنجاه‌فرسخ‌فاصله
و قبل از آنکه حجاج آنجا
را تعمیر کند واسط القصب
میگفته‌اند (مراصدالاطلاع)

هرقله

۲٥٤

در بلاد روم بوده (آسیای
صغیر) که هارون رشیدآنجا
را فتح و خراب کرده وباقی
مانده مردم‌آنجا را اسیر کرد
و دختر کشیشی را بخود
اختصاص داد وبرای او دررقه
حصنی ساخت وبهر قله‌موسوم
کرد ومدتی آباد بود وسپس
خراب شد و در نزدیك‌صفین
واقع بود (مراصد)

هشتاد سر

۲۹۲

ناحیه‌ایست درمراغه (کتاب
بابك خرم دین صفحه ۹۳)

هیت

۲٤٤

بذیل همان صفحه رجوع‌شود

یك‌در

۳۰۸ ولسترنج یکدورو نوشته
است که قلعهٔ بوده در کنار
دریاچه ارومیه

یمامه

۱۱٤-۱۹۰-۳۸۲

در متن صفحه ۳۸۲ یمامه

بحرین قید شده و یاقوت
مینویسد بین یمامه و بحرین
ده روز است و از نجد شمرده
میشود قبلا جو نام داشته‌وبعد
بمناسباتی یمامه گفته شده (معجم
البلدان)

یوزآغاج

صفحه ۲٦ مقدمه و۳۷۵بخش
دوم از جلـد اول و صفحه ۳
جلد دوم
در معجم‌البلدان و جغرافیای
تاریخی لسترنج و آثارالبلاد
و فرهنگ جغرافیائی ایران
ذکری‌ازان‌نشده ولی‌درتاریخ
مبارك‌غازانی‌چاپ انگلستان
چند جا ذکر شده که بانقل
بعضی از آن موارد تا حدی
جغرافی آن معلوم میشود

۱ در صفحه ۳۸ و از تبریز به
قهقرا بازگشت و یکچند روز
در یوزاقاچ مقام فرمود
۲ص۸٤ کناراسفید رودآمد..
و از آنجا کوچ کرده بیوز-
آغاچ نزول فرمود
۳ ص۹۲ چون‌بکنار سفیدرود
و بهـتان نهضت نمود . و از
اینجا براه جناغمر بیرون‌آمد
و ازینجا بمبارکی بیوزآقاچ
مراغه نزول‌فرمود
٤ص ۱٤۱ نظام‌الدین‌یحیی....
بحدود یـوزآغاچ و هشتـرود
بیاسارسانیدند
۵ص ۱٤۹ و چون بپول سرخ
مـراغـه رسیدند خـواتین و
اغروقها را براه سه‌گنبد و
یوزآغاچ باوجان روانه‌فرمود

غلطهائیکه باید تصحیح شود

خوانندهٔ محترم :

در مقدمه بمعنی ذیل اشاره شده است و اکنون توضیح میشود : کــه مؤلف موفق باتمام کتاب خود نشده ویکی از دلایل اینکه کتاب ناتمام مانده این‌است که اغلب مآخذ مؤلف ، کتب مورخین عرب بوده بعضی‌را ترجمه و نقل کرده وبعضی را قلم انداز عیناً نقل کرده و دراین نقل مقید بصحت عبارت نشده زیرا غلطهائــی دارد که‌مسلماً ناشی از عدم اعتناء او بامید تــرجمــه بعدی بوده است وگرنه بعید است که دریك کتاب تاریخ‌فارسی‌صریح و روشن جا تا جای تاریخ ، عبارت عــربی نقل شده باشد و ما عیناً نقل کرده‌ایم و آنچه غلط است ازنظر ما دور نمانده است .

محمود فرخ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٦	مفام	مقام
٤	١٩	احسر	احسن
٥	٥	احتیار	اختیار
٢١	٩	نودر	نوذر
٢٤	١٩	باار	بااو
٣٠	١٤	خیل جیلو به	جبل جیلویه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳	۱۱	غوعا	غوغا
۳٦	۱۲	آورده اورا	آورده امتان اورا
٤۱	۷	یمن چون	یمن شد چون
٤۱	۱۰	ونیز	و من نیز
٤۱	۱٤	بمن	یمن
٤۸	٦	بود	بودم
٤۹	۱۳	صلمان	سلمان
۵۳	۱۲	دیوارها	دیوارهای
۵۷	۱۹	اربغ	اربع
۵۹	۸	اسلاعمر	اسلام عمر
۵۹	۲۰	سیع	سبع
٦٤	٦	چ.ارم در اصل چنین است و شاید چهاردهم باشد	
٦۷	۱۸	عتبه	عقبه
۷۰	۱۳	واجیر در نسخه لندن و لنین گراد چنین است	
۷۰	٤	ح روعن	روغن
۷٤	آخر	ح ابع	اربع
۷۸	۱۵	تر	تیر
۷۹	۱۱	ح بیهنا	بینها
۸٤	۳	سالم‌در نسخ سه گانه مجمل سالم نوشته شده و یاقوت و دیگران سلالم مینویسند	
۹٤	۲	بتوك	تبوك

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۹	بلمصطلق	بنی‌المصطلق
۱۲٤	۱	لمعروف	المعروف
۱۳۱	٦	یعلبك	یغلبك
۱۳۵	۳	بعدز	بعد از
۱٤۰	۳	ابیها	ابیهما
۱۵۲	۱۸	بعبدالله	بعبیدالله
۱۷۱	۸	بیتة	بیته
۱۹٤	۱۵	که القسیری	القسیری
۱۹٦	۱۷	برادر کرد	بردار کرد
۱۹۹	۲۱	سیاد	سیار
۲۱۲	۵	المصرله	المعتزله
۲۳۸	۱٤	بسیار	بسیار نمود
۲۵۲	۱۹	ثنار	نثار
۲٦۷	۱۷	کرح	کرخ
۲۷۰	۱۷	جاوندان در هرسه‌نسخه مجمل چنین است ولـی استاد نفیسی در کتاب بابك خرم دین بنقل از مآخذ معتبره جاویدان ضبط فرموده است	
۲۸۱	۱	صاحب‌الحایط متن مطابق نسخه لنین گـراد است و در نسخه لندن ونسخه نخجوانی حاجب‌الحایط نوشته شده	
۲۹۲	۱۵	هزار هزار	هزار
۳۰۲	آخر	خطه‌ایست	خطبه‌ایست
۳۱۳	۱۷	بقله	بقلعه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۹	۱	نمازم او	نماز او
۳۱۹	۱٤	الی تجیب	نسبة الی تجیب
۳۲۲	۷	عبدالله	عبیدالله
۳۲٦	۳	مصر	معتز
۳۳۷	۲۰	کلمه رود زیاد است	
۳۵۰	٦	محمد آنك در اصل چنین است و ظاهراً باید محمد آن نوشته میشد	
۳۵۱	آخر	نهرالخضیب	نهر بوالخصیب .
۳۵۹	۱۹	بباب‌الرصافه	بباب‌الرصافه شد
۳۷٦	۱٤	منج	منبج
۳۸۰	۱۸	بطرستان	بطبرستان
۳۸۲	۳	خطی	حظی
۳۹۱	۲	متغلعان	متعلقان
٤۹۳	۱٦	ساخه	ساخته

این سه سطر از آخر صفحه ۳۳۶ ساقط شده

وفات ابومحمد موسی‌بن صالح‌بن عمیرةالاسدی و او هفتاد و هشت ساله‌بود

حکم شدن از خلیفه که ابوسعیدبن صالح‌الحاجب که در بصره است بحرب

صاحب‌الزنج رود و ابوسعید مذکور برفت و بالشکری که از آن صاحب‌الزنج‌بنهر